



حوزه و روحانیت

پیشخوان شماره ۳۸۵

در کلام حضرت آیت الله خامنه‌ای



KHAMENEI.IR
دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

- ۱/ حوزه علمیه قاعده نظام جمهوری اسلامی
- ۱۵۳/ شیخ مفید(ره) بنیانگذار حوزه‌های علمی شیعه در آینده
- ۱۳/ افزایش استحکام معنوی جامعه‌ی علمی روحانیت
- ۱۷۷/ تأکید بر اهتمام به تهذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه
- ۱۷/ وظیفه سنگین و استثنائی روحانیت در طول تاریخ شیعه و
- ۱۸۹/ احتیاج به فعالیت‌های حوزه علمیه
- فقاہت اسلام
- ۱۹۷/ مسائل و راه‌حل‌های حوزه علمیه در حال و آینده‌ی
- ۲۳/ اصلاح حوزه علمیه / توقعات رهبری از حوزه علمیه
- ۲۱۷/ نوع ارتباط حوزه علمیه با نظام اسلامی
- ۳۹/ وحدت حوزه و دانشگاه یعنی حرکت پایه‌پای علم و دین
- ۲۲۷/ تبلیغ و الزامات آن
- ۴۷/ انتظارات از روحانی ملبس
- ۲۳۳/ مطالب حائز اهمیت برای حوزه‌ها
- ۵۱/ نیاز امروز دنیا به معارف و تفکر اسلامی
- ۲۳۹/ نقش فوق العاده برجسته‌ی امروز روحانیت
- ۵۵/ برنامه‌ریزی برای کامل کردن و آینده‌نگری حوزه‌ها
- ۲۴۷/ خواندن آثار شهید مطهری توسط طلاب و اهل منبر
- ۶۳/ احتیاجات حوزه علمیه
- ۲۵۷/ عمق بخشیدن به تحصیل دینی در حوزه‌های علمیه
- ۷۱/ وظیفه‌ی اساسی روحانیت، هدایت مردم به سمت اهداف قرآنی
- ۲۶۳/ الزامات روحانیت
- ۷۷/ وظیفه امروز هر روحانی، دفاع از حکومت اسلام و قرآن
- ۲۷۵/ تحول در حوزه علمیه
- ۸۳/ نقش حیاتی حوزه‌ی علمیه از جهات مختلف برای جامعه
- ۲۸۷/ نسبت حوزه و نظام / تحول در حوزه علمیه
- ۹۷/ وظایف مهمی که بر عهده علماست
- ۳۰۱/ همراه بودن آموزش در حوزه با تفکر، تکرار و تحقیق
- ۱۰۵/ فهم واقعی از مشکلات حوزه
- ۳۱۹/ هدف علمی و تربیتی برای حضور طلاب غیر ایرانی
- ۱۱۱/ اقتضائات منسب روحانیت
- ۳۲۵/ ورود روحانیون در مسائل اجتماعی
- ۱۱۵/ لزوم دستگاه مدیریت برای حوزه علمیه
- ۳۳۳/ جدانبودن حوزه از نظام اسلامی
- ۱۳۵/ ثمرات و وظایف حوزه علمیه قم
- ۱۴۷/ آبروی هزار ساله روحانیت، موجب گرایش مردم به انقلاب اسلامی



«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایتهای سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایتهای گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۶/۰۵/۱۳۹۱)

اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بُروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد. پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.



حوزه علمیه قاعده نظام جمهوری اسلامی

- نقش ویژه طلاب جوان در اوایل انقلاب
- حوزه‌های علمیه قوام اصلی انقلاب اسلامی
- عناصر لازم برای حوزه علمیه به عنوان قاعده انقلاب اسلامی

حوزه علمیه قاعده نظام جمهوری اسلامی*

حقیقتاً حوزه‌های علمیه، قوام اصلی و ستون مهم انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند. سالهاست که من با قشر و نسل شما قلباً و روحاً پیوند و انس دارم. شما مایه‌ی امید هستید. آینده متعلق به شما و در دستهای شماست. دل و دست و مغز و روح و زبان گویای شماست که آینده‌ی کشور و انقلاب و حتی آینده‌ی اسلام و مسلمین را طراحی میکند و میسازد.

نقش ویژه طلاب جوان در اوایل انقلاب

در اول انقلاب، نسل جوان همسنِ امروز شما خیلی نقش داشت. در آن سالهای پُرماجرا، طلاب جوان و سبکبال و کمر بسته و عاشق صادق، مانند زنبورهای عسل بودند که قرآن به آن اشاره میکنند: «و اوحی ربک الی التحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و ممّا یعرشون»^۱. آنها در گلزار مصفای حوزه‌های علمیه، بر فراز معطرترین گلها و باطراوت‌ترین شاخه‌ها و جاندارترین ساقه‌ها و ریشه‌ها مینشستند و عسل شیرین «فیه شفاء للناس»^۲ علوم اسلامی را میمکیدند و آن را به انسانهای مستعد و مشتاق در اطراف و اکناف این کشور و در میان روستاها و شهرها و راههای دور و جنوب و شمال و حتی به خارج از کشور میرساندند. و چنین شد که گردونه‌ی انقلاب به حرکت درآمد و این برکات بر آن بار شد. این نبود، مگر به خاطر آن محور و قلب و مرکز و مغز فعال حوزه‌ها؛ یعنی همان روح مقدسی که امروز ما برای او عزاداریم. خدا میداند که چه قدر برکات بر وجود او مترتب بود. قبل از قیام رهبرمان، حوزه‌های علمیه جان و روح و طراوت نداشتند. در این مراکز، درس و بحث و علم و تحقیقات اصولی و مطالعات و تأملات به چشم میخورد

*. بیانات در مراسم بیعت طلاب و روحانیون ۲۲/۰۳/۱۳۶۸

۱. نحل: ۶۸

۲. نحل: ۶۹

- که البته سعی اسلاف بزرگوار ما مشکور است؛ چون همه‌ی این علوم و معارف، از دست آنها به ما رسیده است - اما آن چیزی که محور بود، یعنی حرکت جهتدار به سمت حاکمیت و اقامه‌ی دین، وجود نداشت؛ همان دینی که ما برای او درس میخوانیم، به خاطر او تلاش میکنیم و برای او عمامه بر سرمان میگذاریم و مردم هم به خاطر پایبندی به آن، از ما حمایت میکنند. امام عزیز ما، حقیقتاً به کالبد حوزه‌های علمیه‌ی مقدسه، روح و جان داد و حیاتی دوباره بخشید.

🌸 حوزه‌های علمیه قوام اصلی انقلاب اسلامی

عزیزان! طلاب جوان! فضلا! توجه کنید که حوزه‌ی علمیه - همان‌طور که امام (ره) مکرر فرمودند - قاعده‌ی نظام جمهوری اسلامی است و همه چیز روی این قاعده بنا شده و دوام خواهد یافت. این قاعده باید محکم باشد. استحکام این قاعده، با تضمین سه عنصر اصلی امکانپذیر است، و هر کدام از آنها نباشد و یا کم باشد، این قاعده متزلزل خواهد شد، و اگر قاعده متزلزل شد، طبیعتاً همه‌ی آنچه که بر او سوار است، تکان خواهد خورد.

ما بحث آینده‌ی بلندمدت نظام اسلامی را میکنیم. شما در ذنبتان چهل سال بعد را تصویر کنید و ببینید که جمهوری اسلامی در آن سالها چگونه بر تمام دنیای ظلمانی مادّی آن روز پرتو خواهد افکند؛ «الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فیالسماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربها»^۳. دل مؤمن، به کمتر از این پیشرفت قانع نیست؛ «من ساوی یوماه فهو مغبون»^۴. امسالمان با سال گذشته نمیتواند مثل هم باشد؛ باید جلوتر رفته باشیم. پس شما چهل سال دیگر را در نظر بگیرید و ببینید جمهوری اسلامی چه هویت درخشانی ایجاد کرده و چه خیمه‌ی عظیمی بر فراز فکر و ذهن بنیادم در سرتاسر جهان زده است. قاعده‌ی بی که ما از آن صحبت میکنیم، قاعده‌ی بنای محکم و استواری است و سه عنصر قطعی در وجود و ذات خودش لازم دارد، که البته هر یک از آن سه عنصر بر اموری متوقف است و بر او نیز اموری مترتب میباشد:

🌸 عناصر لازم برای حوزه علمیه به عنوان قاعده انقلاب اسلامی

۱- فقاہت

ولین عنصر، فقه است. فقاہت را به همان معنای پیچیده و ممتازی که امام (ره) برای ما معنا میکردند و بخصوص در بیانات دو، سه سال اخیرشان بر آن تأکید داشتند، معنا میکنیم؛ یعنی ترکیبی از متد علمی و دقیق فقاہتی و به تعبیر امام (ره): فقه جواهری. فقه صاحب جواهر، به معنای دقت و اتقان کامل در قواعد فقهی و استنتاج منظم فروع از همان قواعدی است که در فقه و اصول مشخص شده است. این فقاہت، دو رکن دارد، که رکن اول آن، اصول معتدل و قوی و آگاه به همه‌ی جوانب استنباط است، و رکن دوم، تطور

فقه می‌باشد و همان چیزی است که امام در معنای اجتهاد و مجتهد و فقیه می‌فرمودند و تأکید داشتند که مجتهد و فقیه باید با دید باز بتواند استفهامها و سؤالهای زمانه را بشناسد. سؤال، نصف جواب است. تا شما سؤال زمان را ندانید، ممکن نیست بتوانید در فقه برای آن جوابی پیدا کنید. بنابراین، فهم سؤال و ترتیب جواب مناسب برای آن، مهم است.

۲- تهذیب و اخلاق

عنصر دوم، تهذیب و اخلاق است. روزی به اتفاق جمعی از فضلالی بزرگ در خدمت امام (ره) بودیم. در آن محفل، از حوزه‌ی قم صحبت شد. یکی از بزرگان اساتید و علمای اعلام قم که مورد احترام و قبول همه‌ی ما هستند، در آن جلسه به امام عرض کردند که شما نسبت به قم، توجه و عنایت داشته باشید. آن روز امام (ره) فرمودند که این چیزها لازم نیست؛ شما اگر فقط به ابقای دو عنصر در حوزه‌ی قم توجه کنید، همه چیز حل خواهد شد: اول، فقاہت است - که گمان میکنم تعبیر ایشان این بود که مواظب باشید شعله‌ی فقاہت فرونشینند - و دوم، اخلاق و تهذیب است. ما اگر مهذب باشیم، خواهیم توانست هستی خود را در خدمت اسلام و نظام اسلامی قرار دهیم؛ ولی اگر مهذب نباشیم، آنچه که داریم، در خدمت قرار نخواهد گرفت و چه بسا که در جهت عکس هم قرار گیرد.

تاریخچه‌ی حوزه‌های علمیه و سرگذشت شگفت‌انگیز علمای بزرگ و اسلاف درخشان ما، حامل تجربه‌های بسیار زیادی در این زمینه است که تهذیب چه قدر اثر می‌گذارد. نزدیکترین تجربه‌ی که ما در اختیار داریم، وجود همین شخصیت عظیمی است که امروز دنیا را به خود متوجه کرده است.

امام (ره) مدرسی منزوی در قم بودند. درسشان در مسجد سلماسی که داخل یک کوچه - نه در مرکز حوزه - قرار گرفته بود، ارایه میشد. خانه‌ی ایشان هم در انتهای همان کوچه واقع شده بود؛ یعنی برای رفت و آمد به مسجد محل درس که روزی دوبار انجام می‌گرفت، حتی احتیاج به دیدن خیابان نداشتند و طبیعتاً همیشه مسیر خانه به مسجد و مسجد به خانه را طی می‌کردند. ایشان علیالظاهر منزوی بودند؛ ولی در حقیقت مدرسی بزرگ و قطبی جذاب برای طلاب و فضلالی جوان و سرشار از خصلتها و صفات خوب به شمار می‌آمدند.

اعتقاد من این است که اخلاص و صفای باطن و رابطه‌ی معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلب‌القلوب، موجب شد که این مرد بتواند از انزوای ظاهری خود خارج شود و دست نیرومندی برای دگرگون کردن بنیاد ارزشهای مادی در سطح جهان شود. برآستی بنیان ارزشهای مادی در دنیا لرزیده است. رهبر کمونیست کشوری دوردست با قدرت مادی بالا و دارای پیشرفتهای زیاد می‌گوید: خواهش میکنم کتابی درباره‌ی اسلام بدهید تا مطالعه کنم (!) قبل از پیروزی انقلاب، شما نمیتوانستید بزور دست جوانی که باد مارکسیسم به دماغش خورده بود، یک جلد کتاب اسلامی بدهید و بگویید این کتاب را مطالعه کن! ما با زحمت زیاد و هزار کلام شیرین، تعدادی جوان را گرد هم جمع می‌کردیم، تا چند

کلمه از مبانی اسلام را به صورت شفاهی و یا کتبی به گوش و دل آنها برسانیم؛ ولی باز هم نمیرسید. در آن روزها همه‌ی ما - حوزه‌های علمیه، علما و مدرّسان و فضلا - بودیم، ولی عملاً به نتیجه‌ی دلخواه نمیرسیدیم. سرانجام به برکت قیام امام(ره)، ملت ایران و دنیا تکان خوردند و دگرگونی عظیمی در افکار و اندیشه‌های مردم و جوانها به وجود آمد. امروز نماینده‌ی مجلس یک کشور مادّی که هفتاد سال بر مبنای ماتریالیسم دیالکتیک اداره شده است، به من میگوید: به برکت امام شما، در پارلمان کشورم سخنرانیها با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع میشود. شخصیت‌های معروف فکری دنیا نیز نسبت به آنچه که در مشقت این مرد بزرگ بود و بر دنیا عرضه میکرد، احساس عطش میکنند. بنابراین، با حرکت آن رهبر عزیز، بنیاد ارزشها و قراردادهای و مسلمات مادّی تکان خورد و دگرگون شد.

مسأله این نیست که ما چند شرابخانه را در مملکتمان بستیم و نگذاشتیم فلان منکر انجام بگیرد؛ اینها ظواهر کار و پدیدارهای قضیه است؛ عمق کار خیلی از اینها بیشتر است. به برکت قیام این مرد، دنیا و ایران تکان خورد. هر چند ما نقش ملت ایران را در انقلاب، نقش اول و درجه‌ی یک میدانیم، اما چه کسی این ملت را این گونه هدایت کرد؟ چه کسی این همه سرچشمه را در آنها به جوشش در آورد و این همه استعداد را زنده کرد؟ آیا غیر از آن روح بزرگ و آن انسان عظیم، کس دیگری بود؟ عظمت کار او، به ارتباطش با خدا و تهذیب نفس او برمی گردد. امام(ره) یک انسان مهذب بود. دشمنان داخلی و خارجی او نیز این ویژگی را قبول داشتند و اعتراف میکردند که او آدم مؤمنی است. آن گروگان امریکایی که چهارصد و چهل و چهار روز در ایران اسیر بوده و طبیعتاً همه‌ی آن ماجراها را از چشم امام میدیده است، مصاحبه میکند و میگوید: من از کسانی نیستم که از فوت امام خوشحال شوم. او ارزشهای اخلاقی مخصوص خودش را داشت و هیچ کس در حد او نبود.

۳- آگاهی سیاسی

عنصر سوم، آگاهی سیاسی است. آگاهی سیاسی به مثابه‌ی چشمی است که اگر نداشته باشیم، آن دو عنصر دیگر در حرکت به ما کمک نخواهند کرد. باید سه عنصر اصلی قاعده را حفظ کرد. البته حوزه‌ی علمیه باید یکپارچه باشد و از برخی تشنجات که در گوشه و کنار وجود دارد، بری و برکنار بماند. حوزه‌ی علمیه، جایگاه قداست و پاکی است. در درجه‌ی اول، به حوزه‌ی علمیه‌ی قم، و در درجه‌ی بعد، به دیگر حوزه‌های علمیه امید زیادی است. شما که حرکت میکنید، دنیا متوجه میشود عده‌ی از طلاب و فضلا از قم به تهران می‌آیند. این، نقش تعیین کننده و بسیار بزرگ حوزه را نشان میدهد. من همان ایمان گذشته را نسبت به حوزه دارم و معتقدم باید کیفیت حوزه از آنچه که هست، بهتر شود و هرچه کیفیت آن بالاتر رود، باز هم جا دارد و زیاد نیست. باید ان شاء الله در آینده بزرگان و فضلالی حوزه برای ایجاد نظم و ترتیب شایسته‌ی این مکان مقدس کمک کنند، تا درسی که طلاب می‌آموزند، هدر نرود و هر صفحه کتابی که میخوانند، بیجا نباشد.

افزایش استحکام معنوی جامعه‌ی علمی روحانیت

- یکپارچه بودن دنیای اسلام و امت اسلامی
- وحدت بین مسلمانان، عامل انتشار ارزشهای اسلامی
- تلاش استکبار جهانی برای از بین بردن روحانیت
- تکلیف جامعه‌ی روحانیت

❖ یکپارچه بودن دنیای اسلام و امت اسلامی

از آن جا که انقلاب اسلامی ایران بر پایه‌ی شریعت اسلام ناب محمدی (ص) استوار شده است، نمیتواند به مرز و ملیت و قومیت خاصی محدود باشد. مسأله این نیست که ملت ایران یا مسؤولان این کشور بخواهند با روشهای معمول دنیا، انقلاب را به جایی و برای کسی صادر کنند؛ بلکه موضوع این است که وقتی تفکر و درک اسلامی و الهی و بینش نوین برای جمعی از مسلمین مطرح میشود، به طور طبیعی همه‌ی فضای عالم اسلام بنا بر ظرفیت و موقعیت خود، از آن بینش و درک استفاده خواهند کرد. اگر عوامل تبلیغاتی استکبار علیه انقلاب اسلامی سمپاشی میکنند، غیر از این انتظاری نیست؛ چون مبنای تبلیغات آنها بر تزویر و خدعه و دروغ است. مسأله این است که وقتی یک فکر درست و یک تفکر آزادکننده و بیدارکننده متکی به اسلام بود، در تمام آفاق و بلاد اسلامی، طرفدار و خریدار و علاقه‌مند و دلباخته خواهد داشت.

چه کسی از ایران به اقصی نقاط کشورهای اروپایی و آفریقایی و آسیایی رفته بود و از فضایل امام امت (ره) برای آنها سخن گفته بود که این حرکت عظیم در دنیا، به طرفداری از او در زمان حیات بابرکتش، و به عزاداری آن عزیز پس از رحلتش، برخاست. علیرغم میل استکبار، دنیای اسلام و امت اسلامی یکپارچه است. وقتی از اسلام و اصول انقلاب و اهداف انقلاب اسلامی سخن میگوییم، مخاطب ما همه‌ی مسلمانان عالم هستند؛ و آن هنگام که از مبارزه و مقابله با استکبار جهانی و قلدرها و غارتگرهای جهان حرف میزنیم، مخاطب ما تمام مستضعفان عالمند. این، طبیعت پیام ماست؛ استکبار جهانی هم این مطلب را میداند. دشمنی او با ما و امام (ره) و انقلاب اسلامی نیز به خاطر همین نکته است.

✦ وحدت بین مسلمانان، عامل انتشار ارزشهای اسلامی

نکته‌ی دیگر این است که اگر قرار باشد ارزشهای اسلامی به صورت ارزشهای قطعی در دنیا مطرح شود و دل انسانها را جذب کند و بر مبنای آن در زندگی مسلمانها تغییری به وجود آید، باید وحدت بین آنها حفظ شود. با شعبه شعبه شدن و دشمنی کردن و جنگ فرقه‌یی راه انداختن، امکان ندارد که مسلمین به وحدت دست یابند. ما به فرقه‌های عالم اسلام نمیگوییم از عقاید مخصوص فرقه‌ی خود دست بکشید و عقاید فرقه‌ی دیگر را قبول کنید؛ اما به همه‌ی مسلمین میگوییم در میان ما موارد مشترک، بیشتر و مهمتر و اساسیتر از موارد اختلاف است. دشمنان ما روی موارد اختلاف تکیه میکنند؛ ما برعکس باید مواضع مشترک را تقویت کنیم و نگذاریم دشمن بهانه به دست آورد و با تفرق ما، نقطه‌ی فشار روی پیکر امت اسلامی را پیدا کند. خوشبختانه در ایران این مسایل را حل کرده‌ایم. بسیاری از برادران ما در نقاط مختلف عالم اسلام نیز این موارد را یا حل کرده‌اند و یا به حل آن نزدیک شده‌اند؛ اما دشمن از دیرگاه دست بردار نبوده است. از نزدیک به دوپست سال پیش - هنگامی که استعمار وارد کشورهای اسلامی شد - تا امروز، روی قضیه‌ی اختلاف بین فرقه‌های مسلمین کار کردند؛ ما باید خیلی مواظب باشیم. شیعه و سنی باید خود را متعهد کنند که در راه نزدیک کردن فرقی اسلامی به یکدیگر بکوشند و از محبت و تعامل برادرانه با یکدیگر، حراست و پشتیبانی کنند.

✦ تلاش استکبار جهانی برای از بین بردن روحانیت

مطلب اصلی و آخر، راجع به روحانیت است. سعی استعمار در تمام عالم اسلام این بود که یا علمای دین را از بین ببرد و از صحنه خارج کند، و یا این که هویت واقعی آنها را مخدوش و بیخاصیت کند. در بعضی از کشورها، جامعه‌ی روحانیت، محدود به یک مرکز و دفتر کوچک شد که برخی از کارهای نه چندان مهم را انجام میداد و با زندگی روزمره‌ی مردم ارتباطی نداشت و فرد روحانی حتی نمیتوانست به تعلیم دین مبادرت ورزد. در جوامعی که نابودی روحانیت ممکن نبود، سعی میکردند این قشر را به قدرتها و دربارهای فاسد و حکومتهای جابر وابسته کنند. آخوندهای وابسته‌ی درباری که این همه در بیانات امام عزیز از آنها به بدی و نفرت یاد میشد، به اسلام و مسلمین خیلی خیانت کردند. امام سجاد(ع) به یکی از اشخاص نام‌آور زمان خود فرمود: «میبینم گردن خودت را برای ستمگران محور آسیاب قرار دادی، تا آنها مظالمشان را بر گرد محور گردن تو بگردانند و با تکیه به تو، به مردم ظلم کنند»^۱. آن عالمی که توجیه‌کننده‌ی ظلم دستگاههای فاسد باشد، از خود آن دستگاهها خطرناکتر است. آن روحانیتی که مبتنی بر اهداف استکبار عمل کند، زشت‌ترین و پلیدترین ایادی او به حساب می‌آید؛ چون با ظاهر حق، باطن باطل را ترویج میکند. استکبار سعی کرد با پول و تطمیع و فشار، در طول نزدیک به دو قرن، این پدیده‌ی خطرناک را در کشورهای اسلامی رواج دهد. البته در این راه کاملاً هم موفق نبود؛ به خاطر این که در تمام دنیای اسلام - مخصوصاً ایران - جامعه‌ی روحانیت در مواضع حق و قاطع خویش ایستاد و در ایران انقلاب عظیم را به راه انداخت و نظام مرتفع جمهوری اسلامی را به وجود آورد و پرچم اسلام را در دنیا برافراشت و این دین را عزیز کرد. اگر روحانیت در کشور ما جلودار این قضیه نبود، نهضت همه‌گیر نمیشد و نیروها در راه

اسلام به کار نمیافتاد. در دنیای اسلام هم علمایی را می‌شناسیم که در سخت‌ترین شرایط و دشوارترین فشارها، حق گفتند و دنبال آن حرکت کردند. اینها کسانی بودند که به خاطر حمایت از جمهوری اسلامی و امام (ره) و انقلاب، فشارهای سختی را در کشور خود تحمل کردند. یقیناً این افراد، جزو بندگان صالح خدا هستند و پرچمی را به اهتزاز در آوردند که آبروی روحانیت را حفظ کرد. کسانی هم هستند که نقطه‌ی مقابل اینها عمل کردند و ضرر زیادی به اسلام زدند. اینها وسیله‌ی توطئه و نفوذ و تبلیغات دشمن هستند. مردم مسلمان دنیا باید از شر آنها به خدا پناه ببرند و آنها را «الدّالّ خصام» مفاهیم و ارزشهای اسلامی بدانند.

تکلیف جامعه‌ی روحانیت

تکلیف ما جامعه‌ی روحانیت - که بنده هم طلبه‌ی در این مجموعه‌ی عظیم روحانی هستم - این است که هر چه توان داریم، بر استحکام معنوی جامعه‌ی علمی روحانیت بیفزاییم. علمای محترم در این زمینه، عملاً و فکراً و مشیاً و زبناً وارد شوند؛ زیرا آبروی روحانیت، آبروی اسلام و انقلاب - بخصوص آبروی امام - است. امام (ره) از روحانیت خیلی تجلیل و حمایت کردند. هر حرکتی که روحانیت انجام دهد و برای اسلام و مسلمین مثمر و بابرکت و درخشان و مفید باشد، برای امام نیز آبرو و ذخیره است. برعکس، هر حرکتی که از جامعه‌ی روحانیت و افراد معمم سرزند که خدای نکرده باعث ایجاد تردید در ذهن مردم یا ابهام در عقاید و افکار آنها و یا موجبات بدبینی مردم نسبت به روحانیت را فراهم آورد، مایه‌ی سرشکستگی اسلام و انقلاب - و بخصوص امام عزیزمان - خواهد بود، که باید با آن مقابله شود. اعتقاد این است که بزرگان علمای حوزه‌های علمیه در سراسر کشور، میتوانند و میباید نهایت سعی و تلاش را در استحکام فکری و اخلاقی و علمی یکایک طلاب و روحانیون بکنند و از این قضیه‌ی مهم آسان نگذرند. به همین طریق، بازشتیه‌های داخل صنف روحانیت نیز مقابله کنند. چه قدر امام عزیز (ره) نسبت به این قضیه، با دقت و هوشیاری برخورد میکردند؛ به همین خاطر دستور دادند دادگاه ویژه‌ی روحانیت، برای مقابله با کجیهای این جامعه به وجود آید. ایشان احکام مسؤولان آن دادگاه را نوشتند، من هم تنفیذ و تأیید کردم. باید آن دادگاه با قوت و قاطعیت عمل کند، تا جامعه‌ی روحانیت بتواند زیبایی و درخشندگی و صفای معنوی خود را بیش از پیش نشان دهد. حقیقتاً علمای دین، اعلام دین هستند. هر عالمی، یک علم برای اسلام و یک حجت بر دوست و دشمن است. «حجة الاسلام» به معنای واقعی کلمه، همین منظور را افاده میکند. زحمات شما آقایان محترم و علما و فضلا و طلاب و گویندگان در طول این ده سال، با زحمات هیچ قشری قابل مقایسه نیست. در این مدت، تلاشها و صدق و صفا و حضور شما در صحنه‌های گوناگون، دل‌های مشتاق را به تپش درآورد و آنها را آماده‌ی فداکاری کرد. چه قدر دشمنان اسلام در جاهای مختلف قصد خرابکاری داشتند، ولی حضور یک روحانی مانع از خرابکاری آنها شد. امروز انقلاب و جمهوری اسلامی، باز هم به همان تلاشها نیازمند است. هنوز هم باید جامعه‌ی روحانیت، بیشترین و سنگینترین بارها را بر دوش خود احساس کند و پیشقراول و پیشتاز قشرهای گوناگون مردم باشد، و همچنان که امام (ره) همواره توصیه میکردند، دین و اخلاق و معنویت را، با عمل و زبان خود در جامعه بپراکند و همه‌ی دلها را متوجه‌ی معنویت و دین و اخلاق کند.

وظیفه سنگین و استثنائی روحانیت در طول تاریخ شیعه و فقاہت اسلام

🕌 وظیفه استثنائی علما و روحانیون در نظام جمهوری

اسلامی

🕌 مبانی سازماندهی و نوآوری در حوزه‌های علمیه

۱- فقه سنتی و جواهری

۲- تزکیه‌ی اخلاقی

۳- آگاهی‌های سیاسی

🕌 لزوم هوشیاری در برابر توطئه‌های دشمنان

وظیفه سنگین و استثنائی روحانیت در طول تاریخ شیعه و فقاہت اسلام*

🔷 وظیفه استثنائی علما و روحانیون در نظام جمهوری اسلامی

به مناسبت اجتماع شما آقایان محترم و اقتران این روزها با سالگرد شهادت حضرت امام باقر (صلوات الله وسلامه علیه)، بجاست اشاره‌یی به مسایل خاص روحانیت و حوزه‌های علمیه بکنیم. وظیفه‌یی که امروز در نظام جمهوری اسلامی بر عهده‌ی علما و روحانیون است، از چند جهت وظیفه‌ی استثنایی است: هم برای خود ما در طول تاریخ روحانیت شیعه و فقاہت اسلام استثنایی است و هرگز چنین دورانی را نداشتیم که فقها و علما وظیفه‌ی سنگینی مانند امروز داشته باشند، و هم نسبت به سایر علمای دین در سراسر جهان این وظیفه استثنایی است؛ چون در کشور و جامعه‌ی ما نظامی استقرار پیدا کرده است که بر مبنای تفکر و شریعت اسلامی شکل گرفته و اداره میشود و این نظام پذیرفته است که به سمت تحقق کامل شریعت و اهداف اسلامی حرکت کند. علما در بلاد اسلامی، از این جهت بار سبکتری بر دوش دارند.

اگرچه به یک معنا وظیفه‌ی دفاع از دین عمومی است و سکوت علما در مقابل سلاطین و رؤسای ظالم و ضد دین و مماشات آنها در برابر سیاستهای استکباری - چه شرقی و چه غربی - قابل قبول نیست و خدای متعال وظیفه‌ی دفاع از دین را بر عهده‌ی علما و مرشدان ملت و معلمان امت گذاشته است و این امر اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد و در همه‌ی اقطار اسلامی، دفاع از اسلام و قرآن و شریعت اسلامی در درجه‌ی اول بر عهده‌ی علماست و در هیچ شرایطی از این کار معاف نمیشوند، منتها در آن کشورها کار علما آسانتر و ساده‌تر است و پیچیدگی کار در نظام اسلامی را ندارد.

در آن جا مسؤولیت دفاع از حیثیت جهانی اسلام و تنظیم سیستم و نظامی که لزوماً تمام جوانب آن براساس اسلام شکل بگیرد، بر دوش آنها نیست. آنها وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را تا حدی که در فقه مشخص شده و به اندازه‌ی که امکان اثر و یا قدرت انجام آن باشد، لازم میدانند؛ اما اداره‌ی نظام و مردم و ساختن و پرداختن و جمع و جور کردن مجموعه‌ی زندگی انسانها براساس اسلام، کار بسیار پیچیده و ظریف و دشواری است که در این زمان بر دوش ما و علما در جامعه‌ی اسلامی است. ممکن است آنها از لحاظ مبارزه‌ی سیاسی، بعضی از دشواریها را داشته باشند؛ اما آن سختیها به مراتب آسانتر و سبکتر از مسؤولیتهایی است که برای دفاع از حیثیت جهانی اسلام در نظام ما وجود دارد. باید باور کنیم که اگر امروز جمهوری اسلامی بد و ضعیف عمل کند، فقط به حیثیت این نظام صدمه نمیکورد؛ بلکه به تمام حیثیت اسلام صدمه خواهد خورد.

در حقیقت از نظر ناظران جهانی، قبه‌الاسلام و علم و مظهر جامعه‌ی نمادین اسلام این جاست. اگر ما ضعیف و بد عمل کنیم و نتوانیم احکام اسلامی و عدالت اجتماعی را استقرار ببخشیم و استعدادها را جوشان سازیم و از آنها استفاده کنیم و نتوانیم اخلاق اسلامی را در جامعه رواج دهیم و روابط انسانها را به صورت مطلوب تنظیم کنیم، قضاوت دنیا این خواهد بود که اسلام نتوانست به وعده‌های خود عمل کند. میبینید که این مسؤولیت فقط بر عهده‌ی ماست، و علمای کشورهای دیگر که با نظامهای متفاوت زندگی میکنند، این احساس را در خود ندارند.

داستانی را مولوی نقل کرده است که البته نمادین (سمبلیک) است؛ ولی هر گاه به یادم می‌آید، بر خودم می‌لرزم و به خدا پناه می‌برم. او میگوید؛ در شهری که هم مسلمانها و هم مسیحیها زندگی میکردند، مؤذن بدصدایی وارد محله‌ی مسلمانها شد و چند وعده اذان گفت. روزی یک مرد نصرانی از محله‌ی خود به محله‌ی مسلمانها آمد و سراغ مؤذن را گرفت؛ او را راهنمایی کردند، تا بالاخره مؤذن را پیدا کرد و بعد از دیدنش تشکر فراوانی از او کرد! مؤذن گفت: چرا از من تشکر میکنی؟ مرد نصرانی پاسخ داد: تو حق بزرگی بر گردن من داری که هیچ کس ندارد؛ زیرا من دختر جوانی در خانه دارم که مدتی است محبت اسلام به دلش افتاده است و تمایل به مسلمانی دارد. هر کار می‌کردم، به کلیسا نمی‌آمد و در مراسم ما شرکت نمیکرد و به عقاید ما بیاعتنا بود. ما در کار این دختر، عاجز و درمانده شده بودیم. دو، سه روز پیش که تو اذان گفتی و این دختر صدایت را شنید، گفت: این صدای کریه از کجاست؟! گفتیم: اذان مسلمانهاست. از آن لحظه بود که ما راحت شدیم و بکلی محبت اسلام از دل این دختر رفت و در حال حاضر مثل زمان عادی گذشته، به زندگی خود مشغول است و در کلیسا حاضر میشود و مراسم را انجام میدهد! بنابراین، تو بودی که دختر ما را به ما برگرداندی!

بارها به خود و دوستانم گفته‌ام که مبدا ما آن مؤذن بدصدا باشیم که عشق به اسلام را در دلها فرو بنشانیم و استفهام عظیمی را که در دنیا برای شناخت اسلام به وجود آمده است، با پاسخ منکر و زشتی پاسخ دهیم. ما مبارزه‌ی خود را برای اسلام و خدا شروع کردیم و قصد قدرت طلبی و قبضه کردن حکومت

را هم نداشتیم. چندین بار از امام عزیزمان (اعلی‌الله کلمته) پرسیده بودم که شما از چه زمانی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید، و آیا قبل از آن چنین تصمیمی داشتید؟ (این پرسش به خاطر آن بود که در سال ۱۳۴۷، درس‌های «ولایت فقیه» ایشان در نجف شروع شده بود و ۴۸ نوار از آن درس‌ها نیز به ایران آمده بود). ایشان گفتند: درست یادم نیست که از چه تاریخی مسأله‌ی حکومت برایمان مطرح شد؛ اما از اول به فکر بودیم ببینیم چه چیزی تکلیف ماست، به همان عمل کنیم؛ و آنچه که پیش آمد، به خواست خداوند متعال بود. امام عزیز (ره)، با ایمان و جهاد و اخلاص و عمل صالح خود، سنگ بنای حکومت اسلامی را در ایران گذاشت و خدای متعال هم نصرت خود را بر او نازل کرد. پروردگار عالم صدق‌القائلین است که فرمود: «والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۱، «من كان لله كان الله له»^۲، «و لينصرن الله من ينصره»^۳. این آیات و روایات، بیان حقیقت و واقعیت است. در کشور ما، جهاد و مبارزه و تلاش و اخلاص در میان مردم نمود پیدا کرد و خدای متعال هم برکت داد و پیروزی به دست آمد و اسلام حاکمیت یافت و قرآن عزیز شد و مسلمانها در دنیا اعتزاز معنوی پیدا کردند و روی‌آوری به اسلام را افتخار خود دانستند و از مسلمان بودن خویش خجالت نکشیدند.

اسلام در ایران ریشه دواند و مردم ده سال با مشکلات مبارزه کردند. اینها همه از نعمات و برکات الهی است. بایستی شکر گزار و قدر شناس این نعمات باشیم و همچنان به تکلیف حساس و دقیق و ظریف خود عمل کنیم. اگر ما نتوانیم قضای اسلامی به معنای واقعی را در جامعه پیاده کنیم و عدل اسلامی را در دستگاه قضاوت و حکومت‌مان نشان دهیم و نتوانیم زمینه‌های تداول ثروت بین اغنیا را که اسلام آن را منع کرده است، با نظام اقتصادی درست در جامعه‌ی اسلامی از بین ببریم و نتوانیم اخلاق و ارزش‌های اسلامی را در جامعه مجسم و محقق کنیم، در نتیجه نظامی با پرچم و اسم اسلام، اما با حقیقت و معنای غیراسلامی - و احیاناً جاهلی - خواهیم داشت؛ که هر چیز غیراسلامی باشد، جاهلی است؛ «فماذا بعد الحقّ الا الضلال»^۴. اگر خدای نکرده چنین شد، ما همان مؤذن بدصدایی خواهیم بود که صدا و آهنگ ناخوش ما، به جای آن که به اسلام عزت و آبرو ببخشد، آن را دچار سرشکستگی خواهد کرد. در این میان، جامعه‌ی روحانیت و حوزه‌های علمیه نقش اول را دارند و مسؤولند که اسلام را درست تبیین کنند و هر جا که احتیاج به متصدیان لایق و مؤمن و عارف و آشنا به رموز اسلامی است، آن جا را پُر کنند و مردم را ارشاد و حکومت را نصیحت نمایند و با قدرت معنوی خود، مسیر مشکلات را هموار سازند.

مبانی سازماندهی و نوآوری در حوزه‌های علمیه

۱- فقه سنتی و جواهری

حوزه‌های علمیه باید بر سه مبنا تحرک خودشان را افزایش دهند و سازماندهی و نوآوری کنند؛ مبناي اول، فقه سنتی و جواهری است، که تعبیر امام بزرگوارمان بود. صاحب جواهر، مظهر یک فقیه مقید به مقررات

۴. یونس: ۳۲

۱. عنکبوت: ۶۹

۲. بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۳۱۹

۳. حج: ۴۰

فقاہت و قواعد اصولی و فقهی است. او یک ملای اصولی مقید و دقیق و منظم بود که از موازین رایج فقهی بین اصولیین، هیچ تخطی نکرد و در بررسی هر مسأله، شهرت و اجماع و ظواهر ادله و اصول و هر چه را که جزو ابزارهای معمولی کار فقاہت شمرده میشود، در اختیار گرفت و آنها را با همان دقت یک فقیه اصولی به کار میبست. بنابراین، فقه جواهری، یعنی همان فقه سنتی رایج با متد فقاہت. این روش و متد، همان کیفیت رسیدگی یک مسأله در فقه است. روش رایج فقہا، بدین ترتیب است؛ اولاً، استفاده از ظواهر و علاج مشکلات ظواهر و امارات؛ و هنگامی که فقیه دستش از امارات کوتاه شد، مراجعه به اصول، و پیدا کردن اصلی که این جا مجرای آن است؛ و اگر معارضه‌ی میان اصول وجود داشته باشد، علاج کردن آن معارضه و دیگر مشکلات باب اجرای اصول... و بالاخره از آب در آوردن مسأله‌ی فقهی. این، فقه جواهری است. ما دو فقه، یکی سنتی و دیگری پویا نداریم. فقه پویا، همان فقه سنتی ماست. پویاست، یعنی علاج‌کننده‌ی مشکلات انسان و پاسخگوی حوادث واقعه است؛ و سنتی است، یعنی دارای شیوه و متدی است که بر طبق آن «اجتہاد» انجام میگیرد، و این شیوه قرن‌ها معمول بوده و کارایی خود را نشان داده است. باید فقاہت تقویت شود و درسها و حوزه‌های فقاہت مورد اہتمام قرار گیرند. اصولاً بیمایه فطیر است و بدون درس خواندن و زحمت کشیدن و ملا شدن، نمیتوان مفید واقع شد.

۲- تزکیه‌ی اخلاقی

مبنای دوم، تزکیه‌ی اخلاقی است، که اگر در افراد حوزوی نباشد، همان مسأله‌ی دزدی است که با چراغ می‌آید و کار را مشکلتر میکند. این قسمت، مستغنی از بیان است.

۳- آگاهی‌های سیاسی

مبنای سوم، آگاهی‌های سیاسی است. اگر شما اعلم علما هم باشید، ولی زمانتان را نشناسید، محال است بتوانید برای جامعه‌ی اسلامی امروز مفید واقع شوید. اگر ندانیم که استکبار چه کار می‌خواهد بکند و دشمنان ما چه کسانی هستند و از کجا نفوذ میکنند، و اگر متوجه نباشیم که در جامعه‌ی ما چه می‌گذرد و چه مشکلاتی وجود دارد و علاجش چیست، و اگر اطلاع نداشته باشیم که در جبهه‌بندی‌های امروز جهان چه جایگاهی داریم، نمیتوانیم نقش واقعی خود را ایفا کنیم. همیشه کتک و توسری را کسانی می‌خورند که بین دو جناح بازیگر قرار گیرند و ندانند چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد و چه عواملی صحنه‌ی بازی را به نفع خود تغییر میدهند. بصیرت و علم به زمان و استفاده از موقعیتها برای هر عاملی - چه اعلم‌العلماء باشد، و چه کسی که در یک محله احکام دین را به چند نفر تعلیم میدهد - ضروری است؛ منتها هر چه مقام بالاتر باشد، آگاهی‌های بیشتر و وسیعتری مورد لزوم است. ما در طول تاریخ تشیع، به خاطر عدم آگاهی علما از حقایق جریانات دنیا، خیلی ضربه خوردیم؛ بخصوص در دو بیست سال اخیر که دنیا شکل جدیدی پیدا کرد و استعمار پدید آمد و سیاستها عوض شد و دولتهای اروپایی وارد میدان سیاست جهانی شدند

و به کشورهای اسلامی تعرض کردند. هرگاه ما عالم دین و تقوی و باهوش و زرنگ و دقیقی مثل میرزای شیرازی و شیخ انصاری داشتیم، از شر دشمن محفوظ میماندیم و برنده بودیم؛ ولی آن جا که قدری غفلت و ناآگاهی در کار بوده است، ضرر میگردیم، که آن ضرر، به یک نفر و یک حوزه و یک مجموعه و یک شهر و یک سال و چند سال محدود نمیشد؛ بلکه در برخی موارد اثرش تا پنجاه سال تمام، جامعه‌ی اسلامی را تحت فشار قرار میداد.

دیگر نباید تسلیم ناآگاهیها شویم. باید آگاهی و بصیرت را در خودمان تقویت کنیم. باید بر آن سه مبنای حوزه‌ها را بازسازی کنیم و توسعه دهیم. حقاً و انصافاً حوزه‌ی مشهد از استعداد بالایی برخوردار است و از نظر علمی و عملی و اخلاقی و سیاسی، اساتید خوب و علمای بزرگ و شخصیت‌های برجسته‌ی دارد و طلاب باسابقه‌ی خوب و مستعدی در آن جا مشغول تحصیل هستند. ان شاء الله حوزه‌ی مشهد بتواند در این زمینه نقشی داشته باشد و اقدام مهمی بکند.

🔷 لزوم هوشیاری در برابر توطئه‌های دشمنان

امروز دشمنها منتظرند تا به ما ضربه زنند؛ ما باید حواسمان جمع باشد. خوشبختانه امروز طوری است که توطئه‌های استکبار جهانی از نظر ملتها افشا شده است و این جمله‌ی منسوب به امام سجاد(ع): «الحمد لله الذی جعل اعدائنا من الحمقاء»، واقعاً در مواردی صدق میکند. همین توطئه‌ی اخیر حکام سعودی برای متهم کردن ملت بزرگ ایران و مسؤولان آن، از همان قبیل توطئه‌هایی است که تاکنون افشا شده است. همه میدانند و میفهمند که این بغضها و حقدها از کجا سرچشمه میگیرد.

اصلاح حوزه علمیه / توقعات رهبری از حوزه علمیه

تاریخچه تلاش برای اصلاح حوزه

علت عدم تحقق تحول در حوزه تا کنون

وظیفه فضلا، مدرّسان و عامه‌ی طلاب و حضرات مراجع

عظام در تحول حوزه

چند توصیه به تشکل طلاب قم

۱- داشتن هدفی روشن

۲- درگیری ذهنی روزانه طلاب با هدف

۳- حرکت سازنده و یک کار ذوجوانب

چیستی اصلاح حوزه

حوزه: مسئول مستقیم استخراج الگوی زندگی اسلامی

پنج مسئولیت مورد توقع از حوزه علمیه

تدوین ایدئولوژی انقلاب و تبلیغ آن؛ انتظار از

حوزه‌های علمیه

هدایت استعدادها در حوزه به سمت تبلیغ

و...

اصلاح حوزه علمیه / توقعات رهبری از حوزه علمیه*

تاریخچه تلاش برای اصلاح حوزه

نفس عنوان «مجمع نمایندگان طلاب قم» یک عنوان شیرین و امیدبخش و بیدارکنندهی آرزوهای دیرین در باب حوزهی علمیه است. این که طلاب قم به این عزم راسخ برسند که باید تشکّل و حضور و تلاشی برای بهسازی حوزه داشته باشند و این عزم در مقام عمل به آن جا برسد که انتخاباتی صورت بگیرد و نمایندگانی برگزیده بشوند، مژدهی بسیار بزرگی است.

مسألهی اصلاح حوزه، چیزی نیست که در این زمان مطرح شده باشد؛ از سالها پیش در قم، این مسأله مطرح بوده است. در آن سالهای اولی که وارد قم شدم (سال ۳۷)، فضلالی جوانی را یافتم که دور هم مینشستند و این آرزوها را به زبان میآوردند و تکرار میکردند و برای تحقق آن، تلاش مینمودند. بعد در آن وقت برای ما معلوم شد که در دورهی قبل از ما - یعنی قبل از ورود مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (رضوان الله علیه) به قم - نیز همین افکار مطرح بوده است و فضلالی برجسته و خوشفکر و خوشنام، دنبال آن بوده اند. بعد که قدری بیشتر با مسایل مربوط به حوزهها آشنا شدیم، فهمیدیم که حتی ریشهی این قضایا قبل از اینهاست و در نجف زمان مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان الله علیه) این حرفها بین طلاب جوان و روشنفکر آن روز مطرح بوده است.

دو نفر برای من مشروحاً و مفصلاً جریانی را که ده دوازده نفر از فضلالی آن روز نجف - مثل مرحوم آقای میلانی، مرحوم آقا سیدعلیمدقائینی و عدهی دیگر - پیش مرحوم آقا سید ابوالحسن رفتند و درخواست خود را با ایشان در میان گذاشته بودند، نقل کرده اند: یکی مرحوم علامه‌ی امینی - صاحب‌الغدیر - بود و دیگری مرحوم آقا سید حسن تهامی (رضوان الله علیه) که از مجتهدان و علمای برجسته‌ی کشور ما محسوب میشد و سالهای متمادی در

بیرجند منزوی شده بود و قدرش ناشناخته ماند تا وفات کرد. ایشان هم قبل از مرحوم امینی، در سال ۴۱ یا ۴۲ که من برای منبر به بیرجند رفته بودم، عین همان صحبتِ مرحوم آقای امینی را نقل کرد و جزییات قضیه را به من گفت که حالا نمیخواهم با تفصیل آن را مطرح کنم.

🌸 علت عدم تحقق تحول در حوزه تا کنون

سؤالی که پیش می‌آید، این است که چرا تفکر و اندیشه‌یی که بیش از نیم قرن در حوزه‌های علمیه سابقه دارد، جامعه‌ی تحقق‌نپوشیده است. مرحوم آقاسیدابوالحسن، در سال ۱۳۲۵ وفات کردند. این افکار ممکن است مثلاً پنج یا ده سال قبل از وفات ایشان مطرح بوده باشد. از سال ۱۳۲۰ تا آن سالهایی که ما به قم رفتیم - یعنی تا سال ۳۶ یا ۳۷ - و بعد از آن تا زمان فعلی، چرا آن آرزوها و چیزهایی که همیشه زبندگان و روشنفکران و فضلا و دلسوزان و دردمندان حوزه‌ها دنبالش بودند، تحقق پیدا نکرده است؟ خواهش میکنم یکی از کارهایی که شما آقایان مجمع نمایندگان طلاب در دستور کار قرار میدهید، تحقیق در مورد همین مسأله باشد. آیا ما خیلی تنبل بودیم؟ آیا انگیزه‌ها کم بوده است؟ آیا ابزار کار در اختیار نبوده است؟ آیا مانعی به صورت شناخته وجود داشته یا موانع و روادعی به صورت مبهم و رموز ایجاد میشده است؟ همه‌ی اینها قابل بررسی است و علت هر کدام باشد، امروز حجت بر ما تمام است که آنچه را که در طول سالهای متمادی انجام نشده، انجام بدهیم.

🌸 وظیفه فضلا، مدرّسان و عامه‌ی طلاب و حضرات مراجع عظام در تحول حوزه

امروز، انقلاب اسلامی پیروزمندی بر محور حوزه‌ی علمیه به پیروزی رسیده و نظامی به وجود آمده است. حوزه، در این نظام که بیگانه نیست؛ بلکه از لحاظ حرمت و تأثیر واقعی و آینده‌نگری، محور و هسته‌ی مرکزی است - در این که بحثی نیست. امروز، بهانه‌ها منقطع است و همه باید برای ساختن و اصلاح حوزه - و اگر این تعبیر به گوشه‌سنگین نیاید، بگوییم برای مدرنیزه کردن حوزه - منطبق با نیازها بکوشند. همه مسؤولیت دارند و تمام کسانی که دستشان میرسد کاری انجام بدهند - از طلاب تا فضلالی جوان تا مدرّسان و مراجع عظام (علی‌الله کلمتهم) تا مسؤولان کشور و مؤمنان و علما و دین‌باوران و مخلصان دانشگاهی که در سطح کشور هستند - هر کدام میتوانند سهمی در این کار داشته باشند. البته در این مورد، من برای خودم احساس مسؤولیت میکنم و در حیطه‌ی خاصی، آنچه را هم که احساس کنم تکلیف من است، ان شاءالله آن را انجام خواهم داد و منتظر نمی‌مانم که شرایط خاصی پیش بیاید. اگر واقعاً در این زمینه تکلیف شرعی فعلی منجزی را احساس کنم، در آن حدی که به من مربوط خواهد شد، به فضل پروردگار معطل نخواهم ماند؛ لیکن تکالیف عمده‌یی بر دوش شما آقایان فضلالی حوزه و مدرّسان و عامه‌ی طلاب و حضرات مراجع عظام است.

چند توصیه به تشکل طلاب قم

اما چند مطلب را می‌خواهم مطرح کنم که طرح یکی از آنها را جلو میاندازم و آن، راجع به نفس تشکل شماست. این تشکل، چیز بسیار خوبی است. آنچه که اتفاق افتاده - یعنی انتخاباتی که انجام گرفته و اساسنامه‌یی که در دستور کار شماست - کار مبارکی است که باید محکم آن را حفظ کنید و نگذارید به هیچ وجه با ایراد شبهه، کار لنگ بماند. کار مهمی انجام گرفته است. خداوند، نور و رحمت و فضل خودش را بر روان پاک امام عظیم‌الشأن ما - آن انسان استثنایی دوران معاصر - فرو ببارد که در آخرین قدمهای زندگی سرشار از برکت خود، چنین برکتی را به وجود آوردند. «من سنّ حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها»^۱. هر کاری بکنید، دنباله‌ی آن سنت حسنه‌ی بی است که ایشان با پیام پُرطنین و پُر محتوا و سرشار از روح و تپش خود، بنیانگذاری کردند. این را دنبال کنید و سعی نمایید در همان چارچوبی که امام در آن پیام آوردند، کار را محتوا بدهید و پیش ببرید؛ یعنی نگذارید اندکی توقف در کار به وجود آید.

۱- داشتن هدفی روشن

اگر تشکیلاتی به وجود آمد، اما هدف روشنی نداشت، یا هدف داشت و لیکن برنامه‌ریزی برای رفتن به سمت آن هدف انجام نگرفت و تشکیلات بیکار ماند، به‌خودی خود، تشکیلات از هم خواهد پاشید و اگر هم بماند، صورت بی جانی خواهد بود. خاصیت تشکل انسانی این است. هدف را محدود کنید و مشخص نمایید که می‌خواهید چه کار کنید. هدف را از پیام امام (ره) بگیرید. امام در این پیام، پیشنهاد و طرح خاصی را از این نفرمودند؛ اما اول تا آخر پیام، سرشار از جهت‌ها و اعلام لازم و تابلوهای سر راه است که انسان را هدایت میکند. باید هدف این پیام مبارک - که من دیدم آقایان روی آن کار خوبی کردند و نکات پیام را استخراج نمودند و روی آن تأمل و دقت کردند - روشن بشود و حیطه‌بندی گردد. باید مشخص بشود که می‌خواهیم در حوزه چه کار بکنیم. بعد بر اساس آن هدف، برنامه‌ریزی کنید و بر پایه‌ی آن برنامه‌ریزی، هر دستگاهی مشغول کار خودش بشود.

۲- درگیری ذهنی روزانه طلاب با هدف

اگر بتوانید کاری بکنید که هر طلبه‌ی احساس مسؤولیت‌داری در قم، صبح که بلند میشود، همچنان که به فکر برنامه‌ی درس و بحث روزانه‌اش است، بداند که برای آن هدف چه کار باید بکند. این، شکل ایده‌آل کار است و حداًلی میباشد. لیکن اگر این کار هم نشود، همین اندازه معلوم باشد که شما می‌خواهید ده سال دیگر چه اتفاقی در قم بیفتد و حوزه در ده سال دیگر چه فرقی و تفاوتی با امروز داشته باشد. این، تعقیب همان هدف است. این را مشخص کنید و بر اساس آن هدف، برنامه‌ریزی نمایید. سؤالی پیش می‌آید و آن این است که رابطه‌ی این مجموعه با هدفهای عمومی حوزه، چه رابطه‌ی است؟ آیا حوزه‌ی علمیه باید به دست طلاب و با اراده و فکر آنها متحول و متغیر بشود یا شکل دیگری وجود دارد؟ طبیعی است که در حوزه، مراجع

معظم حضور دارند که آنها طلبه‌ها و فضلا و مدرّسان سابق و مراجع امروزند. یعنی راهی را که شما امروز طی میکنید، آنها مثلاً چهل یا پنجاه سال پیش، با سلامت طی کرده‌اند و امروز مرجع تقلید شده‌اند. پس، نقش آنها در آینده‌ی حوزه، نقش بسیار بارزی است؛ کمالین که در همین پیام هم، امام (ره) به نقش مراجع در آینده تصریح میکنند. این فکر برای ما پیدا نشود که طلبه‌ها باید مثل نیروهای انقلاب که در جاهایی از پایین به بالا انقلاب شروع شد و بالاییها را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند، عمل کنند. طّلاب تصور نکنند که میتوانند انقلابی را از پایین شروع کنند و حوزه را به صورتی که میخواهند، در بیاورند و بعد به مراجع و بزرگان بگویند: بسم الله، این حوزه را اداره کنید! این کار، نه شدنی است و نه جایز میباشد؛ زیرا در این جا، مسأله‌ی تقابل قشر پایین و بالا - مثل کارگر و سرمایه‌دار و کشاورز و مالک - نیست؛ بلکه همه سر و ته یک مجموعه هستند. آن مثال اعلی و رب النوعش وجود دارد، بقیه هم بالقوه‌هایی هستند که به آن جا منتهی خواهند شد. بنابراین، جهت حرکت، همان جهت است البته، همه نمی‌کوبند که مرجع بشوند و صحیح و جایز و مفید هم نیست؛ اما جهت، جهت فقاہت و دین‌شناسی و همان چیزی است که امروز مراجع ما در سطح بالای آن قرار دارند. بنابراین، مراجع که حسابشان مشخص است و در آینده‌ی حوزه، نقش وافر هم دارند و بدون نظر و موافقت و کمک و اراده و اقدام آنها، نه جایز و نه ممکن است کاری انجام بگیرد.

خوشبختانه، مراجع ما موافقت کردند. امروز، مراجع ما مثل مراجع دوران مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی نیستند که فقط به تدریس فقه و اصول راضی باشند. خاطره‌ی بی‌مرحوم آقای تهامی (رضوان الله علیہ) میگفتند که همین نکته را ثابت میکند. ایشان میگفتند که جلسه‌ی بی‌مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی برگزار کردیم و در آن جلسه مطرح شد که طّلاب برنامه و نظام پیدا کنند و بعضی از علوم جدید را بخوانند و زبان خارجی یاد بگیرند. ایشان هم اجمالاً موافقت کردند و بنام طرحی فراهم بکنیم. جلسه‌ی دوم که خدمت ایشان رفتیم، در اتاق بیرونی به انتظار نشستیم. ایشان از اتاق شخصی خود تشریف آوردند و در چارچوب در ظاهر شدند. ما بلند شدیم و احترام کردیم. ایشان در حالی که قبای دگمه نیسته بر تن داشتند، گفتند که من نمیخواهم بیایم بنشینم؛ فقط خواستم نکته‌ی بی‌آقایان بگویم و آن این است که این پول و شهریه‌ی بی‌من به طلب می‌دهم، ملک شخصی من است. به این صورت که آن را قرض میکنم، بعد که وجوهات آمد، قرض خودم را ادا میکنم. بنابراین، شهریه‌ی بی‌من می‌دهم، ملک من است و من راضی نیستم که کسی این سهم امام و شهریه را مصرف کند؛ در حالی که غیر از فقه و اصول چیز دیگری را در حوزه بخواند. ایشان، این مطلب را گفتند و در را بستند و رفتند. آقای تهامی میگفتند: ما همین طور متحیر ماندیم چه کنیم. ما آمده بودیم با ایشان ترتیبات دروس جنبی و کلام و تفسیر و اخلاق و زبان انگلیسی و امثال اینها را بدهیم و ایشان هم همین طور سرپا جوابمان را دادند و تشریف بردند!

البته، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع بزرگوار عالم شیعه است و حق فراوانی هم به گردن اسلام و تشیع و روحانیت و فقاہت دارد. ما به ایشان اعتراضی نداریم. تشخیص ایشان این بوده؛ لیکن امروز مراجع این گونه نیستند. امروز، مراجع به ضرورت‌هایی که حوزه با آنها مواجه است، آشنا هستند و برای آن که حوزه را -

آن چنان که نیاز زمان است - سازماندهی بکنند، آماده‌اند. من، این نکته را از روی قراین تقریباً علمیه و از روی سوابق گذشته عرض میکنم. ما که آن وقتها در قم بودیم و افکار آقایان را از نزدیک میشناختیم، میدانیم که الان خوشبختانه وضعیت گذشته وجود ندارد و مراجع ما الان با این برنامه‌ریزی و آینده‌نگری موافقت و در این زمینه‌ها همکاری و تدبیر و ابتکار عمل و پشتیبانی و عزم و تصویب و تأیید را خواهند داشت.

بعد سراغ مدرّسان - و به طور خاص جامعه‌ی مدرّسین - می‌آییم. امام (ره) در پیام خود، به جامعه‌ی مدرّسین اشاره کردند و خطاب به طلاب فرمودند که شما جذب جامعه‌ی مدرّسین بشوید. مسأله، جذب شدن است. جذب شدن به چه معناست؟ همه میتوانند این نکته را بفهمند. امام در پیام خود، جهت را مشخص کردند. در آن وقتها، حرف و فکری در حوزه رایج بود و به آن دامن هم زده میشد که جامعه‌ی مدرّسین را از همه‌ی امور حوزه و انقلاب، بکلی مسلوب الاعتبار و الاختیار بکنند. امام با پیام خود خواستند با این فکر معارضه کنند و صریحاً نیز مبارزه کردند. توصیه‌ی امام به فضلا و مدرّسان این بود که به نظر طلاب جوان انقلابی مؤمن توجه شود و با آنها گرم بگیرند و به همان طلاب انقلابی هم گفتند که شما جذب جامعه‌ی مدرّسین بشوید. پس نمیشود ما یک حرکت طلبگی و حوزه‌یی عمومی داشته باشیم؛ در حالی که این طرف از آن طرف جدا باشد. این دو طرف، یک جریان هستند که باید با هم باشند و همچنان که در اساسنامه‌ی شما آمده است، مجموعه‌ی طلاب، مجموعه‌ی مدرّسان را در رتبه و رده‌یی بالاتر از خودشان مشاهده کنند.

۳- حرکت سازنده و یک کار ذوجوانب

شورای مدیریت هم همین‌طور است. البته، شورای مدیریت و جامعه‌ی مدرّسین، هر دو عناوینند. اگر چه اشخاص محترم و بزرگوار فراوانی در این مجموعه‌ها هستند که ما باید به حضور چنین عناصری در مجموعه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی خود افتخار کنیم؛ اما آنچه که مورد نظر امام بزرگوار و عزیزمان بود، عنوان شورای مدیریت و جامعه‌ی مدرّسین است. بالاخره افراد در این شورا و آن جامعه می‌آیند و می‌روند؛ همچنان که در مجموعه‌ی شما مجمع نمایندگان، افراد می‌آیند و می‌روند. بنابراین، قوام عنوان به افراد نیست. عنوان، عنوان است و محل ورود مدح و ذم و داشتن اعتبار و امثال اینهاست. البته، افراد در ذیل این عنوان قرار میگیرند و مصداق آن میشوند؛ ولی بعضی از افراد به عناوین - بیش از آنچه که دارد - اعتبار میبخشند.

پس، ملاحظه میکنید آنچه که در حوزه‌ی علمیه باید انجام بگیرد، یک حرکت سازنده و یک کار ذوجوانب است؛ یعنی فکر و اراده و تشخیص طلاب - بخصوص نیرویشان - در آن نقش دارد. همچنین مدرّسان و جامعه‌ی مدرّسین و فضلا و شورای مدیریت و مراجع محترم و معظم در او نقش دارند. یک کار چند بعدی باید انجام بگیرد. در این جمع و در این صفحه‌ی مشترک‌گفیه، سهم طلاب چیست؟ آن را جستجو و دنبال کنید. این چیزی است که باید در بحثهای شما مورد توجه و تأمل قرار بگیرد و پس از آن، با برنامه‌ریزی و بدون اندکی وقفه، پیش بروید. بنابراین، حرکت مبارکی است که باید دنبال بشود. خصوصیات هم که مطرح کردم، در این حرکت وجود دارد.

چيستی اصلاح حوزه

ما واقعاً می‌خواهیم حوزه را چگونه بسازیم؟ وقتی که بحث سازندگی و تشکیلات و نوسازی حوزه میشود، نباید فوراً ذهنها به این طرف برود که حالا می‌خواهیم تمام پایه‌های حوزه را به هم بریزیم. نه، اصلاً چنین چیزی نیست. باید از موجودی ارزشمند حوزه‌ی علمیه‌ی قم استفاده بشود و سازماندهی و جهت‌دهی بشود و از دوباره کاریها پرهیز گردد. این کار برای چیست و می‌خواهیم چه چیزی در حوزه تحقق پیدا بکند؟ اصل قضیه این است. دوسه نکته را در این مورد مطرح میکنم تا معلوم بشود که توقع ما از حوزه چیست.

حوزه؛ مسئول مستقیم استخراج الگوی زندگی اسلامی

مطلب اول این است که نظامی بر اساس اسلام تحقق پیدا کرده است و موفقیت و عدم موفقیت آن در دنیا و تاریخ، به حساب اسلام گذاشته خواهد شد؛ چه من و شما بخواهیم و چه نخواهیم. این نظام، بر محور تفکرات اسلامی بنا شده و بایستی بر محور مقررات و بینشهای اسلامی اداره بشود. این تفکرات و بینشها و مقررات، در کجا بایستی تحقیق و تنقیح بشود؟ این استفهامها، در کجا باید پاسخ داده بشود؟ اگر حوزه‌ی علمیه‌ی قم که امروز در کشور ما و بلکه در عالم تشیع، مادر و محور حوزه‌های علمیه است و در درجه‌ی بعد بقیه‌ی حوزه‌ها، تنقیح و تبیین مقررات و احکام و معارف اسلامی را - که نظام با آنها حرکت خواهد کرد - به عهده نگیرند، چه کسی باید به عهده بگیرد؟ حوزه‌ها بایستی این مسؤولیت را احساس بکنند. حوزه، تاکنون این مسؤولیت را به صورت مستقیم بر عهده نگرفته است. من، این نکته را به صورت صریح عرض میکنم. غیرمستقیم به عهده گرفته است؛ ولی مستقیم نه. در حوزه‌ها کسانی هستند که کار و تلاش میکنند و از لحاظ فکری، مشکلات و گره‌های نظام را با مباحث خود باز میکنند. کسانی از حوزه‌ها متخرج شده‌اند و به سراسر کشور یا در داخل تشکیلات گوناگون نظام رفته‌اند و کار میکنند؛ اما حوزه - به ماهی حوزه - هنوز تنظیم و تدوین مقررات اسلامی و نظام ارزشی اسلام و اخلاق عمومی را که ما می‌خواهیم ملت داشته باشند و متکی به مدارک قطعی شرع باشد و دیگر جای بحث و لعل و لَم و بَم نداشته باشد، متکفل نشده و الگوی زندگی اسلامی را رایبه نداده است. هی به ما میگویند: الگوی زندگی اسلامی را بدهید. چه کسی باید این کار را بکند؟ طبیعی است که حوزه باید در این جهت گام بردارد.

حوزه باید مراکز متعدد تحقیقاتی داشته باشد تا در تمام این زمینه‌ها، مثل یک مجموعه‌ی تولیدی مرتب و مدرن کار کند و محصول بدهد. اگر چنانچه دستگاه در مسأله‌ی بی‌دچار سؤال شد - مثل مسأله‌ی زمین و موسیقی و در یک چارچوب وسیعتر، سیستم اقتصادی و روابط خارجی و ارتباط با ملتها و مسایل پولی و ارزشهای کارگزاران حکومت و صدها مسأله از این قبیل که هر دستگاهی همواره با این سؤالات از لحاظ مبنایی مواجه است که ما بر چه اساسی قانون بگذارانیم و بر چه اساسی مقررات اداری بگذاریم و بر چه اساسی عمل بکنیم - بداند که مرکزی این گونه سؤالاها را جواب میدهد. حوزه‌های علمیه - مخصوصاً حوزه‌ی علمیه‌ی قم - در تصویر مطلوب و ایده‌آلی، یک کارگاه ایدئولوژی و مرکز ایدئولوگهاست. البته - همان طور که



مطرح کردم - تاکنون حوزه این نقش را مستقیماً به عهده نگرفته است. اگر چه برکات نازل بر این کشور، از شخص شخیص امام بزرگوارمان - که ریشه‌ی همه چیز و مایه‌ی اصلی همه‌ی این برکات بود - ناشی میشد و دیگران همه متخرجان حوزه‌اند؛ اما این غیرمستقیم است. حوزه باید مستقیماً در این مسایل دخالت کند.

🏠 پنج مسئولیت مورد توقع از حوزه علمیه

مطلب دوم در باب کارهای اصلی است که باید از حوزه توقع داشته باشیم. ما وقتی به تصویر دنیای اسلامی کشورمان نگاه میکنیم، پنج کار اصلی را میبینیم که باید انجام آن را از حوزه توقع داشته باشیم. از آن پنج کار، سه کار است که خود حوزه برای بقای خودش، تقریباً به آنها احتیاج دارد و دو کار دیگر را بیرون حوزه بدان احتیاج دارند. البته، این تعریف و تقسیم‌بندی که ما میکنیم، جامع و مانع نیست.

کار اول، عبارت از مرجعیت و افتاست. مردم همیشه محتاج مرجع و مفتی هستند و حوزه متکفل تربیت و تولید مرجع و مفتی است. کار دوم، تربیت مدرس است. حوزه، طبعاً مدرسانی لازم دارد که باید در خود حوزه تربیت بشوند. کار سوم، تحقیق و تألیف در مسایل علمی است؛ چه کارهایی که از بیرون به حوزه عرضه میشوند و چه کارهایی که متعلق به خود حوزه است و به محققان و مؤلفانی که کتابهایی بنویسند، احتیاج دارد و چه کتابهایی که برای بیرون حوزه لازم است و چه کتابهایی که حاوی تحقیقات جدید در مسایل فقهی است و شیوه‌ی نوین استنباط را بیان میکند - که امام در همین پیام و یکی از پیامهای قبلیشان به آن اشاره کردند - و چه کتابهای درسی. این سه کار، بیشتر به درون حوزه توجه دارند؛ ولی دو کار دیگر به بیرون حوزه نگاه میکنند. کار چهارم، مسأله‌ی قضاست. سیستم قضایی اسلامی، فقیه و مجتهد و عادل را میطلبد. قضای اسلامی این است. آن وقتی که ما مجتهد و مفتی و صاحب‌نظر نداریم، به قاضی مأذون من قبل المجتهد اکتفا میکنیم. این از باب ضرورت است که «الضرورات تبیح المحذورات». آن وقتی که قاضی عادل قطعی نداریم، به آن که مورد اعتماد باشد، اکتفا میکنیم؛ و الا باید فقیه و مجتهد عادل، منصب قضا را به عهده بگیرد. پس، این هم کار دیگر حوزه‌های علمیه است که بایستی دائماً یک رشته از رشته‌های پنجگانه‌ی آن، برای این مهم کار کند. کار پنجم، تبلیغ در سطح وسیع و به شیوه‌ی مطلوب و مدرن است که در مطلب سوم، شأن تبلیغ و ابعاد گوناگون تبلیغی را که امروز از ما متوقع است، توضیح خواهم داد. این پنج مسئولیت را حوزه‌ی علمیه باید انجام بدهد. آیا بدون نظم و تقسیم‌بندی و تقسیم کار و کوتاه کردن راهها و زدن از زواید و پرداختن به بعضی از کارهای لازمی که امروز به آنها پرداخته نمیشود، ممکن است این پنج وظیفه را از حوزه متوقع باشیم و حوزه آنها را برآورده کند؟ ما باید حساب کنیم فرضاً در سی سال آینده، این کشور اسلامی چند نفر قاضی مجتهد عادل لازم دارد. حوزه بایستی این طور خیز بردارد که بتواند تا سی سال آینده، این تعداد را تربیت کند. همچنان که برای تربیت پزشک، به دانشگاهها میگوییم مثلاً برای بیست سال آینده، این تعداد پزشک لازم داریم. دانشگاههای پزشکی هم طوری برنامه‌ریزی میکنند که این نیاز تأمین بشود. حالا اگر پزشک نداشتیم، از کشورهای دیگر می‌آوریم؛ ولی اگر ملانداشتیم، از کجا بیاوریم؟ این توقع نیز جز با سازماندهی درست انجام نمیگیرد.

تدوین ایدئولوژی انقلاب و تبلیغ آن؛ انتظار از حوزه‌های علمیه

مطلب سوم در باب حوزه و انتظاراتی است که از حوزه می‌رود. آقایان! ما ملت ایران، انقلاب بسیار بزرگی کردیم. عظمت این انقلاب، خیلی زیاد است و من محکم به شما عرض میکنم که اغلب ما خیلی از چیزها را میدانیم؛ ولی هنوز نمیدانیم چه کار عظیمی انجام گرفته است. این انقلاب، حادثه‌ی فوق‌العاده و عجیبی است. همه‌ی دنیای استکبار و طغیان و جاهلیت یکطرف و این انقلاب طرف دیگر. واقعه‌ی خیلی مهمی اتفاق افتاده است و در خودش این کفایت را میبیند که به مصاف تمام طغیان و کفر جهانی برود. ما در این انقلاب قرار گرفته‌ایم و نمیفهمیم چه قدر بزرگ و مهم است.

این انقلاب، با این عظمت و ابعاد و آثار عملی، از لحاظ ارایه‌ی مبانی فکری خودش، یکی از ضعیف‌ترین و کم‌کارترین انقلابها و بلکه تحولات دنیاست. مثلاً وقتی بازار مشترک به وجود می‌آید، دهها کتاب و جزوه و تحقیق و فیلم، در باب مبانی فکری این کار، در سطوح مختلف منتشر میشود و برای اقتصاددانها و سیاستمدارها و عامه‌ی مردم و جهان مصرف‌کننده و تولیدکننده ارسال میشود. مگر بازار مشترک چیست؟ آیا غیر از این است که چند کشور دور هم نشستند و مثل چند تاجر با هم تجارت میکنند و مبادلات بازرگانی دارند؟ بازار مشترک، مثال کوچکی در دنیاست؛ ولی اگر شما انقلابهای بزرگ دنیا را هم در نظر بگیرید، باز هم مشخص میشود که ما کم کار کرده‌ایم. وقتی انقلاب اکتبر تحقق پیدا میکند، در طول ده پانزده سال، آن قدر کتاب و فیلم و قصه و جزوه در سطوح مختلف راجع به مبانی فکری این انقلاب نوشته میشود که در کشورهایی که باد آن انقلاب به آنها رسیده، دیگر مردم احتیاجی ندارند از کتابهای آنها استفاده کنند! آن قدر فضای ذهنی پُر شده است که روشنفکرهای خود کشورها مینشینند راجع به مبانی ارزشی و فکری آنها کتاب مینویسند! در سه چهار دهه‌ی گذشته، چه قدر ایرانیها درباره‌ی مبانی فکری انقلاب شوروی، به زبان فارسی کتاب نوشتند؛ چون دیگر اشباع شده بودند. یعنی آنها این قدر نوشتند که همه‌ی روشنفکرهایی که به نحوی از لحاظ فکری با آنها ارتباط پیدا میکردند، از لحاظ فکری اشباع میشدند و بعد یک آدم مثلاً دست به قلم و با فکر و روشنفکری، خودش می‌جوشید و مطالبی - غیر از ترجمه‌های فراوانی که از آثار آنها میشد - مینوشت.

ما چه کار کردیم؟ کاری که ما در این زمینه کردیم، واقعاً خیلی کم است. گاهی انسان دلش نمی‌آید که بگوید در حد صفر؛ چون واقعاً کسانی با اخلاص کارهایی کرده‌اند. اما اگر نخواهیم ملاحظه‌ی این جهات عاطفی را بکنیم، باید بگوییم یک ذره بیشتر از صفر و خیلی خیلی کم کار شده است. البته، این کم کاری دلایلی دارد: بعضی از روشنفکران و متفکران اصلی را در اول کار از ما گرفتند و بعضی از آنها نیز مشغول کارهای گوناگون اجرایی شدند؛ اما اساس قضیه این است که ما تولید نکردیم. یازده سال از انقلاب می‌گذرد؛ خوب بود که صدها نویسنده‌ی اسلامی، مبانی اسلام را بنویسند - چون انقلاب ما اسلامی است - و منتشر بکنند. میبایست تربیت میکردیم که نکردیم. این، یکی از کارهای حوزه است. نمیخواهم بگویم کسانی که بیرون حوزه‌ها نشسته‌اند، مسؤولیتی ندارند؛ اما بیشترین مسؤولیت را حوزه‌ی علمیه - و بیش از همه قم - دارد. قم بایستی محصول واقعی در این زمینه میداد. اگر به مسؤولان رادیو می‌گویم چرا شما برای مسایل اسلامی منتشر

شونده در رادیو، این قدر ضعیفید؟ خواهند گفت: بنویسید تا ما بخوانیم. حوزه‌ی علمیه در این زمینه‌ها موظف است. مثلاً شما میبینید که در رادیو در باب زندگی ائمه و یا این قطعه‌های دینی که میخوانند و صحبت میکنند و بحثهای دینی که در آن رسانه میشود و از لحاظ حجم هم زیاد است - لیکن کم‌اثر میباشد - واقعاً شاید بشود گفت که این مطالب، یک نفر را مسلمان و هوشمند و دارای بینش در باب مسایل اسلامی نمیکند. مطلبی که ارایه میشود، یا خیلی ضعیف است و یا نحوه‌ی ارایه‌اش خیلی ضعیف میباشد؛ به خاطر این که بدون هنر و زبان خوب و قدرت القابیان میشود. یعنی یا آدم‌های معمولی متوسط، آن مطالب را بیان میکنند و یا این که افراد کج سلیقه‌ی می‌آیند و یک سری مطالب عجیب و غریب - صورتاً عرفانی و باطناً پوچ - را مطرح میکنند.

اوایلی که شعر نو رایج شده بود، یک عده از این جوانها می‌آمدند و همین‌طور چیزی میگفتند. در آن زمان شایع بود که وسط‌های یک شعر را پاک میکنند و خیال میکردند شعر نو میسر آیند! البته، این شایعه واقعیت هم داشت و در مواردی به نحو موجهی جزئیة اتفاق هم افتاده بود. بعضی از مطالب عرفانی که در رادیو مطرح میشود، همین حالت را تداعی میکنند و بعضی خیال میکنند عرفان همین است که آدم چیزی بیافد! دیده‌اند که اگر کسی مطالب عرفانی میگوید، آدم نمیفهمد. به همین خاطر خیال کردند هر مطلبی که آدم نفهمید، عرفان است! یکچیزی می‌سازند و با یک زبان بیربط چرندی، در رسانه‌های ما پخش میکنند و هر چه آدم فکر میکند، میبیند هیچ چیز در آن پیدا نمیشود و هیچ معنایی ندارد. به مسؤولان رادیو اعتراض میکردم که چرا این طوری است؟ در دلم به خودم جواب دادم که اینها چه کار کنند و به چه کسی مراجعه کنند و از چه کسی بخواهند؟ تا من بگویم: چرا این گونه است؟ میگوید: بنویسید تا من بخوانم. من چه جوابی باید به او بدهم؟ وضع تبلیغ ما این است و حوزه‌ی علمیه در این زمینه‌ها موظف میباشد.

هدایت استعدادها در حوزه به سمت تبلیغ

در حوزه‌های علمیه، استعدادها فوق‌العاده وجود دارد. واقعاً فهمیدن بعضی از مطالب اصولی و فلسفی و بعضی از ریزه‌کاریهای فقهی، مشکلتر از فهمیدن بسیاری از فرمولهای علمی دنیاست و طلبه‌ها با آن دقت فکری خودشان، این مطالب را میفهمند. مگر میشود آدم مغزی مثل مغز صاحب «قوانین» به آسانی پیدا کند؟ در حوزه‌های علمیه، از این قبیل متفکران که مرتب فکر و دقت و ریزبینی میکنند، زیاد است. اگر این استعدادها و خلاقیتها و ذوقهایی که گاهی مشاهده میشود، به شکل صحیحی به سمت یک تبلیغ درست هدایت شود، ما دیگر محتاج چیزی نیستیم.

یکی از کارهای حوزه، پاسخ به کتابهای علیه انقلاب

خارجیها کتاب مینویسند و ما باید پاسخ آنها را بدهیم. یکی از وعاظ السلاطین مصری - که واقعاً حیف است وعاظ السلاطین بنامیم؛ بلکه باید آنها را خدام السلاطین نامید؛ چون وعاظ السلاطین بعضی وقتها سلطان را

وعظ می‌کردند - کتابی به نام «الشیعة والمهدی والدروز» نوشته و به اصطلاح، تحقیقی در باب شیعه و حضرت مهدی و دروز کرده است. حالا چه ارتباطی بین شیعه و دروز وجود دارد، خودش بحثی است! این خدام السلاطین، از بس پول و ثروت فهد و صدام و شاه‌حسن را در شکمهای خود ریخته‌اند که دیگر چاشته‌خور شده‌اند و گرفتن این همه شیرینی و لذت از آنها سخت است. آنها واقعاً ضایع شده‌اند و اگر علم و دین هم میداشتند، حالا دیگر به دردشان نمی‌خورد. از این نوع کتابها زیاد مینویسند. ما باید در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و در مراکز علمی خود، صد جواب رد در مشتمان داشته باشیم و به آنها پاسخ بدهیم.

هنوز که هنوز است، در دنیای اسلام به ما می‌گویند: شما قایل به تحریف قرآنید! چرا که یک روز فصل الخطابی نوشته شد و ما هنوز نتوانسته‌ایم آن قدر فضای فرهنگی دنیای اسلام را از حرف حق خودمان و این که قایل به تحریف قرآن نیستیم، اشباع کنیم تا اگر بی‌دین لامذهبی خواست بنویسد که شیعه قایل به تحریف قرآن است، بداند که فردا شاگرد سر کلاسش در الازهر، یقه‌اش را خواهد گرفت که این کتاب شیعه پاسخ شما را داده است.

هر چه مرحوم «سید شرف‌الدین» و مرحوم «امینی» نوشته، همان است دیگر. البته، هر کدام از آن کتابها برای جاهایی به درد می‌خورد؛ اما نکته این است که ما به صورت مدرن و طبق نیازهای امروز، از حق خود و تشیع و اعتقاد و انقلاب و اسلام و حتی امامان دفاع نکردیم. امام را متهم کردند که می‌گوید: پیامبران ناموفق بودند! ما چند جلد کتاب در جواب این اتهام نوشتیم و به دنیا ارایه دادیم و پخش کردیم؟ پس، ببینید اینها کارهای حوزه است. ما باید اینها را باور کنیم، آقایان! ما تا کی به سازمان تبلیغات و وزارت ارشاد فشار بیاوریم که بنویسید و بدهید؟ آنها می‌گویند: نمیتوانیم. راست هم می‌گویند، کار آنها نیست؛ کار حوزه و طلبه است. این گونه کارها باید در آن جاها انجام بگیرد. من از آقایان سؤال میکنم که آیا میدانید امروز در درجه‌ی اول، چند عنوان کتاب برای دنیای اسلام لازم است؟ گمان نمیکنم کسی از شما بداند. من شاید از بعضی از شما یک ذره بیشتر بدانم؛ اما به طور دقیق نمیدانم. حوزه هم نمیداند. اگر من ندانم، عیب نیست؛ ولی اگر حوزه نداند، عیب است. حوزه‌ی علمیه باید بداند که مثلاً امروز پنجاه عنوان کتاب وجود دارد. در درجه‌ی اول، ما باید در پنجاه موضوع و در درجه‌ی دوم، در صدویست موضوع کتاب نوشته باشیم یا بنویسیم.

باید به تناسب تهتهایی که به ما میزنند و به تناسب فحشهایی که به ما میدهند و به تناسب کتابهایی که علیه ما مینویسند، نیازها را بدانیم. مرکز و بانک اطلاعات حوزه کجاست که اینها را نگاه کند و درباره‌ی آن موضوعات تحقیق نماید و بنویسد؟ یکی از کارهایی که حوزه باید انجام بدهد، همین است. یعنی مرکزی داشته باشد و کتابهایی را که در دنیا راجع به انقلاب نوشته‌اند، جمع کند؛ چه آنهایی که مستقیماً درباره‌ی انقلاب است و چه آنهایی که به خاطر انقلاب، به شیعه و یا اسلام فحش داده‌اند و چه کتابهایی که از ما تعریف کرده‌اند و نقاط قوت ما را - که بعضاً خودمان هم از آنها غافل بوده‌ایم - یادآور شده‌اند. در این مرکز، محققان حوزه باید مشابه این کتابها را نیز در داخل کشور جمع‌آوری کنند و مورد بررسی قرار دهند. وقتی که محقق می‌گوییم، فوراً ذهن به سمت پیرمردهای از کار افتاده نرود. محققان جوان - مثل خود شما - بنشینند

اینهارا تقسیم‌بندی کنند و تفکر و ذهنیت انقلاب و به تعبیر اروپایی آن، ایدئولوژی انقلاب را - که متأسفانه هنوز معادل فارسی آن را پیدا نکرده‌ایم - تدوین کنند و آن را - نه در یک جلد کتاب و نه با یک بیان - بیرون بدهند؛ که اگر از ما پرسیدند: انقلابتان چیست؟ بگوییم این است. اگر شما چنین کاری نکردید، دیگرانی که غالباً صلاحیت ندارند، خواهند کرد.

🔷 مقابله با تهاجم فرهنگی دشمن، انتظاری از حوزه

مطلب چهارم این است که امروز تهاجم فرهنگی عظیمی علیه اسلام هست که ارتباط مستقیمی با انقلاب ندارد. این تهاجم، وسیعتر از انقلاب و علیه اسلام است. چیز عجیب و فوق‌العاده‌یی است که با تمام ابعاد فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، علیه اسلام - و حتی اسلامی که در توده‌ی مردم الجزایر نفوذ دارد - وارد کارزار شده است. فقط یک استثنا دارد و آن اسلام وابسته به دستگاه‌های استعماری و فهدگونه است؛ و الا حتی اسلام‌های به معنای اعتقاد عوامانه‌ی مردم هم مورد تهاجم است؛ چه برسد به اسلام ناب و انقلابی - و به تعبیر آنها اسلام ایران - که دیگر وضعیت روشن است. تهاجم عجیبی وجود دارد. چیزهایی که شما میشنوید - مثل حجاب در فرانسه و مبارزه با دختران محجبه در این کشور - اینها جرقه‌هایی است که نشان از آتشیهای زیر خاکستر میباشد و از کار عظیمی در پشت پرده خبر میدهد. قضیه فقط این نیست که یک دولت مثلاً لایحی بگوید که ما نمیخواهیم محجبه‌یی باشد؛ نه، اینها اصلاً از اسلام به شدت احساس خطر کرده‌اند. البته، این موضوع تا زگی هم ندارد؛ از سابق نیز این‌طور بوده است. من در کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» این نکته را یادآور شده‌ام که یکی از نایب‌السلطنه‌های هند قبل از استقلال این کشور در سال ۱۹۴۷ گفته بود که او ایلی که انگلیسی‌ها وارد هند شده بودند - یعنی بعد از دوران کمپانی هند شرقی - و میخواستند حکومت هند را به دست بگیرند، گفته بودند که مسأله‌ی ما در هند، مسلمانها هستند و بزرگترین هدف ما بایستی قلع و قمع و سرکوب آنها باشد! سخن معروف «گلا دستون» را هم که حتماً شنیده‌اید که گفته بود: این قرآن را باید برداشت. استعمارگران، از قدیم نسبت به اسلام همین احساس را میکردند که آن هم ناشی از چیزهایی بود که از اسلام دیده بودند.

مدتی از قضیه‌ی تنباکو و قضایای مختلفی که در همان هند و افغانستان و ایران و مصر و سایر کشورها اتفاق افتاده بود، گذشته بود و استکبار و استعمار جهانی، از قدرت اسلام غافل شده بودند و دیگر آن حساسیت را نسبت به اسلام خیلی نشان نمیدادند. علتش هم این بود که از این طرف، اسلام چیزی از خودش نشان نداده بود و آنها قدری دچار غفلت شده بودند. چند دهه‌یی که گذشت، انقلاب ما پیروز شد و تمام معلومات و معارف استعماری آنها - که در طول سالهای متمادی اندوخته بودند - به هم ریخت و ناگهان احساس کردند که همان اسلام قدیمی - که از او میترسیدند - با قدرت فراوان به میدان آمده است. اینها، راجع به اسلام کارشناس و متفکر دارند که مینشینند بررسی میکنند و درباره‌ی ملتها و اندیشه‌ها و روحیات و مذاهب گوناگون، پرونده‌هایی درست میکنند و در مراکز تحقیقاتی و فرهنگی و جاسوسی و سیاسی خود، تمام آن

پرونده‌های آرشیو شده را دو مرتبه مطرح میکنند و کارهای تحقیقاتی جدید انجام میدهند. این که میشنویم در اسرائیل، سمیناری تحت عنوان «شناخت اسلام و تشیع در ایران» برگزار میشود، به همین معنا و در همین جهت است. در بسیاری از جاهای دنیا، سمینارها و جلسات تحقیقاتی توسط دنیای غرب و سرمایه‌داری و استکبار تشکیل میشود و تزه‌های گوناگونی برای بازنگری به اسلام مطرح میگردد. استکبار، همه‌ی وجودش را اندیشمندانه در جهت اداری مطلوب خودش به کار میگیرد و کاملاً با فکر حرکت میکند و جریان‌های جهانی را هدایت مینماید تا محفوظ بماند؛ چون میداند که اگر فکر و پیش‌بینی و آینده‌نگری نکرد و اگر آمار نداشت، ضربه خواهد خورد. عالیترین و ممتازترین دستگاههای فکری، در اختیار استکبار است. اینها، از پانزده یا بیست سال پیش، برای مسایل بلند مدت سرمایه‌داری، فکر و طراحی میکنند و نقشه میریزند تا در آینده از آن جواب بگیرند.

مقایسه انقلاب ایران و کودتای عراق در ضربه زدن به استکبار

من، مقایسه‌ی بین انقلاب ایران و کودتای عراق میکنم تا شما ببینید که انقلاب اسلامی ایران، چه ضربه‌ی بر استعمار وارد کرد. وقتی که در سال ۳۷ در عراق کودتا شد و «فیصل» را سرنگون کردند و «نوری سعید» را به جای او نشانند، «ایدن» - نخست وزیر انگلیس - در خاطراتش نوشت: من در جزیره‌ی مشغول تفریح آخر هفته بودم که خبر کودتای عراق به من رسید و بزرگترین ضربه به مغز من وارد شد و ناگهان احساس کردم که دنیا تکان خورده است. (تعبیرات دقیق او الان یادم نیست). برای انگلیس و دستگاه استعمار، آن قدر کودتای عراق مهم بود که حد نداشت. این نگرانی، در تمام نوشته‌ها و خاطراتی که بعد از کودتا منتشر شد، منعکس شده بود و عظمت ضربه، خودش را نشان میداد. این کودتا، در کشوری انجام گرفت که بعدها معلوم شد بعضی از دستگاههای استعماری، در آن نقش داشته‌اند و بعضی هم بعداً از آن استفاده کرده‌اند و در مشقت خود گرفته‌اند. حالا هم شما دنباله‌های آن کودتا را ببینید که بعد از گذشت حدود سی سال، تحفه‌های امروز عراق، دنباله‌ی همان کودتا - و به قول خودشان انقلاب (!) - هستند.

ملاحظه کنید، یک کودتای معمولی در یک کشور اتفاق افتاد و فقط به این جهت که عراق مستعمره‌ی انگلیس بود و انگلیس از قبل حاکمیت بر عراق، از آن کشور استفاده میکرد، این قدر برایشان سنگین بود. حالا شما آن کودتا را با انقلاب اسلامی مقایسه کنید؛ اصلاً قابل مقایسه نیست. انقلاب اسلامی، ناگهان تمام موجودیت و نظام ارزشی دستگاه استعماری غرب و دنیای سرمایه‌داری را زیر سؤال برد. یعنی آینده‌شان را کلاً تهدید کرد و ابهامی به آینده‌ی آنها داد؛ چون این انقلاب بر مبنای اسلام بود و نتیجتاً هر جا مسلمانی باشد، ممکن است این انقلاب بالقوه در آن جا تحقق پیدا کند. بعد هم مرتب نمونه‌های آن را از افغانستان گرفته تا اندونزی و مالزی و مصر و تونس و حتی در کشورهایی که سیستمهای به اصطلاح انقلابی دارند - مثل الجزایر یا لیبی - دیدند و مشاهده کردند که همین اسلام در آن جاها سر بلند کرده است و هل من مبارز میگوید و آینده را ترسیم میکند. اینها، احساس وحشت کردند و تمام دنیای سرمایه‌داری و استکباری دست

به هم دادند، برای این که در مقابل اسلام بایستند. البته، دنیای سوسیالیسم به گونه‌ی دیگر مقابله می‌کرد؛ منتها مثل غربیها ابزار لازم اندیشمندی و آینده‌نگری و توجه را در اختیار نداشت. این، رشته‌یی از تمدن صنعتی و مسأله‌ی آمار و آرشيوها و آینده‌ها و حدسیات است که شرقیها به همان نسبت که در کار صنعتی عقبنده، در این قضیه هم از غربیها عقبند. علاوه بر این، آنها اشتراک منافی نیز با این انقلاب حس می‌کردند؛ چون میدیدند غرب صدمه می‌خورد. آنها، خیال می‌کردند که برایشان خوب است؛ ولی حالا دیگر همه چیز یک کاسه شده و بلوک غرب و شرق معنا ندارد و آرزوها و ایده‌آلهای مارکسیستی و سوسیالیستی تمام شده است و چند کشور منزوی بخت برگشته - مثل آلبانی و رومانی و ... - باقی مانده‌اند که اینها هم چیزی بارشان نیست. ما رومانی را از نزدیک دیده‌ایم و میدانیم که آن جا چه خبر است. اصلاً چیزی نیستند و واقعاً نمیشود گفت که اینها هستند، پس دنیای سوسیالیسم وجود دارد! امثال کوبا و کشورهای ضعیف عقب مانده هم که دیگر اصلاً قابل ذکر نیستند. تنفس آنها هم با اجازه‌ی روسها و اربابهای شرقی بود.

امروز، همان تفکر ضد اسلام ناب، یا اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم، ضد مذهب ناب - که دایره‌اش از انقلاب وسیعتر است - به کلیت اسلام و به یک معنا به هر مذهبی که احساس میکنند در آن اصلتی وجود دارد، متوجه است. امروز، کار دینالهای مسیحی امریکای لاتین، به همان اندازه مغضوبند که علمای انقلابی مصر یا تونس مورد غضب واقع شده‌اند. الان تمام دنیا متوجه این است؛ منتها همه میدانند و متوجهند که ایران، کانون اصلی است.

اسلام، انقلاب و روحانیت هدف تهاجم فرهنگی دشمن

در حال حاضر، یک جبهه‌بندی عظیم فرهنگی که با سیاست و صنعت و پول و انواع و اقسام پشتوانه‌ها همراه است، مثل سیلی راه افتاده تا با ما بجنگد. جنگ هم جنگ نظامی نیست. بسیج عمومی هم در آن جا هیچ تأثیری ندارد. آثارش هم به گونه‌ی است که تا به خود بیاییم، گرفتار شده‌ایم. مثل یک بمب شیمیایی نامحسوس و بدون سروصدا عمل میکند. فرض کنید در محوطه‌ی یک بمب شیمیایی بیفتد که احدی نفهمد که این بمب در آن جا افتاد؛ ولی پس از هفت، هشت ساعت ببینند صورتهای همه تاول زده است. الان در مدرسه‌ها و داخل خیابانها و جبهه‌ها و حوزه‌های علمیه و دانشگاههای ما، ناگهان نشانه‌های این تهاجم تبلیغی و فرهنگی را خواهید دید. الان مقداری هم آن را میبینید و بعداً هم بیشتر خواهد شد. یک کتاب چاپ میشود، یک فیلم تولید میشود و به صورت ویدئو داخل کشور می‌آید و زمینه‌ی چنین تهاجمی را فراهم میکند. دیشب یکی از آقایان میگفت: وسایل کوچکی اختراع شده که در آن، بیست فیلم ویدئویی به صورت میکروفیلم ضبط میشود و هر فردی میتواند آن را لای دکمه‌اش مخفی کند و به داخل کشور بیاورد و بین جوانها توزیع کند. هدف این تهاجم با چنین ابعادی، اسلام و انقلاب و ما هستیم. البته، شکی نیست که مقابله با این تهاجم، پول و بودجه و امکانات و پشتیبانیهای سیاسی دولت را میخواهد؛ اما دولت پول بدهد و پشتیبانی بکند که چه بشود؟ طبیعی است که فکری پخش بشود. آن فکر کجا تولید خواهد شد؟ آیا آن هم در دولت

است یا در حوزه؟ اینها انتظاراتی است که از حوزه می‌رود. من، چهار انتظار را مطرح کردم که حوزه‌ی علمیه پاسخگو باشد. حالا شما بفرمایید که حوزه با شکل و سازمانده‌ی کنونی، میتواند پاسخگو باشد؟ پاسخ من منفی است. شما هم همین جواب را می‌دهید. من، خودم طلبه هستم و از حوزه منسلخ نیستم و حوزه را خوب می‌شناسم و در آن بودم و زندگی کردم و درس خواندم و بعد هم بی ارتباط با حوزه نبودم. حوزه‌های ما با وضع کنونی نمیتواند آن انتظارات را پاسخ دهد؛ مگر در آن برنامه‌ریزی شود و طرح نوینی افکنده و دنبال گردد. شما به عنوان نمایندگان طّلاب، در این مجموعه سهمی دارید؛ آن سهم را پیدا کنید، ببینید کجاست و آن را با کمال جدّیت انجام بدهید. همان طور که عرض کردم، در کنار مراجع و جامعه‌ی مدرّسین و هر کسی که در این قضیه ذی سهم است، سهم شما سهم وافر است. این، آن مطلب اصلی است که می‌خواستم مطرح بکنم.

🕌 نقش سیاسی حوزه‌های علمیه در اداره جامعه

البته، یک چیز دیگر هم در این جا وجود دارد و آن نقش حوزه - غیر از جنبه‌های فرهنگی - در اداره‌ی جامعه است. ما نباید از نقش سیاسی حوزه و شخصیت‌های حوزوی در اداره‌ی جامعه غافل شویم. این، چیز مهمی است. شما باید رهبران آینده‌ی انقلاب و کشور را در حوزه بسازید و پرورانید و فراهم کنید؛ شخصیت‌هایی که بتوانند رئیس جمهور و وزیر و نماینده و نظریه‌پرداز سیاسی باشند. کما این که شما ملاحظه میکنید، بعد از پیروزی انقلاب، منهای شخص شخیص امام بزرگوار - که «لایعاده احد» - سهم و نقش معلمان و متخرجان حوزه در اداره‌ی انقلاب و مسؤولیت‌پذیری در مسایل آن - چه در قانون‌گذاری، چه در قضایش، چه در قوه‌ی مجریه‌اش و چه در زمینه‌های سیاسیش - اگر نگوییم بیشتر است، اقلانقشی برابر با غیر حوزویها داشته‌اند. اینها، متخرجان قبل از انقلابند. به قول آن باغبان قدیمی: کاشتند و خوردیم، کاریم و خوردند. حوزه، در این مورد چه کرده و چه خواهد کرد؟ البته، در این زمینه حوزه تلاش‌های خوبی داشته است و نمیشود آن را منکر شد؛ اما مطمئناً کمتر از آن چیزی است که لازم میباشد.

🕌 توصیه به فضلا و برجستگان حوزه

من، توجه به این طلبه‌های جوان را به شما آقایان محترم که بحمدالله از فضلا و برجستگان هستید، توصیه میکنم. این طّلاب جوان، خیلی مهمند. طّلاب، محور اداره‌ی حوزه نیستند؛ اما در حقیقت محور امیدها و انرژیهای بالفعل و بالقوه‌ی حوزه‌اند. اگر طلبه ناامید شد، شما چیزی در دست نخواهید داشت؛ مراجع هم چیزی نخواهند داشت. این، نکته‌ی مهمی است. سعی بشود که طّلاب، مأیوس و مسأله‌دار نشوند. البته، این نکته را نیز سفارش و خواهش بکنم که نگذارید مجموعه‌ی شما، از حالت یک مجموعه‌ی طلبگی و کاری خارج شود و به یک مجموعه‌ی سیاسی و خطی تبدیل گردد. به شدت مراقبت کنید که این طور نشود؛ چون واقعاً چیز بدی است. حوزه، به وحدت احتیاج دارد. شما حتی در درون خودتان، اختلافات داخل حوزه و اختلافات خطی و جریانی را حل کنید. همان طور که در پیام چند روز پیش مطرح کردم و به عموم مردم توصیه نمودم،



بخصوص به شما آقایان نیز توصیه میکنم که کوشش کنید حسن ظن داشته باشید. مضمون روایت هم همین است که وقتی خیر حاکم و غالب بر زمان است، آدم باید حسن ظن داشته باشد و وقتی شر غالب است، انسان باید سوء ظن داشته باشد. امروز، دیگر اسلام و خیر غالب و حاکم است و حکومت و رهبری و دولت، اسلامی است. اگر چه در جامعه شر هم وجود دارد؛ اما غلبه و حاکمیت با خیر است. امروز، روز حسن ظن است.

من خواهش میکنم که گرایشهای سوءظن گونه را رشد ندهید. به عنوان مثال، آن موردی را که شاید مقداری هم به من بیارتباط نیست، عرض میکنم: راضی نیستم که به عنوان حمایت و اظهار لطف و محبت نسبت به من، بعضی از برادران به این مجموعه اعتراض کنند. هیچ کس نباید به عنوان حمایت و طرفداری از من، هیچ گونه موضعگیری علیه کسی بکند. اگر کسی به من محبت و لطف دارد و واقعاً میخواهد از من جانبداری بکند، راهش این نیست که بایستد و بگوید که مثلاً چرا مراجع چنین کردند یا چرا جامعه‌ی مدرسین چنان کرد یا چرا مجمع طلاب چنین کرد. بحمدالله میانه‌ی ما با مراجع بسیار خوب است. همیشه به مراجع ارادت داشته‌ایم؛ حالا هم همین طور است و ارتباطاتمان بسیار خوب میباشند. با جامعه‌ی مدرسین و قشرهای گوناگون طلاب و جهتگیریه‌ها و جناحهای مختلف سیاسی هم ارتباطاتمان بسیار مستحکم و خوب است؛ یعنی من با هیچ کس مسأله‌ی ندادم. بنابراین، تصور نشود که حالا اگر مثلاً فلان حرفی در جایی گفته شد یا فلان اظهاری - قولاً یا کتبا - از کسی صادر گردید، تعریض به من است و کسی به عنوان محبت به من، اعتراض و پرخاش کند و کسی را متهم نماید. مطلقاً نگذارید که در مجموعه‌تان و بلکه داخل حوزه، این حرفها باب شود.

البته - همان طور که در ابتدا هم اشاره کردم - نسبت به مسایل مربوط به حوزه، به هیچ وجه خودم را غیر مسؤول نمیدانم. یعنی وجدان طلبگی و وجدان مسؤولیت کنونی من، به هیچ وجه اجازه نمیدهد که مسأله‌ی مهم اسلامی جامعه و کشورمان، یک مسأله‌ی درجه‌ی دو باشد. نخیر، این مسأله‌ی مهم و درجه‌ی یکی است. من خودم را نسبت به این قضایا و نسبت به قم و آینده و ترتیباتش و هر کاری که شرعاً بر عهده‌ی من باشد، مسؤول میدانم و اگر تشخیص بدهم، ان شاءالله انجام خواهم داد. به هر حال، غرض این است که مطلقاً نگذارید به بهانه‌های گوناگون، در حوزه و داخل مجموعه‌تان، این مشاجرات و حرفها راه پیدا کند.

وحدت حوزه‌ها و دانشگاه یعنی حرکت پایه پای علم و دین

- بنای توحید بر وحدت
- تاریخچه علم و دین در ایران
- لزوم همراهی علم و دین در نظام اسلامی و برنامه‌ریزی برای آن
- لزوم حفظ و قدرشناسی وحدت میان دانشگاه و حوزه

وحدت حوزه و دانشگاه یعنی حرکت پایه پای علم و دین *

مسأله‌ی این روزها، حول و حوش دانشگاه و حوزه‌ی علمیه و وحدت دور میزند. این سه واژه و مفهوم، در انقلاب بسیار مهم است. عنوان وحدت حوزه و دانشگاه - که امام بزرگوارمان این تعبیر و مفهوم را از قلب حکیم عارف و ملهم از ارشادات الهی صادر کردند - بر سه پایه‌ی اساسی متکی است و این سه پایه - یعنی حوزه و دانشگاه و وحدت - جزو مسایل اصلی این انقلاب و کشور است.

بنای توحید بر وحدت

بنای توحید - که مبنای فکری و اعتقادی و اجتماعی و عملی ماست - در وحدت است. تفکرات شرک‌آلود، انسانها را هم تقسیم میکرد. جامعه‌ی که بر مبنای شرک بنا شده باشد، طبقات انسان هم جدا و بیگانه‌ی از یکدیگر است. وقتی در یک جامعه‌ی شرک‌آلود، ربط انسانها به مبدأ هستی و نیروی قاهر و مسلط عالم مطرح میشود، به طور طبیعی و قهری، در این جامعه انسانها از هم جدا میافتند؛ یکی به یک خدا، دیگری به خدایی دیگر و سومی هم به خدایی دیگر. جامعه‌ی که بر مبنای شرک باشد، میان آحاد و طوایف انسان، یک دیوار غیر قابل نفوذ و یک دره‌ی جدایی غیر قابل وصل وجود دارد. درست بعکس آن در جامعه‌ی توحیدی، که وقتی مبدأ و صاحب هستی و سلطان عالم وجود و حی و قیومی و قاهری که همه‌ی حرکات و پدیده‌های عالم، مرهون اراده و قدرت او میباشد، یکی است، انسانها - چه سیاه و چه سفید و چه دارای خونهای مختلف و نژادهای گوناگون و وضعیت اجتماعی مختلف - با یکدیگر خویشاوندند؛ چون به آن خدا وصلند، به یکجا متصلند و از

یک جامد و کمک میگیرند. این، نتیجه‌ی قهری اعتقاد به توحید است. در این دیدگاه، نه فقط انسانها به یکدیگر مرتبند، بلکه با نگاه و نگرش توحیدی، اشیا و اجزای عالم و حیوانات و جمادات و آسمان و زمین و همه چیز، به یکدیگر متصل و مرتبند و همه با انسان خویشاوندند. بنابراین، همه‌ی آنچه که انسان میبیند و احساس و درک میکند، یک افق و یک عالم و یک مجموعه است که در یک دنیای سالم و یک محیط امن قرار میگیرد.

این که در قرآن میفرماید: «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام»^۱، کسانی که به خدا ایمان پیدا کنند، خداوند آنها را هدایت میکند و به راههای سالم و همزیستی سوق میدهد، به خاطر مبنای توحیدی جامعه‌ی اسلامی است. ولایت هم معنایش همین است. ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرقابل انفصال و انفکاک. جامعه‌ی اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه‌ی اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولی - متصل است. لازمه‌ی همین ارتباط و اتصال است که جامعه‌ی اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب میکند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع میکند و با آن معارضه مینماید. یعنی «اشدء علی الکفار رحماء بینهم»^۲، لازمه‌ی ولایت و توحید جامعه‌ی اسلامی است.

این مبنای توحید و اعتقاد به وحدانیت حضرت حق (جل و علا)، در تمام شؤون فردی و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی تأثیر میگذارد و جامعه را به صورت یک جامعه‌ی هماهنگ و مرتبط به یکدیگر و متصل و برخوردار از وحدت (وحدت جهت و وحدت حرکت و وحدت هدف) میسازد. این جوامع، نقطه‌ی مقابل تأثیر شرک و مشرکان و الهه‌ی شرک‌آفرین هستند. لذا هر جا در میان مؤمنین و بندگان صالح خدا وحدت هست، آن جا توحید و خدا هم هست. هر جا بین مؤمنین و بین بندگان صالح خدا اختلاف هست، آن جا قطعاً شیطان و دشمن خدا حاضر است. هر جا شما اختلاف دیدید، جستجو کنید، بدون دشواری شیطان را در آن جا خواهید یافت، یا شیطانی را که در درون نفوس خود ماست و نفس اماره نام دارد و خطرناکترین شیطانها هم است، پیدا خواهید کرد. بنابراین، پشت سر همه‌ی اختلافات، یا خودخواهیها و جاه‌طلبیها و منیتهای ماست و یا شیطانهای خارجی، یعنی دستهای دشمن و استکبار و قدرتهای ظالم و ستمگر.

تاریخچه علم و دین در ایران

در کشور ما، هزار سال علم و دین در کنار یکدیگر بودند. علما و پزشکان و منجمان و ریاضیدانهای بزرگ تاریخ ما - آن کسانی که امروز نامشان و اکتشافاتشان هنوز در دنیا مطرح است - جزو علمای بالله و صاحبان دین و متفکران دینی بودند. ابن سینایی که هنوز کتاب طب او در دنیا به عنوان یک کتاب زنده‌ی علمی مطرح است و در شؤون مختلف به عنوان یک چهره‌ی برجسته‌ی تاریخ

بشر، در همه‌ی صحنه‌های علمی دنیا در این هزار سال مطرح بوده و هنوز هم مطرح است و بعضی کارها در تاریخچه‌ی علم به نام او ثبت شده، یک عالم دینی هم بوده است. محمدبن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و دیگر علما و دانشمندان و متفکران و مکتشفان و مخترعان دنیای اسلام نیز همین‌طور بوده‌اند. این، وضع کشور ما و دنیای اسلام بود. تا وقتی که دین حاکم بود و صحنه‌ی زندگی مردم، از دین و نفوذ معنوی آن بکلی خالی نشده بود، وضع این‌گونه بود. از وقتی که اروپاییها و غربیها و سیاستمداران صهیونیست و متفکرانی که برای نابودی دنیای اسلام نقشه میکشیدند، دانش را همراه با سیاست وارد کشور ما کردند، علم را از دین جدا نمودند و نتیجتاً رشته‌ی دین، یک رشته‌ی خالی از علم شد و رشته‌ی علم، یک رشته‌ی خالی از دین گشت.

در حوزه‌های علمی، درس علم با پیشرفتهای جدید راه داده نشد. دنبال این باید گشت که چرا در دهه‌های این قرن و قرن گذشته، فراگرفتن دانشهای غیردینی - همین علوم رایج که قبل از آن در حوزه‌ها تعلیم و تعلم میشد - در حوزه‌ها نیامد و چرا علما که خود متفکران و وراثت و صاحبان همین علوم در دوره‌های گذشته بودند، آنها را طرد کردند؟ دو مؤثر و عامل وجود داشت و هر دو مربوط میشد به این که غربیها متصدی و صاحب علم و دانش طبیعی در محیط عالم شده بودند. این دو مؤثر، یکی این بود که علمای دین، علمی را که به وسیله‌ی دشمنان دین و کفار میخواست ترویج بشود، با چشم بدبینی نگاه و طرد میکردند. عامل دوم این بود که همان دشمنان و همان کفار، حاضر نبودند علم را که در اختیار آنها بود، به داخل حوزه‌های علمیه - که مرکز دین بود - راه و نفوذ بدهند. هر دو از یکدیگر گریزان و با یکدیگر دشمن بودند و علت اصلی هم این بود که در همه جای عالم و از جمله در کشورهای اسلامی، علم در دست سیاستهای ضد دین یک ابزار بود. قرن نوزدهم که اوج تحقیقات علمی در عالم غرب میباشد، عبارت از قرن جدایی از دین و طرد دین از صحنه‌ی زندگی است. این تفکر، در کشور ما هم اثر گذاشت و پایه‌ی اصلی دانشگاه ما بر مبنای غیر دینی گذاشته شد. علما از دانشگاه روگردان شدند و دانشگاه هم از علما و حوزه‌های علمیه روگردانیدند. این پدیده‌ی مرار تبار، هم در حوزه‌ی علمیه و هم در دانشگاهها سوء اثر گذاشت. در حوزه‌های علمیه سوء اثر گذاشت؛ زیرا علمای دین را صرفاً به مسایل ذهنی دینی - ولاغیر - محدود و محصور کرد و آنها را از تحولات دنیای خارج بی خبر نگهداشت. پیشرفتهای علم از نظر آنها پوشیده ماند و روح تحول‌گرایی و ضرورت تحول در فقه اسلام و استنباط احکام دینی - که همواره در تحولات عظیم جهانی، چنین تحولی در استنباط دین و فقه اسلام وجود داشته است و فقه برای رفع نیاز جامعه، مستند به قرآن و سنت است - در حوزه‌ها از بین رفت. حوزه‌ها از واقعیت زندگی و حوادث دنیای خارج و تحولات عظیمی که به وقوع میپیوست، بیخبر ماندند و به یک سلسله مسایل فقهی و غالباً فرعی محدود شدند. مسایل اصلی فقه - مثل جهاد و تشکیل

حکومت و اقتصاد جوامع اسلامی و خلاصه فقه حکومتی - منزوی و متروک و «تسیاً منسیاً» شد و به مسایل فرعی و فرع الفرع و غالباً دور از حوادث و مسایل مهم زندگی، توجه بیشتری گردید. این، ضربه‌یی بود که به حوزه‌های علمیه وارد آمد و دست سیاستها هم از این استفاده کرد و با تبلیغات و روشهای شیطنت‌آمیز، هر چه توانستند حوزه‌ها را از تحولات زندگی دور تر کردند. و اما دانشگاه - که خشت اولش از حوزه‌ی علمیه و دین جدا نهاده شده بود - در مشیت کسانی افتاد که نه از دین و نه از اخلاق اسلامی و نه از اخلاق سیاسی و نه از احساس وجدان یک شهروند نسبت به کشور و ملتشان بهره‌یی نداشتند. در طول هفتاد سال اخیر، به جز عده‌ی معدودی از قبیل امیرکبیر و بعدها هم چند نفری که بسیار محدود بودند، بیشتر کسانی که زمام امور تحصیلات عالی در این کشور به دست آنها بوده است و مسایل آموزش عالی به اراده و تدبیر آنها ارتباط پیدا می‌کرده، بقیه کسانی بوده‌اند که منافع ملت ایران در مقابل منافع بیگانگان، برای آنها از هیچ رجحانی برخوردار نبود و بیشتر به فکر چیزهای دیگری بودند تا آینده‌ی این ملت و این کشور! این تضادفی نیست که ملت ایران، با آن سابقه‌ی تاریخی علمی و با این استعداد درخشانی که دارد (همه‌ی کسانی که روی مسایل ملتها کار کرده‌اند و ما اطلاع داریم، درباره‌ی ملت ایران گفته‌اند که این ملت، دارای استعدادی بالاتر از متوسط استعدادهای بشری است) و با آن فرهنگ غنی عمیق اسلامی و با داشتن دانشمندان بسیار بزرگ در طول قرنهای متوالی و با وجود شوق و علاقه‌ی طبیعی به آموختن و دانستن، در این دویست سال یا صد و پنجاه سالی که دنیا چهار نعل به سمت معلومات و دانش و قله‌های علم حرکت کرده، ایران و ملت ایران، جزو گروهها و ملت‌های عقب‌افتاده قرار گرفته است.

اگر این ملت را به حال خود هم‌و‌امیگذاشتند، در علوم جلو می‌افتاد و در بیشتر دانشهایی که در ابتدا از قلب و درون خود جوامع جوشیده و سر کشیده و شکفته است، پیشرفت میکرد و پایه‌ی دنیا پیش میرفت و این قدر عقب نمی‌ماند.

بعد از آن که راه معلومات و علوم روز غربی در ایران باز شد، دستهای خیانتکار و غافل، کاری کردند که این ملت عقب بماند و پیشرفت نکند. سالها و بلکه قرنهای متمادی، ملت ما در اوج قله‌ی علم بود و در هیچ جای دنیا در آن دوران، این قدر علوم درخشش نداشت. شما شنیده‌اید که قرون وسطی، قرون تاریکی و ظلمات است. امروز هم اروپاییها وقتی میخواهند مردمی را تخطئه کنند، میگویند اینها قرون وسطایی هستند! قرون وسطی، یعنی قرنهای جهالت و ظلمات ملت‌های اروپایی. درست هم‌زمان با این قرون، قرون درخشش دانش در ایران و کشورهای اسلامی است. ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی و محمدبن زکریای رازی و عمر خیام - منجم و ریاضیدان بزرگ - و بزرگترین ادبا و بزرگترین علمای ما در علوم طبیعی و بزرگترین ریاضیدانها و منجمان و پزشک‌های ما که امروز آثار علمی آنها در دنیا مطرح است، هم‌زمان با قرون وسطی زندگی می‌کرده‌اند. بله، قرون وسطی، قرون

ظلمات و تاریکی برای اروپاییهاست و قرون درخشش دانش برای ما مسلمانها میباشد. اروپاییها، این حقیقت را کتمان میکنند و مورخان غربی، آن را به زبان نمیآورند و ما هم عادت و باور کرده ایم! ملتی با این سابقه‌ی درخشان تاریخی، در دوران ستم فراگیر حکومت پادشاهی در این کشور - و بدتر از همه در این دوپست یا صد و پنجاه سال اخیر، یعنی اواخر قاجاریه و همه‌ی دوران پهلوی - از لحاظ پیشرفت علمی، در این حد از تنزل قرار گرفت. این، کاری است که انجام دادند و علت عمده‌ی این مسأله، جدایی دین از علم در کشور ما بود. علما و دانشمندان و محققان علوم طبیعی در کشور ما، از دین جدا ماندند و در نتیجه به درد مردم و کشور و ملتشان نخوردند. خوبترها و بهترینهایشان رفتند و برای بیگانگان مفید واقع شدند. عده‌ی هم در همین جا بودند و برای بیگانه‌ها کار کردند. روشنفکرانی که در همین دانشگاهها درس خواندند، همانها بودند که در طول حکومت پهلوی، اداره‌ی این کشور را به خائنه‌ترین و جهی برعهده داشتند و به این ملت خیانت کردند. اینها، متخرجان همین دانشگاهها بودند و خدا رحم کرد که انقلاب اسلامی پدید آمد. آن نسلی که بتدریج از روشنفکران متأخر این جامعه فارغ‌التحصیل شده بودند و به سمت کارهای سیاسی می‌رفتند، به قدری نسل بیریشه و بیاعتقاد و بیپوندی بودند که خدا میداند اگر آنها بر سر کار می‌آمدند، با این ملت و این کشور چه میکردند. هست و نیست و بود و نبود این ملت را می‌سوزاندند و از بین می‌بردند! خدا را شکر که آنها مهلت پیدا نکردند و انقلاب اسلامی آمد و آن سلسله و طومار را درهم درید.

🔗 لزوم همراهی علم و دین در نظام اسلامی و برنامه‌ریزی برای آن

در نظام اسلامی، علم و دین پایه‌ی باید حرکت کند. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی این. وحدت حوزه و دانشگاه، معنایش این نیست که حتماً بایستی تخصصهای حوزه‌ی بی در دانشگاه و تخصصهای دانشگاهی در حوزه دنبال بشود. نه، لزومی ندارد. اگر حوزه و دانشگاه به هم وصل و خوشبین باشند و به هم کمک بکنند و با یکدیگر همکاری نمایند، دو شعبه از یک مؤسسه‌ی علم و دین هستند. مؤسسه‌ی علم و دین، یک مؤسسه است و علم و دین باهمند. این مؤسسه، دو شعبه دارد: یک شعبه، حوزه‌های علمیه و شعبه‌ی دیگر، دانشگاهها هستند؛ اما باید با هم مرتبط و خوشبین باشند، با هم کار کنند، از هم جدا نشوند و از یکدیگر استفاده کنند. علوم را که امروز حوزه‌های علمیه میخواهند فرا بگیرند، دانشگاهها به آنها تعلیم بدهند. دین و معرفت دینی را هم که دانشگاهها احتیاج دارند، علمای حوزه به آنها تعلیم بدهند. سرّ حضور نمایندگان روحانی در دانشگاهها، همین است. چه قدر خوب است که این ارتباطها، برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود. این، یکی از بهترین و طبیعیترین وحدتهاست. می‌دانید که در دوران اختناق و در آن هنگامی که دستگاه جبار برای جدا کردن روحانیون از تحصیلکرده‌ها، از تمام وسایل استفاده میکرد، یک عده روحانی آگاه و عالم و عاقل



و مصلحت بین و مصلحت شناس داشتیم که ارتباطشان را با دانشگاهها مستحکم کردند. بهترین جلسات سخنرانیهای علمایی مثل مرحوم آیه‌الله مطهری و امثال ایشان، در دانشگاهها بود و مرحوم دکتر مفتاح (رضوان الله علیه) یکی از پُرکارترین و فعالترین این گونه روحانیون بود. طلاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند، با یکدیگر آشنا و مرتبط باشند، احساس بیگانگی نکنند، احساس خوشاوندی و برادری را حفظ کنند و روحانیون در دانشگاهها عملاً - قبل از قولاً - کوشش کنند که نمونه‌های کامل عالم دین و طلبه‌ی علوم دینی را به طلاب و دانشجویان و دانشگاهیان ارائه بدهند و نشان دهند که هر دو نسبت به یکدیگر، با حساسیت مثبت و با علاقه همکاری میکنند. این، همکاری و وحدت حوزه و دانشگاه است. البته برای این کار، باید برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود.

🔗 لزوم حفظ وقدرشناسی وحدت میان دانشگاه و حوزه

خوشبختانه انقلاب اسلامی همه‌ی آنچه را که دشمنان اسلام، بلکه دشمنان اصل دین در عالم، در طول سالهای متمادی رشته بودند، پنبه کرد و محصول کار آنها را از بین برد. آنچه امروز در ایران اتفاق میافتد و میگذرد، چیزهایی است که میلیاردها خرج شده است تا این کارها اتفاق نیفتد. این که امروز شما در ایران مشاهده میکنید زنها به سمت حجاب و عفت، و جوانها به سمت دین حرکت میکنند و نظام، نظامی است که بر اساس قرآن پیش می‌رود، این که میبینید از حوزه‌ی علمیه‌ی قم، علمایی در جبهه‌های جنگ حضور فعال رزمی را متقبل میشوند و حوزه‌ی علمیه‌ی قم واحد نظامی رزمی، تبلیغی درست میکند و امروز جمعی از همین برادران در این مجمع حضور دارند، این که مشاهده میکنید در دانشگاه ما، نام دین و خدا و معارف اسلامی تدریس میشود و رؤسا و اساتید دانشگاهها و وزرای مربوط به علوم عالی، با دین سروکار دارند، همه‌ی اینها آن چیزهایی است که از سالها پیش، دشمنان ما برنامه‌ریزی کرده بودند که این کارها در ایران اتفاق نیفتد؛ ولی به برکت انقلاب و اسلام اتفاق افتاد. این را قدر بدانید و حفظ کنید.

انتظارات از روحانی ملبس

تلبس به لباس روحانیت شروع مرحله‌ی مهم زندگی

انتظارات از روحانیت

۱- تبیین مسایل دینی

۲- عامل بودن

۳- آزادگی و حریت

بنیه قوی معنوی لازمه تلبس به لباس روحانیت

توصیه به طلاب جوان تازه ملبس شده

انتظارات از روحانی ملبس*

تلبس به لباس روحانیت شروع مرحله‌ی مهم زندگی

خداوند ان شاء الله شروع مرحله‌ی جدید زندگی شما را مبارک کند. هر چند که ورود در رشته‌ی تحصیل علوم دینی و طلبه شدن، یک مرحله‌ی سرنوشت‌ساز و مهمی محسوب می‌شود و طلبه‌ی با عمامه و بی‌عمامه، هر دو گونه‌اش را داریم؛ لیکن نفس تلبس به لباس روحانیت و اهل علم دینی و گذاشتن عمامه هم خودش مرحله‌ی است و بسیار حایز اهمیت می‌باشد. تا شما عمامه سرتان نیست، مردم یک‌طور از شما توقع دارند؛ اما وقتی عمامه بر سر گذاشتید، این توقع طور دیگری خواهد شد.

انتظارات از روحانیت:

۱- تبیین مسایل دینی

این لباس، هزار سال است که لباس علم می‌باشد. نمی‌گوییم که فقط علما این لباس را داشتند؛ نه، هزار سال است که زی اهل علم در روحانیت شیعه، از زمان شیخ مفید و شیخ طوسی تا حالا، محور و مرکز امید مردم برای امور بوده است. یکی از آنها عبارت از تبیین مسایل دینی است. یعنی مردم در طول این هزار سال، همواره از علمای دین توقع داشتند که برایشان مسایل اسلامی را تبیین کنند.

۲- عامل بودن

یکی دیگر از چیزهایی که مردم امید و انتظار داشتند، این بوده که اینها خودشان به آن چیزهایی که

میدانند و به مردم یاد میدهند، عاملترین باشند؛ یعنی چیزی را که ما به مردم میگوییم، بایستی خود عمل کرده باشیم. این، انتظار مردم است. حالا آن چیزهایی را که در واقع تکالیف الهی است و انتظارات اصل دین از ماست، بیان نمیکنیم. انتظار مردم این است. ما فقط به مردم نمیگوییم که نماز بخوانید و روزه بگیرید؛ ما به مردم میگوییم که تقوا و ورع و زهد داشته باشید، دلبستگی به مال دنیا و مقام نداشته باشید، هدفتان در همه‌ی امور خدا باشد. ما این را به مردم میگوییم. پیام دین که به وسیله‌ی شما و همه‌ی روحانیون به مردم داده میشود، اینهاست دیگر. بنابراین، خود ما بایستی عاملترین باشیم.

۳- آزادی و حریت

انتظار دیگری که مردم همواره در طول تاریخ از ما داشتند، این بوده که ما حرّ و آزاد باشیم؛ یعنی قدرتها و رودربایستیها و تحمیلها و امثال اینها، ما را اسیر خودشان نکنند. این در روحانیت شیعه، یک اصل است. البته، روحانیت دیگر برادران مسلمان ما هم از جهت آن دو انتظار اول با ما شریکند؛ لیکن در آنها این انتظار نبوده است و مردمشان آنها را تابعی از قدرت و حکومت - هر کس میخواهد باشد - میدانستند. اما در شیعه این طور نیست و همیشه مردم از علمای دین انتظار داشتند که آنها زیر چتر و شعاع نفوذ قدرتها و مادی و دنیایی و نابه‌حق قرار نگیرند و از طبقه‌ی مظلوم و مستضعفان و طبقات پایین جامعه حمایت بکنند. غالباً هم علمای دین از همین طبقات بوده‌اند؛ مثل خود شما، آما شدّ و ندر. غالباً کسانی که در کسوت علم هستند، منشأ خانوادگیشان، یک منشأ اعیانی و اشرافی و خانی نیست. البته، موارد خیلی کمی هم بوده است که آن موارد کم هم، شخصیتهای بزرگ و برجسته و خوبی بوده‌اند نه این که بخواهیم قدحی در آنها بکنیم - لیکن اغلب این گونه بوده و لذا توقع مردم هم از ما همیشه این بوده است.

علمای دین در طول تاریخ، غالباً به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌اند و هر جا که بوده‌اند، تابع ظلم و قدرتها نشدند؛ از یک ده و کدخدای فرضاً ظالم آن بگیرد تا سطح کشور و جهان. امروز برای ما، مسأله، مسأله‌ی جهان است؛ مسأله‌ی کشور دیگر نیست. بحمدالله کشور با یک حکومت مردمی و الهی اداره میشود؛ یعنی آنهایی که کشور را اداره میکنند، مثل خود شما، روستائیزاده و از مردمان مستضعف و طبقات پایین هستند.

بنیه قوی معنوی، لازمه تلبس به لباس روحانیت

شما آقایانی که این عمامه را سرتان گذاشتید، از لحاظ مادی و فیزیکی، چند سیر بیشتر جرم و ثقل ندارد. البته بعضی از عمامه‌ها الان که من دست میزدم، خیلی سفت و وزن دار بود؛ اما بعضی از آنها این طور نبود. خود عمامه، یک چند متر پارچه است که اگر در ترازو بگذاریم، چند سیری بیشتر نمیشود؛ اما ثقل معنوی این عمامه خیلی زیاد است. حقیقتاً یک گردن کلفت و قوی معنوی لازم دارد که بتواند زیر این تاب بیاورد. بعضی از گردنها زیر بار عمامه میشکنند، بعضی هم اصلاً آن قدر تخدیر میشوند که آن بار



را احساس نمیکنند. اینها درست نیست. بایستی ما واقعاً از لحاظ معنوی خودمان را قوی کنیم. بنیه‌ی معنوی قوی لازم دارد.

توصیه به طلاب جوان تازه ملبس شده

ان شاء الله که شما آقایان موفق باشید. درستان را خوب بخوانید تا عالم بشوید و بتوانید جواب نیازهای مردم را بدهید. در کنار درس، از اوضاع عالم و کشور و مسایل سیاسی مطلع باشید که اگر بیاطلاع باشید، به درد پاسخگویی به نیازهای مردم نخواهید خورد؛ این را صریحاً به شما میگویم. باید بدانید که در مملکت و در دنیا چه میگذرد و نیازهای مردم چیست. عالم هم باشید، تا آن وقت مفید باشید؛ و الا مفید نخواهید بود. بعد هم «من نصب نفسه للناس اماما فعليه ان يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره»^۱. خودمان، خودمان را بایستی تکتک تأدیب و تربیت کنیم تا ان شاء الله مفید باشیم.

نیاز امروز دنیا به معارف و تفکر اسلامی

نیاز بیشتر جامعه امروز به معارف اسلامی نسبت به

گذشته

فراهم بودن تبلیغ دین در جامعه

رشد معنویت و در هم شکسته شدن پایه‌های تفکر مادی

جایگاه ویژه تفکر دینی در جهان امروز

عدم استخراج پاسخ عملی برای کلیه مسائل زندگی

عدم کفایت وضع موجود حوزه‌های علمیه برای

پاسخگویی به نیازهای جامعه

نیاز امروز دنیا به معارف و تفکر اسلامی*

❖ نیاز بیشتر جامعه امروز به معارف اسلامی نسبت به گذشته

شما آقایان میدانید که امروز، نیاز به معارف اسلامی در دنیا، با آنچه که در گذشته وجود داشته است، تفاوت‌های خیلی زیاد و فاصله‌های عجیب و ژرفی دارد. در گذشته، ارتباطات این قدر نبود. تهاجم افکار غلط و انحرافی، این همه نبود. تأثیرش بر افکار مردم، این قدر نبود. طلب و خواهش و آمادگی فکر درست و دینی و اسلامی، این همه نبود. امکان گسترش فکر توحیدی، این همه نبود؛ ولی امروز اوضاع طور دیگر است. امروز، در داخل کشور و مرزهای خود ما، ملت بزرگی زندگی میکنند که برای آنها، اسلام دیگر یک امر زاید و تشریفاتی و خارج از بنا و موازین و رفتار زندگی نیست؛ بلکه اسلام همه چیز زندگی و مبنای نظام اجتماعی است. امروز، توحید در زندگی عمومی و اجتماعی ملت و کشور ما، قاعده‌ی زندگی است. مبنای حکومت و اداره‌ی کشور و مدیریت امور و مبنای زندگی همه جانبه‌ی مردم، توحید و معارف اسلامی است. مردم، به فرا گرفتن دین و اطلاع از حقایق آن شایقند.

❖ فراهم بودن تبلیغ دین در جامعه

اصلاً امروز امکان تبلیغ دین وجود دارد؛ ولی در گذشته این امکان نبود. در گذشته، اگر روحانی خیلی زرنگ و آماده‌ی کار بود، یک مسجد و مدرس و گوشه‌یی از زندگی را میتوانست تصرف کند و در آنها خیمه‌ی تفکرات اسلامی و تعالی خودش را بزند. در محیط‌های اصلی زندگی و محیط کار و ادارات و اداره‌ی کشور و در محیط قانونگذاری، اصلاً جایی برای دین نبود. آن جایی هم که به عنوان مبلغ دین میرفتید، شما کار خودتان را

میکردید و نظام اجتماعی هم کار خودش را میکرد. فرضاً اگر به کارخانه‌یی میرفتید که تعلیم دین بدهید، شما حرف خودتان را میزدید و قوانین کار هم کار خودش را میکرد و غالباً کار او بر کار شما فایده بود. امروز، طور دیگری است. امروز، امکان کار و تعلیم و قضاوت و حاکمیت احکام اسلامی هست. در داخل کشور، جوانان و دانشگاہیها و صاحب‌نظران ما مشتاقند و میخواهند بدانند و از معارف اسلامی مطلع بشوند و سر در بیاورند. میخواهند پایه‌ی فکری و اعتقادی آن چیزی را که امروز نظام اجتماعی در جامعه فرض کرده و به وجود آورده، به دست آورند و از احکام فراوان و قوانین و مقررات زیادی که نظام در انتظار املا کردن آن از ناحیه‌ی دین است، آگاه شوند.

🏠 رشد معنویت و در هم شکسته شدن پایه‌های تفکر مادی

در سطح جهان هم، چه آن چیزی که مستقیماً از حدود یک انقلاب دینی و اسلامی و تشکیل یک نظام سیاسی و اجتماعی بر مبنای دین ناشی میشد - که خود این، حادثه‌ی عظیمی بود و دنیا را متوجه دین و بازنگری به مسایل دینی (اسلام و غیر اسلام) میکرد - و چه آنچه که بعدها به صورت غیرمستقیم، اثر انقلاب ما بود که پیش آمد، همین گونه بود. یعنی در هم شکستن پایه‌های تفکر منظم مادی؛ آن تفکری که مادّی‌گری و بیخدایی را به صورت یک مکتب و فکر و نظم اجتماعی در آورده و یک آرایش پولادگونه به آن داده بود و با دهان پر و ادعای زیاد، به همه‌ی دنیا ارایه کرده بود و این که چنین تفکری است که زندگی مردم را اداره میکند! این تفکر و مکتب، دهها سال در مقابل هر پدیده‌ی معنوی - چه فکر، چه عمل و چه اخلاق - سینه سپر کرده بود. شاید بعضی از شما برادران عزیز، با کسانی که به صورت دگم و قاطع و این است و جز این نیست، گوشه‌هایی از تفکر خود را مطرح میکردند، برخورد کرده بودید. از نظر آنها، هر چیزی که بود، محکوم به فنا بود. این تفکر، یکباره مثل عمارتی از یخ آب شد و مثل آن ساختمانی که «منصور عباسی» از سنگهای نمک درست کرد و ظاهرش سنگ نمک بود و وقتی که بر آن آب انداختند، ذوب شد و از بین رفت؛ «کالمح فی الماء» فرو ریخت. پس از فرو نشستن آن طوفان پر سر و صدا، معنویت خودش را نشان میدهد. معلوم شد که در این گرد و غبارها، حتی رشد معنویت و اسلام و تفکرات دینی - و بخصوص اسلامی - متوقف نشده بود. آنها میخواستند معنویت را ریشه کن کنند تا حتی اثری از آثار آن نماند؛ ولی معلوم شد که اصلاً در این مدت رشد میکرده است؛ منتها طوفانها و گرد و غبارها و جنجالها و هیاهوها، نمیگذاشته است که واقعیت روشن بشود. حالا که آن جنجال دیوانه‌وار فرو نشست و خوابید، حقایق خودش را نشان میدهد.

🏠 جایگاه ویژه تفکر دینی در جهان امروز

اگر از نقطه نظر سوم به موضوع نگاه کنیم، باز هم تفکر اسلامی در دنیا جایگاه ویژه‌یی دارد. در جهان، تنازع‌هایی سیاسی وجود داشته است که البته حالا بلوکبندی دنیا و تقسیم‌بندی قدرت در عالم، به شکل دیگری شده و هنوز آن شکل واقعیش پیدا نشده است و ترسیم واقعی تعارض قدرت در دنیا، هنوز روشن

نیست و بتدریج روشن خواهد شد و شاید چند سال هم طول بکشد تا این که معلوم بشود بالاخره اقطاب قدرت در دنیا، کجاها و چگونه هستند. به هر شکلی که باشد، شکی نیست که نظام و حکومت اسلامی و تفکری که پشتوانه و پایه‌ی این حکومت است، در دنیا جایگاه و نقش مسؤولیتی دارد و کاری برعهده‌ی اوست. البته، دیدگاه‌های دیگری هم هست که حالا به تفصیل نمی‌شود صحبت کرد و نمی‌خواهیم وقت را بگذرانیم.

❏ عدم استخراج پاسخ عملی برای کلیه مسائل زندگی

سؤال این است که در مقابل این همه نیاز و استفهام در داخل و خارج و برحسب اوضاع جدید اعتقادی و سیاسی عالم، جمهوری اسلامی به‌عنوان پایگاه دین اسلام و نقطه‌پی که ادعا میکند اسلام در این جا تحقق پیدا کرده است، برای عرضه کردن، چه چیزی را در آستین خود آماده دارد و برای این همه دهانهای باز، کدام غذا را آماده کرده است؟ ما چه چیزی داریم؟ چه می‌خواهیم عرضه کنیم؟ البته برای عرضه کردن، ما خیلی چیزها داریم. اگر همین مواد خامی که در اختیارمان است - مثل عنصر از معدن درآمده‌ی طلا، یعنی همین آیات قرآن و احادیث - در سطح دنیا منتشر کنیم، خودش خیلی چیز است. بنابراین، ما کم نداریم. اما نکته این است که اگر سؤال شود با این منبع عظیم اسلامی و با این متد هزار ساله‌ی تجربه شده و تحقیق حقیقتاً شگفت آور - که گاهی تحقیقات این فقها، از نظر ظرافت و دقت و ژرف‌نگری، واقعاً شگفت آور است - و بخصوص آن فقه پیچیده‌ی که در شیعه است (فقه برادران اهل سنت نسبت به فقهی که در بین علمای شیعه است، آن پیچیدگی و فنیگری را ندارد. این، خیلی فنیتر و پیچیده‌تر و عمیقتر است. البته، فقهای ما کار عظیمی در این باب کردند که به هر حال، همه‌اش متعلق به اسلام است)، پاسخ ذره ذره و دانه دانه‌ی مسایل زندگی چیست؟ شما و همه‌ی ما در جواب خواهیم ماند. یعنی ما امروز به فراخور نیاز و استفهامی که وجود دارد، پاسخ حاضر نداریم. غالباً هم معادن عظیم و غنی از جنسهای فاخر در اختیارمان است؛ اما پولی را که بشود در بازار دست این و آن داد و خرچش کرد، نداریم.

❏ عدم کفایت وضع موجود حوزه‌های علمیه برای پاسخگویی به نیازهای جامعه

چه کسی می‌خواهد این کارها را بکند؟ این، حرف من نیست؛ حرفی است که سالها در حوزه مطرح بوده است. این که کسی مثل جناب آقای مصباح (ادام‌الله‌بقائه و برکات وجوده) به این فکر بیفتند و بیانند روال کار شمارا به وجود آورند، ناشی از این سؤال چند دهساله در حوزه است. مسأله این است که آیا روال جاری و موجود حوزه‌های علمیه، برای پاسخ دادن به این نیازها کافی است؟ جواب این است که نه، کافی نیست. باید از چارچوبهای مستحکم و استخوان‌بندی قوی حوزه‌ی علمیه و از امکانات فراوان فکری و معنوی که در این مراکز است، و وسایلی برای فراهم کردن پاسخهای این استفهامهای فراوان و ساختن انسانهایی که بتوانند مثل چشمه‌های جوشانی از معارف و احکام بجوشند و نیازها و خلأها را پُر کنند، ساخت.

برنامه ریزی برای کامل کردن و آینده‌نگری حوزه‌ها

- ❖ روحانیت و اسلام عامل پیروزی انقلاب اسلامی
- ❖ فعال بودن روحانیون، شرط لاینفک بقای انقلاب و استقلال کشور
- ❖ لزوم شناخت شرایط حضور کامل روحانیت و آفات آن در تحقق اهداف انقلاب اسلامی
- ❖ عوامل زمینه ساز انقلاب اسلامی در دنیا
- ❖ قوت و صدق انقلاب اسلامی سبب اعتلای کلمه اسلام در جهان
- ❖ نقش نقاط مثبت جامعه‌ی روحانیت در نیل به جامعه مطلوب
- ❖ برجستگی‌های ملت ایران در راه تحقق آرمانهای اسلام و انقلاب
- ❖ ضرورت حضور طلاب جوان در میدانهای مختلف
- ❖ لزوم برنامه‌ریزی و آینده‌نگری در کار حوزه‌ها

برنامه‌ریزی برای کامل کردن و آینده‌نگری حوزه‌ها*

این روزها با سالگرد حادثه‌ی آخر بهمن تبریز در سال ۵۶ مصادف است که یکی از قدمهای بزرگ ملت ما در جهت پیروزی انقلاب بود و یاد و نام آن مردم مبارز و مجاهد و شجاع و ربط و وصل مستحکم و مستمر آنها با روحانیت اسلام و با امام و انقلاب را برای همیشه مسجل کرد. این هم یک خاطره است و ما در مجموعه‌ی این مناسبتها، دور هم جمع شده‌ایم و شما آقایان محترم و علما و فضلا و مدرّسان و طلبّان عزیز، از مراکز دیگر به این جا تشریف آوردید تا قدری درباره‌ی مسایل حوزه صحبت کنیم.

روحانیت و اسلام عامل پیروزی انقلاب اسلامی

مسأله این است که اگر این انقلاب، انقلابی اسلامی نبود و پرچم آن به دست علمای دین نبود، قطعاً به پیروزی نایل نمیشد و به تشکیل یک دولت مستقل و سرفراز و نیرومند منتهی نمیگردید. این، تحلیل ما نیست؛ بلکه تحلیل همه‌ی کسانی است که مسایل این انقلاب را از پیش از پیروزی تا امروز تعقیب کرده‌اند. در سال ۵۶ و ۵۷ هم جبهه‌ی مقابل - یعنی زمامداران ظالم و فاسد و روبه زوال و کسانی که با تفکر دینی و شخصیت روحانی مخالف بودند - تحلیلشان همین بود و براساس این تحلیل، تلاش میکردند که روحانیون را از صحنه کنار بزنند یا بین آنها اختلاف ایجاد کنند و یا بین آنها و مردم فاصله به وجود بیاورند؛ ولی نتوانستند این کار را بکنند - نه این که نخواستند یا تلاش نکردند. «چرا نتوانستند» هم یک پاسخ مفصل دارد. واقعاً اگر کسی بخواهد این انقلاب را

تحلیل کند و شکفتن این گل و روییدن این نهال و جوشیدن این چشمه را در سنگلاخ و کویر زمان کنونی فرهنگ جهان درست ترسیم بکند، به این آسانیه‌ها نخواهد توانست پاسخ روشنی برای این سؤال پیدا کند. یکی از علایم و نشانه‌های قدرت و اراده‌ی خدا برای پیروزی انقلاب این بود که آن رهبر بینظیر را برانگیخت. من، به این نتیجه و اعتقاد خیلی نزدیک شده‌ام که خداوند متعال در طول دهها سال قبل از به ثمر رسیدن این انقلاب، زمینه‌ی این پیروزی را - که پیروزی دین و اسلام در دنیاست - با تشکیل حوزه‌ی قم و تربیت شخصیت‌هایی و در میان آنها برجسته کردن آن شخصیت کم‌نظیر و قرار دادن آن گل آتش در میان خرمن انبوهی از زغال و تبدیل همه‌ی اینها به یک آتش گداخته و گیرا، فراهم فرمود. اگر کسی با چشم معمولی هم قضا یا را نگاه کند و ترتیب طبیعی علل و عوامل را مورد بررسی قرار دهد، میبیند که حضور و پیشگامی و هوشیاری و وظیفه‌شناسی و برخی از خصوصیات ممتاز روحانیت، یکی از مهمترین عوامل و شاید یک عامل تعیین کننده در بروز و پیروزی و سیر این انقلاب و نیز تشکیل دولت و حکومت و نظام جمهوری اسلامی و ادامه‌ی آن تا امروز بوده است. دشمن هم این را میدانند. لذا فشاری که در گذشته و الان، از طرف دنیای استکباری روی این انقلاب وارد میشد و میشود، در درجه‌ی اول به دین و روحانیت متوجه است. اگر روحانیون کشور ما در میدان نبودند و پرچم انقلاب به دوش آنها نبود، این پیروزی به دست نمی‌آمد. این را دشمن میدانند؛ لذا حقد عظیم او در درجه‌ی اول متوجه اسلام و روحانیت است.

فعال بودن روحانیون، شرط لاینفک بقای انقلاب و استقلال کشور

روحانیت باید دو گونه به مسأله نگاه کند و می‌کند، یکی این که توجه داشته باشد و دارد - و مردم هم متوجه باشند - که برای تداوم انقلاب نیز حضور روحانیون ضروری است و فعال بودن روحانیون، شرط لاینفک بقای انقلاب و استقلال کشور و نظام جمهوری اسلامی است. بنابراین، روحانیون باید باشند؛ آن هم با فعالیت و دلسوزی و از خود دانستن انقلاب و جانانه دفاع کردن؛ همچنان که در این چند سال نشان دادند و در صحنه‌ی نظامی و جبهه حضور پیدا کردند و جوانهای تفنگ به دست و آر.پی. جی به دوش و لباس بسیج پوشیده را آماده ساختند و شهدای به خون غلطیده‌ی را تقدیم اسلام کردند. همچنین در صحنه‌های سیاسی و تبلیغاتی و تربیت نیرو در حوزه‌های علمیه و بخصوص در حوزه‌ی مبارکه‌ی قم فعال بودند و در آینده هم باید با حجم بیشتر و کیفیت بالاتر و دلسوزی چند برابر، فعال باشند.

لزوم شناخت شرایط حضور کامل روحانیت و آفات آن در تحقق اهداف انقلاب اسلامی

یک نگاه دیگر این است که روحانیون و بخصوص بیدار ترها و بصیر ترها و دلسوز ترها - که در قشرهای مختلف روحانی، بحمدالله این خصوصیات به وفور پیدا میشود - ببینند شرایط تأثیر کامل حضور

روحانیت برای انقلاب و پیشرفت هدفهای آن چیست؛ آن شرایط را تأمین کنند. آفات چیست؛ از آن آفات پیشگیری کنند و اگر هست، آن را رفع نمایند. این نکته، جدی است و شعار نیست. این، حرکتی است که اگر شد، پیروزی تداوم پیدا خواهد کرد و روزبه‌روز بر اوج اسلام و قدرت جمهوری اسلامی و سعه‌ی میدان این ندای ملکوتی در عالم افزوده خواهد شد.

اگر این حرکت انجام نشد، مشکلات و موانع و - خدای ناخواسته - ناکامی پیش خواهد آمد؛ آن هم برای اسلام و مسلمین در سطح جهان. این قدر مسأله حساس است. باید دید روحانیت چه کرد و چگونه شد که توانست یک نهضت به این عظمت را از راهی به این دشواری عبور بدهد و به نقطه‌ی بدین سرافرازی برساند. همه‌ی رهبرها نمیتوانند این کارها را بکنند. مکرر عرض کرده‌ایم که در خیلی از مناطق دنیا، انقلابها با نَفَس دین شروع شد؛ اما به خاطر ضعف رهبری، از دین فاصله گرفت و گاهی هم ضد دین شد. در تاریخ خودمان در نهضت مشروطیت دیدیم که روحانیون آمدند یک حادثه‌ی بزرگ (نظام مشروطیت) را در کشور ایجاد کردند و پایان دوره‌ی استبداد را تدارک دیدند، بعد همین مشروطیت، پایگاهی برای ضدیت با دین و روحانیت شد و هنوز ابتدای کار بود که روزنامه‌های صدر مشروطیت، به نام آزادی شروع به کوبیدن دین کردند، تا جایی که یکی از شخصیت‌های روحانی آن زمان - مرحوم آقا شیخ فضل‌الله نوری - که جزو پیشروان مشروطیت بود، در مقابل آن مجلس و مشروطیت ایستاد و سرانجام هم به شهادت رسید. اگر روحانیون، به آینده به چشم یک میدان کار ننگرند و برای آن برنامه‌ریزی نکنند و آفات مسیر را از سر راه بر ندارند، دنبال این غفلت، ضربه است. در این هیچ شکی نیست. اگر روحانیون، آینده را با چشم باز و بصیر نگاه کنند و خود را برای ادامه‌ی حمل این بار آماده نمایند و وظایفشان را پیش‌بینی و خودشان را آماده‌ی عمل به آن بکنند، اسلام در سطح جهان روزبه‌روز قوت خواهد گرفت. در این هم هیچ تردیدی نیست.

همین حرکتی که امام بزرگوارمان کرد، امروز دنیا را در یک کوره‌ی عظیم التهاب انداخته و شرق و غرب را دور خودشان میچرخاند. این حوادث دنیا - بعضی مستقیم و بعضی غیر مستقیم - به انقلاب اسلامی ما مربوط است. این که امروز در دنیای شکل گرفته‌ی دوقطبی، یک قطب از صحنه‌ی سیاسی عالم برداشته شد و دیگر چیزی به نام بلوک شرق و سوسیالیسم وجود ندارد، این که معادلات جهانی در روابط قدرتها و دولتها و کشورهای کوچک و ملتها و رژیمهای گوناگون، کاملاً بهم ریخته، مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی و دین در ایران و مربوط به بیداری مسلمانها و آگاه شدن حس دینی در وجدانهاست.

عوامل زمینه ساز انقلاب اسلامی در دنیا

البته، عوامل دیگری هم وجود دارد که آن عوامل، زمینه‌ها هستند. هر حادثه‌ی بی در دنیا، متکی

بر یک سلسله زمینه‌هاست. بعد عاملی وارد میدان میشود و حادثه‌یی را در این زمینه‌ها به وجود می‌آورد. این عامل، در دنیای جدید «انقلاب اسلامی» و پیروزی آن و تشکیل یک نظام بر مبنای دین و ارزشهای معنوی بود. حرکت ما در قدم اول، این طور در دنیا حادثه‌آفرینی کرده است.

🌟 قوت و صدق انقلاب اسلامی سبب اعتلای کلمه اسلام در جهان

اگر نظام جمهوری اسلامی، قوی و صادق باشد - صادق یعنی آنچه را که گفته عمل کند و از راه خودش بر نگردد و این دامنه را مستقیم به سمت همان قله و هدفهایی که ترسیم کرده، بپیماید - بدانید هر قدمی که این ملت و علمای ما بردارند و نظام جمهوری اسلامی به پیش برود، در اوضاع دنیا یک حرکت و تغییر به وجود خواهد آورد و همه‌ی این پیشرفتها و حوادث، در جهت اعتلای کلمه‌ی اسلام و ارزشهای معنوی و دینی خواهد بود. این که شما میبینید دولتهای غربی و سرمایه‌دارهای بزرگ جهانی، این گونه از ما عصبانیند، به همین علت است. هر کار هم نکنند، همین خواهد بود. من، در یک جمله بگویم: استکبار و دشمن، نسبت به ما هیچ کاری نمیتواند انجام دهد که ما شکست بخوریم و او پیروز و کامیاب بشود. او نمیتواند ما را شکست بدهد؛ ولی خود ما میتوانیم. ما میتوانیم کاری بکنیم که خدای نکرده دشمن خوشحال شود و مشکل از سر راه او برداشته بشود و اسلام خجل و سرافکننده گردد و این راه بریده بشود. ما اگر ایستاده باشیم، دشمن نمیتواند کاری بکند. الان، وضعیت این گونه شده است. قبل از پیروزی، شاید میتوانستند خیلی کارها بکنند؛ ولی حالا دیگر نمیتوانند. اگر من بخواهم این مطلب را باز کنم، حرفهای زیادی وجود دارد که نمیخواهم وارد آنها بشوم.

🌟 نقش نقاط مثبت جامعه‌ی روحانیت در نیل به جامعه مطلوب

علمای دین و جوامع روحانی وظایفی را بر عهده دارند تا آینده به شکل صحیح و خداپسند و مطلوبی شکل بگیرد. همه‌ی فکرمان را باید روی این موضوع متمرکز کنیم. راه هم این است. کلید رمز را باید این گونه پیدا کرد. باید دید جهات مثبت روحانیت که به او امکان داد این حرکت عظیم را بکند و دنیا را در آستانه‌ی یک تحول قرار بدهد، چیست. باید آن جهات مثبت را در خودمان تقویت کنیم و اگر جهات منفی در گذشته وجود داشته، از آن بترسیم و راهش را سد کنیم و نگذاریم نقاط منفی جدیدی هم پیدا بشود. نقاط مثبت در جامعه‌ی روحانیت - که جامعه‌ی علمی شیعه است - روشن میباشد. علم و زهد و بیاعتنایی به دنیا و شجاعت و ایستادگی در برابر قدرتها و زورگوها و اتصال به توده‌ی مردم، نقاط مثبت روحانیت ماست. مردمی بودن و درد آنها را احساس کردن و برای آنها دل سوزاندن و کار کردن و به دشمنانشان نزدیک نشدن، خصوصیتی است که هیچ فرقه‌یی از فرق روحانی در عالم، آن را نداشته است و الان هم ندارد. اگر این خصوصیت نبود، اطمینان مردم

به روحانیت جلب نمیشد که به خیابانها بیایند و آن طور جان خود را در راه آرمانهای این انقلاب در معرض خطر قرار بدهند. این، خصوصیات مثبت روحانیت است؛ اینها را به شدت حفظ کنیم. حوزه‌های علمی، باید کانون علم بمانند. ما باید هر چه در توان داریم، علم را خالصتر و صافتر و از زواید پیراسته‌تر کنیم. این حرکت به سمت ترتیب برنامه‌های علمی حوزه‌های علمیه، یک حرکت واجب است. اگر این نباشد، علم پیشرفت نخواهد کرد. علم، مثل درختی است که یکی از موجبات رشد آن، هرس کردن و چیدن زواید آن و اجازه ندادن به رشد شاخه‌های زیادی و بوته‌های مزاحم است. مسأله‌ی دیگر که به همین اندازه اهمیت دارد و بارها امام بزرگوارمان تکرار میکردند و در جاهای دیگر هم مکرراً گفته شده، بیاعتنایی به زخارف دنیا و جلوه‌های آن است. در این راه، از لذتهای مادی زیادی باید گذشت و خدا را شکر میکنیم که روحانیت معظم ما، این خصوصیت را حفظ کرده است؛ اگر چه میدان بیاعتنایی و بیرغبتی به دنیا گسترده است و میتوان در این میدان خیلی پیش رفت. شخصیتها و چهره‌هایی را میشناسیم و میبینیم که در این چند سال، وجود و حرف و منششان مؤثر بوده است و به زخارف دنیا بیرغبت بوده‌اند و نخواستند به نفس و شهوات خود پاسخ بدهند و در مقابلشان ایستادند و آنها را کوچک شمردند.

در مقابل اهداف بلند، ما نمیتوانیم مثل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عمل کنیم - خود آن بزرگوار هم همین را فرمود - لیکن میتوانیم ورع و تقوا و بیاعتنایی و بیطمعی را در خودمان حفظ و تقویت کنیم. این کار، امروز برای روحانیون یک وظیفه‌ی مبرم است و طلاب و فضلا و مسؤولیت‌دارهای روحانی و شاغلان به این جهت، باید خیلی توجه کنند؛ چون این راه، راه پیامبران الهی و نیز کسانی چون امیرالمؤمنین (علیهم الصلوة والسلام) است که کمترین اعتنایی به این دنیا نکردند. این راه را باید این گونه رفت و در مقابل زورمندان، شجاعت و شهمت داشت و به مردم تکیه کرد. انسان در مقابل عظمت این ملت سر تعظیم فرود می‌آورد.

🕌 بر جستگی‌های ملت ایران در راه تحقق آرمانهای اسلام و انقلاب

حقیقتاً مردم ما، آن چنان برجستگی در راه آرمانهای اسلام و انقلاب از خود نشان دادند که انسان در مقابل عظمت این ملت، سر تعظیم فرود می‌آورد و در خود احساس حقارت میکند. ببینید در این یازده سال، چه مراحل را گذراندند و چگونه به خاطر خدا در این راه دشوار پای فشردند. همه‌ی چشمها در دنیا منتظر بود که ببینند ملت ایران بعد از امام چه خواهد کرد. هر تجربه‌ی بی‌بعد از رحلت حضرت امام (ره) در این چند ماه تاریخ و سخت و غم‌انگیز پیش آمد، این ملت با اخلاص و شجاعت و هوشیاری خود، آن چنان جلوه‌هایی نشان دادند که فضا را منور کردند. همین راهپیمایی عظیم ۲۲ بهمن امسال، حقیقتاً یکی از مواردی بود که در تاریخ این ملت، به عنوان سند افتخار و نقطه‌ی روشنی و منور خواهد ماند.

من نمیخواهم به خاطر این حرکت عظیم، از مردم تشکر بکنم؛ مسأله مربوط به خود آنهاست. من چه کسی هستم که از آنها تشکر کنم؟ اما میخواهم از آنها تجلیل و نسبت به آنها تعظیم نمایم. حقیقتاً حرکت مردم، حرکت مخلصانه و شجاعانه و فداکارانه و هوشیارانه و کاملی بود. همه‌ی حرکات آنها در طول این یازده سال، همین‌گونه بوده و دشمن را منکوب کرده است.

میبینید که هر وقتی حادثه‌یی مثل ۲۲ بهمن و نشانه‌یی از حضور مردم داریم، بلافاصله تبلیغات و شایعه‌پراکنیهای دشمن، از غیظ و ناراحتی چند برابر میشود. حالا هم همین‌طور است. الان میبینید که جو شایعه‌است و رادیوهای خارجی و دشمنان بی‌آبرو، دائماً تبلیغات سوء میکنند. خدا را شکر میکنیم که دشمنان جمهوری اسلامی، پیش این ملت ذره‌یی آبرو و اعتبار ندارند. این مردم با اخلاص، در جهت هدفهای انقلاب، زمین و قهرمان میدان فعالیت و یکه‌تاز در این دنیای آشفته‌اند. من و شما باید جایگاه و سهممان را پیدا کنیم و نقش خود را ایفا نماییم. امروز، وظیفه‌ی روحانیت خیلی سنگین است. البته، به این نکته هم اشاره کنم که در طول هزار و اندی از تاریخ روحانیت شیعه، هیچ وقت به خوبی و کارایی و مفیدتر و پُربرکت‌تر و بیشتر در خدمت اسلام و مسلمین است - در این، هیچ تردیدی نیست - اما زمان و زمینه‌ی کار و وضعیت این ملت بزرگ، از ما تلاش بیشتری را میطلبد. باید خیلی کار و تلاش کنیم.

🌟 ضرورت حضور طلاب جوان در میدانهای مختلف

طلاب عزیز و فضلالی جوان، نباید حتی برای یک لحظه، حضور در میدانهای گوناگون را فراموش کنند. این حضور، با درس خواندن منافات ندارد؛ بلکه مؤید درس خواندن است. همان‌طور که امام بزرگوار در پیام فراموش نشدنی خود فرمودند، فضلا و جوانهایی که تفقه را در میدانهای خودش فرا گرفتند و مُنذر قوم خود شدند و میدان جنگ را میدان آزمایش نفس و تکامل معنوی خویش قرار دادند و پیش رفتند، این میدانها را رها نکنند. امروز هم خطوط و میدانها و صحنه‌های نظامی و غیرنظامی و فرهنگی، محتاج حضور فعال شماست. مدرّسان معظم و محترم و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و سایر حوزه‌ها، طلاب را به سمت هدفهای انقلابی و اسلامی سوق بدهند.

درست است که امروز روحانیت و اسلام، راه و جایگاه خود را کاملاً پیدا کرده‌اند؛ اما این‌طور هم نیست که افکار انحرافی، بکلی از بین رفته و ریشه‌کن شده باشد. کسانی که هنوز نتوانسته‌اند جلوه‌ی انقلابی اسلام را درک کنند، باز هم در حوزه‌ها و در کسوت روحانیت هستند. هنوز کسانی که به جای کینه‌ی امریکا و دشمنان، قلبهای آنها جایگاه کینه‌ی مجاهدان فی‌سبیل‌الله و جوانان مؤمن و پرچمداران حقیقت است، در حوزه‌ها و بیرون از حوزه‌ها نیز پیدا میشوند. همان متحجرانی که امام مکرر اشاره کردند - یعنی دوستداران و شیفتگان اسلام امریکایی؛ اسلامی که روحانیت

و دین و معنویت را از مسیر خود و از مردم و خدا دور میکنند و مایه‌ی شادی و آسایش دل دشمنان خدا میشود - هنوز هستند. در همه‌ی جبهه‌ها، حضور جوانهای مؤمن و فعال و فضایی جوان در سمت هدفهای انقلاب، یک ضرورت است. برادران! ما هنوز در اول کاریم. هیچ کس تصور نکند که روحانیت تلاش خود را کرد و به نتیجه رسید، پس برویم بنشینیم فقط مشغول کارهای شخصی یا درس خواندن خودمان باشیم. البته، درس خواندن یکی از کارهای اساسی است؛ اما همه‌ی کار نیست. روحانیت، در آغاز کار است. انقلاب، در عمر یازده ساله‌ی خود، در اوایل دوران جوانی است. در عمر یک انقلاب و یک ملت و در مقیاسهای این طوری، این یازده سال چند روز بیش نیست. هنوز اول کار است، باید تلاش کنیم. طلاب جوان، خودشان را بسازند. فضلا و مدرّسان و اساتید و علمای بزرگ، جهت حوزه‌ها را در جهت ساختن انسانها و علمایی منطبق با معیارهای اسلامی قرار بدهند و عناصر فولادین و هوشیار و خسته‌نشو و مؤمن تربیت کنند و نسخه‌های کامل امام بزرگوارمان را در حوزه‌ها به وجود آورند. اسلام، به این نیروها و عناصر احتیاج دارد. اگر چه یک شخصیت آن چنانی میتواند ملتی را نجات دهد، اما ملتهای مسلمان و جهان و حرکت انقلاب و آینده‌ی تاریخ خودمان نیز احتیاج زیادی به این گونه عناصر دارد. حوزه‌ها خیلی کار و مسؤولیت دارند. مسؤولیت، بر دوش همه است و فقط بردوش مراجع و مدرّسان یا طلاب و فضایی جوان نیست؛ بلکه هر کسی نسبت به توان و امکانات خود در حوزه‌های علمیه، مسؤولیتهایی دارد. مهم این است که به حرف و تحسین بیان امام اکتفا نشود.

🔷 لزوم برنامه‌ریزی و آینده‌نگری در کار حوزه‌ها

حقیقتاً راه به سمت کامل کردن و آینده‌نگری در کار حوزه‌ها، باید برنامه‌ریزی بشود و کسانی که میتوانند، با استمداد از پروردگار، این راه را طی کنند. بدانید که مردم از هر حرکت به سمت رشد صحیح جامعه‌ی روحانیت، خشنود و خوشحال میشوند؛ همچنان که اگر خدای نکرده، روحانیون را سرگرم مسایل شخصی و دنیایی و یا بیرغبتی و عدم توجه به مسایل انقلابی و یا غرق شدن در دسته‌بندیهای سیاسی و غیره ببینند، نگران میشوند. وظیفه‌ی علمای دین و روحانیون عزیز این است که رضای الهی و مصلحت مردم را بر هر چیز دیگری مقدم بدانند.

احتیاجات حوزه علمیه

- ❖ اغتنام شمردن فرصت حضور در حوزه‌های علمیه
- ❖ لزوم شناخت نیازمندی‌های حوزه
- ❖ نظام تعلیم و تعلم، نیازمندی حوزه
- ❖ فهم سیاسی و هدایت سیاسی نیازمندی حوزه
- ❖ لزوم حضور نمایندگان طلاب در سطوح
- ❖ تصمیم‌گیری حوزه
- ❖ شرط اصلی صلاح حوزه
- ❖ بهترین طلبه
- ❖ لزوم درس خواندن در کنار رزم سیاسی، اجتماعی و
- ❖ نظامی برای طلاب
- ❖ ضرورت استفاده از نمایندگان طلاب در
- ❖ تصمیم‌گیری‌های حوزه

احتیاجات حوزه علمیه*

اغتنام شمردن فرصت حضور در حوزه‌های علمیه

آنچه که ابتدائاً باید عرض بکنم، این است که این‌طور کار دسته‌جمعی - که واقعاً برای حوزه‌ی علمیه، مبارک و فرخنده است - باید هرگز دچار رکود و انتظار و تعلل و سردرگمی نشود. زمان به سرعت می‌گذرد، عمرها طی میشود و فرصتهای مختلف از دست میرود. فضایی محترم و طلاب و اعظام حوزه، باید فرصت جوانی و نشاط و فراهم بودن زمینه‌ی حوزه‌ی علمیه را در جای خود مغتنم بشمارند و حالا که به برکت انقلاب و رهبری همه‌جانبه‌ی امام بزرگوار (رضوان الله تعالی علیه) زمینه فراهم شده، کاری را که حوزه‌ی علمی شیعه به آن احتیاج دارد، انجام بدهند.

لزوم شناخت نیازمندی‌های حوزه

اگر از خودمان سؤال کنیم که حوزه به چه چیزی احتیاج دارد که ما آن را انجام بدهیم، سؤال درستی کرده‌ایم. حوزه، خیلی چیزها دارد که اینها سرمایه‌های آن هستند. حوزه، علم غزیر، تجربه‌ی علمی طولانی، تعداد زیادی اکابر فتان در فنون مربوط به حوزه‌ی علمیه، تعداد معتناهایی اساتید کار کرده‌ی کار کشته‌ی در کار خود و کاملاً وارد، میزان فراوانی از سنتهای خوب برای درس خواندن و درس گفتن، رابطه‌ی استاد و معلم و مایوؤل به این امور و بسی سرمایه‌های ارزشمند دیگر دارد. حوزه، چه چیزی ندارد؟ این را باید فکر کنیم. به نظر من، اولین وظیفه‌ی عاجلی که پیش پای دست‌اندرکاران حوزه است - اعم از مدرّسان محترم، شورای مدیریت، طلاب و در رأسشان، مجمع نمایندگان طلاب که شما آقایان باشید -

این است که این سؤال را بررسی بکنیم، ببینیم حوزه چه لازم دارد که ما باید آن را فراهم کنیم.

📌 نظام تعلیم و تعلم، نیازمندی حوزه

به نظر میرسد که حوزه به چیزهای متعددی احتیاج دارد و من الان در مقام پاسخگویی جامع و کامل به آن سؤال نیستم؛ لیکن اجمال و شبحی از آنچه که ممکن است در ذهن بگذرد، عرض میکنم. از جمله چیزهایی که حوزه احتیاج دارد، یک نظام تعلیم و تعلم است، تا در آن، وقتها هدر نرود. امروز دیگر روزی نیست که ما اجازه بدهیم، یک روز یا یک ساعت از عمر جوانی متدین و آماده برای تلاش و مجاهدت در راه دین - یعنی یک طلبه - هدر رود. طلبه، این است. اگر طلبه متدین نبود، طلبه نمیشد. اگر برای مجاهدت در راه دین آمادگی نداشت، طلبه نمیشد. حتی شاید بشود گفت که اگر عاشقانه این راه را دوست نمیداشت، طلبه نمیشد.

بنابراین، جوانی با این خصوصیات، در روزی که اسلام توفیق پیدا کرده است یک نظام مبتنی بر اندیشه و تفکر و جهان بینی را در معرض دید بشریت قرار بدهد، نباید وقتش هدر رود. حوزه باید وقت او را به بهترین شکلی پُر کند و از وقتش بهترین استفاده را ببرد و از او انسانی بسازد که میتواند امروز برای نظام اسلامی آبرو باشد و هدف توسعه و رواج و شناخته شدن اسلام را تأمین بکند. این کار، یک نظام درسی لازم دارد و بدون آن نمیشود. این که ما یک مجموعه‌ی عظیم بیست هزار نفری را رها کنیم و ندانیم که اینها چگونه درس میخوانند، چه درسی میخوانند، با چه هدفی درس میخوانند، در چه حدی قرار میگیرند، سزاوار نیست.

البته امروز کارهایی انجام گرفته است، امتحانهای نوبه‌ی هست، امتحانهای خوب هست، مدارس تخصصی هست، کلاسهای رشته‌های تخصصی اخیراً به وجود آمده و مقررات و ضوابطی گذاشته شده است؛ لیکن بایستی اینها به حد یک نظام درسی کامل، یا یک نظام کاری کامل، شامل درس و تحقیق و پژوهش و همان پنج مأموریت و مسؤولیتی که پارسال عرض کردم حوزه‌ها دارند، برسد. رؤوس مطالب آن پنج مأموریت و مسؤولیت، عبارت است از: احراز مسند افتا و تربیت انسانهای صالح برای افتا، تربیت مدرّس، انجام تحقیقات برای پیشرفتهای علمی، مسأله‌ی قضا در جامعه و مسأله‌ی تبلیغ. این پنج مأموریت، کاری است که دم دست است. البته حوزه کارهای دیگر هم دارد و خیلی از کارهای مهم را میتواند و باید انجام بدهد؛ ولی این پنج مأموریت، دم دستی و حتمی است. بنابراین، نظام درسی فراگیر، چیز لازمی است و یکی از کارهایی است که بایستی در حوزه انجام بشود.

📌 فهم سیاسی و هدایت سیاسی نیازمندی حوزه

یکی دیگر از کارهایی که در حوزه لازم است و حوزه با خلاً آن روبه‌روست، این است که مسؤولان و اکابر



و شخصیتها و رهبران حوزه - مثل مراجع تقلید و مدرّسان بزرگ و شورای مدیریت و امثال اینها - باید کاری کنند که در داخل حوزه‌ی علمیه، درک از مسایل جاری عالم و قدرت تحلیل و فهم این مسایل، در عالیترین سطح خودش در کشور وجود داشته باشد. یعنی ما باید کاری بکنیم که حوزه‌ی علمیه قادر باشد به وسیله‌ی یکایک اغلب افرادش - نمیگوییم همه‌ی افراد - در فضای عمومی کشور، بینش درست سیاسی و فهم مسایل جاری را در اختیار دیگران بگذارد و مردم را هدایت کند و پیش برود.

کج فهمیدن، ساده و سطحی فهمیدن، کُند و ناهوشمندانه فهمیدن، غافل ماندن از مسایل جاری عالم و کشور، از جمله‌ی زیانبخش‌ترین چیزهایی است که ممکن است حوزه‌ی علمیه با آن روبه‌رو بشود. اینهاست که زمینه را فراهم میکند، تا یک عده آدم بددل سوءنیت‌دار احیاناً تحریک شده به وسیله‌ی اجانب، در حوزه‌ی علمیه راه بیفتند و حرفهایی را مطرح کنند؛ کمالین که در این چند سال، برخی از نمونه‌هایش را دیدید که بحمدالله سینه‌ی ستبر انقلاب زد و بسیاری از این نمونه‌ها را از سر راه برداشت؛ لیکن نمیشود گفت که این چیزها تمام شده است.

کج فهمیها و نفهمیها، از دو طرف خطر ایجاد میکنند: یکی از ناحیه‌ی هدایت‌های غلط و بددلانه و متکی بر تفکرات ناسالم و مشوب به اغراض، و دیگری تحجرها، کُندفهمیها، دیرفهمیها، در لحظه‌ی لازم در جایگاه لازم قرار نگرفتنها. اینها خیلی ضربه میزند و حوزه‌ی علمیه امروز آن طور نیست که بتواند ضربه را راحت تحمل کند. امروز، تلاشی حوزه یا صدمه‌ی به حوزه، صدمه‌ی به اسلام، آن هم در شکل درخشان عالمیش است.

مسأله، مسأله‌ی نظام اسلامی و دیدگاه تمام مسلمانان دنیاست که امروز به جمهوری اسلامی نگاه میکنند و از جهت اسلام و معارف اسلامی، جمهوری اسلامی و حوزه است که باید پاسخگو باشند. اگر خدای ناکرده، حوزه ضربه‌ی بی‌بخورد و اشکالی پیدا کند؛ جایی از نظر فهم مسایل جاری، کج بفهمد و یا موضعی را درست تشخیص ندهد و نیازی را در جای خود درک نکند، یا بد بفهمد؛ دشمنی و دوستی را نشناسد و براساس آن تصمیم‌گیری بشود، ضربه‌هایی که پیش خواهد آمد، ضربه‌های جبران‌ناپذیری خواهد بود.

فهم سیاسی و هدایت سیاسی حوزه، بایستی بسیار سطح بالا باشد. امروز طلاب و فضلالی حوزه‌ی علمیه، در سرتاسر کشور منتشر میشوند. این طور نیست که مردم از آنها بخواهند، برایشان فقط مسأله و رساله توضیح بدهند - اگر چه آن را هم میخواهند، آن هم نیاز مردم است - بلکه امروز راجع به مسایل منطقه و سیاستهای گوناگون جهانی و مسایل داخلی هم از روحانی سؤال میکنند. اگر سؤال هم نکنند، او باید متصدی پاسخگویی بشود.

امروز روحانی امام جمعه است؛ یعنی حاکم فکری و معنوی بر آن شهر یا استانی که او امام جمعه‌ی آن جاست. امام جمعه که فقط یک پیشنماز نیست. امروز، روحانی در دانشگاهها نماینده است؛ یعنی کسی که دین را در دانشگاهها باید معرفی کند. شما ببینید در گذشته، روحانیون خوب در دانشگاه - مثل شهید بزرگوار، مرحوم آیه‌الله مطهری، یا دیگر برادران و بزرگانی که در آن جا بودند - چه قدر اثر میگذاشتند.

روحانی در دانشگاه، فقط اینها نبودند. بعضی از معلمان هم بودند که استاد بودند، ولی آنها مردم را به دین نزدیک نمیکردند؛ بعضیشان از دین هم دور میکردند! بعضی از معلمان بی‌ملاحظه‌ی مراعات‌نکنی که سر کلاس و در میان دانشجویان، بدون توجه به تأثیر حرف خود، هر چه به دهانشان می‌آمد، میگفتند، اینها مردم را از دین هم دور میکردند. آن کسی که جوانان را به دین نزدیک میکرد، عاشق دین میکرد و با معارف اسلامی عمیقاً آشنا مینمود، از آن قبیل روحانیون بود.

اگر ما بتوانیم به تعداد زیادی روحانی، با معرفت دینی وسیع و آگاهی و هوشمندی سیاسی، داخل دانشگاهها بفرستیم، شما ببینید از این کار چه قدر بر خواهد خاست. این، از حوزه متوقع است. این، بدون آن رشد فکری و سیاسی و معنوی، امکان ندارد. این، جایش خالی است.

از جمله چیزهایی که در دنباله‌ی همان نظام درسی جایش خالی است، مسأله‌ی کتابهای درسی و حفظ روحیه‌ی شور و نشاط - آن هم به صورت سالم - در بین طلاب است. اینها چیزهایی است که در حوزه بایستی انجام بگیرد. شما مجمع محترم نمایندگان، باید بنشینید این چیزها را بررسی کنید؛ همینهایی که رؤوس و اصولش را من دیدم که در همین اساسنامه هم به صورت اهداف و وظایف مجمع آورده‌اید. اینها تلاش و حرکت میخواهد.

🔷 لزوم حضور نمایندگان طلاب در سطوح تصمیم‌گیری حوزه

من به حضور نمایندگان طلاب در سطوح تصمیم‌گیری حوزه معتقدم، و عقیده دارم که اشتراک نمایندگان طلاب در سطوح تصمیم‌گیری، به بسیاری از چیزهای خوبی که شما میخواهید در حوزه اتفاق بیفتد، کمک خواهد کرد و حرکت و شور و نشاط جوانی را در طلاب احیا و زنده میکند، و این چیزی است که ما به آن احتیاج داریم.

🔷 شرط اصلی صلاح حوزه

طلبه باید روحیه‌ی جوانی را با همه‌ی خصوصیات جوانی حفظ کند. البته جوانی طلبه، جوانی نجیبی است. نوآوری جوان، گستاخی جوان، ابتکار جوان، بسیاری از قیود را نپذیرفتن - که در روحیه‌ی جوان هست - در طلبه هست و همه‌ی اینها مثبت است؛ اما قید دین و پایبندی به ضوابط که در طلبه هست، آن روحیات قبلی را تکمیل میکند. اگر آن خصوصیات جوانی تنها باشد، به گستاخیهای بیجا و بعضی از حوادثی که انسان در طول زمانها در دانشگاهها و غیردانشگاهها مشاهده کرده است و حتی گاهی اوقات به انحرافها منتهی خواهد شد. اما وقتی با تدین و احترام به بزرگتر همراه شد - که این، در حوزه‌ی علمیه یک سنت است؛ سنت احترام به بزرگترها، احترام به استاد، احترام به پیشکسوت، آن کسی که از ما جلوتر است و زودتر از ما درس را شروع کرده و دوره‌های تحصیلی را یکی پس از دیگری گذرانده است - جوانی نجیب و توأم با صلاحی را در حوزه به وجود می‌آورد.

این جوانی، نباید به پیری تبدیل شود. اگر جوان ما ظاهراً و ستاً جوان، ولی روحیتاً پیر و بینشاط و بیحوصله و بیابتکار و ناامید باشد، بسیار چیز بدی است. طلبه باید منشأ امید و شور و نشاط و تحرک باشد. اگر این طور شد، آن وقت طلبه، در صفوف مقدم مسایل انقلاب هم شرکت میکند. شرط اصلی صلاح حوزه، این است. اگر حوزه کارش به آن جا برسد که طلبه نسبت به مسایل انقلاب، احساس بیتفاوتی کند، خطر بزرگی است و نباید بگذارید چنین شود. یکی از مهمترین وظایف هر مجموعه‌ی مسؤولی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و بقیه‌ی حوزه‌های علمیه، این است.

طلبه‌ها باید در صفوف مقدم باشند. اگر جنگ پیش می‌آید، طلبه باید در صفوف مقدم جنگ باشد و این را ارزش قرار بدهد. این، حقیقتاً یک ارزش است. آن کسی که در حوزه‌ی علمیه مشغول درس خواندن است، به مجرد این که اذان حرب و جهاد بلند شد، به سمت جهاد فیسبیل الله میشتابد، اصلاً قیمتی برایش متصور نیست.

بهترین طلبه

بهترین عناصر طلبه، آن کسی است که همین روحیه را در خود داشته باشد و پروراند، تا مشمول آن حدیث «من لم یغزو ولم یحذث نفسه بغزو مات علی شعبة من التفاق»^۱ نشود. اگر هم مانعی پیش آمده و نمیتواند عملاً وارد میدان جنگ شود، دلش برای میدان جنگ بجوشد و روحش در آن جا باشد؛ یعنی «حدث نفسه بغزو» باشد. این، ارزش بسیار والایی است. این روحیه باید زنده بماند.

حوادث گوناگونی برای انقلاب هست؛ طلاب باید حاضر و آماده باشند. مسأله‌ی امریکا پیش می‌آید، اظهار نفرت از دشمنان و مستکبران پیش می‌آید، مسایل خلیج فارس پیش می‌آید، مسایل گوناگون دیگری پیش می‌آید؛ طلبه اول کسی باشد که احساس کند مسؤولیتی دارد و آن مسؤولیت را استفسار کند، ببیند چیست. هنگامی که مسؤولیتش مشخص شد، در جای مسؤولیت خودش باشد. اینها با طلبگی میسازد.

تصور نشود که اگر بخواهم این طور بکنم، پس کی درس بخوانم؟ درس را همیشه بخوان. جنگ که همیشه نیست، راهپیمایی که همیشه نیست، حضور در صحنه‌های ضروری که هر ساعت نیست. درس هم باید بخواند و بیدرس و بیتحقیق و بیمباحثه، طلبه معنای خودش را از دست میدهد. در آن دوران مبارزات، عده‌ی از طلبه‌ها غرق در عالم مبارزه بودند؛ آن هم مبارزات آن زمانها که طور دیگری بود و آمیختگیها و پیچیدگیهایی داشت. یک جریان، جریان روشنفکری و یک جریان، جریان مبارزه بود و اینها در مواردی با هم التقا میکردند و البته در آن موارد، التقایشان هم خوب بود و طلبه‌های مبارز، گاهی یک حالت روشنفکری پیدا میکردند. من که در مشهد بودم، با طلبه‌ها انس داشتیم. طلبه‌ها و جوانان قم هم مکرر پیش من می‌آمدند و میرفتند و مسأله مطرح میکردند و من میدادم که اینها نسبت به درس بیرغبند. مکرر به این طلبه‌ها میگفتم که برادران! این درس رسایل و مکاسب را باید بخوانید، این کفایه را باید یاد بگیرید. این که خیال کنید ما دیگر مبارزیم، پس دیگر این حرفها چیست، معنای حرفی به چه درد میخورد، این

اجتماع امر و نهی و مقدمه‌ی واجب را ولش کن، اشتباه فکر کرده‌اید. نخیر، این طوری نمیشود. باید اینها را یاد بگیرید. این، فن ماست. مکرر میگفتم و الان هم همین را میگویم که بیمایه، فطیر است. طلبه‌یی که در درس و علم، غور و خوض نداشته باشد، طلبه نیست و موضوع، منتفی است. بحث، سرطلبه است. طلبه، یعنی آن که باید درس بخواند. البته بعضی از آن حرفهایی که ماها عادت کرده‌ایم بخوانیم، یا زیادی است و یا خالی از اولویت است؛ ولی جایش را باید چیزهای اولی، یا چیزهای لازم پُر کند. مثالی که ما زدیم - معنای حرفی مشتق و ضد و فلان - معنایش این نیست که حتماً همه‌ی مباحث این فصول، واجب و لازم است. نه، ممکن است اینها هم جزو همان چیزهایی باشد که بعضی از آنها زیادی است. علیای حال، منظور این است که درسهای رسمی حوزه را باید حتماً خواند و یاد گرفت.

🌸 لزوم درس خواندن در کنار رزم سیاسی، اجتماعی و نظامی برای طلاب

این، اجتهاد است. اجتهاد، یک متد و یک شکل و یک طریقه است؛ رفتاری در فهمیدن و کیفیتی در مشی به سمت حقیقت است. آن کیفیت را باید بلد بود. اگر کسی راه را بلد نباشد، معلوم است که به حقیقت نمیرسد. کسی راه آموخته و بلد شده نمیشود، مگر با خواندن همین درسهای اینها را باید خواند، تا آن راه را یاد گرفت. آن متد را باید فراگرفت. بدون آن متد، نمیشود کاری کرد. بنابراین، با درس خواندن باید در صحنه‌ی رزم سیاسی و اجتماعی و نظامی شرکت کرد و در صحنه‌ی تبلیغ و آگاهیبخشی به مردم وارد شد.

🌸 ضرورت استفاده از نمایندگان طلاب در تصمیم‌گیری‌های حوزه

این نکته را هم تأکیداً عرض می‌کردم و عرض بکنم که حضور نمایندگان طلاب در صحنه‌های تصمیم‌گیری حوزه‌ی علمیه لازم است، تا آن حضور در صحنه‌ی تصمیم‌گیری، به استفاده از بازوهای فعال این نیروها در صحنه‌ی عمل منتهی شود. اگر در صحنه‌ی تصمیم‌گیری نباشند، در صحنه‌ی عمل نمیشود از آنها استفاده کرد. باید به جوانان میدان داده بشود. از فکر تازه - نه به معنای پذیرش، بلکه به معنای بررسی و گزینش - استفاده کنید، تا کسانی که دارای ابتکارند، قدمهای خوب را بردارند. ای بسا استعدادهای برجسته‌یی وجود داشته باشد؛ اینها گم و دفن نشود. ای بسا، نظراتی عالی در چگونگی درس خواندن و کتاب درسی و روال بحثهای اصولی و فقهی و غیر اینها وجود داشته باشد؛ اینها مظلوم واقع نشود. اگر این طور شد، هم حوزه عقب خواهد ماند، هم ممکن است دشمنانی که با اصل کیان و بنا و استقرار حوزه مخالفند، از آنها سوء استفاده بکنند.

وظیفه‌ی اساسی روحانیت، هدایت مردم به سمت اهداف قرآنی

🕌 خدمات روحانیت برای پیشبرد اسلام

🕌 امتیازات روحانیت اسلام

🕌 نقش روحانیت شیعه در پیروزی انقلاب اسلامی

🕌 لزوم حفظ گنجینه‌ی روحانیت شیعه و افزودن بر آن

🕌 هدایت مردم به سمت اهداف قرآن کریم و نبوت؛

وظیفه‌ی اساسی روحانیت

🕌 بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، شرط نفوذ کلام

روحانیون

🕌 لزوم آمادگی برای ایفای بهتر مسئولیت روحانیت

وظیفه‌ی اساسی روحانیت، هدایت مردم به سمت اهداف قرآنی*

🏠 خدمات روحانیت برای پیشبرد اسلام

در دیدار با روحانیون محترم و علمای معظّم، باید یک مطلب تذکر داده بشود و ادای حقی است که باید انجام بگیرد. آن مطلب، عبارت از ذکر اجمالی خدماتی است که روحانیت برای پیشبرد اسلام و اهداف پیامبران، در طول قرنهای متمادی انجام داده است. علما، دین و معارف و فقه اسلامی را نگهداشتند، تحریف را از ساحت احکام الهی دور کردند، شعله‌ی ایمان را در دل مردم برافروختند و برافروخته نگهداشتند، توجه مردم را به قرآن و تعالیم اهل بیت (علیهم السّلام) تأمین کردند و برانگیختند. علما بودند که در طول تاریخ، با ستمگران مبارزه کردند و پناه مظلومان و ملتهای ضعیف و مردم مؤمن مستضعف شدند. علما بودند که از فرصتها استفاده کردند، تا معارف اسلامی را گسترش بدهند و سرتاسر بلاد اسلامی را با ایمان اسلامی و با دین، و در این مناطق، با محبت اهل بیت (علیهم السّلام) و با سیره‌ی آن بزرگواران آشنا کنند. علما بر اساس سیره‌ی انبیا و اولیا زندگی کرده‌اند.

شمشیر، دین را در اقطار کشورهای اسلامی نبرد. شمشیر نمیتواند ایمان را در دلها برویاند. آنچه میتواند گل ایمان را در دلها سبز کند، موعظه و تبیین احکام و معارف الهی است. امروز بحمدالله تفکر اسلامی، همه جا در اقطار عالم اسلام زنده است. در یکی، دو قرن اخیر که احساسات آزادیخواهانه در ملتها بیدار شد، به خاطر این است که در کشورهای مختلف، علما پیشاهنگ و پیشقراول نهضتهای موفق شدند. نهضتهای دیگری هم در کشورهای اسلامی بود که در صفوف مقدّم آن، علمای دین قرار نداشتند و غالباً یا عموماً به نتیجه نرسید.

آنچه توانست در شرق دنیای اسلام - یعنی شبه‌قاره‌ی هند - و در غرب دنیای اسلام - یعنی آفریقا - و در میان این دو، دست استعمار را از سر مردم کوتاه کند و فرهنگ اسلامی را حفظ نماید و در مقابل فرهنگ متجاوز و مهاجم بایستد، نفوذ علما بود. در ایران خود ما هم نهضت تنباکو و مبارزه‌ی با استعمار دولتهای خارجی و بیدار کردن مردم و نیز نهضت مشروطیت و مقابله‌ی با استبداد رضاخانی و ادامه‌ی این مبارزه تا پیدایش نهضت مقدس عظیم اسلامی، به پیشقراولی و پیشاهنگی علما بود؛ و الا پیش نمی‌رفت. این، یک سابقه و یک تاریخ است؛ کسی هم نمیتواند آن را انکار کند؛ مگر مغرض یا جاهلی که حرفی بزند و بخواهد حقیقتی را بپوشاند. این، در تاریخ ملت ما و دیگر ملتهای اسلامی، مضبوط و محفوظ است.

دشمنان کوشش کردند که علما را از صحنه‌ها کنار ببرند، آنها را به کنج مساجد مکتفی و در آن جا منزوی کنند؛ تا حدود زیادی هم توفیق پیدا کردند. در همان برهه هم مردم از آگاهیهای دینی و حرکت عظیم دینی محروم شدند. این، یک باب و فصل طولانی است. همچنین دشمنان تلاش کردند، تا عناصری از میان روحانیون را به خودشان جذب کنند و آنها را اغفال نمایند، یا بخرند و در اختیار اهداف خبیث خودشان قرار بدهند. آن هم فصلی جداگانه است.

اما حرکت عمومی علمای اسلام، بخصوص در دنیای تشیع و به برکت فرهنگ معارضه و انقلابی تشیع، در خدمت مردم و در مقابله‌ی با استبداد و استعمار و ظلم و امثال آن بود و کار به آن جا رسید که بحمدالله نهضت عظیم ملت ایران به پیروزی رسید و حکومتی بر مبنای دین به وجود آمد. مسلمانان و متدینان، بعد از چند صدسال تحقیر اهل دین، عزت نفس پیدا کردند، احساس سربلندی کردند، زنده شدند و احساسات و شعور و هویت اسلامی در دنیای اسلام پیدا شد. این که شما میبینید در کشورهای آفریقا، گروههای اسلامی داعیه‌ی حکومت پیدا کرده‌اند، یا مسلمانان با حکومتهای ستمگر مبارزه میکنند و شعار الله اکبر میدهند، یا حتی کسانی که از اسلام بری هستند، ولی به تظاهر به اسلام مجبور میشوند، چیز جدیدی است. اینها ناشی از این صبح روشنی است که به برکت پیروزی انقلاب اسلامی و این حرکت عظیم، در تاریخ ملتهای مسلمان به وجود آمده است. این، مرهون زحمات علمای بزرگ و بیش از همه آن بزرگمردی بود که رهبری و بنیانگذاری این حرکت را با دست توانا و دل پراراده و پُرایمان خود و با توکل بیپایان و با تقرب به خدا و اخلاص لله انجام داد و حادثه‌ی در تاریخ شد. این انقلاب، انصافاً حادثه‌ی بینظیری است. حکومت تشکیل شد، نظام اسلامی پیاده گردید و روزبه‌روز بحمدالله به احکام اسلامی نزدیکتر میشویم و باید هم بشویم. ملتهای مسلمان بیدار شده‌اند و حرکت به سمت گسترش ایمان اسلامی آغاز شده است. این، آن چیزی است که تاکنون شده است.

🌟 امتیازات روحانیت اسلام

روحانیت اسلام، بخصوص تشیع، امتیازات بسیاری دارد. عشق اینها به علم، اخلاص برای خدا، دلسوزی برای مردم، بیاعتنایی به دنیا، نترسیدن از قدرتها و قلدرها و زورمدارها، وابسته نبودن به ارباب قدرت،

امتیازات فراوانی است که هست و بوده‌های ما اینهاست. اما علاوه‌ی بر آنچه که ما به عنوان مثبتات روحانیت داریم، باید‌هایی هم هست که بایستی به آنها توجه کرد، تا این حرکت استمرار پیدا کند.

نقش روحانیت شیعه در پیروزی انقلاب اسلامی

نکته‌ی اساسی این است که آنچه امروز در صحنه‌ی جمهوری اسلامی به وسیله‌ی روحانیت ظهور کرده است، نمیشود آن را به حساب روحانیون زمان و عصر ما گذاشت و گفت روحانیون این زمان، این هنر را کرده‌اند. این‌طور نیست. آنچه روحانیون این زمان انجام دادند، استفاده‌ی خوبی بود که از ذخیره‌ی هزارساله‌ی آبروی روحانیت کردند. روحانیت شیعه، در طول هزار سال به مرور دهور، گنجینه‌ی عظیمی از آبرو و حیثیت و وزانت به وجود آورده بود و در عصر ما، آن بزرگمرد عظیم‌الشأن، آن امام بزرگوار و شخصیت استثنایی و دیگر کسانی که در کسوت روحانیت بودند و در این راه حرکت کردند، از آن گنجینه بهترین استفاده را کردند.

لزوم حفظ گنجینه‌ی روحانیت شیعه و افزودن بر آن

اما این‌طور نیست که این ذخیره تمام‌نشده‌ی باشد. اولاً باید این ذخیره حفظ شود، ثانیاً بر آن افزوده گردد. اگر خدای نکرده بر اثر بیتوجهیها، غفلتها، وقت‌شناسیها، وظیفه‌شناسیها و منحرف شدن از خط معمولی روحانیت در طول هزار سال، آن ذخیره‌ی هزارساله آسیب ببیند؛ آن الماس گرانبهایی که بر اثر گذشت قرن‌ها و عصرها و دوره‌ها و مجاهدتها و اخلاصها به وجود آمده بود، خدشه‌دار شود، یا بشکند، باز روزگار زیادی لازم خواهد بود، تا بشود آن چنان ذخیره‌ی را فراهم آورد. پس، در این روزگار، اولین باید ما معلمان و متزییان به زی علم و روحانیت، حفظ آن آبرو و حیثیت هزارساله است که بحمدالله در طول دوران انقلاب، این آبرو مضاعف شد و چهره‌ی روحانیت شیعه، به خاطر گذشت و فداکاری، درخشندگی پیدا کرد.

هدایت مردم به سمت اهداف قرآن کریم و نبوت؛ وظیفه‌ی اساسی روحانیت

وظیفه‌ی اساسی روحانیت، هدایت مردم به سمت اهدافی است که قرآن کریم و نیز پیامبران در طول تاریخ نبوت، آنها را ترسیم کردند و وسیله‌ی آن، انذار است. «لیکون للعالمین نذیراً»، «ان انذر قومک»، «انذرهم یوم الحسرة»^۱؛ انذار و ترساندن. ما در موضع کسی که میخواهد میراث فخیم علمای دین در طول این هزار سال را حفظ کند و هدایت مردم را استمرار بدهد، باید به منقلب کردن دلها، روشن کردن ذهنها، تصحیح مسیرها و جهت‌گیریها، خالص کردن عملها و تحول درونی مردم به یک مؤمن واقعی با اخلاق حقیقی اسلامی، همت بگماریم. این، وظیفه‌ی اصلی ماست. این، همان انذار است. این مقصود بزرگ، به وسیله‌ی انذار انجام میگیرد.

۱. فرقان: ۱

۲. نوح: ۱

۳. مریم: ۳۹

اگر مردم متحول شدند، دنیا متحول خواهد شد. اگر مردم از تحول عمیق برخوردار شدند، این حرکت تا ابد ادامه پیدا خواهد کرد. اگر اخلاق مردم، اخلاق اسلامی و قرآنی شد، تمام وعده‌های قرآن درباره‌ی این ملت تحقق پیدا خواهد کرد. ما می‌خواهیم این راه ادامه پیدا کند و این حرکت تا اهداف نهایی و غایی پیش برود. با چه وسیله‌ی؟ با مردم مؤمن.

پس، باید این ایمان و این اخلاق اسلامی را به اعماق روح مردم رساند و آن تحول واقعی که دین برای آن می‌آید - دین برای ایجاد تحول واقعی در نفوس انسانها و تطهیر و تزکیه‌ی این نفوس می‌آید - انجام بگیرد. تلاش ما باید این باشد. باید از انذار غفلت نکنیم. باید از ترساندن مردم از عذاب خدا و آنچه که خداوند متعال در دنیا و آخرت برای بدکاران وعده کرده است، غفلت نکنیم؛ همان طریقه و روشی که در گذشته انبیا و اولیا و بزرگان ما، برای مؤمن کردن و مؤمن نگهداشتن مردم انجام میدادند.

به نظر من، امروز انذار ممکنتر و عملیتر است. در آیه‌ی کریمه‌ی قرآن، خدای متعال به پیامبر میفرماید: «لینذر من کان حیاً»^۴. انسانهای زنده و قلوب زنده را میشود انذار کرد. این حیات، همان چیزی است که با انقلاب و با حرکت و با جهاد، در یک جامعه به وجود می‌آید. بعضی از مفسران، ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم»^۵ گفته‌اند - شاید روایت هم دارد - که «لما یحییکم»، یعنی جهاد. امروز به برکت جهاد عمومی مردم، این حیات هست. پس، انذار عملیتر است. اگر «ما یحییکم»، قرآن هم باشد، امروز در جامعه‌ی ما، قرآن دارای رواج است و مردم به‌طور نسبی با قرآن انس دارند. این انذار، عملیتر است.

ما در مساجد و منابر، در مجالس قرآن و در همه‌ی اجتماعات دینی که مردم دارند، باید مردم را انذار کنیم. بحمدالله حرکت آگاهیبخشی سیاسی و اجتماعی و دید وسیع سیاسی به مردم دادن، از پیش از انقلاب شروع شد؛ امروز هم هست و ادامه دارد و ادامه خواهد داشت. در کنار این آگاهیبخشی، باید روح معنویت را در مردم بیدار کرد. برای این کار، ماه رمضان بهترین فرصت است.

🌟 بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، شرط نفوذ کلام روحانیون

البته برادران عزیز! از خودمان هم باید شروع کنیم. مردم به عمل ما نگاه میکنند. روحانی، آن وقتی سخن نافذ خواهد داشت که عملاً نشان بدهد به زخارف دنیا بیاعتناست و آن حرصی که بر دل‌های دنیاداران و دنیامداران حاکم است، بر او حاکم نیست. این را باید به مردم نشان بدهیم. روحانیت، در سایه‌ی پارسایی بود که این حیثیت و آبرو را پیدا کرد. این پارسایی و بیاعتنایی به دنیا و به زخارف، باید حفظ شود. البته بیاعتنایی، با برخورداری در حد متوسط، منافاتی ندارد. دنبال دنیا دویدن، هر چیزی را که از جلوه‌های زندگی مرفه و راحت و خوب و اشرافی و متجملانه است، خواستن و به دنبال آن بودن و برای آن تلاش کردن - که اهل دنیا، لحظه به لحظه‌ی عمرشان در دنبال این چیزهاست - دون شأن اهل علم و روحانی است. مردم باید این را از ما ببینند و احساس کنند.



🏠 لزوم آمادگی برای ایفای بهتر مسئولیت روحانیت

برادران عزیز! امروز فرصت عظیمی در اختیار روحانیت است. در طول تاریخ، بعد از زمان رسول اکرم (صلّی الله علیه و آله و سلم) تا امروز، هیچ وقت چنین فرصتی در اختیار دعوت دین نبوده است. دعوت کنندگان دین، چه زمانی چنین فرصتی به این مغتنمی را در اختیار داشته اند؟ فرصت عظیم و عزیزی است. ما امروز به عنوان مبلغان دین، باید بتوانیم یک نقش کارآمد و ماندگار ایفا کنیم. خدای متعال از ما سؤال میکند و این وظیفه‌ی ماست و باید خودمان را آماده کنیم.

وظیفه امروز هر روحانی، دفاع از حکومت اسلام و قرآن

❖ دو تکلیف روحانیت

❖ مواظبت از رفتار شخصی

❖ مسئولیت روحانیت در جهت پیشبرد اهداف انقلاب

اسلامی

❖ کشته شدن ائمه برای حاکمیت دین

❖ قوانین جمهوری اسلامی بر اساس دین

❖ باید مثل عمار هوشیار بود و فهمید که وظیفه

چیست

❖ میدان باز برای خدمت به اسلام

وظیفه امروز هر روحانی، دفاع از حکومت اسلام و قرآن *

دو تکلیف روحانیت

تصور من این است که برای اهل علم و آقایان روحانیون، این دوران، دوران بسیار حساسی است؛ چه روحانیونی که در دستگاههای دولتی، مثل دستگاه قضایی، یا دولت و نهادها مشغول خدمات رسمی و موظف هستند، و چه آقایانی که در شهرها به تدریس، یا امامت جمعه، یا امامت جماعات، یا منبر مشغولند. علت هم این است که امروز توقع مردم از ما بیش از گذشته است. روحانیت از مردم دعوتی کرد، مراجع اسلام و در رأس همه امام بزرگوار ما (طاب ثراه) از مردم برای عمل به اسلام و محقق کردن آن در متن جامعه، دعوت کردند. این دعوت، منجر به این انقلاب عظیم و تشکیل نظام جمهوری اسلامی شد. حالا خود دعوت کننده که آمر بالبر است، قهراً دو تکلیف عمده بر دوش دارد: یکی تکلیف شخصی در عمل اوست فیما بینه و بین الله، یکی همگامی با انقلاب و خدمت در جهت پیشبرد انقلاب است. هر دو هم مهم است؛ اما اگر خدای نکرده ما در تکلیف اول سستی کنیم و کوتاهی بخرج بدهیم، ایمان مردم به معنویت روحانیت سست خواهد شد؛ چون ما با توپ و تفنگ و این چیزها که پیش نبردیم؛ ما با اعتقادی که مردم به روحانیت داشتند، پیش بردیم

مواظبت از رفتار شخصی

من یکوقت خدمت امام عرض کردم که در این انقلاب و در پیروزی آن، تمام ذخیره‌ی آبروی هزارساله‌ی روحانیت به کار آمد. این طور نبود که فقط روحانیت نسل حاضر و شخص امام بزرگوار

(رضوان الله تعالی علیه) به تنهایی این کار را کرده باشند. آن آبرویی که امام ما پیدا کرد، ناشی از هزار سال سابقه‌ی خوب علمای شیعه در بین مردم بود. شیخ طوسی و سید مرتضی و علمای بزرگ فیما بین آن دوره تا دوره‌ی ما، هر کدام قطره‌ی بر این ظرف آبرو و حیثیت روحانیت شیعه اضافه کردند. مجموع این آبرو به کار آمد، تا این انقلاب پیروز شد. ایشان این حرف را تصدیق فرمودند. اگر امروز خدای ناخواسته در همان رفتار شخصی خودمان چیزی مشاهده بشود که با آنچه مردم درباره‌ی ما گمان می‌برند، منافات داشته باشد، به ایمان مردم ضربه خواهد خورد و در نتیجه پایه خواهد لرزید. این، آن وظیفه‌ی اول است. لذا ما واقعاً موظفیم که بیش از همیشه، جهات الهی و شرعی و آن چیزهایی را که دستگاه روحانیت با آنها شناخته شده است؛ مثل آزادمنشی، بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، بی‌اعتنایی به مال و منال و اقتدار مادی، ارتباط و اتصال به خدا، ورع و پرهیز از محارم، و توجه به علم - که مردم روحانیت را به علم شناخته‌اند - رعایت کنیم. اینها آن وظایف نوع اول است، که وظایف شخصی ماست؛ بایستی به اینها بپردازیم و به آن اهمیت بدهیم.

مسئولیت روحانیت در جهت پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی

وظیفه‌ی نوع دوم این است که ما در حرکت این قطار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، باید دایم سهیم باشیم. نمیشود عالم دینی خودش را کنار بکشد و بگوید به من ربطی ندارد. چه طور ربطی ندارد؟! حکومت دین، حکومت اسلام، به ما ربطی ندارد؟! اگر در گوشه‌ی بی‌از زوایای عالم که از ما هزاران فرسنگ فاصله داشت، حکومتی بر اساس دین تشکیل میشد، من و شما وظیفه داشتیم که به آن حکومت کمک کنیم. اقامه‌ی دین، وظیفه است. حاکمیت دین، هدف مهم همه‌ی ادیان است؛ «لیقوم الناس بالقسط»^۱. قیام به قسط، قیام به عدل و حاکمیت الهی، هدف بزرگ ادیان است. اصلاً ائمه‌ی ما (علیهم‌الصلاة والسلام) تمام زجر و مصیبتشان به خاطر این بود که دنبال حاکمیت الهی بودند؛ و الا اگر امام صادق و امام باقر (صلوات الله علیهما) یک گوشه مینشستند و چند نفر دور خودشان جمع میکردند و فقط یک مسأله‌ی شرعی میگفتند، کسی به آنها کاری نداشت. خود امام صادق در یک حدیث میفرماید: «هذا ابوحنیفه له اصحاب و هذا الحسن البصری له اصحاب»^۲؛ ابوحنیفه اصحاب دارد، حسن بصری اصحاب دارد. پس، چرا به آنها کاری ندارند؟ چون میدانند که آن حضرت داعیه‌ی امامت دارد؛ اما آنها داعیه‌ی امامت نداشتند. ابوحنیفه داعیه‌ی امامت نداشت. این علمای معروف اهل سنت - محدثان و فقهایشان - داعیه‌ی امامت نداشتند. اینها امام زمان را که هارون، منصور و عبدالملک بود، قبول داشتند.

میگویند وقتی سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت، کتب محمد بن شهاب زهری را از خزانه‌ی او بیرون آوردند. امام زمانش سلیمان بن عبدالملک بود؛ برای او کتاب مینوشت. امام یعنی چه؟ امام یعنی رئیس دین و دنیا. او رئیس دین و دنیا بود. حتی با این که به حسب ظاهر، هارون و بقیه‌ی خلفای جوروی که بودند، درسی نخوانده بودند؛ چون آنها وقت درس خواندن که نداشتند، شاهزاده و آقا زاده بودند، مشغول



پلوچلو خوردن و شکار و عیاشی و این حرفها بودند تا به خلافت میرسیدند؛ موقع خلافت هم جوان بودند، مثلاً هارون الرشید بیست و دو ساله بود که به خلافت رسید؛ بعضیها بیست و پنج ساله یا سی ساله بودند و درسی نخوانده بودند؛ در عین حال همان عباد و زهادی که اسمهایشان را شنیده‌اید - از قبیل عمرو بن عبیده‌ها و غیر ذلک - وقتی که هارون با آنها روبه‌رو میشد، اعتراف میکردند که هارون افقه از آنهاست! مالک در مدینه به وسیله‌ی استاندار مدینه سر قضیه‌ی کتک خورد؛ بعد خلیفه از او عذر خواهی فراوان کرد و برایش پول فرستاد. بعد از سفر مکه، به مدینه رفت و از او استمالت کرد. بعد با اصحاب ابوحنیفه - که از لحاظ فقهی با مالک مخالف بودند - شروع به بحث کرد و عقاید مالک را اثبات نمود. یعنی چه؟ یعنی مجتهد و فقیه بود؛ رئیس دین و دنیا بود.

اینها ادعای امامت نداشتند؛ کسی که ادعای امامت داشت، او همین امام مظلوم و عزیز ما بود؛ امام صادق (علیه‌السلام)، امام باقر (علیه‌السلام)، امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام). آنها این را می‌فهمیدند؛ یعنی واضح بود. البته گاهی در مقابل خلفا تقیه میکردند، اما معلوم بود که داعیه‌ی امامت داشتند. شیعیان آنان در همه‌جا تعبیر این معنا را میکردند. وقتی که میخواستند در مورد موسی بن جعفر (سلام‌الله‌علیه) سعایت کنند، تا هارون ایشان را به زندان ببرد، آن شخصی که پیش هارون آمد و سعایت کرد، گفت: «خلیفتان فی الارض موسی بن جعفر بالمدينة یجیبی له الخراج و انت بالعراق یجیبی لك الخراج»^۳ پرسید: آیا برای دو خلیفه خراج جمع میشود؟ هارون گفت: برای چه کسی غیر از من؟ گفت: از خراسان و هرات و جاهای مختلف، مردم خمس مالشان را پیش موسی بن جعفر می‌برند.

❏ کشته شدن ائمه برای حاکمیت دین

پس درست توجه کنید، مسأله، مسأله‌ی داعیه‌ی خلافت و امامت بود. در راه این داعیه، ائمه‌ی ما کشته شدند، یا به زندان رفتند. امامت یعنی چه؟ آیا یعنی همین که مسأله بگویی، و دنیا را دیگری اداره کند؟ آیا معنای امامت در نظر شیعه و در نظر مسلمین، این است؟ هیچ مسلمانی این را قایل نیست؛ چه طور من و شما شیعه میتوانیم به این معنا قایل باشیم؟ امام صادق دنبال امامت بود - یعنی ریاست دین و دنیا - منتها شرایط جور نمی‌آمد؛ اما ادعا که بود. برای خاطر همین ادعا هم آن بزرگواران را کشتند. پس، این معنای حاکمیت دین است که پیامبران برایش مجاهدت کردند، و ائمه برایش کشته شدند. حالا حاکمیت دین، در بلد و در وطن خود ما - نه آن سر دنیا - به وجود آمده است؛ آیا میشود یک نفر بگوید من دیندارم، من آخوندم، اما خودش را سرباز این دین نداند؟ مگر چنین چیزی میشود؟ هر کسی که ادعای دینداری کند و حاکمیتی را که بر مبنای دین است، از خود نداند و دفاع از آن را وظیفه‌ی خود نشمارد، دروغ می‌گوید. وقتی که می‌گوییم دروغ می‌گوید، یعنی اشتباه میکند و خلاف واقع می‌گوید؛ ولی نمی‌فهمد. بعضیها ملتفت نیستند، تشخیصشان چیز دیگر است و منکرند که این برنامه‌ها بر اساس دین است.

🕌 قوانین جمهوری اسلامی بر اساس دین

الان این قوانین ما بر اساس چیست؟ بر اساس دین نیست؟ پس شورای نگهبان چکاره است؟ قوانین قضایی، قوانین کشور و همه چیز بر اساس شرع مطهر است. یک حاکمیت این چنینی به وجود آمده، حالا من عبايم را جمع کنم و کنار بکشم و بگويم من کاری به این کارها ندارم؟! چه طور کاری به این کارها نداری؟ مثل آن مقدس مآبهای زمان امیرالمؤمنین که وقتی علین ابیطالب دارد با معاویه، با اهل شام، یا با اهل بصره میجنگد، خدمتش آمدند و گفتند: «یا امیرالمؤمنین انا شککنا فی هذا القتال»^۴! فرمود: شک؟ چه شک؟ گفتند: آنها برادر مسلمانند؛ ما را بفرست تا برویم مرز داری کنیم! فرمود: بروید، حاجتی به شما نداریم. واقعاً هم امیرالمؤمنین به امثال این افراد - حالا میگویند ربیع بن خثیم؛ که من قطعاً نسبت نمیدهم - احتیاجی نداشت. اصحاب عبدالله بن مسعود، با همین خیالات باطل از دور امیرالمؤمنین پراکنده شدند. امروز من و شما آنها را نمیپسندیم.

🕌 باید مثل عمار هوشیار بود و فهمید که وظیفه چیست

چرا شما عمار را «سلام الله علیه» میگویید، ولی نسبت به یکی دیگر از صحابی - رفیق عمار - که او هم از مکه بوده و در مکه کتک خورده است، «سلام الله علیه» نمیگویید؟ چون عمار در وقت حساس اشتباه نکرد و فهمید؛ ولی او اشتباه کرد. ببینید، خط عمار را خط مستقیم میگویند. به نظر من، عمار هنوز هم ناشناخته است. عمار یاسر را خود ماها هم درست نمیشناسیم. عمار یاسر، یک حجت قاطعه‌ی الهی است. من در زندگی امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) که نگاه کردم، دیدم هیچ کس مثل عمار یاسر نیست؛ یعنی از صحابه‌ی رسول الله، هیچ کس نقش عمار یاسر را در طول این مدت نداشت. آنان زنده نماندند، ولی ایشان حیات بابرکتش ادامه پیدا کرد. هر وقت برای امیرالمؤمنین یک مشکل ذهنی در مورد اصحاب پیش آمد - یعنی در یک گوشه شبهه‌ی پیدا شد - زبان این مرد، مثل سیف قاطع جلورفت و قضیه را حل کرد. در اول خلافت حضرت همین طور، در قضایای جمل و صفین هم همین طور، تا در صفین به شهادت رسید. باید مثل عمار هوشیار بود و فهمید که وظیفه چیست. نمیشود گفت به من ربطی ندارد. امروز هر روحانی و هر عمامه‌به‌سر، به مقتضای تلبس به این لباس، موظف است از حکومت اسلام و حاکمیت قرآن دفاع کند؛ هر کس هر طور میتواند. یکی شمشیر به دست میگیرد و به جبهه میرود؛ یکی زبان گویایی دارد، به منبر میرود؛ یکی پست قضاوتی یا غیر قضاوتی از عهده‌اش برمی‌آید، آن را انجام میدهد؛ یکی این کارها را نمیتواند بکند، اما اهل مسجد و اهل محراب است - اشکالی ندارد - همه بدانند که این روحانی، خود را خادم این انقلاب میداند. این، افتخار است. خدمت به این انقلاب، افتخار است.

میدان باز برای خدمت به اسلام

ماها به خواب شب هم نمیدیدیم که موقعیتی پیش بیاید و ما بتوانیم این طور به اسلام خدمت بکنیم. امروز میدان باز، زمینه فراوان، و ملت به این خوبی است. شما به این لرستان خودتان نگاه کنید. این مردم شما واقعاً جواهرند. این مردم لر حقیقتاً جواهرند؛ با صفا، درخشان، مخلص - مثل آب زلال - و عاشق دین. نباید همین که کسی اشتباهی میکند، ما فوراً اُخْم کنیم که او نفهمید و اشتباه کرد. من و شما باید اشتباه را برطرف کنیم. خدمت به این مردم، خدمت به دین است. این، آن دو وظیفه‌ی است که بنده اعتقاد این است که من و شمای معمم آن را برعهده داریم. خداوند ان شاء الله توفیق انجام وظیفه و اهدا به وظیفه به ما عنایت کند؛ ما را هرگز از این زی مقدس روحانی جدا نکند؛ ما را در راه خدمت به دین و خدمت به این رشته‌ی مقدس و افتخارآمیز، زنده بدارد و در همین راه هم بمیراند. امیدواریم که قلب مقدس ولی عصر (ارواح‌نفاذ‌ه‌وع جَلَّ اللهُ تَعَالَى فرجه الشریف) از ما به نحو کامل راضی باشد، و ان شاء الله بتوانیم آن چنان که شایسته‌ی خدمات امام بزرگوارمان (رضوان الله علیه) است - که انصافاً به روحانیت و به دین آبرو بخشید - انجام وظیفه کنیم. حقیقتاً در بین علمای دین - تا آن جایی که ما شناخته‌ایم - از عصر اول، از دوران بعد از غیبت صغری تا امروز، ما هیچ کس را مثل امام، به این برازندگی و به این برجستگی سراغ نداریم. همه‌ی آنهایی که بودند، انصافاً از ایشان کوچکتر بودند. البته از لحاظ علمی، مؤسسان و مجتهدان بزرگ هستند؛ اما در مجموع جهات، آن چیزی که یک شخصیت را به وجود می‌آورد، از شیخ مفید و سید مرتضی و محقق و علامه و دیگران و دیگران، تا برسد به میرزای شیرازی و بقیه‌ی علما، انصافاً هیچکدام با این بزرگوار قابل مقایسه نبودند. ایشان یک عالم دیگری بود؛ یک دریای عمیق و یک اقیانوس ناشناخته بود. خدای متعال میدانست که او چه قدر عمیق و حاوی غرایب است. به هر حال، ان شاء الله آن چنان که شایسته‌ی آن بزرگوار است، بتوانیم ما هم به دنبال آن راه و آن خط عمل کنیم.

نقش حیاتی حوزه‌ی علمیه از جهات مختلف برای جامعه

- تبیین نقش حوزه‌های علمیه در جامعه
- برنامه‌ریزی برای استفاده از گنجینه با عظمت حوزه
- فقاہت اساس حوزه‌های علمیه
- پیشرفت و عمق بخشی به فقاہت
- استخراج مسائل زندگی از منابع دینی با فقاہت
- توجه به سایر علوم اسلامی در کنار توجه به فقه
- منزوی بودن قرآن در حوزه
- رواج یافتن فلسفه در حوزه‌ها
- اطلاع از پیشرفتهای جهانی در مسائل مرتبط با علوم اسلامی
- آشنایی حوزه با سبک‌های نوین تحقیق
- تخصصی شدن مباحث
- ضرورت توجه جدی به تبلیغ و برنامه‌ریزی برای آن
- وحدت دین و سیاست در فقاہت و عمل
- و ...

نقش حیاتی حوزه‌ی علمیه از جهات مختلف برای جامعه *

طبق مرسوم درس‌های حوزه‌ی، بعضی از مطالب را لازم دانستیم که عرض بکنیم، تا شاید ان‌شاءالله مفید باشد؛ هم برای جمع حاضر، و هم برای هر کسی که از این مطالب مطلع می‌شود. چند موضوع را به صورت پیوسته و شماره بندی شده یادداشت کرده‌ام، که عرض می‌کنم:

تبیین نقش حوزه‌های علمیه در جامعه

مطلب اول درباره‌ی نقش حوزه‌های علمیه است. در جامعه‌ی ما - چه در گذشته، چه حال و چه در آینده - درباره‌ی این نقش باید خیلی مطالعه و تدبیر بشود. از مجموعه‌ی روحانیت، بخصوص حوزه‌ی علمیه را انتخاب کردیم؛ چون این‌جا مزرع علمای دین و پرورشگاه نهالهای بالنده‌ی فقاقت در آینده است. این حوزه‌ها در طول زمان توانسته‌اند اولاً دین را حفظ و تبیین کنند - که اگر زحمات حوزه‌های علمیه از آغاز تا امروز نمی‌بود، یقیناً از دین و حقایق دینی چیزی باقی نمی‌ماند؛ بقای دین مدیون تلاش علمی حوزه‌هاست - ثانیاً توانسته‌اند روحیه‌ی دینی مردم را تقویت کنند. از این حوزه‌ها بوده است که علما و مبلغانی برخاستند و در میان مردم تبلیغ دین کردند و روحیه‌ی دینی را در مردم تقویت نمودند و همچنین توانستند فکر جامعه را هدایت کنند. از هزار سال پیش تا امروز - یعنی بعد از دوران حدیث و متن‌گرایی، و از اول دوران استدلال - این حوزه‌های علمیه بودند که توانستند فکر دینی مردم را هدایت کنند و به آنها روحیه‌ی دینی بدهند و دین را حفظ نمایند.

در طول زمان، در مسائل سیاسی هم این حوزه‌ها تأثیر گذاشتند، و ما این را در تاریخ گذشته‌ی خودمان

هم دیده‌ایم؛ مثل دوران علامه‌ی حلی^۱ (رضوان الله علیه) که مدرسه‌ی سیار داشت و طلاب را حتی با خود در شهرها و بلاد گوناگون حرکت میداد؛ و قبل از آن، در زمان شیخ طوسی^۲ و شاگردان آن بزرگوار، که در آفاق دنیای اسلام پخش میشدند - چه در طرف شرق، چه در طرف غرب؛ مثل شهرهای شام و طرابلس و مصر و دیگر مناطق - و یا در زمان سیدمرتضی^۳؛ و چه در زمانهای نزدیک به زمان ما، مثل دوران قبل از شیخ انصاری^۴، زمان مرحوم کاشف‌الغطاء^۵، که حوزه‌های علمیه آن وقت در وضع تحولات جاری زندگی مؤثر بودند؛ و بعد شاگردان شیخ انصاری - مثل مرحوم میرزای شیرازی^۶ - و بعد آخوند خراسانی^۷ و دیگرانی که نقش آنها را در قضایای قبل از مشروطیت و در خود قضیه‌ی مشروطیت و بعد از آن تا زمان ما، همه میدانند (یعنی باید گفت همه هم نمیدانند. متأسفانه این جزو مباحث کم تحقیق شده و کم کار ماست؛ باید همه بدانند. اینها چیزهای دانسته شده و شناخته شده و ثبت و ضبط شده‌ی است)؛ و چه در زمان ما، که تحرک ملت و تحقق انقلاب اسلامی و حدودت جامعه‌ی با پایه‌های اسلامی، به وسیله‌ی حوزه‌های علمیه انجام گرفت. استاد حوزه‌ی علمیه بود که پیشاهنگ بود. طلاب و فضایی حوزه‌ی علمیه بودند که در سرتاسر کشور، سربازان آن فرمانده و آن رهبر بودند. کاری انجام گرفت که در طول تاریخ اسلام، از بعد از صدر اول تا امروز انجام نگرفته بود، و آن تحقق این نظام اسلامی بود. در دوران بعد از انقلاب تا امروز هم که حضور طلاب و حوزه‌های علمیه در مراحل مختلف انقلاب واضح است. پس، حوزه‌ی علمیه از جهات مختلف برای جامعه یک نقش حیاتی دارد و - همان طور که عرض کردیم - این باید مورد تدبیر قرار بگیرد؛ یعنی کسانی روی این فکر کنند، تحقیق کنند، مواد لازم را جمع‌آوری کنند و در این زمینه فکر نو ارائه نمایند.

🔗 برنامه‌ریزی برای استفاده از گنجینه با عظمت حوزه

مطلب دوم این است که حالا گنجینه‌ی با این عظمت در اختیار ما و در اختیار جهان اسلام و روحانیت اسلام است. قاعدتاً در هر جای دنیا یک چنین گنجینه‌ی اساسی وجود داشته باشد، برای آن شب و روز برنامه‌ریزی میکنند و لحظه‌ی از هدایتش غافل نمیانند. بزرگان و صاحب‌نظرانی، برای این که چگونه از این ذخیره‌ی عظمی استفاده بشود، در حال برنامه‌ریزی هستند؛ ما چه طور؟ ما برای حوزه‌های علمیه‌ی خود چه قدر برنامه‌ریزی میکنیم؟ چه کسی این برنامه‌ریزی را میکند؟ چند درصد وقت بزرگان و برجستگان روحانیت، صرف برنامه‌ریزی برای حوزه میشود؟ آیا برای حوزه، به قدر یک اداره‌ی کوچک در امور دنیایی، یا به قدر یک دانشگاه کوچک، برنامه‌ریزی منظم انجام میگیرد؟ تحقیقاً نه! بله، یک نفر ممکن است برای درس خودش بنشیند فکر کند که تا آخر سال چه مسائلی را بگویم، چه طوری بگویم، به کدام کتابها مراجعه کنم. این کجا، و برنامه‌ریزی برای حوزه کجا؟

ما الان در کشور چه قدر حوزه‌ی علمیه داریم؟ در دوران تاریخ شیعه، آیا هرگز حوزه‌ی علمیه‌ی چون حوزه‌ی علمیه‌ی قم وجود داشته است؟ نه نجف، نه قم، نه اصفهان، نه مشهد، نه تبریز، و نه حوزه‌های



۱- ۱۲۲۸-۱۱۵۴ ق

۲- ۱۳۱۲-۱۲۳۰ ق

۳- ۱۳۲۹-۱۲۵۵ ق

۴- ۷۲۶-۶۴۸ ق

۵- ۴۶۰-۳۸۵ ق

۶- ۴۳۶-۳۵۵ ق

۷- ۱۲۸۱-۱۲۱۴ ق

بزرگ دیگر، هیچکدام شاهد آن شکوفایی و عظمتی که حوزه‌ی علمیه‌ی قم در این دوره و در قبیل زمان ما داشته و دارد، نبودند. چه کسی برای این گنجینه‌ی به این عظمت، با حوزه‌های دیگری که امروز بحمدالله در سرتاسر کشور هست - چه حوزه‌های بزرگی مثل مشهد و اصفهان و تبریز و بعضی شهرهای دیگر، و چه حوزه‌های کوچکی که در سرتاسر کشور هست - برنامه‌ریزی میکند؟ چند درصد وقت ما برای برنامه‌ریزی صرف میشود؟ در مقابل این ارزش عظمی، آن کاری که ما میکنیم، تقریباً در حکم صفر است! ما باید بدانیم که برای حوزه‌های علمیه، به برنامه‌ریزی احتیاج داریم. باید گروه‌های متخصص و متمحض در برنامه‌ریزی، برای این کار باشند؛ بنشینند و مرتب به حوزه‌ی علمیه و مسیر آن، نگرش داشته باشند و برای فردا و فرداهایش، برنامه‌ریزیهای علمی کنند.

فقاہت اساس حوزه‌های علمیه

مطلب سوم این است که در حوزه‌ها، اساس، فقاہت است. فقه باید پیشرفت بکند. فقاہت به معنای خاص خود مورد نظر ماست. فقه به معنای عام - که آگاهی از دین است - در این جا فعلاً مورد بحث ما نیست؛ فقه به معنای خاص، یعنی آگاهی از علم دین و فروع دینی و استنباط وظایف فردی و اجتماعی انسان از مجموعه‌ی متون دینی، که خیلی هم مهم است. انسان از قبل از ولادت تا بعد از ممات احوالی دارد، و این احوال شامل احوال فردی و زندگی شخصی اوست، و نیز شامل احوال اجتماعی و زندگی سیاسی و اقتصادی و بقیه‌ی شؤون اوست. تکلیف و سرنوشت همه‌ی اینها در فقه معلوم میشود. فقه به این معنا مورد نظر ماست، که اسمش همان احکام فرعی است؛ استنباط احکام فرعی از اصول. این، اساس حوزه‌هاست. البته وقتی میگوییم فقه، مراد ما همین چیزی است که گفتیم. وقتی میگوییم فقاہت، مراد ما آن متد کاری و شیوه‌ی کاری در حوزه‌هاست. این شیوه‌ی استنباط را به عنوان «فقاہت» اصطلاح میکنیم، که در کلمات فقها هم کم و بیش به همین معنا به کار میرود. روش فقاہت، یعنی همین روش رد فروع به اصول، و استنباط از اصول و مبانی استنباط - کتاب و سنت و عقل و اجماع - و کیفیت این استنباط و تقابل میان ادله و ترتیب و نوبت‌بندی ادله‌ی مختلف، که اول به چه مراجعه کنیم؛ فرضاً اول به ادله‌ی اجتهادی مراجعه میکنیم، به ظواهر مراجعه میکنیم؛ اگر ظواهر تعارض داشتند، چه کار بکنیم؟ اگر ظواهری نداشتیم، چه کار بکنیم؟ نوبت اصول عملیه کی میرسد؟ کدام اصل بر کدام اصل دیگر مقدم است؟ و از این قبیل. این شیوه‌یی که ما در علم اصول آن را میخوانیم، اسمش را «فقاہت» میگذاریم. پس، مبنا در حوزه‌های علمیه فقه است، به معنای آن علمی که گفته شد؛ و شیوه‌ی فقاہت است، به این معنایی که بیان شد.

پیشرفت و عمق بخشی به فقاہت

فقه و فقاہت باید در حوزه‌ها پیشرفت بکند. این پیشرفت، هم از لحاظ عمق است، و هم از لحاظ سعه و

فراگیری مسائل زندگی. فقه باید عمیق بشود؛ عمیقتر از آنچه که هست. همچنان که شما نگاه میکنید، فقه زمان علامه‌ی حلی (رضوان‌الله‌علیه)، از فقه زمان شیخ انصاری عمیقتر است؛ یعنی با آراء و نظرات گوناگون برخورد کرده و در طول زمان، عمق و پیچیدگی خاصی پیدا کرده است. فقه زمان مثلاً محقق ثانی - علیبن عبدالعالی کرکی^۸ - نسبت به فقه زمان علامه، عمق بیشتری دارد. یا من باب مثال، فقه شیخ در مکاسب، از تعمق بیشتری برخوردار است. ما باید این عمق را روزافزون کنیم. عمق به معنای این نیست که به گوشه‌ها و حواشی و تدقیقات زاید پردازیم؛ نه، مسأله را حلای کردن، آن را به روشهای نوی تحقیق زدن، و به وسیله‌ی آنها آن را عمیقتر کردن است. کسی که اهل تحقیق باشد، در میدان عمل میتواند این شیوه‌ی تحقیق را بشناسد.

ما باید به فقه عمق ببخشیم. از سطحینگری در فقه بایستی پرهیز بشود. امروز فقه ما باید از فقه زمان شیخ و شاگردان شیخ و شاگردان شاگردان شیخ - که بزرگان دوره‌ی ماقبل ما هستند - عمیقتر باشد. در مسائل، ما به هیچ وجه نباید سطحی فکر کنیم. باید به فقه پیچیدگی و عمق ببخشیم. این، یک بعد از ابعاد پیشرفت فقاقت است.

استخراج مسائل زندگی از منابع دینی با فقاقت

بعد دیگر، سعه و فراگیری مسائل زندگی است؛ یعنی ما باید به بعضی از ابواب - آن هم ابواب دارای اهمیت فردی، نه اهمیت اجتماعی - اکتفا نکنیم؛ مثلاً ابواب طهارت. شما الان نگاه کنید ببینید، تعداد کتبی که در باب طهارت نوشته شده، چه قدر است؛ تعداد کتبی که در باب جهاد، یا در باب قضا، یا در باب حدود و دیات، یا در باب مسائل اقتصادی اسلام نوشته شده، چه قدر است. خواهید دید آن اولی بیش از این دومی است؛ از بعضیها که خیلی بیشتر است. بعضی از کتب دوره‌ی ما، حتی کتاب جهاد را ندارد. مثلاً صاحب «حدائق»^۹ و بسیاری از فقهای دیگر، لازم ندانستند جهاد را که یکی از اصول اسلام و شریعت است، بحث کنند. البته «حدائق» دوره نیست - نقص دارد - اما از محلی که جهاد را باید بررسی کنند، خیلی گذشته و بحث نکرده‌اند. جهاد در آخر عبادات و قبل از ورود در معاملات و عقود است. خیلیهای دیگر هم - مثل مرحوم نراقی^{۱۰} - بحث نکردند؛ عده‌ی هم که بحث کردند، خیلی مختصر بحث کردند و مثلاً میبینید که آن پیچیدگیهای علمی را در بعضی از کتب به کار نبردند. ما باید به فقه وسعت بدهیم؛ یعنی فقه ما باید از لحاظ سعه‌ی سطح فقاقت پیشرفت کند و همه‌ی مسائل زندگی را شامل بشود.

امروز خیلی از مسائل هست که از لحاظ فقهی برای ما روشن نیست؛ حتی می‌خواهم این را بگویم که در بعضی از ابواب فقه، برخی از فروع هست که قدمای ما به آنها رسیدگی کردند و احکام آن را بیان نمودند؛ اما متأخرین حتی آنها را هم بحث نکردند. یعنی شما امروز اگر به «مبسوط» شیخ (رضوان‌الله‌علیه) یا مثلاً به «تحریر» علامه مراجعه بفرمایید، فروع بیشتری خواهید یافت، تا به خیلی از کتب فقهای که بعد از اینها آمدند؛ و بخصوص فقهای که نزدیک به زمان ما هستند و به فروع اهمیت کمتری میدهند؛ در حالی که



۸. ۹۴۰ ق - ؟

۹. شیخ یوسف بحرانی (۱۱۸۶ - ۱۱۰۷ ق)

۱۰. ۱۲۴۵ - ۱۱۸۵ ق

این فروع هر کدام نقشی در زندگی جامعه دارند. پس، فقه بایستی گسترش پیدا کند. امروز فقه ما باید احکام معاملات را خوب برسد؛ احکام اجاره را به شکل جهانی خوب نگاه کند؛ احکام انواع و اقسام قراردادها را از شرع مقدس استنباط و بیان کند. خیلی از اینها هست که امروز برای ما روشن نیست. شما ببینید یک مضاربه‌ی ما - که برای آن خیلی هم تره خرد نمی‌کردیم - میتواند علیالغرض بانکداری را اداره بکند. خیلی خوب، چرا ما در کتب فقهیه و ابواب مختلف فقهیه تفحص لازم نکنیم، تا راههایی را برای اداره‌ی زندگی پیدا نماییم؟ پس، هم از لحاظ سطح بایستی پیشرفت بکند و گسترش بیشتری پیدا نماید، و هم از لحاظ روش. همین روش فقهاتی که عرض شد، احتیاج به تهذیب، نوآوری و پیشرفت دارد. باید فکرهای نو روی آن کار بکنند، تا این که بشود کارایی بیشتری به آن داد.

توجه به سایر علوم اسلامی در کنار توجه به فقه

مطلب چهارم این است که در عین حالی که فقاقت اساس امر است، نباید از دیگر علوم اسلامی در حوزه‌ها غفلت بشود. مثلاً میبایست علم قرآن، شناسایی قرآن، فهم قرآن و انس با قرآن به عنوان یک علم و یک رشته در حوزه‌ها وجود داشته باشد. طلاب ما باید قرآن و با لاقبل بخشی از قرآن را حفظ کنند، یا حداقل با آن مأنوس باشند. چه قدر مفاهیم اسلامی در قرآن هست که اگر ما بخواهیم در فقه بحث کنیم، به فکر آنها نمی‌افتیم. این انزوای قرآن در حوزه‌های علمیه و عدم انس ما با قرآن، برای ما خیلی مشکلات درست کرده است و بعد از این هم خواهد کرد و به ما تنگ نظری خواهد داد.

منزوی بودن قرآن در حوزه

من یک وقت در سالهای قبل از انقلاب در مشهد در درس تفسیر، به طلبه‌ها می‌گفتم که ما از اول «بدان اید کالاه»، تا وقتی که ورقه‌ی اجتهادمان را میگیریم، میتوانیم حتی یک بار به قرآن مراجعه نکنیم! یعنی وضع درسی ما این طوری است که اگر طلبه‌ی از ابتدا حتی یک بار به قرآن مراجعه نکند، میتواند همین رشته‌ی ما را از اول تا آخر سیر کند و مجتهد بشود! چرا؟ چون درس ما اصلاً از قرآن عبور نمیکند. متأسفانه حالا هم که نگاه میکنم، میبینم همان طور است. ما در فقه گاهی مثلاً یک آیه‌ی قرآن را ذکر میکنیم، آن هم خیلی رویش کار و تحقیق نمیشود؛ به قدری که در روایات ما بحث میشود و کار میشود. قرآن از حوزه‌ی ما منزوی است؛ مثلاً علم قرآن، مسائل مربوط به قرآن؛ همین چیزهایی که شما میبینید تحت عنوان علوم قرآن الان رایج شده و گذشتگان کتابهای زیادی درباره‌ی آنها نوشتند و حالا هم خوشبختانه بعضیها توجهاتی به آنها میکنند. تفسیر هم که یک علم مستقل است، همین طور است. حدیث، آشنایی با حدیث، علم حدیث، شناخت حدیث، که غور در این علم، به دسته‌بندیهای خوب، فهرست‌بندیهای خوب و استفاده‌های خوب منتهی بشود - که متأسفانه از همه‌ی آنها ما الان محروم هستیم - همین طور است. در رجال هم که باید کار و تحقیق بشود، همین طور است. اگر چه کتابهای خوبی

نوشته شده، لیکن در عین حال انسان احساس میکند که خلأ عظیمی در رجال وجود دارد. ما از همین شناخت و معرفت رجال است که میخواهیم حجت را برای خودمان در باب سنت به دست آوریم؛ باید روی آن کار بشود. تاریخ هم همین طور بسیار مهم است. حتی از تاریخ هم میشود در فقه استفاده کرد. بسیاری از مسائل فقهی است که به تاریخ ارتباط پیدا میکند؛ ولی ما کمتر به این ارتباط توجه کرده‌ایم و حتی آن را کشف نکرده‌ایم. البته من تاریخ را به عنوان یک علم مستقل عرض میکنم، یک علم اسلامی است؛ بایستی کسانی در آن کار کنند.

❁ رواج یافتن فلسفه در حوزه‌ها

فلسفه هم اگر چه در حوزه‌ها رایج است، اما در حقیقت باید گفت که مهجور است. فلسفه باید در حوزه‌ها رواج پیدا کند. فلسفه فقط این نیست که ما کتاب منظومه یا اسفار را بگیریم و از اول تا آخر بخوانیم؛ نه، تبحر در فلسفه به این معناست که ما بتوانیم از تمام افکار فلسفی موجود دنیا - که به شکل ساعت‌نگاری پیش میرود و ساعت به ساعت فکر فلسفی مطرح میشود - و از ماده‌ی فلسفه‌ی موجود خودمان مطلع باشیم و در مقابل فلسفه‌های غلط و انحرافی، خودمان را در حال آماده‌باش نگهداریم و احیاناً اگر نقطه‌ی مثبتی در آنها هست، از آن نقطه‌ی مثبت استفاده بکنیم. فلسفه‌ی ما این طوری پیشرفت میکند؛ و الا در حد شناخت افکار و کلامات بزرگان به این اندازه ارزشی ندارد. فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند. باید دید در وادی معرفت در سطح بشری، چه کار دارد میشود. بایستی پدیری کارهای جدید، افکار جدید، روشها و متدهای جدید در حوزه مطرح بشود.

کلام جدید هم به همین ترتیب است. امروز مباحث کلامی که برای دفاع از عقاید دینی مطرح است، غیر از مباحث آن وقتهاست. چه کسی حالا شبیهی «ابن کمونه»^{۱۱} را مطرح میکند؟ امروز شبیهات فراوانی در عالم ذهنیات و معارف بشری هست. حوزه‌های علمیه باید این شبیهات و راه مقابله‌ی با آنها را بدانند و در مقابل فلسفه‌ها و گرایشها و مذهبها، همیشه یک حالت بُرندگی و تهاجمی داشته باشند. پس، این رشته‌ها باید در حوزه‌ها مورد توجه قرار بگیرد و متخصصانی در این علوم تربیت بشوند و حوزه به چشم بیاعتنایی به اینها نگاه نکند.

در گذشته اگر کسی میخواست در حوزه مقام علمی پیدا کند، بایستی به تفسیر نمیرداخت! یک آقای ملای محترم عالمی فرضاً اهل تفسیر باشد و مردم از تفسیر او استفاده کنند، بعد برای خاطر آن که این درس موجب می‌گردد او به بیسوادی شهره بشود، این درس را ترک کند! شما را به خدا این فاجعه نیست؟! باید عکس این باشد؛ یعنی بگویند آقای فلانی، متخصص و استاد بزرگ تفسیر است؛ ایشان متخصص در فلسفه است؛ ایشان متخصص در کلام است؛ ایشان متخصص در تاریخ است؛ یعنی باید عنوانی در حوزه باشد. این طور چیزها باید در حوزه ارزش پیدا بکند؛ کما این که در گذشته هم از این چیزها بوده است. در همین زمان خود ما، مرحوم علامه‌ی طباطبایی^{۱۲} (رضوان الله علیه) در حدی بود که اگر منحصر به



فقاہت میشود، یقیناً به مرجعیت تقلید میرسید. ایشان از علمای زمان خودش، اگر بیشتر نبود، کمتر نبود؛ اما فقاہت را به کسانی سپرد که مشغول فقاہت بودند. آن زمان در قم مرحوم آیه‌الله بروجردی^{۱۳} با آن عظمت، و اساتید بعد از آن بزرگوار، مشغول کار فقاہت بودند؛ اما ایشان آمد مشغول فلسفه گردید و رکنی شد، و بعد از آن که در قم هیچ نشان قابل توجهی از فلسفه نبود، آن را احیا کرد؛ شاگردانی تربیت نمود، معارف فلسفه را راه انداخت و گسترش داد. البته قبل از ایشان امام فلسفه میگفتند، لیکن در دایره‌ی محدودی و با شاگردان مخصوصی؛ اما ایشان گسترش داد، درس را وسیع کرد و عمرش را به فلسفه صرف نمود. حوزه‌ها باید این طور باشند. این گونه نباشد که همه باید رشته‌ی فقاہت را بگیرند؛ نخیر، طلبه باید بداند که اگر رشته‌ی تاریخ یا تفسیر یا فلسفه یا کلام یا علوم قرآن یا بقیه‌ی علوم اسلامی را پیمو، ارزشی در انتظار اوست و ارزشگذاری مناسبی میشود.

اطلاع از پیشرفتهای جهانی در مسائل مرتبط با علوم اسلامی

مطلب پنجم این است که حوزه باید از پیشرفتهای جهانی - در همه‌ی مسائلی که به علوم اسلامی ارتباط پیدا میکند - مطلع بشود و خود را با آنها هماهنگ کند. مثلاً امروز در باب جامعه‌شناسی، مفاهیم جدیدی مطرح میشود که این مفاهیم، با حوزه‌ی کار علمای دین ارتباط پیدا میکند. فرض کنید مفاهیم جامعه‌شناسی یا تاریخی مارکس در داخل اجتماعات می‌آید و وسیله‌ی برای القای تفکرات ماتریالیستی و فلسفی مارکس میشود. مباحث اجتماعی یا اقتصادی مارکس، با مسائل فلسفی مارکس از هم جدا هستند. اگر چه اینها را به هم زنجیر و قفل کرده و ارتباط داده است، لیکن مقوله‌های جدایی هستند. ماتریالیسم یک مقوله است، سوسیالیسم علمی در باب اقتصاد یک مقوله‌ی دیگر است. یا طبقات اجتماعی، آن طوری که مارکس در تحول تاریخی - که همان مبنای سوسیالیسم علمی است - ترسیم میکند، یک حرف دیگر است؛ اما همان مسائل اقتصادی و همان مفاهیم اجتماعی می‌آیند در ذهن فلسفی مخاطبان خودشان اثر می‌گذارند؛ آن وقت حوزه‌ی علمیه برای مقابله‌ی با ماتریالیسم، این دفعه شروع به تلاش و راه رفتن میکند! چرا ما از اول متوجه نباشیم که چه چیزی دارد در دنیا فراهم و فرآورده میشود، تا به افکار بشر داده بشود، تا خودمان را از ریشه آماده کنیم؟ بنشینیم تا صد سال بعد از مرگ مارکس، که افکار او همه جا منتشر شد و وارد کشور ما گردید و چهار نفر از بچه‌های ما رفتند توده‌ی بی‌مار کسبیت شدند و خدا را انکار کردند، آن وقت تازه به این فکر بیفتیم که حالا مثلاً علیه بیدینی و بیخدایی آنها کتاب بنویسیم! این درست است؟ راهش این است؟ یا نه، اگر از همان وقتی که تفکرات اقتصادی یا اجتماعی مارکسیسم یا هر مکتب دیگری داشت ریشه می‌گرفت و جوانه میزد - من به عنوان مثال مارکسیسم را میگویم، که حالا امروز در دنیا دیگر از مارکسیسم تقریباً خبری نیست؛ امروز باز چیزهای دیگری هست - چنانچه حوزه‌های علمیه متوجه بودند و خودشان را هماهنگ میکردند و پیش میبردند، میتوانستند بموقع و بجا آن افکار صحیح اسلامی را بدهند و نگذارند که در موضع تدافعی قرار بگیرند؛ همیشه موضع تهاجمی و تبیینی

داشته باشند. پس، بایستی خودشان را با افکاری که به نحوی با مسائل اسلامی ارتباط پیدا میکند، هماهنگ نمایند.

منطق دیالکتیکی مدتها در دنیا پیش آمده بود، هگلی پیدا شده بود و دیالکتیکی درست کرده بود؛ در همه‌ی عالم هم پخش شده بود و یواش یواش آمده بود و منطق شکلی و صوری را که پایه‌ی استدلالهای ماست، مورد تعرض قرار داده بود؛ ما تازه به فکر افتادیم که بیاییم دیالکتیک را خراب یا ردش بکنیم! این گونه برخورد با قضایا، برخورد انفعالی است. بایستی با تحولات جهانی آشنا بود، تا برخورد انفعالی پیش نیاید؛ بلکه برخورد فعال پیش بیاید.

🔗 آشنایی حوزه با سبک‌های نوین تحقیق

مطلب ششم این که حوزه باید با سبک‌های نوین تحقیق آشنا بشود. تحقیق که می‌گوییم، منظورمان، هم تحقیق عمقی است - یعنی همان چیزی که مادر حوزه به آن تحقیق می‌گوییم؛ یعنی تعمق در مطلب - و هم تحقیق عرضی است، که در روشهای اروپایی به آن هم تحقیق می‌گویند، و ما به آن تتبع می‌گوییم. در اسم‌گذاری بحثی نداریم؛ این هم یک نوع تحقیق است؛ تحقیق عرضی است، تحقیق سطحی است؛ یعنی در سطح و در عرض، دنبال مطلبی گشتن. امروز هر دو نوع تحقیق، روشهای نوینی دارد. استادانی مینشینند، دانشجویانی را هدایت میکنند؛ کار گروهی انجام می‌گیرد و تحقیقی دسته‌جمعی عرضه میشود. تحقیق دسته‌جمعی، خاطر جمع‌تر از تحقیق فردی است؛ اختلافات کمتر میشود و پیشرفته‌ها بیشتر میگردد. این روشها را باید در حوزه به کار بیندازیم.

مادر حوزه همیشه روش فردی را دنبال میکردیم. به نظر من، هنوز هم روشها فردی است. همین درسی که شما ملاحظه میکنید، یک کار فردی است. درست است که صد نفر، هزار نفر پای درسی نشسته‌اند، اما هر یک از آنها جداگانه با استاد روبه‌روست و مخاطب استاد است؛ بعد هم میرود و مشغول کار خودش میشود. حتی مباحثه‌ی ما کاری فردی است. عجیب است! یک روز این آقا استاد میشود، او شاگرد؛ این گوینده است، او شنونده؛ یک روز هم او استاد میشود، این شاگرد؛ او گوینده میشود، این شنونده! یعنی کار با هم و دسته‌جمعی نیست، تعامل فکری نیست؛ کار فردی است. البته این کار فردی جهات حسنی هم دارد، که محسنات این کار و این شکل نباید از دست برود؛ اما روشهای دسته‌جمعی هم در دنیا معمول است؛ چرا ما از این روشها استفاده نکنیم؟

🔗 تخصصی شدن مباحث

مطلب هفتم این که حوزه باید به سمت تخصصی شدن پیش برود. خوشبختانه الان کارهایی شده و اقدامات مقدماتی انجام گرفته است؛ اما باید جدیت بیشتری بشود و زمان‌بندی صورت گیرد. تا کی ما میخواهیم به شکل کامل تخصصی کنیم؟ تاکنون دو رشته‌ی تخصصی در قم به وجود آمده، که ظاهراً یکی

تفسیر است و یکی کلام؛ لیکن این مقدار که در گوشه‌ی دور رشته‌ی تخصصی با دو نفر استاد به وجود بیاید، کافی نیست. البته این به عنوان قدم اول، کار خوبی است، لیکن بایستی تخصصی شدن در حوزه جدی گرفته بشود. با این سطح وسیع و کار عظیمی که وجود دارد، حتی خود فقاقت - معاملات و عبادات - را تخصصی کنند. درست است که اینها به کار هم میخورند و هر کدام ممکن است در دیگری اثر بگذارند، اما در عین حال هر کدامی خودش یک کار جداگانه است که میتواند یک متخصص داشته باشد. اصول و فقه و ابواب مختلف فقه و تخصص و درجات تخصص و روشهای دیگر را باید در حوزه جدی گرفت.

🔗 ضرورت توجه جدی به تبلیغ و برنامه‌ریزی برای آن

نکته‌ی هشتم این است که در حوزه باید به تبلیغ به صورت جدی توجه بشود؛ یعنی برای تبلیغ برنامه‌ریزی شود. این ذخیره‌ی عظیم در حوزه - این همه روحانی جوان آماده‌ی حرف زدن و تبلیغ کردن - در اختیار ماست؛ مگر این چیز کمی است؟ البته طلاب همیشه به شکل خودجوش و خودرو میروند، و این در جاهای مختلف، با دعوت و بیدعوت، خوب و بد، مفید و کم‌فایده و پُرفایده هست؛ اما هیچ محصول حساب‌شده‌ی از آن انتظار نیست. چرا؟ چون برنامه‌ریزی نیست. یک وقت هم اگر خدای نکرده طلبه‌ی بی در گوشه‌ی تبلیغی بکند که به نفع تمام نشود، کسی نیست که جلوی آن را بگیرد، یا ضایعه‌اش را جبران بکند؛ چون قبلاً برنامه‌ریزی و حسابگری نشده است. باید بنشینند حساب کنند که تبلیغ در کجا، به وسیله‌ی چه کسی، به وسیله‌ی کدام ابزار تبلیغ، محتوای آن تبلیغ چه باشد، هدف آن تبلیغ چه باشد. ما تبلیغ میکنیم که از مخاطب خود چه درست کنیم؟ گاهی شما میخواهید تبلیغی بکنید که فرضاً از مخاطبتان، یک داوطلب حضور در جنگ تحمیلی درست کنید، تا تحت تأثیر حرفهای شما، یک ماه، دو ماه، شش ماه به جبهه برود. یک وقت هدف شما از تبلیغ این است که یک مؤمن درست کنید، که تا آخر عمر با این ایمانش زندگی کند. یک وقت هم یک مسأله‌ی فصلی پیش آمده، میخواهید تبلیغ بکنید، برای این که او را در مواجهه‌ی با آن مسأله‌ی فصلی آماده نمایید؛ این هم یک طور است. در حوزه باید دستگاهی مخصوص برنامه‌ریزی تبلیغ وجود داشته باشد؛ برنامه‌ریزی کند، کار کند و افراد را برای تبلیغ آماده نماید.

🔗 وحدت دین و سیاست در فقاقت و عمل

نکته‌ی نهم این است که فکر وحدت دین و سیاست را، هم در تفقه و هم در عمل دنبال بکنید. آقایان بدانند که فکر جدایی دین و سیاست، به عنوان یک آفت، بکلی ریشه کن نشده است. متأسفانه هنوز در حوزه‌ها کسانی هستند که خیال میکنند حوزه باید به کار خودش مشغول بشود، اهل سیاست و اهل اداره‌ی کشور هم مشغول کار خودشان باشند؛ حداکثر این که با هم مخالفتی نداشته باشند! اما این که دین در خدمت اداره‌ی زندگی مردم باشد و سیاست از دین تغذیه بکند، هنوز در بعضی از اذهان درست جا

نیفتاده است. ما بایستی این فکر را در حوزه ریشه‌دار کنیم؛ به این شکل که هم فقه‌ت را این‌طور قرار بدهیم، و هم در عمل این‌گونه باشیم. یعنی چه؟ یعنی استنباط فقهی، بر اساس فقه اداره‌ی نظام باشد؛ نه فقه اداره‌ی فرد. فقه ما از طهارت تا دیات، باید ناظر به اداره‌ی یک کشور، اداره‌ی یک جامعه و اداره‌ی یک نظام باشد. شما حتی در باب طهارت هم که راجع به ماء مطلق یا فرضاً ماء الحمام فکر میکنید، باید توجه داشته باشید که این در یک جا از اداره‌ی زندگی این جامعه تأثیری خواهد داشت؛ تا برسد به ابواب معاملات و ابواب احکام عامه و احوال شخصی و بقیه‌ی ابوابی که وجود دارد. بایستی همه‌ی اینها را به عنوان جزئی از مجموعه‌ی اداره‌ی یک کشور استنباط بکنیم. این در استنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی را به وجود خواهد آورد. در عمل هم باید این‌گونه باشیم. باید طلاب را برای نیازهای جامعه تربیت کنند. این جامعه احتیاج به قاضی دارد. باید دستگاهی در قم طلاب را به سمت تربیت قاضی سوق بدهد. این‌طور نباشد که تربیت قاضی را هم حوزه به عهده‌ی دیگری واگذار بکند. جایی در حوزه باشد که طلاب را برای حضور در دستگاههای گوناگون اداری کشور - مثل سازمانهای عقیدتی، سیاسی و ادارات مختلفی که احتیاج دارند - سوق دهد. جایی باشد که اشخاص و جمعی را به سمت پیدا کردن مسائل مهم - که نظام به آنها نیاز دارد - سوق دهد. ما امروز در باب اداره‌ی کشور به مسائلی برخورد میکنیم که مشکلات و معضلات دینی و فقهی ماست؛ ما پاسخ اینها را میخواهیم، اما کسی جوابگو نیست. باید خودمان بنشینیم، یا آقای را ببینیم و از او بخواهیم، یا فرضاً بگوییم در کتابها بگردند و جواب این مسأله را پیدا کنند. باید دستگاهی آماده باشد و تمام مشکلات و معضلات نظام را پیش‌بینی کند؛ نسبت به آنها فکر کند، راه‌حل ارائه کند و جواب و پاسخ آماده را برای آن آماده نماید. این، جزو وظایف حوزه‌های علمیه است؛ لذا متعلق به اسلام است، و اسلام آن چیزی است که حوزه‌ی علمیه برای آن به وجود آمده است. البته بعد دیگر وحدت دین و سیاست این است که حوزه‌های علمیه بایستی از سیاست هرگز دور نمانند. طلاب باید آگاهی سیاسی پیدا کنند. مبادا جریانهای سیاسی روز، بر ذهن طلاب در حوزه‌ی علمیه سبقت بگیرند. طلاب باید در فضای سیاسی حضور داشته باشند؛ بلکه جلوتر از زمان باشند و فکر سیاسی روشن داشته باشند؛ کم‌این که علمایی که فکر سیاسی روشن داشتند، مفید بودند.

ما عالم ملای محقق شجاع به در دبخوری از لحاظ شخصی را میبینیم که به خاطر نداشتن فکر سیاسی، یک جا وجودش باید مفید واقع میشده، اما مفید واقع نشده است؛ یک جا نظری داده، که آن نظر برخلاف است؛ یک جا در مورد فردی تشخیصی داده، که آن تشخیص، تشخیص غلطی است و موجب اشتباهات بزرگی در این باب شده است. وقتی ما به فکر سیاسی اهمیت ندادیم، این‌گونه خواهد شد. عالم دین، بایستی فکر سیاسی روشن و زنده و متناسب با لحظه‌ی حال داشته باشد.

🌸 حداکثر احترام و عنایت به ارزشهای اسلامی

مطلب دهم این است که در حوزه نسبت به ارزشهای اسلامی، حداکثر عنایت و احترام بشود؛ مثلاً طلبه‌ی

جبهه‌رفته و عمری در جبهه صرف کرده، بایستی ارزش‌والایی در حوزه داشته باشد. طلبه‌یی که بخشی از عمرش را در نظامی، در بخشی، در ارگانی از ارگانها صرف کرده، آن‌جا مشغول خدمت شده و به خاطر مصلحت نظام، خودش را از شوق و ذوق هر طلبه‌یی - که عبارت است از بودن در حوزه و درس خواندن و تحقیق و امثال اینها - دور نگهداشته، باید به او ارزش داده بشود. مبدا در حوزه طوری مشی بشود که تصور گردد اگر طلبه‌یی به ارگانی رفت و فرضاً پنج سال، ده سال مشغول خدمت شد، از ارزش طلبگی او در حوزه چیزی کم میشود؛ نخیر، باید بگوییم که بر ارزش او اضافه میشود. آیا ارزش این طلبه بیشتر است، یا آن کسی که اصلاً اعتنایی به این نیاز جامعه نکرد؟ در حالی که به او احتیاج بود، نیم‌نگاهی هم نکرد و مشغول درس خواندن خودش شد؟ معلوم است که راه راحت‌تر و بیدردس‌تر و راه عافیت این است که انسان آن‌جا بماند، مشغول کار خودش بشود و اصلاً اعتنایی هم نکند. البته چهار کلمه هم بیشتر خواهد خواند، اما معلوم نیست که بیشتر و بهتر بفهمد و مسائل را بهتر درک کند.

حوزه باید به مجاهدتها و گذشتهایی که طلبه‌ها کردند، به حضورشان در جبهه‌ها، به حضورشان در ارگانها اهمیت بدهد، آنها را ارج بگذارد، برای آن ارزشی قایل بشود و سعی کند که اگر از لحاظ علمی کمبودی دارند، برایشان به یک نحو اختصاصی جبران کند. فرض کنید طلبه‌یی است که به خاطر نیاز انقلاب، نیاز مردم، نیاز دینی، به نقطه‌ی بد آب و هوای دوردستی - که به طور طبیعی کسی حاضر نیست به آن‌جا برود - رفته و شش ماه، یک سال، پنج سال در آن‌جا مانده است. حوزه باید برای این شخص ارزش قایل بشود. این خیلی با ارزش است، تا آن کسی که این زحمت را بر خودش هموار نکرده، این سرما و گرما و ناامنی و گرسنگی و مشکلات و تحقیر و خطر کردن و از زن و بچه دور ماندن و امثال اینها را تحمل نکرده و در حوزه مانده است. ارزش کدامشان بیشتر است؟ یقیناً آن کسانی که مجاهدت و تلاش کردند، بایستی برای آنها ارزش بیشتری قایل شد. این ارزشها باید به حساب بیاید؛ نمیگوییم هم بیشتر؛ هر کدام یک ارزش است. ممکن است کسی هم در حوزه مانده و فرضاً تحقیق خیلی برجسته‌یی در حوزه کرده، که البته آن هم یک ارزش دیگر است.

ارزشهای اسلامی باید به حساب بیاید. یکی از این ارزشها، تبلیغ در جاهای خطرناک و دور دست و در جاهای محتاج تبلیغ است. یکی از این ارزشها، حضور در جبهه‌هاست. یکی از این ارزشها، حضور در ارگانها و از این قبیل چیزهایی که دارای اهمیت و ارزش است.

رفع مشکلات اقتصادی طلاب با استفاده از روشهای جدید

نکته‌ی یازدهمی که حوزه‌ها باید به آن توجه کنند، این است که برای طلابی که درآمدی جز شهریه‌ها ندارند، از روشهای جدید استفاده شود. بالاخره باید کارهایی انجام بگیرد؛ مثل خانه‌ی سازمانی، مثل بن مخصوص، مثل بیمه و از این قبیل. برای طلاب در حوزه‌ها باید این کارها انجام بگیرد، تا قدری فکرشان آرام باشد. اگر چه این رویه‌ی قناعت و زهد، رویه‌ی حسنه‌ی طلاب ما در حوزه‌های علمیه است و طلبه‌ها

نبایستی این را با رفاه‌طلبی عوضی بگیرند و میباید آن را حفظ بکنند، لیکن در عین حال بایستی این فکرها هم بشود.

🌸 پرهیز از درگیری با مسائل جناحی

نکته‌ی دوازدهم این است که در حوزه باید از درگیر شدن با مسائل جناحی بشدت پرهیز شود؛ که بحمدالله این رعایت شده، باز هم رعایت بشود. بخصوص طلاب جوان باید مواظب باشند و این مسائل خطی و جناحی و گروهی و معارضه‌ها و درگیریها و غیبتها و امثال این چیزها را به داخل حوزه‌ها نکشانند، که در حوزه‌ها بکلی ضایعه به بار خواهد آمد.

🌸 برنامه‌ریزی و آینده‌نگری طلاب

مسأله‌ی سیزدهم این است که هر طلبه‌ی برای آینده‌ی زندگی علمی و فکری خودش برنامه‌ریزی کند؛ بیهدف در حوزه نماند. مدتی تحصیلات هست؛ دارد کفایه میخواند، میخواهد درس خارج برود، درس خارج می‌رود، میخواهد مجتهد بشود، خیلی خوب، بعد برای آینده باید برنامه‌ریزی کند. هر کسی ذوقی دارد، هر کسی توانی دارد، هر کسی ممکن است موقعیت خاصی در اختیارش قرار بگیرد؛ اینها را از پیش برنامه‌ریزی کند و خودش را آماده نماید. این چنین نباشد که ده سال، پانزده سال، بیست سال بگذرد و همین‌طور بیهدف در حوزه باشند و پای این درس و آن درس بنشینند و فسیل بشوند؛ نه فایده‌ی برای مردم، و نه فایده‌ی برای خودشان داشته باشند.

🌸 توجه به تهذیب اخلاق

مطلب چهاردهم - که شاید یکی از مهمترین، بلکه باید گفت مهمترین این مسائل است - مسأله‌ی تهذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه است؛ که ما چون راجع به این مسأله زیاد صحبت کرده‌ایم و مکرر عرض کرده‌ایم، نخواستیم که درباره‌ی آن تفصیل زیادی بدهیم. مسأله‌ی تهذیب اخلاق، مسأله‌ی ساده‌زیستی، مسأله‌ی اعراض از زخارف دنیا را بایستی در حوزه‌های علمیه جدی گرفت. این طور نباشد که طلبه به خاطر خانه‌اش - که دو خیابان تا محل درس فاصله دارد - به فکر ماشین شخصی بیفتد. ماشین چیست؟ از اول، بنای کار طلبگی بر عسرت و بیاعتنایی به زخارف دنیوی بود؛ اما حالا فوراً به فکر بیفتیم که یک ماشین شخصی و یک خانه‌ی کذایی داشته باشیم! البته باید حداقل معیشتی وجود داشته باشد؛ طوری که انسان ذهنش مشغول آن چیزها نباشد و بتواند درسش را راحت بخواند و کار لازم و مورد توقع را انجام بدهد؛ اما این طور نباشد که طلبگی هم به چیزی مثل بقیه‌ی کارهای دیگری که بعضی میکنند - دنبال تجملات و دنبال زخارف و امثال اینها رفتن - تبدیل شود. این عیب خیلی بزرگی است که باید بشدت از آن جلوگیری شود.

هدایت طلاب به کلان‌نگری و نوآوری‌های علمی

مسأله‌ی پانزدهم این است که در امتحانات طلاب - که بسیار هم مهم است - ممتحنان باید با روش خود، طلاب را از غور بیحاصل در بعضی از کارهای کوچک و ریز و عبارتها و ریزه‌کاریها و پرداختن به حواشی و امثال اینها برحذر بدارند و بیرون بکشند. این‌طور نباشد که طلبه خیال کند اگر بخواهد امتحان بدهد، بایستی مثلاً این‌گونه در جزئیات دقت بکند و این ریزه‌کاریها را بدانند، و نتیجتاً از آن مسائل اصلی باز بماند. البته در درسها هم باید این نکته رعایت شود، اما عمده در امتحان است. نه تنها طلاب را بایستی از غور بیحاصل در بعضی از کارهای کوچک برحذر بدارند، بلکه بیشتر باید آنها را به تحقیق، به تفحص، به آزاداندیشی، به سعه‌ی مسائل مورد نظر و نوآوری سوق بدهند.

اصلاح کتب درسی حوزه به لحاظ محتوایی و ساختاری

آخرین مسأله، مسأله‌ی کتابهای درسی است. این کتابهای درسی ما ابدی نیست که باید تا آخر گفت: «ثلاثة لیس لها نهاییه؛ رسائل، مکاسب، کفایه». نه، یک روز رسائل نبود، یک روز مکاسب نبود، ملایی مثل شیخ درست شد. یک روز کفایه نبود، ملایی مثل آخوند درست شد. این چنین نیست که ما خیال کنیم تحصیل حتماً از طریق این کتابهاست؛ نه، نگاه کنیم، عیب این کتابها را پیدا کنیم و یک کتاب بیعیب در اختیار بگذاریم؛ ببینیم آیا این ترتب علمی درست است، یا درست نیست؛ اگر دیدیم درست نیست، شکل درستش را پیدا کنیم. هیأتی برای نوشتن کتاب، نوشتن مطالب جدید، فقه‌مقارن را در حوزه باب کردن، و خلاصه روشهای نور را در کتابهای درسی هم به کار گرفتن، باید اختصاص پیدا کند. اینها نکاتی بود که ما میخواستیم در باب مسائل مربوط به حوزه‌ها عرض کنیم. اگرچه خیلی از شما آقایانی که این جا تشریف دارید، فارغ از این مسائل هستید - چون در حوزه نیستید و در بیرون از حوزه قرار دارید - اما اجمالاً خواستیم این مسائل در فضای فکری طلبگی ما وجود داشته باشد.

وظایف مهمی که بر عهده علماست

نقش علما در بوشهر

نقش تعیین کننده و مسئولیت سنگین علمای دین

در جامعه

پیروزی انقلاب اسلامی به مدد گنجینه گرانبهای

روحانیت

تکالیف و مسئولیت های سنگین روحانیت در جامعه

۱- اصل مسؤولیت عالم دین

۲- مجاهدت برای مردم

۳- حفظ آبروی انقلاب

۴- توجه به موقعیت جمهوری اسلامی و توطئه

دشمنان نسبت به آن

هدایت و کمک الهی در مبارزه و مجاهدت در راه خدا

ناامیدی دشمن از نظام اسلامی

شتاب حرکت به تناسب نیاز موقعیت

و ...

وظایف مهمی که بر عهده علماست *

نقش علمای بوشهر در دینداری مردم

گذشته‌ی این شهر و این استان از لحاظ علمی و دینی، گذشته‌ی خوبی است. علما و بزرگان در این جا بوده‌اند؛ چه مرحوم سید عبدالله بلادی^۱ - که از بزرگان علمای ایران در زمان خود است و من در آن سفر^۲ هم از ایشان اسم آوردم - و چه علمای دیگر، و چه خانواده‌های علمی معروفی که در این جا بوده‌اند و کتابهایی در فقه و حدیث و دیگر دروس تألیف کرده‌اند. از وضع دینی مردم هم میشود این را فهمید. اگر در شهری شجره‌ی علم دین، مستحکم و بارور و سایه‌افکن نباشد، روح دینی در مردم آن منطقه رشد نمیکند و دشمن زمینه‌ی برای نفوذ پیدا میکند. چون مردم این شهر و این استان متدین و انقلابی‌اند و در خدمت هدفهای دینی قرار دارند، پس میشود بروشنی فهمید که تربیت عالم دین و نشر دانش دین و انجام تبلیغ دین در این استان، علی و وجهه صورت گرفته است. من این را به شما تبریک میگویم؛ این حالت را مغتنم بشمارید و آن را تقویت کنید و هر کسی از روحانیون در هر مرکزی که پُست و جای اوست، همه‌ی وجود و همه‌ی همت خود را بر تبیین دین و تربیت دینی مردم بگذارد؛ البته «فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»^۳. این، آن مطلبی است که ابتدائاً لازم بود به مناسبت برداشت خودم از قضایای این استان عرض بکنم.

نقش تعیین‌کننده و مسئولیت‌سنگین علمای دین در جامعه

برادران عزیز و آقایان علمای محترم! این لباس ما و شأن ما، همیشه دارای مسئولیت بوده است. نه این که ما فرض کنیم زمانی را میشود پیدا کرد که در آن، عالم دینی از مسئولیتهای خطیری که فوق مسئولیتهای

* بیانات در دیدار جمعی از روحانیون استان بوشهر ۱۳۷۰/۱۰/۱۱

۱. وی در سال ۱۲۹۱ ق در شهر نجف متولد شد. نُه‌ساله بود که به همراه پدرش به شهر بوشهر آمد و در این شهر تحصیلات حوزوی خود را آغاز کرد. در سال ۱۳۱۱ ق راهی نجف اشرف شد و مدت سه سال در این شهر اقامت گزید. او نزد اساتید و مراجع بزرگوار هم چون مرحوم آیه‌الله آخوند و مرحوم آیه‌الله محمدکاظم خراسانی به گذراندن دوره‌ی خارج فقه مشغول شد و چون از هوش و استعداد بالایی برخوردار بود، در سال ۱۳۲۴ ق به درجه‌ی اجتهاد نایل آمد. در سال ۱۳۲۶ ق در اوج نهضت مشروطیت در ایران به بوشهر بازگشت و ضمن تدریس علوم اسلامی، مردم را به همکاری در استقرار نظام مشروطیت تشویق و ترغیب نمود. در آستانه‌ی جنگ جهانی اول، او به عنوان برجسته‌ترین رهبر روحانی و مذهبی مخالف اهداف انگلیس در بوشهر و نواحی جنوب ایران به شمار می‌آمد و طی فتوایی که صادر کرد، دفاع از کشور را واجب اعلام نمود: «... دولت جبار و ستمگر انگلیس قصد حمله به خاک ما را دارد؛ بر ما واجب است که از خود دفاع کنیم». وی از همان ابتدا با حرکت ضد اسلامی رضاخان مخالفت کرد و در این زمینه مرتباً با مرحوم آیه‌الله مدرس در تماس بود. ایشان از جمله‌ی معدود علما و روحانیون بزرگ ایران بود که در دفاع از حجاب اسلامی، علاوه بر تألیف رساله‌هایی، نقشه‌های شیطانی رضاخان را با شهادت افشاء میکرد. آیه‌الله بلادی سرانجام به دلیل سکتته‌ی قلبی در سال ۱۳۷۲ ق در بوشهر وفات یافت؛ که پیکر وی پس از سه سال امانت در بوشهر، در سال ۱۳۷۴ ق جهت دفن به نجف اشرف منتقل گردید و در منطقه‌ی وادیالسلام این شهر به خاک سپرده شد.

۲. این سفر در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۲۸ انجام گرفت.

۳. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ش ۷۳

مردم معمولی بوده، فارغ بوده؛ نه، همیشه این طور بوده است. این به خاطر طبیعت علم است که «صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی»؛^۴ که اولش فقهاست، بعد هم امر است. تلفیق این دو هم در زمان ما اتفاق افتاده است، که واویلاست! پس، مسؤولیت سنگینی بر دوش کسانی که این دو را با هم داشته باشند، قرار دارد.

در زمانهای گذشته همیشه این طور بوده است؛ لذا ما علمای بزرگی را از میان مسلمین ایران میبینیم که شوون بسیار تعیین کننده‌ی در امر حرکت تاریخ بر عهده گرفته‌اند. اگر به مبارزات دوران مشروطه و بعد از مشروطه و قبل از مشروطه و مبارزات علمای همین استان فارس و مبارزات و مجاهدات عجیب و بسیار برجسته‌ی مرحوم آسید عبدالحسین لاری^۵ و مبارزات علمای همین بوشهر خودتان، مثل مرحوم آسید عبدالله بلادی و بعد حضور مراجع عظام تقلید در اغلب قضایای مهم این کشور و سپس مبارزات علمای سایر شهرها را در سرتاسر کشور نگاه کنید، نقش تعیین کننده‌ی را از علمای بزرگ مشاهده خواهید کرد. البته ممکن است از دیگر علما نقشی ثبت نشده باشد؛ به خاطر این که عظمت آنها آن قدر نبوده است؛ و آلا مثلاً مرحوم میرزای قمی^۶ (رضوان الله تعالی علیه) نقشش در دفاعی که ایرانیها در مقابل تهاجم روسها میکردند، مشخص است. ایشان آن «رساله‌ی عباسیه» را در جهاد نوشته است. یا مرحوم کاشف الغطاء^۷ (رضوان الله علیه) که در همان زمان، همین نقش را ایفا کرد و احکام بسیار مهمی را بیان نمود؛ و هلم جزاً. این نقش، زیاد است؛ مگر آن وقتی که علمای ما در انزوا قرار داشتند؛ یعنی مغلوب علی امر هم بوده‌اند و از طرف کسانی که سررشته‌ی کارها در دستشان بوده، به آنها اعتنایی نمیشده است.

🏠 پیروزی انقلاب اسلامی به مدد گنجینه گرانبهای روحانیت

همین مجاهدتها و از خودگذشتگیها بود که یک ذخیره‌ی تمام نشدنی را پدید آورد. البته همه چیز تمام میشود؛ حتی این ذخایر آبرویی هم دیر یا زود تمام میشود؛ بسته به عمل ماست. علمای اسلام - بخصوص علمای شیعه در ایران - ذخیره‌ی عظیمی از حیثیت عمومی به وجود آوردند، که آن ذخیره توانست این انقلاب را به پیروزی برساند. اگر کسی خیال کند که این انقلاب عظیم با آن قدرت روحی و آن صلابت معنوی امام - که آن طور که ما دیده‌ایم و تجربه کرده‌ایم، در هزاران هزار انسان، یکی آن طور پیدا نمیشود - بدون آن اعتقاد معنوی عمیق مردم ایران به علما - که این ذخیره، همین اعتقاد است - ممکن بود با همان رهبری پیروز بشود، مطمئن باشید اشتباه کرده است. اگر آن ذخیره‌ی ایمان عمیق نسلهای پیدرپی نبود، هیچ دستی نمیتوانست به صورت خلق الساعه چنین انقلابی را به وجود بیاورد و به پیروزی برساند.

امام، یکی از همان سلسله‌ی اطیاب بود؛ یکی از همان کسانی بود که خود بر این ذخیره، سهم بسیار عظیمی را اضافه کرد؛ به روحانیت و به رهبران اسلامی آبرو داد؛ اما از آن ذخیره، این بزرگوار حداکثر استفاده را در جای خود و به نحو صحیح انجام داد.

وقتی که امام بزرگوار ما در سال ۱۳۴۱ نهضت را شروع فرمود، آن کسانی که به ندای او پاسخ گفتند، از هزار

نفر، یک نفر نمیشناخت این مرد کیست. خلیپها اسم ایشان را هم درست نمیتوانستند تلفظ کنند، اما اجابت کردند؛ میدانستند عالم بزرگی است که برای حفظ اسلام در قم سینه سپر کرده و ایستاده است. جاذبه این بود: عالم دین. بعد که مردم با ایشان آشنا شدند و ایشان را شناختند، آن وقت آن پیوند عاشقانه‌ی بینظیر پدید آمد، که در بین علمای ما چنین چیزی نبود و به این آسانیه‌ها هم نخواهد بود. این، آن ذخیره‌ی معنوی است.

هر عالمی از علمای بزرگ که آمد، چیزی بر آن ذخیره افزود. میرزای شیرازی^۸ و شیخ انصاری^۹ و آخوند خراسانی^{۱۰} و آشیخ عبدالله مازندرانی^{۱۱} و آسید محمد کاظم یزدی^{۱۲} و آشیخ میرزا محمدحسن آشتیانی^{۱۳} و مرحوم مدرس^{۱۴} و مرحوم آیه‌الله کاشانی^{۱۵} و مرحوم آیه‌الله بروجردی^{۱۶} و دیگران، برگی برای دفتر افزودند و این کتاب مفصل و مطول پُر از فضایل دین و افتخارات علمای دین پدید آمد؛ این شوخی نیست. این، زمینه‌ی پیروزی این نهضت بود؛ و این متعلق به گذشته است.

تکالیف و مسئولیت‌های سنگین روحانیت در جامعه

و اما امروز. امروز همان تکالیف و مسؤولیتهای سنگین بر دوش من و شمای روحانی هست، مع شیء زائد. ما باید چند چیز را بدانیم، تا بر اساس آن بفهمیم که حرکت ما چه قدر باید دقیق و حساس باشد:

۱- اصل مسؤولیت عالم دین

اول، اصل مسؤولیت عالم دین است. مسؤولیت عالم در مقابل کسانی که محتاج به علم او هستند، «لتبیتنه للناس و لا تکتُمونه»^{۱۷} است. خود این بیان، اول تبیین و فهمیدن لازم دارد. ما باید بفهمیم، تا بتوانیم آنچه را که فهمیده‌ایم، تبیین کنیم. پس، کسب فهمیدن هم برای ما واجب و ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. ما باید روز به روز بر خودمان اضافه کنیم. آنچه که ما میدانیم، در مقابل آنچه که نمیدانیم، یک پُر کاه در مقابل صحراها و کشتزارها هم نیست. آنچه که ما میدانیم، چیست؟ هر کتابی که آدم باز میکند، میبیند سیل مطالب در این کتابها هست، که آن ظرف خالی ما محتاج آن است. کو عمق؟ کو استعداد؟ کو توفیق برای این همه فهمیدن؟ به هر حال، ما باید تلاش کنیم. ما در مقابل آنچه که باید بدانیم، و نسبت به معارفی که مردم ما محتاج آن هستند، چیزی نمیدانیم. ما باید درس بخوانیم و مطالعه کنیم. حالا من نمیخواهم در این جا تکلیف درس خواندن بکنم؛ باید با مطالعه و تحقیق و تأمل و تفکر، بر خودمان بیفزاییم، تا بتوانیم بیان کنیم. پس، یک تکلیف، تکلیف تبیین است، که همه‌ی علما آن را داشته‌اند.

۲- مجاهدت برای مردم

تکلیف دوم - که باز ما در آن با علمای دوره‌های قبل شریک هستیم - تکلیف مجاهدت برای مردم است. اگر انقلاب پیروز هم نشده بود، این تکلیف بود. همیشه علمای ما برای مردم کار و تلاش میکردند، زحمت

میکشیدند، فقرا را پاسداری میکردند، به آنها رسیدگی میکردند؛ دأب و روش علما این بود. نمیخواهیم بگوییم که این از آن عامه‌یابی است که تخصیص نخورده و استثناء ندارد؛ خیر، این طوری نیست. دأب اصلی بر این بود که به فقرا و طبقات ضعیف کمک کنند و برای حفاظت از آنها، در مقابل زورگو بایستند، در مقابل خان بایستند، در مقابل سلطان بایستند. اصلاً علمای ما - بخصوص علمای شیعه - همیشه به این معنا معروف بوده‌اند.

میدانید که از لحاظ عقیده‌ی فقهی، یک تفاوت کوچک این جا بین علمای برادران اهل سنت ما با ما هست، و آن این است که آنها هر حکومتی را واجب‌الاطاعه میدانند؛ اما شیعه این طوری نیست. شیعه همیشه خاری در چشم حکومت‌های باطل بوده و اوضاع نابسامان را تحمل نمیکرده است. البته آن برادران اهل سنت هم در موارد خاصی مبارزات فوق‌العاده و جالبی با حکومت‌های ظلم و طاغین داشته‌اند، که ما نمونه‌هایش را در کشورهای دیگر و بعضاً در این کشور سراغ داریم و میشناسیم؛ اما این دأب علمای شیعه و علمای امامیه بود که با ضعف خوب بودند و به آنها کمک میکردند و با حکومت‌های طاغوت و قدرتمندها در میافتادند. این هم از جمله وظایفی است که ربطی به این ندارد که حالا انقلاب پیروز شده بود، یا نشده بود؛ حکومت اسلامی بود، یا نبود؛ تکلیف ما و بنای ما بر این بود. همین استان شما همین‌طور بوده است. آن روزی که انگلیسیها در زمان محمد شاه قاجار در بوشهر پیاده شدند، برای این که او هرات را زیر فشار قرار داده بود، این جا اهرم فشاری برای او به وجود آمد. چه کسی در مقابل اینها ایستاد؟ چه کسی به امثال رئیس علی فتواداد و برایشان بیان کرد و تشویق کرد و تحریر کرد و به مردم دلگرمی و قدرت داد؟ غیر از علما چه کسانی بودند؟ آنها در مقابل زورگوها و قلدرها میایستادند. این تکلیف همیشه‌ی ماست و باید آن را رعایت کنیم.

۳- حفظ آبروی انقلاب

تکلیف دیگری که ناشی از انقلاب است، این است که ما باید آبروی انقلاب را حفظ کنیم. من یک وقت در صحبتی، ماجرای رانقل کردم؛ نمیدانم شما آقایان شنیده‌اید یا نه. مولوی^{۱۸} در مثنوی قضیه‌ی رانقل میکند و میگوید در یک شهر کافر نشین، محله‌ی مسلمان نشینی بود. دختری از خانواده‌ی مسیحی، عشق اسلام در دلش افتاد و عاشق اسلام شد. او خواست مسلمان بشود، اما پدر و مادر مانع بودند. به پدر و مادر خانواده اعتنایی نمیکرد و به کلیسا هم دیگر نمیرفت. پدر مسیحی، ماند که در کار این دختر چه بکنند. مؤذن مسلمانی، تازه به آن محل آمده بود و با صوت ناهنجاری اذان میگفت. این مسیحی رفت به این مؤذن بدصدا پول داد و گفت با صدای بلند اذان بگو؛ آن مؤذن هم با صدای بلند اذن گفت. این دختر در خانه نشسته بود، یک وقت دید صدای ناهنجار منحوسی بلند شد. گفت این چیست؟ پدر گفت چیزی نیست، این مؤذن مسلمانهاست که دارد اذان میگوید. گفت عجب! مسلمانها این طور یند؟ نتیجتاً عشق اسلام از دل او رفت!^{۱۹} خدا میداند که از اول انقلاب، من در موارد متعددی به یاد این داستان افتاده‌ام و تنم لرزیده است. ما باید مواظب این جهت باشیم؛ مبادا آن مؤذن بدصدایی باشیم که دلها و عشقها و شوقها و عواطف و کششهای



به اسلام را - که امروز زیاد هم هست - با عمل نسنجیده و با کار بد خودمان، تبدیل به نفرت بکنیم. این، آن چیزی است که گذشتگان ما لافل به این شدت دچار آن نبودند؛ اما من و شما دچار آن هستیم، و من بیشتر از شما دچارم. هر کس که در این نظام فعالتر و بارزتر است، بیشتر دچار این قضیه است. باید در رفتار خودمان، در کردار خودمان، در گفتار خودمان، در سلوک خودمان مواظب باشیم که این طوری نشود.

۴ - توجه به موقعیت جمهوری اسلامی و توطئه دشمنان نسبت به آن

وظیفه‌ی مهم دیگری که امروز بر عهده‌ی علماست، این است که به موقعیت جمهوری اسلامی و آنچه که دشمن در صدد آن است، توجه کنند. دشمن یک لحظه حاضر نیست اسلام و جمهوری اسلامی را تحمل کند. شما ببینید امروز در دنیا چه میکنند. در این چند روزی که انتخابات الجزایر^{۲۰} شروع شده، من گاهی که این خبرها را میشنوم، میبینم واقعاً اسلام در مقابل این قدرتهای طاغوتی مستکبر عالم چه قدر مظلوم است. هر جا اسلام را اندکی احساس میکنند، بیمحابا بر آن میتازند. حالا الجزایر که هنوز اعلان جمهوری اسلامی نکرده است. بعضیها هم از میان خودشان پیدا شدند و از ترس آن که مبدا دشمن خیلی حساس بشود، گفتند که نه، ما فلان طور نمیشویم؛ ما فلان چیزها را ملاحظه میکنیم؛ که مبدا دشمنان حساس بشوند و بگویند اینها هم مثل جمهوری اسلامی شده‌اند! با وجود اینها، چون یک حرکت مردمی در جهت اسلام اتفاق افتاده است، در تمام اقطاب قدرت دنیا یک حالت وحشت و سراسیمگی به وجود آمده است، که اگر بتوانند، نگذارند. ببینید در این چند سال با ایران چه کردند. آنچه توانستند، ضربه حواله کردند. حالا بعضی از آن ضربه‌ها اصلاً وارد نشده و نخورده و خدای متعال ضربه را برگردانده است؛ بعضی از آن ضربه‌ها هم خورده، اما اثری نکرده؛ بعضی هم اثرهای کم عمقی کرده؛ بعضیها هم بالاخره صدمه‌ی زده؛ لیکن دشمن کوچکتر و کمتر از آن بوده است که بتواند ما را از پا بیندازد. ما اگر توجه بکنیم، دشمن ناکام خواهد شد؛ ولی اگر ما غفلت بکنیم و بیدار نباشیم، دشمن ناکام نشده و موفق خواهد شد.

📌 هدایت و کمک الهی در مبارزه و مجاهدت در راه خدا

چه کسی گفته که باطل هیچ وقت در دنیا قادر نخواهد بود که به حق ضربه بزند، یا موقتاً آن را از بین ببرد؟ کدام قانونی این چنین میتواند باشد؟ آن چیزی که در قانون الهی است، این است که در نهایت، حق پیروز خواهد شد؛ در نهایت، باطل سرنگون خواهد شد؛ اما چه کسی گفته است که در اثنای راه، باطل فرصت پیدا نخواهد کرد که حق را مورد ضربات خود قرار دهد و حتی آن را از میدان خارج کند؟ البته یک قانون دیگر هست: اگر به خاطر حق، مبارزه انجام بگیرد، هیچ باطلی قادر نخواهد بود جلو بیاید. اگر مبارزه و مجاهدت بشود، خدای متعال کمک و هدایت میکند؛ اما اگر مجاهدت نشود، اگر بیکار بنشینیم، اگر هوشیاری بخرج ندهیم، اگر در سنگر بخوابیم، آیا باز هم دشمن نمی‌آید سنگر ما را فتح کند؟ چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ ما باید تلاش کنیم، تا دشمن ناکام بشود. اگر ما تلاش نکردیم، دشمن کامیاب خواهد شد؛ و نستجیر

بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ. ما نباید بگذاریم در زمان ما و با مسؤولیت ما و روی دوش ما، این چنین شود. به همین خاطر، تکلیف علما از این جهت هم بسیار مهم است. البته سِمه^{۲۱} و خواسته‌ی علمای دین عبارت بود و عبارت است و باید باشد از بی‌رغبتی به ظواهر و مظاهر فریبنده‌ی دنیا؛ این را ما باید از یاد ببریم؛ این خیلی مهم است. و آلا دنیا‌ی لذیذ و چرب و شیرین که اشتهای آور است و انسانی را که دارای احساسات است، به خود جذب میکند، چنانچه در اختیار هر کسی قرار گرفت، دودستی آن را خواهد چسبید. اگر ما آن را دودستی چسبیدیم، واقعاً فرق ما با دیگران چیست؟ در حالی که عالم دین بایستی تفاوتی داشته باشد.

بِحمدالله و به فضل الهی، بر اثر مجاهدتی که در این سیزده سال انجام گرفته، امروز پایه‌های نظام قرص و محکم است. یک روز امیدوار بودند که نگذارند پایه‌های نظام رشد کند؛ یک روز امیدوار بودند که نگذارند ریشه بدواند؛ یک روز امیدوار بودند که در یک موقعیت طوفانی بتوانند آن را بکنند. طوفانیت‌ترین موقعیتها - یعنی جنگ - را بر ما تحمیل کردند. جنگی که دولتی را به جان یک کشور انقلابی بیندازند، بعد هم همه‌ی دنیا کمکش کنند، چیز عجیبی است. بعضی از آنها تقاضشان را پس دادند، بعضی هم بیشتر پس خواهند داد.

🔷 ناامیدی دشمن از نظام اسلامی

همین یوگسلاوییی که امروز میبینید این طور دچار آن آتش جنگی^{۲۲} - مثل لبنان - است، اینها همان کسانی بودند که در تبلیغات خود به ما میگفتند که مگر شما وحشی هستید؛ چرا با مذاکره مشکل جنگ را حل نمیکنید؟! این در حالی بود که عراق هنوز در خاک ما بود! البته جلوی رویمان که جرأت نمیکردند این حرفها را بزنند؛ در تبلیغاتشان آن را بیان میکردند! در حال حاضر وضعیت همان کشور به گونه‌ی است که به جان یکدیگر افتاده‌اند و مردم دو استان از یک کشور، در حال زد و خورد هستند؛ افرادی که نژادشان یکی است - بسیاریشان از نژاد اسلاوند - زبانشان یکی است، سوابق تاریخی و فرهنگیشان یکی است! این از آن کشورهایی است که در دوران جنگ، هم از لحاظ تسلیحاتی، و هم بیشتر از لحاظ تبلیغاتی، دل آن کسانی را که وارد بودند، خیلی خون کرد؛ همین کشوری که الان این طور زیر آتش جنگ، شهرهایش با خمپاره زده میشود؛ یعنی نزدیک شهرها میروند و با خمپاره‌ی ۶۰ و خمپاره‌ی ۸۱ همدیگر را میزنند؛ این قدر این جنگها تو در تو و نزدیک به هم است! بنابراین، خیلی تلاش کردند و امیدوار بودند که در این موقعیتهای طوفانی، بلکه نظام اسلامی ما از بین برود.

موقعیت طوفانی بزرگتر، رحلت امام (رضوان الله تعالی علیه) بود. به این موقعیت، خیلی چشم دوخته بودند. سالها میگفتند که وقتی امام نباشد، خیلی کارها خواهد شد، خیلی چیزها عوض خواهد شد! حضور مردم، قدرت مردم، یکپارچگی مردم و علماء، و حضور هشیارانه‌ی آنها در صحنه، این جوانان، این قشرهای مختلف، این امید را هم روی اینها بست. امروز بحمدالله از لحاظ استحکام، میتوان گفت که دشمن کمترین امیدی ندارد. نظام بحمدالله مستحکم است، برنامهریزی خوب است و دولت قوی است.



۲۱. نشان، علامت

۲۲. کشور یوگسلاوی در اثر بروز جریانات استقلال طلبانه، در معرض تجزیه قرار گرفت و مناطقی که سابق بر این، پزور ضمیمه‌ی این کشور شده بودند، روند جداییطلبی در پیش گرفتند؛ که در این میان، یوگسلاوها نیز با توسل به زور، به جنگ با این پدیده برخاستند. در بحران بوسنی و هرزگوین، صربها به بدترین فجایع در نیمه‌ی دوم قرن بیستم دست زدند و جنایات زیادی علیه مسلمانان این منطقه - که بعدها مستقل شدند و از سوی سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شدند - مرتکب گردیدند.

❁ شتاب حرکت به تناسب نیاز موقعیت

ما معلمان در هر جا که هستیم، بایستی حرکت خودمان را به تناسب نیاز موقعیت، شتاب بدهیم؛ تبلیغ دین، کار صحیح، حفظ وحدت و یکپارچگی که در روحیه‌ی مردم اثر مستقیم میگذارد؛ همین چیزی که در اول عرایضم عرض کردم.

گاهی در بعضی از شهرها دیده میشود که بین بعضی از مسؤولان، یا بعضی از اهل علم، یا بعضی از اصحاب و شؤون مختلف، اختلافاتی وجود دارد؛ مردم نه حال نماز جمعه، نه حال نماز جماعت، نه حال راهپیمایی، نه حال کارهای گوناگون را دارند؛ اصلاً دلمرده‌اند. وحدت و اتفاق و هماهنگی و نزدیکی به هم، به مردم شور و نشاط میدهد. این جا بحمدالله این طور است؛ ما باید این را هر چه بیشتر کنیم. بعضی از شما برادران، در نیروهای مسلح هستید. این جا بحمدالله، هم پایگاههای نیروی دریایی هست، هم نیروی هوایی هست، هم ارتش هست، هم سپاه هست، و با شماها و با مردم ارتباط دارند. آقایانی که در این بخشها مشغول کار هستند، منظم، مرتب، عمیق، سنجیده، حساب شده، متناسب با موقعیت و مطابق با مقتضای حال عمل کنند و آنچه را که باید و شاید، ان شاءالله از دین استخراج کنند. روی قرآن تکیه کنید؛ قرآن بسیار مهم است. بر روی نماز و حضور مردم در نمازهای جماعت هم تأکید کنید.

❁ زمان اجرای سنت الهی

آینده بحمدالله آینده‌ی خوبی است. آنچه که ما در افق آینده میبینیم، این است که به فضل الهی دشمن در دنیا محاصره خواهد شد. سعی کردند ما را در منطقه محاصره کنند؛ اما خدای متعال از اطراف اینها را محاصره خواهد کرد؛ «یغشیهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم»^{۲۳}؛ حالا نمونه‌هایش را در این جا دارید مشاهده میکنید؛ این بیداری اسلامی از این قبیل است؛ این تلاشی کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق از این قبیل است؛ این اختلافات داخلی و نژادی و قومی در اروپا از این قبیل است. ما آرزوی جنگ برای کسی نمیکنیم؛ اما کار خدا تماشایی است! سنت الهی آن وقتی عمل خواهد کرد که ما در جای خودمان محکم و استوار ایستاده باشیم؛ اصل قضیه این است. علماً، عملاً، قولاً، فعلاً، سیاسیاً، اجتماعیاً، فردیاً، جمعياً بایستی در آن جایی که ما هستیم و پست ماست - هر جا پست ماست، هر جا مأموریت و مسؤولیت ماست - محکم و همراه با فداکاری و همراه با کم‌توقعی بایستیم و کار خودمان را بکنیم و خدای متعال هم ان شاءالله کمک خواهد کرد و برکاتش بر ما نازل خواهد شد؛ همچنان که بحمدالله تا حالا این طور بوده است؛ همچنان که مژده‌های امام (رضوان الله تعالی علیه) این را نشان میداد. ایشان هم همیشه عقیده‌شان این بود - بنده شنیده بودم - که عاقبت و افق را خیلی خوب و روشن میدیدند؛ دست قدرت الهی را همراه مردم میدیدند و امیدوار بودند. حالا وقتی نگاه میکنیم، میبینیم که واقعاً همین طور است که ایشان بارها فرمودند و به همه‌ی ما یاد دادند.

فهم واقعی از مشکلات حوزه

از دست رفتن فرصت حضور امام(ره) در رفع

مشکلات حوزه

استفاده از نظرات طلاب برای شناخت مسائل حوزه

تبیین برخی از مسائل داخلی حوزه

۱- ترسیم مدل مطلوب تحول برای حوزه

۲- رفع خلأهای فکری حوزه

۳- ساخت طلبه با بنیانی مرصوص

تبیین برخی از مسائل بیرونی حوزه

۱- مسائل دانشگاه

۲- داشتن مواضع واقعی و شجاعانه

فهم واقعی از مشکلات حوزه*

از دست رفتن فرصت حضور امام(ره) در رفع مشکلات حوزه

ما فرصت خوبی را در این ده، دوازده ساله تقریباً از دست دادیم؛ و آن فرصت حضور امام بود. اگر چه ایشان نسبت به مسائل حوزه یک نوع امساک داشتند و خیلی مایل نبودند که در مسائل حوزه نظری ابراز کنند - البته چیزهایی در ذهن شریفشان بود - لیکن ما طلبه‌ها و عناصر علاقه‌مند به مسائل حوزه، باید از آن فرصت به نحوی استفاده میکردیم؛ که تا حالا این کار نشده است؛ حالا هر کسی یکطور گرفتار بوده؛ بعضیها در دولت، بعضیها در مبارزات، بعضیها در مسائل گوناگون دیگر؛ این فرصت از دست رفته؛ نباید بگذاریم بیشتر از این از دست برود. الان درخواستهایی سراغ ما می‌آید؛ طلبه‌ها چیزهایی از ما میخواهند؛ حتی بعضی از فضلاء قم - که اگر آدم اسمشان را بیاورد، شاید کسی باور نکند که اینها این درد را دارند - به این جا می‌آیند و از مسائل حوزه شکوه میکنند و اظهار علاقه میکنند که دستی بیاید و کاری در حوزه بکند؛ این نشاندهنده‌ی درخواستهاست. واقعاً ما باید بفهمیم که الان مشکل حوزه چیست؛ این به یک نوع نگرش دقیق، پخته و همه‌جانبه احتیاج دارد. من سالهاست که از حوزه منفکم. ماها مسائل عمومی حوزه را میدانیم؛ اما بلاشک مسائل ریزی در حوزه هست که ما نمیدانیم؛ آن کسی که در حوزه تنفس و زندگی میکند - به قول عربها، يعيش الحوزة - این مسائل را میفهمد.

استفاده از نظرات طلاب برای شناخت مسائل حوزه

یک نکته این است که مسائل حوزه را - آنچه که الان باید انجام بگیرد - ما بایستی بدانیم. الان نظرات خوبی هم هست؛ بعضی از بچه‌های مشهدی خودمان هستند که پیش ما می‌آیند و می‌روند؛ گاهی اوقات نامه میدهند و

حرفهای خوب و بکر در کارشان وجود دارد؛ انسان میبیند که اینها واقعاً کفایت میکنند. حقیقتاً اگر کسی بخواید کاری برای حوزه بکند، میتواند اینها را در همین نظرات پیدا کند؛ ولو خود آدم هیچ ابتکاری نداشته باشد، از آنها میتواند استفاده کند. من از این نظراتی که داده میشود، استفاده میکنم. شاید خود این جوانان هم خیال نمیکند که ما این قدر از نظرات آنها استفاده میکنیم؛ فکر میکنند اعتنایی نمیشود؛ در حالی که نه، حقیقت قضیه این است که من استفاده میکنم؛ یعنی از نظرها و حرفهای آنها چیزی به دست میآورم؛ و این چیز خیلی مهمی است. آدم میبیند که جوانان این طور ذهنهانشان روشن است.

تبیین برخی از مسائل داخلی حوزه:

۱- ترسیم مدل مطلوب تحول برای حوزه

پس یک مسأله این است که ما آن تحول و شکل مطلوبی را که برای حوزه لازم است - ولو ایده آلی به نظر برسد؛ بگذارید برسد - دنبال کنیم. اگر ایده آلهای نباشند، حرکت کند خواهد شد. یک مقدار ایده آلهای دست نیافتنی در واقعیت، همواره باید مورد نظر ما باشد. ما اگر قهرمان نداشته باشیم، سازندگی شخصی نداریم؛ اصلاً فلسفهی وجود «امام» در تفکرات کلامی ما هم همین است. «امام» آن مثال اعلی است که باید ما را به آن سمت بکشاند؛ مثل آن عقابهایی که چیزی بالای سرشان میبینند و همین طور دایم پر میزنند که بالاتر بروند و به آن نقطه برسند. ممکن هم هست که ما هیچ وقت به آن نقطه نرسیم، اما آن مرکز دست نیافتنی باید باشد، تا ما این حرکت را با شور و شوق انجام بدهیم. پس ایده آلهای - ولو ایده آلهایی که در واقعیت دست نیافتنی هستند - همیشه باید باشند، تا ما بتوانیم حداقل تا نیمه‌ی راه برویم؛ اگر چه آن قله هم یک روز فتح خواهد شد؛ یعنی به نیمه که رسیدیم، قله نزدیکتر و دست یافتنی میشود. بنابراین، آن ایده آلهای را تصویر کنید؛ آن مقدارش که واقعیت است، آدم یکطور با آن برخورد میکند؛ آن مقدارش هم که دور از واقعیت است، طور دیگری با آن برخورد میکند.

۲- رفع خلأهای فکری حوزه

یک بخش دیگر از مسائل حوزه، خلأهای فکری حوزه است. من نمیدانم الان در طرح این تفسیرها یا عقاید یا بحثهای سیاسی - همینهایی که الان در مجله‌ی حوزه هست - آیا شما با آماري به این نتیجه میرسید که الان در حوزه به این مباحث نیاز هست یا نه؛ یعنی طلبه برای منبر خودش، برای قرار گرفتن در جایگاه سیاسی لازم خودش، حتی برای اندرون خودش، به این مطالب احتیاج دارد یا نه. یک روز هست که ما مثلاً باید اثبات توحید و اثبات صانع بکنیم؛ یک روز هم هست که ما بایستی مثلاً درباره‌ی مسأله‌ی عدم وابستگی سیاسی بحث کنیم؛ این هم الان یک مسأله‌ی طلبه‌ی حوزه است؛ این جزو مسائل حوزه است؛ این را شما در شمار مسائل بیرون از حوزه جستجو نکنید. اگر آن مجموعه‌ی که غم مسائل طلبه‌ها و سرنوشت حوزه را میخورد، نتواند طلبه‌ی را که الان در حوزه زندگی میکنند و نهالی است برای این که یک روز درخت تناوری بشود، با



ایمان خودش حفظ بکند، خیلی خسارت است. گاهی اوقات ممکن است طلبه فکر کند که مثلاً این جنجال و این شکنجه‌ی تمام‌نشدنیی که ما در مجادله‌ی با دولتهای بزرگ داریم، واقعاً چه لزومی دارد. اگر این سؤال برای طلبه پیدا شد، آیا شما جوابی برای آن فراهم میکنید، یا نمیکنید؟ آیا ما موظف هستیم جوابی فراهم کنیم، یا موظف نیستیم؟ من در اواخر دوران ریاست جمهوری یک سفر به قم آمدم؛ که شاید آخرین سفر، با یکی از آخرین سفرهای من به قم بود. در آن دیدار، یک جلسه‌ی پاسخ به سؤالات گذاشتم. ایده‌ی این قضیه از این جا هم شروع شد که من در اواخر دوران جنگ به اهواز رفته بودم؛ در آن جا یک طلبه‌ی خیلی معمولی به من رسید و گفت شما به دانشگاه میروید، پاسخ به سؤالات میگذارید؛ مگر حوزه‌ی به این عظمت، از یک دانشگاه کمتر است؟! دیدم راست میگوید. این نکته در ذهنم بود و در وقتی که ممکن شد، این کار را کردم و به قم رفتم. در آن جا طلبه‌ها هم زیاد آمدند و از من سؤالاتی کردند؛ من دیدم عجب مسائلی در حوزه مطرح است؛ یعنی واقعاً آدم تا بر خورد نکند، نمیفهمد. ما مقاله مینویسیم، کتاب مینویسیم؛ اما آیا این چیزی که ما مینویسیم، خلأ لحظه‌ها را پُر میکند؟ ایشان^۱ به عمل صالح اشاره کردند؛ درست است؛ واقعاً معنای عمل صالح همین است. عمل صالح، یعنی مایصلح ل این زمان. ممکن است چیزی برای امروز صالح باشد، برای یک روز دیگر نباشد. من همیشه گفته‌ام که باید خلأ لحظه‌ها را پُر کنیم. الان خلأ لحظه چیست؟ مجله‌ی مثل مجله‌ی شما، باید این را بررسی کند. امروز در حوزه، سؤالات و استفهامها چیست؛ تا بر اساس آن استفهامها تکلیف خودمان را به دست بیآوریم و سراغ آنها برویم؟ احتمال دارد یکی از استفهامها همین مسأله‌ی سیاسی باشد که ما برای جستجو کردن آن به خارج حوزه نگاه میکنیم؛ یعنی شما آنها را مسائل غیر حوزوی به شمار می‌آورید. البته مسائل غیر حوزوی هم داریم - نفی نمیکنم - اما بسیاری از اینها به یک معنا مسائل حوزه است.

۳- ساخت طلبه با بنیانی مرصوص

ما باید این طلبه را بسازیم. به عبارت خلاصه و کوتاه، ما باید این طلبه‌ی را که نظام و کشور به او امید بسته، به صورت یک بنیان مرصوص درستش کنیم، تا آن روزی که او بزرگ میشود - حالا یا مدرّس میشود، یا مرجع میشود، یا مبلغ میشود، یا خارج می‌رود، یا یک مسؤول دولتی میشود - آن جالنگ نزند؛ درست شبیه آن چیزی که درباره‌ی خلأها و عقده‌های عاطفی می‌گویند. ممکن است فرزند شما در دوران کودکی با مشاهده‌ی یک رفتار ناهنجار در داخل خانواده، یک ناهنجاری روانی یا عصبی در او به وجود بیاید؛ وقتی که بزرگ شد - مثلاً یک تاجر یا یک عالم یا یک سیاستمدار شد - این ناهنجاری اثر خودش را خواهد بخشید؛ مثل زاویه‌ی کوچکی که هر چه این خطوط ادامه پیدا میکنند، مرتب فاصله‌ی خطوط بیشتر میشود؛ وضعیت طلبه در حوزه، عیناً این گونه است. طلبه الان در دوران انعقاد و شکل‌گیری است؛ ولو حالا پنج سال هم است که درس خارج می‌خواند؛ باشد؛ اما دارد شکل می‌گیرد؛ و نطفه‌ی است برای آن موجود عظیمی که یک روز خلایبی را در دنیا پُر خواهد کرد؛ مرجعی خواهد شد، مدرّسی خواهد شد، رهبری خواهد شد، مسؤولی خواهد شد؛ بالاخره یک چیزی خواهد شد. البته یک وقت به شکل مطلق به این مجله نگاه میکنیم، مبینیم مثلاً مجله تفسیر که دارد، بحث سیاسی که دارد،

بحث عقاید که دارد، بحث جهان اسلام که دارد؛ پس مجله، مجله‌ی کاملی است. این نگرش، مطلق است؛ اصلاً کافی نیست. ما باید نسبت به زمان، نگرشی بکنیم و ببینیم آیا این مجموعه‌ی مباحث، نسبت به نیاز زمان، باز هم کافی است یا نه. این، آن نکته‌ی است که راجع به مسائل حوزه‌ی مجله و محتوای مجله به ذهنم رسید که عرض کنم.

تبیین برخی از مسائل بیرونی حوزه

و اما راجع به مسائل بیرون حوزه. البته من نمی‌دانستم که شما چهل درصد خواننده‌ی غیر طلبه دارید؛ این خیلی است؛ من تصور کم‌تر از اینها بود. قاعدتاً درصد بالایی از این چهل درصد باید دانشجویان باشند. اگر شما اعتقادتان همان چیزی است که امام فرمودند «مشکل کشور از بیدینی دانشگاهها بود»، پس راه درستی را انتخاب کرده‌اید. امام به این معنا اذعان حقیقی داشتند؛ یعنی ایشان از بن دندان معتقد بودند که مشکل آن روز کشور بر اثر خرابی دانشگاههاست؛ درست هم هست. الان سر حوزه هم به سمت اداره‌ی نظام باز شده است؛ اما یک روز بود که جز دانشگاهها، هیچ محفظه و مخزنی برای اداره‌ی نظام نبود. شما ببینید اینهایی که در رأس کار آمده بودند، چه کسانی بودند و چه فکر و ذهنیتی داشتند؛ غالباً فاسد بودند؛ بخصوص این نسل جدیدشان که دیگر هیچ چیز نداشتند؛ حتی از نسل هویدا هم بدتر بودند! من هویدا را مثال میزنم که از بدترینهاست؛ یعنی او از فاسدترین رجال ایران بود؛ در عین حال نسل هویدا بر نسل راجی - نویسنده‌ی کتاب «خدمتگزار تخت طاووس» - شرف داشت! اگر شما این کتاب را خوانده باشید، میتوانید بفهمید که این نسل، چه نسلی بوده است؛ اینها میخواستند جای هویدا بیایند. حالا نمیشود گفت صدر رحمت به هویدا؛ اما نسبت به آن نسل، واقعاً باز هویدا! هویدایی که نسبت به رجال ایران، بالاتر دید جزو فاسدترینها بود؛ اما بالاخره ته دل او و امثال او، ته‌مانده و رسوبی از آن قدیم - حالا اسمش ملیت بود، وطن دوستی بود، آب و خاک بود - وجود داشت؛ ولی نسل جدیدشان که نمونه‌اش همین راجی است، واقعاً اینها چه بودند؟! پس امام این معنا را درست فهمیده بود.

۱- مسائل دانشگاه

عین همان قضیه، الان هم هست. اگر ما خیال کنیم مشکل دانشگاهها تمام شده، واقعاً ساده‌اندیشی است. ما واقعاً نمیدانیم الان در دانشگاه چه خبر است؛ هیچکدام از ماها نمیدانیم. خبرهایی که از دانشگاهها می‌آید، خبرهای خوشی نیست. ما یک مشت جوان حزب‌اللهی و انجمن اسلامی و جبهه‌برو و بسیجی را در دانشگاه میبینیم؛ مرتبطان ما اینها نیستند. ما چهار نفر استاد ریش‌داری را که در دانشگاه مسؤول هستند، میبینیم؛ این، همه‌ی محتوای دانشگاه نیست. در دانشگاه چیزهای ناپسندی هست؛ شما با این دانشگاه میخواهید چه کار کنید؟ آیا همین دانشگاه است که باید با حوزه ارتباط داشته باشد و وحدت حوزه و دانشگاه را تأمین کند؟ پس اگر میخواهید قائمه و فهرستی از مسائل بیرون حوزه درست کنید، رقم مهمش را مسائل دانشگاه به نظر بیاورید. البته مسائل دانشگاه هم به معنای نیاز دانشجویست - عین همان بیانی که در باب طلبه گفتیم - ببینیم الان واقعاً

خلاً این دانشجو چیست و چه چیز کم دارد که ما باید آن را تأمین کنیم. ما میگفتیم روحانیون به دانشگاه بروند؛ حالا روحانیون هم رفته‌اند. البته روحانیون وجود مبارکی هستند؛ اما نه آن مقداری که توقع بوده است. الان روحانیونی که در دانشگاه هستند، آیا واقعاً همان شبیحی را تداعی میکنند که دانشجویان با دیدن مرحوم شهید مطهری از روحانیت به چشم می‌آوردند؟ این سلیلی که از دانشگاه به طرف حوزه‌ی قم راه افتاد و مرتب آمدند طلبه شدند، به خاطر چه بود؟ چون شبیحی که از روحانیت در نظرشان بود، شبیح مطهری و باهنر و مفتوح و امثال اینها بود. آیا این آقایی که حالا به دانشگاه می‌رود، همان شبیح را تداعی میکند یا نه؟ قاعدتاً نه. این خلأ را شما با مقاله‌ها تان پُر کنید؛ بگذارید حوزه آن جایگاه خودش را داشته باشد.

۲- داشتن مواضع واقعی و شجاعانه

مطالب خود را با روشن بینی و بلند نظری و همراه با عمق و با شجاعت کامل در بیان مطالب بنویسید. شجاعت کامل در بیان مطالب، یعنی این که نویسنده نباید هیچ گونه رودربایستی از دانشجو و غیر دانشجو بکند. به عبارت دیگر، وقتی من دارم این مطلب را مینویسم، اگر در این مطلب چیزی هست که به دلیلی به آن خواننده بر خواهد خورد، یا پیشداوری او را به هم خواهد زد، این نباید مثل شرط متأخر در نوشته‌ی من اثر کند؛ مثل واجب معلق، که در صحت آنچه که قبلاً اتفاق افتاده، بعداً اثر میگذارد؛ بنابراین، شما باید مطالب را واقعی و شجاعانه بنویسید. در دنیا هم مواضع شجاعانه به درد آدم میخورد. ما در این دوران ده سال گذشته کسانی را دیدیم که مواضع غیر شجاعانه گرفتند؛ برای این که فلان قشر بدش نیاید؛ برای این که فلان قشر کلاً این توقع را دارد، یا از من این توقع را دارد؛ بنابراین طور خاصی حرف بزنم! این کار به ضررشان تمام شد؛ به ضرر آن قشر هم تمام شد؛ به ضرر نظام هم تمام شد؛ این نباید رعایت بشود؛ اما بلند نظری باید فراموش نشود. انسان باید با بلند نظری برخورد کند و با سعه‌ی صدر حرف بزند؛ اما در همان سعه‌ی صدر، شجاعت و صراحت و ایستادگی در مواضع را هم در نظر بگیرد. بله، امام در حالی وارد ایران شدند که جو مبارزه - لاقبل در سطوحی - از ایده‌های به اصطلاح روشنفکری پُر بود؛ که حتی خود روحانیون - امثال ماها - هم در داغ کردن آن جو روشنفکری - و به عبارت دقیق تر، روشنفکرزدگی - دخالت داشتند؛ اما امام آمد و همه‌ی این چیزها را شست و کنار گذاشت؛ من احساسات خودم را از همان سخنرانی اول ایشان در فرودگاه به یاد دارم؛ واقعاً حیرت کردم که امام این ملاحظاتی را که ماها داریم، هیچ ندارد! ایشان در آن سخنرانی، اول از روحانیون اسم آورد؛ که ماها اگر جای ایشان بودیم، این کار را نمی‌کردیم! ما اگر میخواستیم در آن وقتها سخنرانی بکنیم، شروع آن از روحانیون نبود؛ اما دیدیم که امام اصلاً این ملاحظه را نمی‌کند! در همان ماههای اول پیروزی انقلاب، امام مسأله‌ی بیحجابی و حجاب را قاطع گفت. آن وقتها ما به عنوان اعضای شورای انقلاب، گاهی در هیأت دولت هم شرکت میکردیم. من کسانی را دیدم که جزو عناصر متدین هیأت دولت بودند، اما به ما میگفتند این چه کاری بود که امام کرد؛ حالا چرا کرد؟! امام اصلاً دچار رودربایستی نمیشد. بنابراین، ملاحظه‌کاری و رودربایستی داشتن، مطلقاً باید نباشد؛ این خواهد توانست آن خلأ را در دانشگاه پُر کند.

اقتضائات منسب روحانیت

مستولیت مضاعف روحانیون ملبس

رعایت اقتضائات لباس روحانیت

مدرسه فیضیه مظهر و رمز شوکت حوزه‌ی علمیه

کسب علم ویژه

ضرورت شناخت مسائل زمان بر روحانیون ملبس

مسئولیت مضاعف روحانیون ملبس

برادران عزیزی که معمم شدند، از این لحظه به‌طور رسمی مسؤولیتشان مضاعف می‌شود. در نظام اسلامی همه مسؤولند؛ «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة»؛^۱ لیکن بعضی از موقعیتهای اجتماعی، مسؤولیتهای مضاعفی دارد؛ و لباس ما از جمله‌ی آن موقعیتهایی است که از چند جهت مسؤولیتش مضاعف است: اولاً چون لباس علم است و عالم از دیگران مسؤول‌تر است؛ بخصوص علم‌دین است، که اذاعه‌ی^۲ علم‌دین و بیان حقایق الهی، شغل انبیای عظام پروردگار است؛ ثانیاً چون مردم معتقدند که در ملبسان به این لباس، معنویت و تقوا و ورعی هست. مردمی که در امور مادی و معنویشان با احتیاط برخورد میکنند، به یک روحانی که میرسند، احساس اعتماد میکنند. با این لباس هر جا باشید، مردم به شما احترام و سلام میکنند؛ وقت نماز بشود، اگر بخواهند از بین خودشان یک نفر را به امامت بگمارند، شما را خواهند گمارد؛ اینها حاکی از اعتماد دینی مردم به این لباس است؛ این خود به‌طور اضافه مسؤولیتی را بر دوش ما بار میکند. ما باید کاری کنیم که مشمول آن روایاتی نباشیم که هر کس باطن او از ظاهرش کمتر بود، «فهو ملعون».

مسؤولیت سوم این است که امروز در نظام سیاسی کشور، روحانیت نقش دارد - چون نظام، نظام دینی است - و این نقش در شکل‌های مختلف مشاهده می‌شود؛ از حضور در دستگاہی برای اقامه‌ی نماز جماعت یا بیان احکام دین بگیری، تا زمامداری جامعه. کارهای دینی و مسؤولیتهایی که متوقف به معرفت دینی است؛ حتی خیلی از آنهایی هم که متوقف به معرفت دینی نیست، به روحانیون محول می‌شود؛ اینها مسؤولیتهای شماسست. شما اگر معمم هم نبودید، البته مسؤولیت داشتید. اگر کسی عالم‌دین باشد و معمم نباشد، البته

*. بیانات در دیدار جمعی از روحانیون ۳۰/۱۱/۱۳۷۰

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸

۲. آشکار کردن

مسئولیت دارد؛ اما اگر معمم باشد، این مسئولیت مضاعف است؛ حواستان را جمع کنید.

رعایت اقتضائات لباس روحانیت

هر شغل و هر مقامی اقتضائاتی دارد؛ انسان باید آن اقتضائات را قبول کند. التزام به شیعی، التزام به لوازمش است. با این لباس، از برخی از چیزها باید گذشت. البته در قبال هر چه انسان در دنیا از آن بگذرد، خدای متعال چیزی دارد که «فیه قرّة اعین»؛ بهترش را خدا میدهد. یک جوان همسن شما فرضاً اگر در خیابان راه برود، با رفیقهایش شوخی بکند، قهقهه هم بزند و دنبال یکدیگر هم بدونند، کسی نمیگوید چرا؛ اما شما که معممید، نمیشود این کارها را بکنید. حالا این یک مثال کوچک بود؛ از این قبیل، چیزهایی هست که انسان وقتی وارد جرگه‌ی خاصی شد، باید به اقتضائات و التزامات آن ملتزم باشد؛ اینها را رعایت کنید.

قدر این عمامه را هم بدانید. اگر ماها به لوازم این عمامه عمل نکنیم، چیز بسیار شریفی است. این لباس، همان چیزی است که دشمن نتوانسته آن را فتح کند. کسانی از اهل این لباس فاسد شدند و در طول تاریخ، فسادشان هم ضررهای بسیار شدید و لطمه‌های بزرگی به اسلام و مسلمین زده؛ اما دشمن نتوانسته این حصار منیع را فتح کند. با اهل این لباس خیلی هم مبارزه کردند؛ خیلی هم توی سرشان زدند؛ خیلی هم دام بر سر راهشان گسترده‌اند؛ اینها در طول این سالهایی بود که ما یادمان است، با قریب به زمان ما بود؛ مثل زمان رضاخان که بنده یادمان نیست، اما قضایایش را اجمالاً شنیده‌ام. جاها و جاذبه‌هایی درست کردند، تا طلبه را که در مضیقه‌هایی گرفتار میشود، از درس و بحث و حوزه به آن جاها بکشاند و دهانش را با یک آبنبات شیرین کنند؛ برای این که از این سمت منخلعش کنند. البته یک عده از سست‌عنصرها و آدمهایی که آن نضج شخصیتی لازم را نداشتند، رفتند و مجذوب هم شدند؛ اما آنها قادر نشدند که این قلعه را فتح کنند.

مدرسه فیضیه مظهر و رمز شوکت حوزه‌ی علمیه

این مدرسه‌ی فیضیه‌یی که امروز شما میبینید بحمدالله مظهر و رمز شوکت حوزه‌ی علمیه است و نام آن در همه جای دنیا به‌عنوان یک رایت سربلند و رمز انقلاب اسلامی شناخته میشود، دوره‌های گوناگون و سختی را دیده است. در این مدرسه، علمای بزرگ، مراجع، طلاب، پیران و جوانان را کتک زدند و اتاق طلبه‌ها را غارت کردند؛ اینها چیزهایی است که ما یادمان است؛ قبل از اینها، در این مدرسه گرسنگیها کشیده شده، سختیها کشیده شده، اهانتها شده است. تحمل آن مشکلات موجب شد که در این مدرسه و مافیها - مدرسه که خشت و در و دیوار است؛ مراد، آن نیروی انسانی و آن نفسی است که در این مدرسه کشیده میشود - شخصیتی مثل امام به‌وجود بیاید و دنیایی را متحول کند. تحولی که امام ایجاد کرد، منحصر و محدود به ایران که نیست - البته آنچه هم که در ایران انجام گرفته، شبیه معجزه است - ایشان در عالمی طوفان ایجاد کرد؛ همه‌ی اینها مربوط به استقامت و ایستادگی است.

کسب علم به صورت ویژه

باید درس بخوانید. آدم این لباس را بپوشد و درس نخواند، یک چیز بیمعنی است؛ درست شبیه این است که آدم چیزی را غصب کند. این لباس - به قول معروف - یک انیفرم و لباس متحدالشکلی است؛ متعلق به طایفه‌ی خاصی است؛ آن طایفه چه کسانی هستند؟ علمای دین. پس، باید این عنوان علما بر آدم صدق کند؛ و الا اگر صدق نکند که بیخود است. میدانید که علم تنها هم کافی نیست. اگر علم باشد و تقوا نباشد، صد رحمت به آن جایی که علم نیست! علم بیتقوا، چیز بسیار خطرناکی است.

ضرورت شناخت مسائل زمان بر روحانیون ملبس

امروز شما اگر عالم هم باشید، بسیار باتقوا هم باشید، اما زمانتان را نشناسید، آن وقت آسیب‌پذیر و لغزش‌پذیر و کم‌فایده خواهید بود؛ آن طوری که دیگر حکایتش فصل مفصلی است؛ «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوایس». ما کسانی را دیدیم که عالم هم بودند، بیدین هم نبودند، اما در دورانی که میتوانستند برای اسلام و مسلمین مفید واقع بشوند، مفید واقع نشدند؛ بعضاً حتی خدشه‌ها و ضررهایی هم وارد کردند! پس، شد علم و تقوا و آگاهی سیاسی و اجتماعی؛ که این آگاهی، سلاحی است که در اختیار شما قرار دارد. با این سه خصوصیت، باید سربازان خط مقدم هم باشید. بله، اگر طلبه‌یی با این خصوصیات، واقعاً سرباز خط مقدم انقلاب و اسلام بود، ارزشش خیلی بالا می‌رود و خیلی شیوایی پیدا میکند.

لزوم دستگاه مدیریت برای حوزه علمیه

نظام جمهوری اسلامی نظامی وابسته‌ی به علمای دین

گزارش خطوط کلی و موفقیت‌های نظام جمهوری

اسلامی

باید فقه اسلامی را در جامعه پیاده کنیم

ارزیابی تلاشها برای رسیدن به اهداف

اسلامی کردن قوانین، کار روحانیت بود

کارهای اصیل و واقعی در اقتصاد ایران

تهیه خوراک فکری برای تمام طبقات مردم

پیشرفت عظیم در وسایل ارتباط جمعی

تفاوت وضعیت امروز حوزه با گذشته

موضعگیری حوزه نسبت به حاکمیت‌ها در طول تاریخ

۱- وابستگی نسبت به دستگاه

۲- موضع بی تفاوتی نسبت به دستگاه

۳- موضع مبارزه‌ای نسبت به دستگاه

و ...

لزوم دستگاه مدیریت برای حوزه علمیه*

مطلبی که در نظر گرفته‌ام عرض کنم، شامل دو بخش است:

🕌 نظام جمهوری اسلامی نظامی وابسته‌ی به علمای دین

بخش اول این است که نظام جمهوری اسلامی به طبیعت خود، نظامی وابسته‌ی به علمای دین است؛ و علمای دین، هم از این حیث که در پدید آوردن این نظام سهم او فر را داشته‌اند؛ و هم از این جهت که مردم درباره‌ی نظام به آنها مراجعه می‌کنند؛ و هم از این جهت که خود از جهات مختلف و در مشاغل مختلف، در نظام مسؤولند؛ لذا علمای دین و حوزه‌های علمیه باید از وضعیت و موجودیت نظام، آن‌چنان که هست، مطلع باشند؛ نقایص را بشناسند و پیشرفت‌ها را بدانند؛ آن‌جا که کمک لازم است، آن را تشخیص بدهند؛ آن‌جا که دشمن به آن توجه پیدا کرده و هدف گرفته است، آن را شناسایی کنند، تا بتوانند نقش صحیح خود را در تداوم این نظام ایفا کنند. حوزه‌ی علمیه و علمای دین و جوامع دینی و روحانی نمیتوانند از وضع نظام بیخبر باشند و بیخبر بمانند و این بیخبری را تحمل کنند. من اگر بخواهم درباره‌ی این نظامی که قم زادگاه و خاستگاه آن است و پدر و معمار و روح این نظام، زاده و پروریده و بزرگ شده‌ی این حوزه است، گزارشی که خطوط کلی را ترسیم می‌کنند، به شما بدهم، میتوانم این گزارش را در جملات آتی خلاصه کنم:

🕌 گزارش خطوط کلی و موفقیت‌های نظام جمهوری اسلامی

نظام جمهوری اسلامی تا امروز از جهات مختلف در درجات بالای توفیق قرار داشته است. شما یک نظام

حکومتی و اجتماعی را در نظر بگیرید که سیزده سال از عمر آن میگذرد؛ بعد با یک محاسبه‌ی منطقی، توقعاتی را که میشود از این نظام با موجودیها و مشکلاتش داشت - که البته موجودیهای گران‌قیمت و عظیمی است و مشکلاتش هم به نوبه‌ی خود بسیار عظیم بوده است - بر روی صفحه‌ی بنویسید و بشمارید؛ در این صورت، یا باید عرض بکنم که همه‌ی آن توقعات برآورده شده است، یا باید بگوییم که از آن توقعات چیز بیشتری هم برآورده شده است. البته میشود یک انتظار غیرمنطقی را مطرح کرد و گفت این انتظار برآورده نشده؛ ولی واقعاً این غیرمنطقی است. ما مثلاً در جنگ میخواستیم رودخانه یا ارتفاعی را بگیریم، بعد رزمندگان ما تلاش میکردند و آن رودخانه یا ارتفاع را با شهادتهایی میگرفتند و دشمن را دچار خسارتهای سنگینی میکردند و به آن هدف میرسیدند؛ اما بعد در تبلیغات خصمانه‌ی بی‌کلیه ما میشد - چه مستقیماً از طرف دشمن، چه از طرف آنهایی که از او حمایت میکردند - میگفتند ایران نتوانست بصره را بگیرد! انگار ما در این عملیات میخواستیم بصره را بگیریم! بله، ما نتوانسته بودیم بصره را بگیریم؛ اما این کار برای چه بود؟ برای این بود که آن افکاری که نگران نشسته‌اند تا ببینند محصول سرمایه‌گذاری آنها در این جبهه چه شد، احساس کنند که عجب، پس این سرمایه‌گذاری بر باد رفت؛ بصره را که نتوانستند بگیرند!

امروز عین همان کار در سطح جمهوری اسلامی دارد انجام میگیرد. رادیوهای بیگانه، پُر از آمارهای مربوط به نشده‌های ایران است. البته در خیلی از موارد دروغ هم میگویند؛ شده‌هایی را هم یا میگویند نشده است و یا کتمان میکنند؛ آنها هم ظاهراً معتقدند که راست گفتن واجب نیست! اما آنچه را که به عنوان نشده‌ها اعلام میکنند، چیزی نیست که نظام گفته باشد ما میتوانیم در ظرف سیزده سال آنها را انجام بدهیم. کدام نظام، با تشکیلات منسجم و با قوت عملی کار گزارانش، در این مدت توانسته است به این دستاوردها برسد که از نظام جمهوری اسلامی با آن همه مشکلات انتظار باشد که بتواند این کارها را بکند؟

باید فقه اسلامی را در جامعه پیاده کنیم

ما اگر بخواهیم آنچه را که باید عمل بشود، در یک جمله خلاصه کنیم، آن یک جمله عبارت از فقه اسلامی است. ما باید فقه اسلامی را در جامعه پیاده کنیم. فقه اسلامی، فقط طهارت و نجاسات و عبادات که نیست؛ فقه اسلامی مشتمل بر جوانبی است که منطبق بر همه‌ی جوانب زندگی انسان است؛ فردیاً، اجتماعاً، سیاسیاً، عبادیاً، نظامیاً و اقتصاداً؛ فقه‌الله‌الاکبر این است. آن چیزی که زندگی انسان را اداره میکند - یعنی ذهن و مغز و دل و جان و آداب زندگی و ارتباطات اجتماعی و ارتباطات سیاسی و وضع معیشتی و ارتباطات خارجی - فقه است. اگر ما بخواهیم در طول سیزده سال این فقه را فقط یاد بگیریم، آیا میتوانیم؟ عمل کردن، از یاد گرفتن مشکلتر است. این طور نیست که وقتی ما بخواهیم در یک جامعه گناه از بین برود، با اشاره‌ی یا با اعمال زوری بشود این کار را کرد. اگر بخواهیم فقر از جامعه برود و زایل بشود، این طور نیست که جامعه‌ی که سالهای متمادی، بلکه قرنهای متمادی، از همه جهت موارد درآمدی و ارتباطات اقتصادی او زیر فشار سلطه‌های ظالم بوده، ما بتوانیم در مدت کوتاهی به این جامعه نظم و نسقی بدهیم؛ این کار بسیار

سخت است. اداره‌ی کشور، اداره‌ی زندگی و مواجهه شدن با واقعیت، به مراتب دشوارتر است از آنچه که از ترتیب اوضاع در ذهن انسان میگذرد.

❁ ارزیابی تلاشها برای رسیدن به اهداف

ما باید نگاه کنیم ببینیم آنچه را که به عنوان هدف معین کرده‌ایم، آیا در این مدت برای رسیدن به آن هدف، تلاشی انجام گرفته است یا نه؛ و به قدر آن تلاش، توفیق حاصل شده است یا نه؛ اگر دیدیم شده، در جمع‌بندی نهایی، نسبت به آنچه که انجام گرفته است، ما موفقیم؛ و من عرض میکنم که این توفیق حاصل شده است. ما در داخل کشور توانسته‌ایم جهت زندگی راه، از جهت گناه - که به طور فعالی مردم را به آن سمت میرانند - به طرف ثواب و به طرف فعل معروف منحرف کنیم. البته «ما» که میگوییم، منظور یک شخص یا مجموعه‌ی که اسمش را دولت بگذاریم، نیست؛ «ما» یعنی نظام بما فیہ آحاد مردم و مسؤولان و روحانیان و معلمان فکری و نویسندگان و... و نقشی که امام عظیم‌الشان داشت، و هر کس هر مقداری که نقش داشته است. وقتی جامعه به سمتی میرود، معنایش این نیست که در جامعه فرد گناهکاری نیست؛ چرا، ممکن است خیلی هم باشد؛ اما روال این است. آن وقتی که یکی از فتاوی معروف امام راحل (رضوان الله علیه) در این اواخر صادر شده بود، ما در خدمت ایشان بودیم؛ تعبیرشان این بود که امروز در کشور ما همه چیز در راه درست و در جهت درست است؛ و این صحیح است. امروز خطوط اصلی، تمام در جهت درست است؛ البته در همین جهت درست هم ممکن است آدم بدجنسی سوءاستفاده کند؛ سوءاستفاده‌ی مالی، سوءاستفاده‌ی فرهنگی، سوءاستفاده‌ی دولتی، سوءاستفاده‌ی در مراکز و منبرها و کرسیهای گوناگون.

❁ اسلامی کردن قوانین، کار روحانیت بود

ما توانستیم قوانین را اسلامی کنیم. هر چه قانون زاییده میشود، اسلامی است. ما توانستیم مجریان را از آدمهای متدین انتخاب بکنیم. امروز هر چه مجری در سطوح عالی گماشته میشود، از متدینان هستند. البته آن وقتی بهتر خواهد شد که تا سطوح پایین هم از متدینان گماشته بشوند؛ اما این از آن کارهای درازمدت است؛ چون این کار دیگر از آن کارهای دولتی نیست؛ این کار، کار روحانیت است؛ کار تبلیغ است؛ کار دین است که آدمها را درست بسازد؛ و الا اگر فرض کنیم امروز بخواهیم جاهایی را که - یقال - آدمهای غیرمتصلب در دین هستند، از این افراد خالی کنیم، اصلاً معلوم نیست جای آنها را از آن آدمهای مورد نظر - که آرمانی و غایت مطلوب هستند - بشود پُر کرد. باید آدم ساخت؛ البته آدم‌سازی مشکل است. شما به خود حوزه نگاه کنید، ببینید طلبه‌سازی و آدم‌سازی و پرورش عنصر صالح برای کارهای گوناگون، چه قدر دشوار است؛ در سطح جامعه از این هم سخت‌تر است. از لحاظ آن چیزی که شاخصه‌ی نظام اسلامی در دنیا است - یعنی عزت، استقلال، مناعت در مقابل کفار، اشداء علی الکفار، رحماء علی المؤمنین - امروز نظام ما یک نظام موفق و پیشرفته است. الان من اخبار را میشنیدم که یک نفر از سردمداران یکی از مجموعه‌های مهم غربی^۱ گفته که

یک امپراتوری اسلامی در حال تحقق و شکل‌گیری است که به هیچ وسیله‌ی نمیشود او را ترسانند! این نکته جالب است؛ نمیگوید نمیشود او را از بین برد - بحث از بین بردن نیست؛ معلوم است که ابرقدرتها نمیتوانند یک ملت را از بین ببرند - میگویند نمیشود او را ترسانند! ابرقدرتها با ترساندن است که ملتها و دولت‌ها را از میدان خارج میکنند؛ نهیب میزنند، دست و پای ملتها و دولت‌ها می‌لرزد و کنار می‌روند. بنده در دوران ریاست جمهوری این را در مجامع جهانی دیدم. در همین سفری هم که رئیس‌جمهور عزیزمان^۱ به کنفرانس اسلامی^۲ رفته بودند و ما هم در این جا اطلاع پیدا کردیم، همین‌طور بوده است؛ دلشان با حرف‌هایی هماهنگ است، اما می‌ترسند! ملتها هم می‌ترسند؛ مخصوص دولت‌ها نیست.

این شجاعتی که شما می‌بینید، این یک موهبت الهی است که امروز به وجود آمده است؛ البته در کشورهای اسلامی هم این موجی است که بحمدالله بر خاسته است. بنابراین، جمهوری اسلامی در دنیا عزت، استقلال و سربلندی دارد و دشمن احساس میکند که این نظام، مستحکم و پولادین است و به این آسانی نمیشود آن را لرزاند.

🕌 کارهای اصیل و واقعی در اقتصاد ایران

امروز آنچه که در زمینه‌های اقتصادی در ایران انجام می‌گیرد، کارهای اصیل و واقعی است. ممکن است بگویند درآمد ملی در فلان دوره‌ی قبل از انقلاب این رقم را داشته، که اگر با امروز مقایسه کنیم، با توجه به مسائل تورم، رقم خوبی را نشان میدهد؛ اما باید گفت که درآمد ملی آن روز، چیزی غیر از معنای درآمد ملی امروز بود. امروز جمهوری اسلامی تا اعماق روستاها را کشور و ملت ایران میدانند. امروز راه آهن، خط شوسه، امکانات ارتباطی، بزرگراهها، برق، آب، تلفن و وسایل آسایش، مخصوص شهرهای بزرگ نیست؛ اما آن روز این‌طور نبود. من میدیدم که امام (رضوان الله تعالی علیه) غالباً حرص و جوش می‌خوردند که چرا این آمارها را نمیدید. حالا بنده خودم وقتی با مجامع گوناگون روبه‌رو میشوم، همین حرص را می‌خورم. آمارها فوق‌العاده است. بله، یک عده آدم بدخواه، بدجنس، بیمسئولیت، بیفکر نسبت به آن کاری که میکنند و تابع دشمنان خارجی، ممکن است آمارها را زیر سؤال ببرند؛ که می‌برند هم: بله، دولت این‌طوری گفته؛ پس موفقیتها کجاست؟! آیا باید آمار این موفقیتها را به تهران بیاورند و در دفتر تان به شما نشان بدهند؟! شما باید بروید و ببینید که این موفقیتها کجاست. من به بوشهر رفته بودم؛^۴ آمار سازندگیها در بوشهر را که به من دادند، واقعاً حیرت‌آور بود؛ چون بوشهر یک استان فوق‌العاده فقیر است.

البته نباید کسی تصور کند که آنچه انجام گرفته، خواهد توانست چهره‌ی ظاهر این کشور را آن‌چنان دگرگون کند که دیگر انسان اثری از دردهای گذشته پیدا نکند؛ نه، این‌طور نیست؛ این مثل همان فتح بصره است! مگر میشده در مدت سیزده سال این‌طور کار کرد؟ مگر آنهایی که ثروتها و بودجه‌های ملیشان، ده برابر، بیست برابر و گاهی صد برابر ماست، توانسته‌اند فقر را در کشورهاشان ریشه‌کن کنند؟! البته ما با آنها قیاس نمیشویم؛ آنها نمیخواهند عدالت اجتماعی را دنبال کنند.

۱. ناتو

۲. حجة الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی

۳. ششمین اجلاس سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی که در تاریخ ۱۳۷۰/۹/۱۸ به مدت چهار روز در داکار، پایتخت کشور سنگال برگزار شد.

۴. این سفر در تاریخ ۱۳۷۰/۱۰/۱۱ برگزار شد.

مبنای سیاست سرمایه‌داری بر این نیست که همه‌ی انسانها بایستی مستغنی باشند و فقیر نباشد. آنها اگر فقیر را غنی میکنند، به‌خاطر این است که فقیر باید برایشان کار کند؛ ولی فقیری که برای آنها کار نمیکند، میگویند بگذار بمیرد! چنانچه سرمایه‌داران و کمپانیها و تراستها نتوانستند آدم ولگرد و بیکار را به کار بگیرند - یعنی لازم نشدند - اگر به آنها بگویند آیا دلتان میخواید به شما یک آمپول بدهیم بزید و این افراد را از بین ببرید، میگویند بله، بدهید بزیم! بنا بر این، برای آنها مسأله این است؛ اما برای ما مسأله غیر از این است. ما میگوییم نه فقط انسانی که در این کشور هست - منتها نسبت به انسان این کشور، ما یک مسؤولیت فوریت‌داریم - بلکه همه‌ی مسلمین در عالم، به یک معنا عایله‌ی ما هستند. اگر از مسلمین هم فراغت پیدا کردیم، همه‌ی گرسنگان دنیا - در صورتیکه محارب نباشند - عایله‌ی ما هستند؛ این مسأله، مسأله‌ی اعتقادی است. کشورهای غربی و پیشرفته‌ی اقتصادی، نخواهند توانست بکلی فقر را برطرف کنند؛ اما جمهوری اسلامی در این جهت حرکت میکند و ان‌شاءالله به این جا خواهد رسید. آمار بیسوادی بشدت پایین آمده است. آمار مشکلات طبقات پایین در مناطق گوناگون کشور، بشدت پایین آمده است؛ البته سطح زندگی بالا رفته و توقعات بیشتر شده است.

تورمهای جهانی روی تورم کشور ما اثر میگذارد؛ اما سیاستهایی که امروز در زمینه‌های اقتصادی وجود دارد، سیاستهای حقیقی است؛ یعنی آنچه که به‌عنوان درآمد ملی مطرح میشود و برای آن تلاش میگردد و برنامه‌های اقتصادی که امروز دارد طراحی میشود، برنامه‌هایی است که به معنای واقعی کلمه میتواند جیب کشور را پر کند؛ چیز صوری و ظاهری نیست. در گذشته، صنعتی هم که می‌آوردند، صنعت دروغینی بود؛ صنعت بود، اما آن صنعتی نبود که کشور را بیناز بکند. جاهای گوناگونی از تسلسل صنعتی - آن زنجیره‌ی لازمی که در یک کشور هست؛ از معدن و از مواد اولیه، تا محصول مورد استفاده در داخل خانه‌های مردم - منقطع بود؛ عمداً منقطع نگه میداشتند؛ برای این که همیشه به خارج احتیاج داشته باشند؛ اما امروز این طوری نیست؛ امروز دارند جدی کار میکنند.

🌸 تهیه خوراک فکری برای تمام طبقات مردم

در زمینه‌های فرهنگی هم همین‌طور است. من و شما برادران، پیش از انقلاب انگیزه‌ی تبلیغ داشتیم و دلمان میخواست دو کلمه بنویسیم، دو کلمه حرف بزیم؛ آرزوی ما این بود که از کتاب دویست، سیصد صفحه‌ی ماده هزار نسخه منتشر شود؛ شاید ده هزار نفر آن را بخوانند. ساعتها و روزها نشستیم فکر کردیم و حرف درستی را پیدا کردیم؛ به این امید که شاید بتوانیم پانصد نفر را جمع کنیم و آن پانصد نفر آن حرف را بشنوند؛ اما امروز رادیو و تلویزیون شما، ساعات فراوانی را صرف بیان حقایق دینی میکند. البته بنده راضی نیستم؛ اما به شما بگویم که من بیش از آنچه که از حجم آن برنامه‌ها راضی نیستم، از کیفیتش راضی نیستم؛ این هم تقصیر من و شماست؛ چرا با هم رودربایستی کنیم؟! امروز شما که عناصر حوزه‌ی علمیه هستید، باید برای تمام طبقات مردم، خوراک فکری لازمی که آنها را به اسلام مؤمن کند، از گناه بیزار کند، به ثواب راغب کند،

به رضای الهی مطمئن کند و آنها را به در خانه‌ی خدا ببرد، داشته باشید؛ کجاست؟ روز وفات یکی از ائمه‌ی معصومین (علیهم‌صلوات‌الله‌وملائکتهم‌اجمعین) مطرح میشود، میبینیم ممکن است در آن روز پنج ساعت، هفت ساعت، گاهی ده ساعت، از آن امام بزرگوار حرف و مطلب گفته شود؛ ولی آن چنان که باید، نیست. ما اگر واقعاً میتوانیم پنج ساعت راجع به امام باقر (علیه‌الصلاة‌والسلام) در رادیو با این پوشش عظیم حرف بزنیم، میدانید که دستگاه روحانی و دینی و فکری اسلامی ما چه قدر باید برای این پنج ساعت کار کند؟ این کم‌کاریها هست؛ این اشکال بر خودمان وارد است؛ بر بنده هم همین قدر وارد است؛ منتها از جهت روحانی بودنم.

پیشرفت عظیم در وسایل ارتباط جمعی

این پیشرفت عظیمی است که رادیو و تلویزیون و وسایل ارتباط جمعی ما در این راه دارند حرکت میکنند؛ نه این که لابلایش چیز بدی نیست؛ چرا هست؛ آن هم از همان قبیل چیزهایی است که باید در بلندمدت درست بشود. اشتباه است اگر کسی خیال کند که ما میتوانیم در ظرف مدت کوتاهی، دوازده هزار پرسنل رادیو و تلویزیون زمان شاه را - که در میانشان انواع و اقسام افراد متخصص و فنی و نویسنده و کارگردان و هنرپیشه هست - از این رو به آن رو و دگرگون کنیم و جایگزین همه‌ی آنها، جوانان متدین مسلمان را بیاوریم. البته تعدادی آمدند و به همان تعداد، برنامه‌ها خوب شده است. هر جا میبینید برنامه خراب است، نشانه‌ی این است که ما نتوانستیم آدمش را درست کنیم.

بعضی از آقایان به من میگویند که فلان برنامه‌ی تلویزیون یا رادیو بد است. من غالباً بیش از شما آقایان رادیو و تلویزیون را گوش میکنم و میبینم؛ میدانم آن جا چه قدر اشکال هست؛ اشکالاتی هم هست که شاید خیلی از کسانی که به من میگویند، به آن اشکالات خیلی توجه نمیکنند؛ اما بنده توجه میکنم. البته من دایماً هم با آنها سروکار دارم؛ یعنی قضیه را هیچ رها نکرده‌ام. من در این دو، سه سال اخیر به قدری با رادیو و تلویزیون برخورد کرده‌ام و رسیده‌ام که در طول این مدت، این مقدار با اینها برخورد نشده است. البته خیلی هم خوب شده و نسبتاً پیش رفته، اما اشکال فراوان است. این را بدانید، آن جایی که اشکال هست، مربوط به این است که ما آدمش را نداریم؛ آدمش را که داشته باشیم، خوب خواهد شد. آن فیلمی که در تلویزیون نشان داده میشود، شما که پای آن فیلم نشستهاید و قلبتان از شوق به رضوان الهی میلرزد - که از این فیلمها هست و واقعاً اشک انسان را در میآورد - آن فیلم توسط بچه‌مسلمانهای ساخته شده‌ی بعد از انقلاب درست شده است. من اگر بخواهم به طور کلی وضعیت کنونی کشور را برای شما ترسیم کنم، باید بگویم خوب است؛ اما توجه کنید که این خوب، خوب نسبی است و آدم به خوب نسبی راضی نیست. انسان وقتی از یک بیماری سخت، تازه بلند میشود و از تخت پایین میآید و دو قدم راه میرود، اگر از او پرسند حالت چه طور است، میگوید الحمدلله خیلی خوب شده‌ام؛ اما «خیلی خوب» آن وقتی است که بتواند بدود و بار سنگینی را بردارد؛ این، زمان لازم دارد.

گزارش من از وضع کشور این است: ما بحمدالله امروز میتوانیم با جرأت، با افتخار، با روسفیدی و با سربلندی بگوئیم که نظام اسلامی با توجه به فهرست امکانات و مشکلاتش، بیش از آن مقداری که متوقع است، یا لاقلاً به همان مقداری که متوقع است، پیش رفته است؛ این، آن بخش اول قضیه بود که من لازم دانستم در این جلسه‌ی با این عظمت و اهمیت عرض بکنم؛ وجهش هم همین است که نظام با شما پیوند دارد و شماها نمیتوانید از اوضاع نظام بیاطلاع باشید. این، کلیات و خطوط اصلیش بود؛ جزییات هم به همین اندازه قابل دسترسی است و شما بایستی اطلاع پیدا کنید.

تفاوت وضعیت امروز حوزه با گذشته

بخش دوم درباره‌ی حوزه است که حضرت آقای مشکینی (ادام‌الله‌بقائه الشریف و ادام‌الله‌برکات و جوده) آن را بیان کردند. حوزه‌ی امروز، نسبت به گذشته‌های ما، یک چیز استثنایی است. مادر تاریخ اسلام، هرگز چنین حوزه‌ی با این کم و کیف نداشته‌ایم. آن طور که فرمودند،^۵ حدود بیست و چهار هزار نفر طلبه در یک مرکز مشغول تحصیل هستند. البته حوزه‌های دیگری هم در سرتاسر کشور هست. بحمدالله حوزه‌ی نجف هم هنوز هست؛ اگر چه دشمنان روی آن خیلی فشار آوردند؛ و البته نخواهند توانست آن چنان پایگاه عظیمی را از بین ببرند و ان شاءالله آنها خواهند مُرد و خواهند رفت و آن حوزه برگ و بار پیدا خواهد کرد و رشد و بالندگی خواهد داشت و بر کاتش را بر دنیا سرازیر خواهد کرد. بنابراین مادر تاریخ خودمان، چنین حوزه‌ی علمیه و چنین مجموعه‌ی علمیه‌ی نداشته‌ایم؛ همچنان که در ادیان و در مذاهب دیگر غیراسلامی هم این گونه مجموعه‌ی علمی با این حجم و با این عمق - یعنی کماً و کیفاً - نداریم. البته مراکزی مثل «زهر» و جاهای دیگر هست؛ لیکن بین آنها و بین آنچه که امروز در حوزه‌ی قم و حوزه‌های عریق^۶ ما مشاهده میشود، بُعدباید است؛ این چیز باارزشی است. این حوزه نسبت به نظام جمهوری اسلامی تکالیفی دارد که با تکالیف آن در قبل از انقلاب بشدت متفاوت است. اصلاً کار ما متحول شده است؛ کأنه از لحاظ کثرت تفاوتی که بین وظایف امروز و وظایف دیروز هست، طبیعت دیگری به وجود آمده است.

موضعگیری حوزه نسبت به حاکمیت‌ها در طول تاریخ

در سطح عرض و طول دنیای اسلام - چه در طول تاریخ از جهتی، و چه به حسب مذاهب گوناگونی که هست - روحانیون نسبت به دستگاهها سه نوع موضعگیری میتوانستند داشته باشند:

۱- وابستگی نسبت به دستگاه

یک موضعگیری، موضعگیری وابستگی به دستگاه است؛ یعنی عضو دولت بودن. مادر معارف شیعی، یا در واقعیت درخشان حوزه‌های علمی شیعی خودمان، چنین چیزی را نداریم. حوزه‌ی علمیه، یک دستگاه علمی روحانی است؛ نباید و نمیتواند سازمانی از سازمانهای دولتی بشود؛ حتی اگر آن دولت، دولت جمهوری

۵. آیه‌الله مشکینی

۶. ریشه دار

اسلامی باشد؛ این اعتقاد من است؛ بر این اعتقاد پافشاری هم دارم. دولت جمهوری اسلامی، دولت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است؛ اما اگر حوزه‌ی علمیه بخواهد بماند و رشد کند و بالندگی داشته باشد و توقعاتی که از او هست، برآورده کند، نمیتواند حتی عضوی از همین دولت باشد؛ این یک شکل است، که ما این شکل را رد میکنیم. البته نظرات مخالف هم هست؛ من آن نظرات را عن علم و با معرفت به آن نظرات قبول نکردم و نمیکنم؛ دیگران نه، حوزه‌های علمیه‌شان، عضوی از دستگاههای دولتی است؛ اداری به نام اداره‌ی اوقاف یا امور مذهبی وجود دارد که چیزهایی، از جمله مساجد و ائمه‌ی جمعه را اداره میکند؛ کاغذی را به دست آنها میدهند تا بخوانند؛ به آنها میگویند درسی را بدهند؛ ماه به ماه حقوقی هم به آنها میدهند؛ ما این را قبول نداریم.

۲- موضع بی تفاوتی نسبت به دستگاه

موضع دوم، موضع بیتفاوت است؛ مثل موضعی که روحانیت ما در گذشته و در طول زمان با دستگاهها و دولتها داشت. البته همان موضع بیتفاوت هم این طور نبود که در آن جاهایی که لازم میدانست، همکاری نکند. مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء^۷ (رضوان الله تعالی علیه) به گمان زیاد - آن طور که از مقدمه‌ی کتاب برمیآید - کتاب کشف الغطاء را برای اداره‌ی دستگاه فتحعلیشاه نوشته و در کتاب جهاد خود، از فتحعلیشاه به عنوان سلطان مسلمین اسم میآورد و مسائلی را ذکر میکند؛ این، ناظر به حکومت زمان بوده است. مرحوم میرزای قمی^۸ (رضوان الله علیه) برای جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلیشاه، رساله‌ی جهادش - رساله‌ی عباسیه - را به اسم عباس میرزا نوشت؛ چون مسائلی بود که دولت در آن زمان با آنها سروکار داشت. البته میرزای قمی در این قضیه خیلی زیرکانه‌تر از مرحوم کاشف الغطاء با آن دستگاه برخورد کرده است؛ چون در این جا بوده و از نزدیک اوضاع را میدیده و میدانسته که چگونه باید با آنها رفتار کند؛ اما مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) دستگاه را قدری بهتر از واقعیت آن دیده است؛ که حالا خود این بحث دیگری است. بنابراین، آن روزی هم که علما از دستگاه جدا بودند، این طور نبود که بکلی بیتفاوت باشند؛ آن هم وضع امروز نمیتواند باشد؛ امکان ندارد باشد.

اگر شما فرض کنید که حوزه‌ی علمیه‌ی امروز میتواند در قبال دستگاه جمهوری اسلامی همان موضعی را داشته باشد که علما در طول زمان نسبت به دستگاههای حکومتی داشتند، این خطاست؛ از جهات عدیده‌ی هم خطاست. آن دستگاهها، دستگاههای ظلم بودند؛ اما دستگاه جمهوری اسلامی، دستگاه عدل اسلامی است. آن دستگاهها، دستگاههای غصب بودند؛ اما دستگاه جمهوری اسلامی، دستگاه ولایت است؛ حق محض است؛ همه‌ی مسؤولیتها مستند به یک امر الهی است؛ اصلاً با آن قابل مقایسه نیست. علاوه بر همه‌ی اینها، دستگاه جمهوری اسلامی - چه بخواهید، چه نخواهید - دستگاهی است که مبتنی بر یک عنصر روحانی است؛ زیرا در رأس این نظام، رهبری قرار دارد، و رهبر باید یک فقیه باشد؛ یعنی یک روحانی. بنابراین، حوزه‌های علمیه و علمای دین نمیتوانند نسبت به دستگاه و امور کشور و آنچه که میگذرد، بیتفاوت باشند و



بگویند حالا دیگر خودشان میدانند؛ ما چه کار کنیم؛ نه له و نه علیه‌شان چیزی نمی‌گوییم - مثلاً اگر خیلی لطف کنند، بگویند چیزی علیه‌شان هم نمی‌گوییم! - چنین چیزی نمیشود؛ این از آن قبیل چیزهایی نیست که بشود گفت ما نه له و نه علیه، چیزی نمی‌گوییم؛ نه، مال خودتان است؛ مال روحانیت است؛ مال دین است؛ چاره‌یی ندارد. جمهوری اسلامی است؛ اگر شما کنار کشیدید، جمهوری غیراسلامی خواهد شد. البته امروز که چهار نفر عناصر خودی زنده هستند، جمهوری غیراسلامی نمیشود؛ اما اگر علما کنار کشیدند، بتدریج جمهوری غیراسلامی خواهد شد. این قدر هم دستهایی هستند که برای جمهوری غیراسلامی شدن تلاش و کار میکنند؛ پول خرج میکنند و انواع حیل‌ها را هم بلدند؛ فوراً تمام این زحمات و تلاشها و این شهادتها و این جوانان و آن نفس زدن آن پیرمرد الهی و معنوی - که در سنین هشتاد تا نود سالگی، مثل یک جوان کار میکرد؛ که جز به تأیید الهی و لطف غیبی امکان نداشت کسی در آن سنین، این طور بتواند کار و تلاش و همت بکند و تصمیم بگیرد و عمل نماید - ضایع خواهد شد.

البته چیزی هم هست که نسلهای آینده آن را تحمل و قبول نخواهند کرد. هر کس کنار بکشد، غیر از مؤاخذه‌ی الهی، بلاشک با مؤاخذه‌ی نسلهای آینده مواجه خواهد شد. من یادم نمیرود که در سنین جوانی - آن زمانی که شور جوانی طلبگی داشتیم؛ یعنی بین سالهای ۳۰ تا ۴۵ یا ۵۰ - همواره به آن کسانی که سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ را درک کرده بودند، اما برای روحانیت کاری نکرده بودند، ایراد می‌گرفتیم و نق می‌زدیم؛ دائماً می‌گفتیم چه آدمهای بی‌عرضه و بی‌فکری بودند؛ ده سال دیکتاتوری پهلوی رقیق و ضعیف شده بود - مخصوصاً سالهای اولش - اما چرا علما کاری نکردند! مگر نسلهای آینده گریبان ما را رها میکنند؛ ولو در گور هم باشیم؟ نمیشود بیتفاوت بود؛ امکان ندارد. بنابراین، شق دوم هم ممنوع است.

۳- موضع مبارزه‌ای نسبت به دستگاه

شق سومی که بشود فرض کرد، این است که حوزه‌ی علمیه با دستگاه مبارزه کند؛ مثل دستگاه روحانیت ما که با رژیم ظالم مبارزه میکرد؛ یا در بسیاری از دوره‌ها، بخشی از روحانیت ما یا همه‌ی آنها، با سلاطین ظالم و ستمگر مبارزه میکردند.

امروز هیچکدام از آن سه وجه، ممکن و معقول نیست و معنی ندارد؛ وجه دیگری لازم است، و آن این است که جدا باشد، اما همراه باشد و برای نظام جمهوری اسلامی یک پشتیبان باشد. این که شما می‌فرمایید حوزه‌ی علمیه از نیروهای مسلح مؤثرتر است، این جزو بینات و بدیهیات ماست. منظور از پشتیبانی، نه پشتیبانی‌ای که در گفتگو و سخنرانی، از مسؤولان این نظام تمجید و تعریف بشود - این که چیزی است که اگر کسی وظیفه‌اش دانست، مطلبی می‌گوید؛ ندانست، نمی‌گوید؛ کسی هم آن را مطالبه نخواهد کرد - بلکه پشتیبانی به معنای حقیقی کلمه؛ یعنی حوزه‌ی علمیه خوراک فکری این نظام را بدهد؛ آن را توجیه دینی بکند؛ تربیت و انسان‌سازی لازم را برای اداره‌ی این نظام باعظمت بکند.

حوزه‌ی علمیه، یک کارخانه‌ی عظیم انسانی است

حوزه‌ی علمیه، یک دستگاه تولیدی و یک کارخانه‌ی عظیم انسانی است؛ باید دایم تولید کند؛ باید کتاب تولید کند؛ آدم و عالم تولید کند؛ متدین تولید کند؛ فکر تولید کند و حرف تازه‌یی بزند. حرف تازه که تمام نشده است. بزرگان ما میگویند که هر وقت به قرآن مراجعه میکنیم و در آن تدبر میکنیم، حرفی مییابیم که قبلاً نیافته بودیم؛ خیلی خوب، این حرف تازه است. بعضیها نگویند که هر چه حرف تازه است، در دین است؛ دیگر چه حرف تازه‌یی میخواهید. بله، ما همان دین را درست نشناختیم! باید حرفهای تازه‌ی دین را در بیاوریم؛ «یک عمر میتوان سخن از زلف یار گفت». این طور نیست که همه‌ی حرفهای دین همین چهار تا حرفی است که من و شما در منبرها یا در کتابهای علمی و تبلیغی و رساله‌مان بیان کرده‌ایم؛ خیر، بیش از اینهاست؛ شما جلو بروید، خدا به شما حرف جدید خواهد داد.

بسته نبودن راه در علمیات

ما در باب علمیات هم نمیگوییم راه بسته است. در مسأله‌یی که همه‌ی فقها قرنهای آن را تنقیح کرده‌اند، شما که یک مجتهد هستید، امیدوارید که شاید حرف تازه‌یی پیدا کنید. آیا شما دیگر مسائل مشهوره و اجماعی بین فقها را - اجماع به معنای این که همه‌ی فقها آن را قبول کرده باشند؛ نه آن اجماع حجت و معتبر - مطالعه نمیکنید؟ نه، دنبالش میگردید ببینید واقعاً شاید حرف جدیدی - غیر از حرفهایی که تاکنون گفته‌اند - پیدا کردید. شما در مباحث اصولی، فکر و تأمل میکنید؛ شاید حرف جدیدی در آوردید. در مباحث کلی دین و در فقه - به معنای اوسع و اشمل آن - این حرفها فراوان است. این قدر حرف هست که ما هنوز بلد نیستیم. ما مسائل اقتصادی و نظامی و سیاست خارجی و ارتباطات اخلاقی خود را بایستی از دین در بیاوریم؛ خیلی از مسائل فردیمان را باید بازنگری کنیم؛ تعارف که نداریم.

حکومت، جزئی از نظام اجتماعی

ما در طول زمان، به دین و فقه به عنوان قالب و شکلی برای حکومت نگاه نکردیم. ما در دورانهای گذشته، گروه محکومی بودیم؛ حکومتها داشتند کار خودشان را میکردند و گاو خودشان را میدوشیدند؛ ما هم در این چارچوبی که حکومتها تشکیل داده بودند و در این اتوبوس یا قطاری که حکومتها مردم را سوار کرده بودند و به سمتی حرکت میدادند، در حالی که خودمان هم با این اتوبوس یا قطار حرکت میکردیم، میخواستیم چیزی در خصوص ارتباطات فردی افراد و مسافران به آنها یاد بدهیم؛ فقه ما این طوری بوده؛ لاقلاً در این چند قرن اخیر این طوری بوده است. امروز فقه، شکلی برای حکومت و شکلی برای نظام اجتماعی منها الحکومه است. حکومت جزئی از یک نظام اجتماعی است. کدامیک از فقها میتوانند بگویند که ما همه‌ی اینها را تر و تازه و شسته و رفته در آورده‌ایم، بفرمایید در اختیار شماس؛ قطعاً هیچکس چنین ادعایی نکرده و نمیکند؛ خیلی خوب، باید برویم اینها را پیدا کنیم؛ پس فکر جدید لازم است.

حوزه‌ی علمیه باید کارخانه‌ی سازندگی انسان، سازندگی فکر، سازندگی کتاب، سازندگی مطلب، سازندگی مبلغ، سازندگی مدرّس، سازندگی محقق، سازندگی سیاستمدار و سازندگی رهبر باشد. حوزه‌ی علمیه باید به جایی برسد که همیشه ده، بیست نفر شخصیت آماده برای رهبری داشته باشد؛ که اگر هر کدام از اینها را در مقابل زبندگان این امت بگذارند، بر او متفق بشوند که برای رهبری صلاحیت دارد. حالا حوزه‌ی علمیه این کارها را میتواند بکند، یا نمیتواند بکند؟ همه‌ی ما در این جا خودمانی هستیم. سابقه‌ی آخوندی و حوزوی من از بسیاری از شماها بیشتر است؛ شاید هم اگر ادعا کنم از اکثر شماها بیشتر است، خیلی گزافه نباشد؛ چون میبینم ماشاءالله اغلب شما از من جوانترید. من نسبت به مسائل روحانیت، علاقه‌ی عمیقی از نوع علاقه‌ی انسان به نفس و متعلقات خودش دارم. مسأله، مسأله‌ی یک شیئی خارجی نیست که درباره‌اش بحث کنیم. من که نگاه میکنم، میبینم حوزه‌ی ما این طوری نیست.

وجود محققان و متفکران خوب در حوزه

این که گفتم سمینار برگزار شود، برای این است که در چنین جایی شما پشت تریبون بروید و بگویید نه، به این دلیل و این دلیل، قضیه این طوری است. حالا که فقط من دارم صحبت میکنم، ادعا میکنم و میگویم که حوزه این طوری نیست؛ حداقل این است که بگوییم این کارهایی که از حوزه مورد توقع و انتظار است، حوزه برآورده نمیکند؛ حالا گیرم بگوییم که میتواند بکند، اما نمیکند؛ چرا نمیکند؟ چون عیبی در کار هست؛ این عیب را باید پیدا کنید.

البته اعتقاد من این است که حوزه بالقوه میتواند این کارها را بکند؛ بالقوه به این معنا که الان استعداد این کار در حوزه‌ی علمیه هست. امروز ما در حوزه محققان و متفکران خوبی داریم. مغزهایی در این حوزه‌ی علمیه هستند که اگر هر کدام از مراکز تحقیقاتی دنیا این آدمها را در آن رشته‌ی خودشان تربیت کرده بودند، امروز نابغه‌هایی داشتند؛ این هم یکی از بدبختیهای ماست! امروز ذهنهایی در حوزه‌ی علمیه هستند که اگر در فلان مؤسسه‌ی تحقیقاتی دنیا در فن ریاضیات یا فیزیک یا علوم طبیعی یا نجوم مشغول بودند، امروز در دنیا مثل خورشیدی میدرخشیدند و هر روز یکی از کارهایشان در دنیا به ثبت میرسید؛ اما این طور مغزهایی در حوزه‌ی علمیه‌ی ما آدمهای معمولی و عادی هستند؛ نه این که کسی برایشان شأنی قائل نیست - این که حالا چیزی نیست - بلکه بهره‌ی لازم از اینها گرفته نمیشود. پس حوزه‌ی ما از لحاظ شأنیت و استعداد، این امکان را دارد؛ اما عملاً ندارد؛ چرا ندارد؟ عللی دارد:

علل عدم تحقق حوزه مطلوب:

۱- مسائل معیشتی

یکی از عللش همین چیزی است که جناب آقای مشکینی فرمودند؛ مسائل معیشتی. بسیار خوب، حالا شما مسائل معیشتی را با من مطرح کردید؛ من ان شاءالله روی آن فکر خواهم کرد؛ اما قولی نمیدهم که



این کار به آسانی و بزودی عملی بشود. من نسبت به این مسأله تاکنون به صورت مستقیم و جدی فکر نکرده بودم. البته ما بیمه‌ی حوزه را راه انداختیم؛ ان شاء الله به جریان میافتد و هر کس بخواهد، استفاده خواهد کرد. هزینه‌های بیماری، یکی از مشکلات طلاب است؛ خود بنده هم در آن دوران همواره گرفتار آن بودم؛ میدانم که خیلیها هم گرفتارند و این از مشکلات اساسی است. ان شاء الله ما در حوزه یک تعاونی خوب هم راه میاندازیم که بتوانند لااقل بعضی از اجناس را ارزان تهیه کنند؛ طرحش را هم آماده کرده‌اند؛ خود بنده هم سرمایه‌گذاری کلانی در آن خواهم کرد؛ بعد هم طلاب هر کدام سهمی میگذارند و سرمایه‌گذاری می‌کنند. درباره‌ی مسأله‌ی مسکن هم عده‌ی از آقایان مشغول هستند. من قبلاً هم به آن تشکیلاتی که خانه‌های سازمانی میسازند، مختصر کمکی کرده‌ام؛ نیت کمک کردن بعد از این را هم داشته‌ام - نه این که نداشته باشم - اما به هر حال بعد از این هم میرویم و مینشینیم فکر میکنیم و به دوستانی که در مسائل حوزه برای ما فکر و کار میکنند، خواهیم گفت که روی این مسأله کار کنند.

البته عرض کردم، این به معنای آن نیست که من بگویم حالا دیگر مسأله‌ی معیشتی طلاب حل شد؛ نه، این طوری نیست. من میدانم که وضع طلاب بد است. امروز شهریه‌های حوزه حداکثر هشت هزار تومان است. چه کسی میتواند با هشت هزار تومان شهریه، زندگی خود را با داشتن سه، چهار بچه اداره کند؟! این درآمد بسیار کمی است. امروز واقعاً یک کارگر ساده‌ی کارخانه هم با هشت هزار تومان کار نمیکند؛ اما در حال حاضر طلبه‌ی ما که انتظار داریم یک روز خورشید درخشانی بشود که کشور و دنیا را اشعاع کند، دارد با این مبلغ زندگی میکند! واقعاً این تقریباً مثل همان زمان شهید ثانی ^(رضوان الله علیه) است؛ یعنی اگر با سطوح زندگی آن روز مقایسه کنیم، این مثل آن میشود! امروز کسانی هستند که روزی صد هزار تومان درآمد دارند! آنهایی که ماهی صد هزار تومان درآمد دارند، خیلی بیشترند. حالا در چنین جامعه‌ی که کسانی هم درآمد‌های خوب و زندگی‌های راحتی دارند، طلبه‌ی ما با ماهی هشت هزار تومان زندگی میکند! البته این چیز خیلی سختی است و میتواند عامل عمده‌ی بی‌امنی و ناآرامی باشد و بایستی به آن رسید؛ لیکن این یکی از علتهاست؛ علل دیگری هم دارد و من امشب میخواهم از یکی از این علل - که روی آن خیلی فکر کرده‌ام - یاد کنم.

۲- نداشتن دستگاه مدیریت مشخص، منظم و منسجم

حوزه تشکیلاتی است که به یک معنا اهمیت و حجمش از هر دانشگاهی بیشتر است؛ اما آن اولین چیزی را که هر مؤسسه‌ی علمی با این عظمت باید داشته باشد - یعنی یک دستگاه مدیریت مشخص و منظم و منسجم - ندارد! طلبه‌ی بی‌منامه نوشته و گفته است که ما نمیدانیم در حوزه به چه کسی مراجعه کنیم! امتحان را در جایی باید بدهیم، می‌دهیم؛ شهریه را باید از یک جای دیگر بگیریم، میگیریم؛ اما مشکلاتی داریم؛ به هر کس هم که مراجعه میکنیم، میگوید به من مربوط نیست! شما این نقص را چیز کمی نمیگیرید؛ این چیز خیلی بااهمیتی است. در این چند سال اخیر، یک عده از فضایی طراز اول و خوب و مؤمن واقعاً زحمت کشیدند و شورای مدیریت را تشکیل دادند. من شاهدی که این شورا واقعاً بسیار کار و تلاش کرد. ممکن است

خیلی از طلبه‌های حوزه هم تفصیل کارهای شورای مدیریت را ندانند؛ اما بنده میدانم. آقایان گزارش‌هایشان را به صورت تفصیلی و ریز آوردند؛ من در جریان آن گزارش‌ها قرار گرفتم و دیدم که واقعاً زحمت کشیده‌اند. بینی و بین‌الله آدم وقتی نگاه میکند، میبیند این آقایان با آن شأن و وضعی که دارند، و آنچه که از یک شورای مدیریت برمی‌آید، خیلی کار کرده‌اند؛ منتها مشکل کار این است که برای اداره‌ی این واحد به این عظمت، امکان ندارد کاری از شورای مدیریت بریاید. مسأله، مسأله‌ی شورای مدیریت نیست؛ یک مجموعه‌ی مدیریت قوی می‌خواهد؛ یک مدیر کارآمد می‌خواهد؛ یک مجموعه‌ی اداری و پرسنلی می‌خواهد؛ یک بودجه‌ی منظم می‌خواهد؛ ده تا معاونت می‌خواهد؛ تا بتوانند این مجموعه‌ی عظیم را درست کنند.

۳- ضعف در تبلیغ

هر کس از دوستان ما برای معالجه یا کار دیگر به خارج رفت، آمد گفت به فلان کشور مبلّغ بفرستید؛ اما من به آنها می‌گویم آن نیازی را که شما احساس کرده‌اید، من پیش از شما از آن خبر داشتم؛ اما کسی را نداریم؛ شما آدمی را معرفی کنید تا من بفرستم؛ می‌گویند نداریم! از کشورهای مختلف می‌آیند و از ما مبلّغ می‌خواهند؛ اما نداریم! از داخل شهرهای ایران می‌آیند و از ما مبلّغ و امام جمعه می‌خواهند؛ اما نداریم؛ خیلی عجیب است! بنده به مسائل امامت جمعه اشراف پیدا کرده‌ام. من دایماً گزارش آقایان دبیرخانه‌ی ائمه‌ی جمعه و جناب آقای رسولی را - که رئیس دبیرخانه هستند - می‌بینم و خبرها را می‌خوانم. جاهایی هست که گاهی شش ماه یا یک سال بدون امام جمعه میماند؛ این در حالی است که ما حوزه‌ی به این عظمت را داریم! مگر ما گفتیم به جنگلهای آمازون بروید و تبلیغ کنید؟! آقایان نمیروند؛ می‌گوییم چرا نمیروید، می‌گویند می‌خواهیم درس بخوانیم! برادران! من این روش را قبول ندارم؛ حالا شما هر چه می‌خواهید بگویید، بگویید؛ من والله این را الهی نمی‌دانم! چند نفرتان بیاید از مرجعیت و از ریاست و از مدرّسی و از فضل و سواد در آن حد بگذرید؛ حوزه را طوری راه بیندازید که بعداً هزار نفر مثل خودتان را به وجود بیاورید. تبلیغ که اولیترین کار ماست، حوزه‌ی علمیه‌ی قم این کار را نمیکند! با زحمت و تلاش زیاد، در فصل تابستان و یا به مناسبتی، آقایان عده‌ی را برای تبلیغ میفرستند؛ بنده هم پشتیبانی و کمک میکنم و بر این معنا اصرار می‌ورزم. ما در این دو، سه ساله، از سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات خواهش کردیم، عده‌ی را فرستادند؛ ولی این کافی نیست. جاهایی هست که اصلاً روحانی پایش به آن جا نمیرسد! در سفر به استان بوشهر به منطقه‌ی رفتیم و وارد ده بزرگی شدیم؛ گفتیم روحانی و عالم شما کیست؟ گفتند ما روحانی نداریم! پرسیدیم چرا؟ گفتند نمی‌آیند بمانند! من از شما سؤال میکنم که چرا نمیروید بمانید؟ این واقعاً سؤال جدی است؛ چرا نمیروید بمانید؟ بروید در یک ده بمانید؛ چه اشکالی دارد؟ حوزه نمیتواند برای این طور جاها مبلّغ بفرستد.

۴- عدم سازماندهی و نظم در باب تحقیق

تحقیق هم همین طور است. این حوزه بایستی دستگاہهای تحقیق داشته باشد. اگر یک نفر بنشیند



برای خودش تحقیق کند، البته چیز باارزشی است؛ اما کار این مجموعه‌ی عظیم این نیست. مرحوم آیه‌الله بروجردی^{۱۱} سالها در بروجرد بود و تک و تنها یک عالم تحقیق کرد؛ حالا اگر شما که یک عالم هستید، در قم بنشینید و در این مجموعه‌ی به این عظمت تحقیق کنید؛ که تازه این تحقیقات، مثلاً شطری از اشطار^{۱۲} آن تحقیقات یک نفر که تنها نشست و تحقیق کرده، نشود، این چه قیمتی دارد؟ امروز در یک مجموعه علمی، کار تحقیقات، ضابطه و قانون و روشهای پیشرفته دارد؛ کامپیوتر هست؛ تحقیق دستجمعی هست؛ تحقیق در چیزهای لازم هست؛ اما در حوزه، یکی در امری که لازم نیست، تحقیق میکند؛ دو نفر در امر واحدی تحقیق میکنند و تولید واحدی را به وجود می‌آورند! در باب تحقیق، سازماندهی و نظم لازم است؛ این نظم در حوزه‌ی علمیه وجود ندارد!

۵- کتابهای درسی

کتابهای درسی، یکی دیگر از مشکلات حوزه‌ی علمیه‌ی قم و حوزه‌های علمیه‌ی دیگر است. تا سخنی از کتابهای درسی می‌گوییم، می‌گویند فلان عالم بزرگ هم همین کتابها را خواند؛ حالا آنهایی که انقلابیترند، می‌گویند امام هم همین درسها را خواند که امام شد! آیا امام چون همین درسها را خواند، امام شد؟! امام جوهر مخصوصی بود. آنچه که شما در عظمت امام پیدا میکنید، ناشی از این نیست که این کتابهای درسی را خواند. وانگهی، از زمانی که امام راحل (رضوان الله علیه) این کتابها را میخواندند، تا حالایی که من و شما می‌خواهیم این کتابها را بخوانیم، بین این دو مقطع، شصت سال، هفتاد سال فاصله شده است. کتاب درسی جدید تولید کنید. چه اشکالی دارد که عده‌ی بنشینند کتاب درسی جدید تولید کنند؟ می‌گویند ما شهید ثانی^{۱۳} نمیشویم! خیلی خوب، شهید ثانی نمیشوید؛ اما بسیاری از فقهای امروز ما از فقهای گذشته واردترند. من نمیگویم رتبه‌ی علمی و استعدادشان بیشتر از آنهاست - شاید اگر در زمان آنها بودند، مثل آنها نمیتوانستند باشند - اما بسیاری از آنها، سطح معرفت فقهیشان بالاتر از خیلی از فقهای گذشته‌ی ماست؛ چرا نمیشود؟ کتاب اصول تولید کنید؛ کتاب فقه تولید کنید؛ برای مراتب مختلف تولید کنید؛ شکل درس را عوض کنید.

آن روز یکی از دوستان عزیز ما - که من واقعاً خیلی هم خاطرش را گرامی میدارم - به من میگفت که این طور نمیشود که در حوزه جنس پلاستیکی درست کرد؛ باید مطول و بعد معالم و بعد قوانین و بعد لمعه را با شروحش از اول تا آخر مطالعه کرد. من به او گفتم که نمیگویم جنس از پلاستیک درست کنید؛ بلکه میگویم امروز در دنیا از جنسی که از آهن سخت تر است، صفحه‌ی نازکتر از کاغذ درست میکنند؛ من میگویم این را درست کنید.

نوآوری کنیم. مگر میشود این همه مجموعه‌ی انسانی با این عظمت و با این همه استعداد، در کتاب درسی نوآوری نداشته باشد؟ این همه کارها را چه کسی باید بکند؟ این کارها را بایستی مدیریت حوزه بکند. البته کارهای فردی انجام گرفته است؛ فرد مخلص، مصلحی، دلسوزی، کتابی نوشته؛ کتابی تخلیص کرده؛ کتاب



نویی آورده؛ درس جدیدی گفته؛ مطلب تازه‌یی آورده؛ اما کار فردی به جایی نمی‌رسد؛ کار باید جمعی باشد؛ باید بر حوزه فرض بشود؛ باید مثل قالبی گذاشته شده باشد.

طراحی دستگاه مدیریت حوزه یک نیاز استراتژیک

به نظر می‌رسد که در حوزه دستگاه مدیریت لازم است. من فرمی برای این مدیریت تصویر کردم و روی کاغذ نوشتم، که الان برای شما می‌خوانم. اگر حوزه این طوری اداره بشود، مشکلاتش حل خواهد شد؛ اگر این طوری اداره نشود، مشکلاتش حل نخواهد شد. من عرض می‌کنم که با شورای مدیریت، حوزه اداره نمی‌شود؛ مدیر لازم دارد. در رأس بایستی یک شورای عالی سیاستگذاری امور حوزه متشکل از دوازده نفر، پانزده نفر از فضایی طراز اول حوزه وجود داشته باشد؛ اینها دو هفته یک بار دور هم جمع بشوند و برای سیاستگذاری، مسائل حوزه را با هم تبادل نظر کنند و دیگر در جزئیات اجراییات داخل نشوند. این عده، یک نفر را به عنوان مدیر انتخاب کنند؛ این مدیر هم بایستی شرایطی داشته باشد؛ باید از فضایی حوزه باشد و طلبه‌ها و فضلا او را قبول داشته باشند؛ فرد خارج از حوزه، یا کسی که وجهه‌ی فضلی و علمی نداشته باشد، کار را مشکل خواهد کرد.

تبیین ساختار پیشنهادی مدیریت حوزه‌های علمیه

۱- معاونت طرح و برنامه

البته خواهید گفت فضایی ما درس و بحث دارند؛ بله، من هم میدانم؛ اما من می‌گویم که محض رضای خدا همان درس را تعطیل کنند و بیایند به مدت سه سال این کار را به عهده بگیرند. بنده بعد از رحلت امام (رضوان الله تعالی علیه) خیلی از این مسؤولیتهای مهم کشور را دو ساله، سه ساله - یعنی زمان دار - به این و آن محول کرده‌ام. شما درس خارج می‌گویید و پنجاه نفر، صد نفر - کمتر یا بیشتر - هم شاگرد دارید؛ خیلی خوب، محض رضای خدا به مدت سه سال این درس را تعطیل کنید. اگر این درس تعطیل بشود، آیا در عالم ضایعه‌یی پدید خواهد آمد؟! بیایید این مدیریت را قبول کنید و یک نفر مدیر بشود؛ بعد این مدیر با اختیارات و با بودجه‌ی کافی، معاونتهایی داشته باشد. قبل از ایجاد معاونتها، باید یک دفتر طرح و برنامه، دایم برای طرحهای حوزه کار کند؛ بنشینند و راجع به مقررات، آیین‌نامه‌ها، شکلها، کارها، هیأت حوزه و مسائل کلی حوزه، دایم طرح بدهند.

۲- معاونت تبلیغ و نیروی انسانی

یک معاونت، معاونت تبلیغ و نیروی انسانی است؛ کارش فقط همین باشد؛ یعنی تربیت مبلّغ برای داخل کشور؛ تربیت مبلّغ برای خارج کشور؛ تأمین مبلّغان ثابت برای مناطق گوناگون کشور؛ تأمین مبلّغان فصلی برای مناطق گوناگون کشور؛ که هر کدام از اینها کلاسهای دوره‌یی کوتاه می‌خواهند؛ مثلاً امامت جمعه به نظر

من چیزی نیست که فقط به علم و بیان و امثال اینها بستگی داشته باشد و چیز دیگری نخواهد؛ امامت جمعه چیز دیگری هم لازم دارد؛ آن کسانی که خبره‌ی این کارند و اهل فن هستند، میدانند که امامت جمعه چه می‌خواهد؛ بنشینند چیزهایی را بنویسند و یک دوره‌ی چهار جلسه‌ی، پنج جلسه‌ی، ده جلسه‌ی درست کنند؛ عده‌ی هم این دوره را ببینند و برای امامت جمعه آماده باشند؛ دبیرخانه‌ی ائمه‌ی جمعه هم اینها را به حسب حالشان برای امامت جمعه انتخاب کند؛ حوزه باید این را تأمین کند. مسأله‌ی استقرار روحانیون در مناطق گوناگون و نیز تأمین مدارس تربیت مربی برای مراکز آموزش فرهنگی، باید مورد توجه قرار گیرد؛ شبیه آنچه که در همین مدرسه‌ی دارالشفاء به شکلی دارد انجام می‌گیرد. الان در سطح کشور جاهایی هست که مربیهای روحانی می‌خواهند؛ در سپاه می‌خواهند، در ارتش می‌خواهند، در دانشگاه می‌خواهند، در تربیت معلم می‌خواهند، در تربیت مدرس می‌خواهند.

۳- معاونت آموزش

یک معاونت، معاونت آموزش است؛ که باید مدارس تحت برنامه و مدارس تخصصی را اداره کند؛ برای آموزش، برنامه‌ریزی کند؛ متون آموزشی تهیه کند؛ گواهی پایان‌نامه‌های تحصیلی را بدهد؛ از طلاب بخواهد که پایان‌نامه بنویسند. شما آقایان چرا پایان‌نامه نمی‌نویسید؟ یک نفر دانشجو، چهار سال، پنج سال دوره‌ی را می‌بینید؛ بعد موضوعی را به او میدهند؛ استاد او راهنمایی میکند و یک رساله به وجود می‌آورد؛ خیلی هم خوب است. الان اگر همین آقایان طلاب ما، بعد از آن که پنج سال، شش سال، ده سال درس خارج رفتند، یک استاد راهنما بگیرند و یک موضوع فقهی به آنها بدهند و بگویند کار کنید، ببینید از همین طریق چه قدر موضوع حل خواهد شد. پایان‌نامه‌های بعضی از این دانشگاهها را که برای من می‌آورند - در موضوعاتی که بنده به آنها ذی‌علاقه هستم - می‌بینم که خیلی هم خوب است و این جوانان خوب کار میکنند. جوانان حوزه، اگر استعدادشان بیشتر از آنها نباشد، کمتر از آنها نیست؛ تلاش و زحمت و روح تحقیقشان هم که الحمدلله بالاست.

۴- معاونت تحقیقات و مطالعات

یک معاونت، معاونت تحقیقات و مطالعات است؛ کارش تربیت محقق، نظارت بر رساله‌های تحقیقی و انتشار مجلات علمی در حوزه است. من آن روز با جمعی از برادران این نکته را مطرح کردم و گفتم که ما یک مجله‌ی فقه نداریم! ما یک مجله‌ی علمی فقه لازم داریم که مباحث فقهی را با زبان علمی فقه - یعنی زبان عربی - بیان کند. اگر کسی هم خواست فارسی بنویسد، مینویسد؛ اما زبان اصلی مجله باید عربی باشد. محققان یک مجله‌ی فقه تهیه کنند و در آن مقاله بنویسند؛ یکی از فضلاء آبرومند هم یکی از درسهایش را تعطیل کند و بیاید مسؤولیت این مجله را به عهده بگیرد. مگر فایده‌ی این مجله برای پیشبرد فقه اسلام، کمتر از فایده‌ی آن درس است؟ محققان، بزرگان و فضلاء، موضوعات جدید فقهی را بنویسند؛ تحقیق کنند؛ نقد کنند؛ فقه را

پیش ببرند و دنیا را از فقه شیعه آگاه کنند. در دائرةالمعارف‌ها، فقه ما را بعد از فقه اباضیه می‌آورند! از این فقه غنی - که شاید هیچ فقهی این همه کتاب و تحقیق و متون مهم نداشته باشد، یا کمتر فقهی داشته باشد - کسی خبر ندارد! اینها را بیرون بیاوریم، تا در مجلات علمی دنیا منعکس بشود.

۵- معاونت پرورشی

یک معاونت، معاونت پرورشی است؛ مشاوره‌های اخلاقی و تربیتی، دروس و برنامه‌های تربیتی، کشف و هدایت استعدادها در خشان. در جمع طلاب و فضلاء ما استعدادهای درخشانی هستند؛ در میان اینها علامه‌ی حلبیها و محقق حلبیها و شیخ انصاریها پیدا میشود؛ اینها کجایند؟ بعضی در غم معاش، بعضی هم در غم پیدا کردن کان یکون یک کتاب درسی مشکل! واقعاً چه کار کنند؛ کسی نیست اینها را پرورش بدهد! من در دو، سه سال قبل از این، با یکی از فضلاء عالی‌مقام - که واقعاً قلباً به ایشان ارادت دارم؛ خیلی خوشفکر و نوآور هم هستند - همین نکته را مطرح کردم و گفتم شما تعدادی از این فضلاء و محققان را در جایی از قم جمع کنید و به آنها کار تحقیقی بدهید و بودجه‌ی هم برایش بگذارید؛ اما تعقیب نشد و متأسفانه این کارها انجام نمیشود! من ایراد ندارم که چرا فلان آقا این کار را نکرده؛ معلوم است که این کارها فردی انجام نمیگیرد؛ این کارها تشکیلات و مدیریت تشکیلاتی لازم دارد.

۶- معاونت گزینش و آمار

یک معاونت، معاونت امور حوزه‌های شهرستانهاست. یک معاونت، معاونت گزینش و آمار است. گزینش حوزه چه طوری است؟ دو نفر از آقایان اساتید، یک نفر را گواهی میکنند؛ از کجا او را میشناسند؟ ما اول انقلاب کسانی را داشتیم که نامه‌ی از فلان پیشنماز فلان محله می‌آوردند که در آن نامه، این شخص تأیید شده بود؛ او هم این نامه را مثلاً به سپاه یا کمیته میبرد و به او شغل میدادند؛ اما بعد معلوم میشد که این فرد منافق است! وقتی میگفتیم چرا چنین شخصی را تأیید کردید، میگفتند ابویشان مرتب به نماز ما می‌آمد! اگر پدرش به نماز شما می‌آمده، به این جوان که جزو فلان گروه ضد دین یا مثلاً منافق است، چه ارتباطی دارد!؟ مدرّس نگاه میکند، ظاهر حال را میبیند؛ لزوماً مأمور به تحقیق از باطن حال هم نیست؛ این که ملاک گزینش نمیشود! گزینش مهم است و از اینها دقیقتر است. مسأله‌ی گزینش، مسأله‌ی گروههای مختلف اجتماعی در حوزه، مسائل امنیتی، مسائل حقوقی، امتحانات ورودی در حوزه، مسأله‌ی نظام وظیفه و نیز آمارهایی که در حوزه لازم است - و ما خیلی از این آمارها را نداریم - به این معاونت مربوط میشود. در کنار اینها، معاونت رفاه و خدمات و معاونت اداری و پشتیبانی هم لازم است.

بنابراین، آن شورای عالی باید تشکیل شود؛ حالا مراجع یا جامعه‌ی مدرّسین محترم میخواهند آن را انتخاب بکنند، فرقی نمیکند؛ ده، پانزده نفر از آدمهای خوشفکر باید انتخاب بشوند. لازم نیست اینها وقت زیادی هم بگذارند؛ هفته‌ی یک جلسه، دو هفته‌ی یک جلسه - بسته به کارها - بنشینند سیاستگذاری کنند و خطوط

اصلی را معین نمایند؛ یک دبیر فعال هم داشته باشند که برایشان برنامه‌ها را روان کند؛ بعد اینها یک مدیر قوی انتخاب کنند و باهمه‌ی وجود از او حمایت کنند؛ البته در این صورت، بنده هم پشتیبانی مالی خواهم کرد. من به خود آقایان جامعه‌ی مدرّسین و شورای مدیریت هم که یک وقت تشریف آورده بودند، همین را گفتم؛ گفتم اگر چنین تشکیلاتی ایجاد بشود، من پشتیبانی مالی خواهم کرد و تا آن جا که در وسع من هست، فروگذار نخواهم کرد.

این مدیر قوی باید برای خودش پنج تا، هشت تا، ده تا، دوازده تا - هر چه لازم است - معاونت ایجاد کند. البته اگر قرار باشد چنین چارتی تصویب شود، یکی از همان سمینارها لازم است. یک گروه خوشفکر باید بنشینند و معاونتها را انتخاب کنند؛ بعد معاونان را بیاورند و آن شورای عالی تصویب و تأیید کند، تا با نظر همه باشد. مسؤولان زیر دست تر را خود آن معاون انتخاب کند. باید ساختمان مناسبی هم در اختیارشان گذاشته بشود - پنجاه تا، صد تا اتاق؛ بیشتر، کمتر - و بودجه‌ی معینی هم به این کار اختصاص پیدا کند و یک چند صد نفر آدم، مرتب صبحها دنبال اداره‌ی کار حوزه بیایند؛ و الا شورای محترم مدیریت و فضلی عالی‌مقام، با وجود درسهای خارج، تحقیقات علمی و شاگرد طلبه، معلوم است که نمیرسند. اداره‌ی چنین تشکیلات به این عظمتی، کار یک شورای مدیریت نیست؛ این یک نظام مدیریتی می‌خواهد؛ علاجش این است. جوانان طلبه و فضلا هم مکرر به من مراجعه میکنند، یا نامه و طومار مینویسند؛ جواب من این است که گفتم؛ حوزه این طوری درست میشود.

نکته‌یی را حضرت آقای مشکینی فرمودند که نکته‌ی درستی است. خوشبختانه امروز این علمین جلیلین مرجعین اعظمینی که در قم هستند^{۱۴} - که خداوند ان شاء الله برکات وجودشان را بر سر ما و همه‌ی مردم مستدام بدارد، و من واقعاً برای طول عمر و عافیت این آقایان دعا میکنم - بحمدالله جزو روشنفکران و خوشفکرانند؛ جزو کسانی هستند که این گونه چیزها را قبول دارند. من بارها به دوستان گفته‌ام که در شهر قم و حوزه‌ی قم، اول مدرسه‌یی که با صورت برنامه‌یی درست شد، مدرسه‌ی حضرت آیه‌الله العظمی گلپایگانی بود. سی سال پیش، قبل از مدرسه‌ی حقانی، مدرسه‌ی ایشان بود. ایشان مرحوم شهید بهشتی را برای این کار بردند. بنابراین، هر دو نفر این آقایان، اهل برنامه و اهل این چیزهایند. هیچ اشکالی ندارد که این فکرها در حوزه‌یی باشد که در رأس و در مقام مرجعیتش، چنین شخصیت‌های عالی‌مقامی هستند. آقایان فضلا بروند و این مطالب را با آنها در میان بگذارند؛ وقتی رضایت آنها کسب شد - که البته کسب میشود و راضی خواهند بود - بیایند بحول الله و قوته کار را انجام بدهند؛ این طوری حوزه درست خواهد شد. آقایان! بدون اینها، حوزه در قیامت از ماها شکایت خواهد کرد؛ چون استعداد عظیمی وجود دارد که به قدر خود این استعداد از آن استفاده نشده است!

ثمرات و وظایف حوزه علمیه قم

- حوزه علمیه مرتبط با مسائل و حوادث عالم
- رفع مسائل مسلمین انگیزه اصلی انقلاب اسلامی
- وضع اسلام در زمان پیروزی انقلاب
- عمل به جهاد، تلاش و توسل، راه تحقق اهداف و آرمانها
- ثمرات حوزه علمیه
- حوزه‌ی علمیه یک موجود زنده است
- نقش طلاب جوان در ثمربخشی حوزه
- نیاز حوزه به تحول و تطور
- لزوم استفاده از ابزارها و روشهای نوین در پژوهش حوزه
- شناسایی استعدادها در خشان در حوزه و برنامه‌ریزی برای آنها
- تخصصی کردن محتوای درسی
- و ...

ثمرات و وظایف حوزه علمیه قم*

ارتباط حوزه علمیه با مسائل و حوادث عالم

آنچه که محور عرایض امروز ماست، حوزه‌ی علمیه است. البته امروز حوزه‌ی علمیه مثل گذشته جدا از مسائل و حوادث عالم نیست؛ امروز حوزه‌ی علمیه حقیقتی است که با همه‌ی دنیا - مستقیم و غیرمستقیم - مرتبط است؛ بنابراین، سخن از حوزه‌ی علمیه، بیشک با مسائل جاری جهان اسلام هم مرتبط است؛ همچنان که با مسائل کشور و مسائل دولت دارای ارتباط تام است. عرض کرده‌ایم که نظام جمهوری اسلامی، نظامی نیست که ممکن باشد مجموعه‌ی از علمای دین از آن جدا باشند؛ آن هم مجموعه‌ی عظیم حوزه‌ی علمیه‌ی قم که خود پدید آورنده‌ی این انقلاب و زمینه‌ساز پیروزی آن و پشتیبان و پشتوانه‌ی معنوی آن در طول سالهای گذشته بوده است و ان شاء الله همواره خواهد بود.

رفع مسائل مسلمین انگیزه اصلی انقلاب اسلامی

آنچه که ما امروز در مسائل جهان اسلام مشاهده می‌کنیم، برای کسانی که با انگیزه‌ی انقلاب و فکر انقلاب آشنا هستند، چیزهای جدید و نامنتظری نیست. انقلاب اسلامی، انقلابی نبود که فقط تغییر یک رژیم حکومتی را به یک رژیم دیگر هدف بگیرد؛ همچنان که بالاتر از آن بود که فقط مسائل مجموعه‌ی از مسلمانان را که در چارچوب جغرافیایی یک کشور زندگی می‌کنند، هدف بگیرد. از روز اولی که انقلاب پیروز شد، بلکه پیش از آن - امروز که حرفهای پیش از انقلاب را می‌شنویم، به یاد می‌آوریم که حتی پیش از پیروزی انقلاب، برای مجموعه‌ی انقلابیون و دست‌اندرکاران این نهضت عظیم - نه فقط مسائل ملت ایران، بلکه مسائل مسلمین نیز مطرح بود.

البته شکی نیست که در سازندگی، مسائل ملت ایران - به دلایل مختلف - تقدم و ارجحیت دارد. این نظام و این دولت باید بتواند یک الگو درست کند، تا فعل او، قول او را تأیید کند؛ باید بتواند در این کشور اسلام را تحقق ببخشد، تا نهضت اسلامی، صادق شناخته شود؛ باید شعارها را به واقعیت بدل کند، تا آن شعارها، دل شعاردهندگان سایر کشورها را گرم کند. پس، مسائل کشور ایران تقدم و اولویت دارد؛ اما بلاشک در هدفهای اصلی حرکت اسلامی و نظام اسلامی، مسائل مسلمین مطرح است. اگر در گوشه‌یی از جهان، جمعی از مسلمین حرکتی میکنند، تصمیمی میگیرند، سودی میبرند، یا زبانی میبینند، ملت ایران و انقلاب و نظام ما نمیتواند موضع منفی و بیتفاوت بگیرد. لذا از روز اول که انقلاب ما به یک دولت و یک نظام تبدیل شد، این نظام در زبان امام و معلم و معمارش، و در زبان مسؤولان و گویندگان، همواره مسائل ملت‌های مسلمان را مطرح و به آن اعتنا کرده است. امروز اگر شما میبینید که مثلاً در آفریقا ملت‌ها کاری کرده‌اند که حواس استکبار جهانی بکلی پریشان شده است؛ اگر میبینید که سیاست‌گذاران استکباری دارند فکر میکنند که اگر مسائل الجزایر به فلان کشور و فلان کشور سرایت کرد، ما چه میکنیم؛ اگر میبینید که ملت‌های مسلمان جمهوریهای آسیای میانه، احساسات اسلامی خود را ابراز میکنند و اسلام را میخواهند - تا آن جا که رهبران و مسؤولان و زمامدارانشان هم چاره‌یی جز این ندارند که دم از گرایش به انگیزه‌های اسلامی بزنند - و همین طور موارد دیگر، اینها را باید به عنوان آن جرقه‌هایی که از این کانون آتش منتشر شده است، ملاحظه کنید.

وضع اسلام در زمان پیروزی انقلاب

بلاشک دنیا، دنیای دیگری شده است. آن روزی که این انقلاب به پیروزی رسید، وضع اسلام در دنیا این نبود که امروز هست؛ خیلی متفاوت بود. آن روزی که این نهضت شروع شد، وضع اسلام و دین و دینداری در داخل همین کشور هم این نبود که شما امروز مشاهده میکنید؛ دین، غریب و مظلوم و منزوی بود؛ از دین برائت میجستند؛ حتی دیندارها از دینداری خجالت میکشیدند! وضع فرهنگ غیردینی - بلکه ضد دینی - به جایی رسیده بود که بزرگترین تعریف دینی از یک جوان این بود که بگویند فلان جوان نماز خوان است! همه چیز به سمت دوری از اسلام و دوری از خدا بود. در دیوار این کشور را به گناه آلوده کرده بودند. بعضی از ظواهر محفوظ بود؛ اما از بواطن دین، از روح دین، از حرکت عمومی به سمت هدفهای دین خبری نبود؛ و این در ایران بود که مردمش یکی از متدین‌ترین مردمان مسلمان در کشورهای گوناگون بودند. در بعضی کشورهای دیگر اسلامی، وضع مثل این جا بود؛ در بعضی جاها هم وضع بدتر بود. سران کشورهای اسلامی یادشان نمی‌آید که مسلمانند! در مجامع سیاسی و رسمی اسلامی، چیزی که مطلقاً به یاد کسی نمی‌آید، این بود که یک حرکت و یک تظاهر اسلامی انجام بگیرد، یا از یک تظاهر ضد اسلامی جلوگیری بشود؛ اصلاً چیزی به عنوان اسلام مطرح نبود!

عمل به جهاد، تلاش و توسل، راه تحقق اهداف و آرمانها

امروز کار به جایی رسیده است که دشمنان اسلام و دین - منظور، دشمنان فردی و شخصی و اعتقادی نیست؛

دشمنان سیاسی است؛ آنهایی که دینداری مردم را سدی در مقابل اطماع و هوسها و شهوات خود میبینند - از گسترش دین در سطح عالم، به عنوان یک پدیده‌ی خطرناک یاد میکنند! ما باید به این واقعیت خیلی توجه کنیم؛ این کار کیست؟ این کار شماسست؛ این کار جهاد عظیمی است که ملت ما انجام داد. از سخن بدون عمل، کسی درس حقیقی و ماندگار نمیگیرد. ملت ایران کاری کردند که عملشان، قولشان را تأیید کرد و بر آن صحنه گذاشت؛ لذا این قول برکت پیدا کرد. منش الهی آن امام خالص و مخلص، آن انسان باصفا که در تمام وجود و حرکات و سکنات خود، خدا را در نظر می‌گرفت، کار خود را کرد. برادران عزیز! جوانان عزیز! اینها برای ما درس است؛ اینها راه آینده‌ی ما را روشن میکند. ما که هنوز به اهداف خودمان نرسیده‌ایم؛ ما که هنوز با آن صحنه‌ی عظیمی که از گسترش تفکر اسلامی پدید می‌آید و خدای متعال در آیات قرآنی آن را ترسیم کرده است - که «لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون»^۱ - خیلی فاصله داریم. راه، همین راه است: راه جهاد، راه تلاش، راه علم و عمل، راه اخلاص، راه صفا، راه ذکر و توجه به خدا، راه توسل به اهل بیت، راه زنده نگهداشتن یادگاران و ارزشهای اسلامی؛ نه فقط در دل و ذهن، بلکه حتی در عمل؛ اینهاست که ما را به نتایج خواهد رساند.

ثمرات حوزه علمیه

پس، امروز وقتی که حوزه‌ی علمیه نگاه میکند، باید احساس کند که حرکت این چند ده سال گذشته‌ی او، یک حرکت مثمر بوده؛ و اساساً حوزه‌ی علمیه، یک وجود مثمر و دارای برگ و بار بوده است؛ «کلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها فی السماء. تؤتی أكلها کلّ حین بأذن ربّها»^۲ و تا امروز این گونه بوده است. در سال ۱۳۴۰ قمری - یعنی هفتاد و دو سال قبل از این - آن روزی که مرحوم آیه الله حائری (رضوان الله تعالی علیه) وارد این شهر شد، از این همه برکات خبری نبود؛ نه در این شهر، نه در این کشور، و نه در سراسر عالم. او این حوزه را پایه گذاری کرد و تقریباً چهل سال بعد از آن تاریخ - یعنی در سال ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ قمری - این نهضت آغاز شد؛ ببینید چه قدر این ثمره به اصل نزدیک است و چه طور آن اخلاصی که نشاننده‌ی این نهال - یعنی نهال حوزه‌ی علمیه - در وجود خود داشت، به ثمر نشست، تا این نهضت پدید آمد و نشاننده‌ی نهال نهضت - یعنی آن معلم نسل کنونی و نسلهای آینده‌ی بشر، آن مرد خدای آن بنده‌ی صالح، آن رهرو راه پیامبران - با اخلاص خود چه کرد که این نهال تا امروز این همه ثمرات بخشیده است که شما آنها را در سراسر عالم میبینید؛ و یکی از ثمرات آن تلاش در کشور ایران، تشکیل جمهوری اسلامی با همه‌ی برکاتش است؛ و در جاهای دیگر، بیداری مسلمین و بقیه‌ی قضا یا است که میدانید. امروز هم من و شما باید با اخلاص و با تلاش و با جهاد حرکت کنیم تا این درخت، ثمر بخش بماند و ثمر بخش تر بشود؛ این باری است که ما دست به دست میگردانیم. پس حوزه‌ی علمیه یک وجود مثمر بوده است؛ بعد از این هم باید مثمر باشد؛ و الا حوزه‌ی بیثمر فایده‌ی ندارد و به در دسر نگهداشتنش نیارزد. هیچ درختی اگر ثمری نداشته باشد، یا لاقل سایه‌ی بر سر کسی نیفکند، هیچ باغبانی زحمت نگهداری از آن را بر خود هموار نمیکند.

🌸 حوزه‌ی علمیه یک موجود زنده است

حوزه‌ی علمیه یک موجود زنده است؛ افراد در این حوزه می‌آیند و می‌روند. یک روز شما این جا را پُر کردید؛ یک روز هم قبل از شما جمع دیگری این فضا و صحن را پُر میکردند؛ آنها رفتند و شما آمدید؛ من و شما هم خواهیم رفت و دیگری خواهند آمد و ان شاء الله متألّفی تر و پُرشکوه‌تر از زمان ما این جا را پُر خواهند کرد. ماها عوض میشویم؛ اما آنچه میماند، حوزه‌ی علمیه است. حوزه‌ی علمیه، یک موجود همیشه زنده است؛ اما حیات آن به دست ما و به دست هر نسل دیگر است. اگر من و شما زندگی و جوهر حیات را در حوزه تزریق نکنیم، حیات حوزه ضعیف خواهد شد و به نسلهای بعد نخواهد رسید. حوزه مربوط به افراد نیست - افراد می‌روند، حوزه میماند - اما حیات مستمر و تاریخی حوزه، وابسته به جهاد و تلاش افراد است. ما میتوانیم بد عمل کنیم - العیاذ بالله - و نتیجه‌ی بد بگیریم؛ یا خوب عمل کنیم و نتیجه‌ی درخشان بگیریم. پس عمل ماست که تأمین کننده و تعیین کننده‌ی آینده و آثار و ثمرات حوزه است.

🌸 نقش طلاب جوان در ثمربخشی حوزه

حالا چه بکنیم که این حوزه مثمر بماند؟ یک مسأله این است که طلاب علوم دینی و فضایی جوان، آیا برای سازندگی و برای آینده‌ی حوزه نقشی دارند یا نه؛ جواب این است که بلی، دارند. هر کسی نقش خودش را دارد. در یک مجموعه، همه‌ی افراد دارای نقشند. در یک بدن سالم، هر سلولی مشغول کار است. اگر هر کدام مادر آن جایی که هستیم، کار خود را خوب انجام بدهیم، به سلامت مجموعه کمک کرده‌ایم؛ اما اگر هر کدام ما کار خود را خوب انجام ندهیم، به قدر شعاع وجودی خود، به سلامت مجموعه ضربه زده‌ایم؛ «رحم الله امرء عمل عملاً صالحاً فأتقنه».^۳ کار را باید متقن و خوب انجام داد؛ درس را باید خوب خواند؛ اخلاق را باید رعایت کرد؛ تدین را باید در زندگی خود اصل دانست؛ ممشای بزرگان را در آداب زندگی، در خلیقات عبادی و عملی باید اسوه و الگو قرار داد. چیزهایی هم هست که البته به تطور زمان متطور میشود؛ آنها را هم باید متطور و متحول کرد. پس افراد حوزه، از بزرگ و کوچک، تا طلبه‌ی تازه به حوزه آمده، در عمل شخصی خود میتوانند نقشی ایفا کنند که آن نقش در سلامت حال و آینده‌ی حوزه اثر خواهد گذاشت. اگر طلبه‌ی امروز ما به درس خواندن بیاعتنایی کند، یا به دیانت و تعبد و تلاش فردی اخلاقی خود بیاعتنا بماند، یا استعداد خود را به کار نیندازد، یا هدف خود را گم کند - مثل کسی که به طرف مقصدی در حال حرکت است، اما وقتی وسط راه به قهوه‌خانه‌ی خوش آب و هوایی رسید، همان جا پیاده بشود و لنگر بیندازد و همان جا بماند و هدف را فراموش کند - یا اگر در اثنای راه منظره‌یی به چشمش خورد، نشناخته و ندانسته به سمت آن راه بیفتد و از هدف غافل بشود، همه‌ی اینها آفات راه ماست. طلبه باید راه را با معرفت و علم و یقین انتخاب کند و با معرفت و علم و یقین هم آن را ادامه دهد؛ آنچه که مربوط به فرد طلبه است، اینهاست. البته مسؤولیتهای دیگری هم هست که به طور طبیعی کار کسان دیگری است؛ کار مدیران و کار استادان و بزرگان است - که آن هم داستان دیگری دارد - کار طلبه‌ها نیست.

نیاز حوزه به تحول و تطور

در خصوص آنچه که در حوزه‌ی علمیه باید دچار تحول و تطور بشود - که بخش بسیار مهمی است - اگر بخواهم به‌طور اجمال و خلاصه مطلبی عرض بکنم - که البته تفصیلش را با جزییات و ریز مسائل، در مجموعه‌ی علما و فضلا و اعظام حوزه عرض کرده‌ام^۴ - این است که این مجموعه‌ی عظیمی که امروز مایه‌ی اتکاء و امید نظام جمهوری اسلامی و آینده‌ی کشور است و به منزله‌ی راهنمایی برای حرکت کلی کشور، نه فقط امروز، بلکه برای فردا و فرداهاست - که هر کدام از شما در یک بخش باید این راهنمایی را انجام بدهید و ان شاء الله در میان شما کسانی باید راهنمایی کل مجموعه را در دوران و زمان خودش انجام بدهند - این مجموعه‌ی که امروز به یک معنا چشم امید جهانی به اوست، باید خودش را با شرایط و امکانات و پیشرفت‌های زمان هماهنگ کند؛ همین درس را بخواند، همین علم را بیاموزد، همین سلوک اخلاقی و معنوی را داشته باشد؛ اما از ابزارهای جهان هم استفاده کند .

لزوم استفاده از ابزارها و روشهای نوین در پژوهش حوزه

این نمیشود که در دنیا کامپیوتر باشد؛ سرعت از ساعت و دقیقه به ثانیه رسیده باشد؛ برای ذره ذره‌های وقت و انرژی حساب باز بشود؛ دانشگاهها و مراکز پژوهشی عالم برای دانشجویان و محققان و خرده محققان خودشان امکانات تحقیق را فراهم کنند؛ اما ما طبق همان شیوه‌های قدیمی که یک روز بزرگان ما (قدس الله اسرارهم) شریفه عمل میکردند - چون دستشان خالی بود - عمل بکنیم؛ مگر چنین چیزی ممکن و رواست؟ اصلاً جایز نیست. اینها چیزهایی است که باید تطور پیدا کند. نمیشود شما امروز که میخواهید از این جا به تهران بروید، الاغی پیدا کنید و سوار آن بشوید و قدم به قدم از این جا به کوشک نصرت، از آن جا به علیآباد و نقاط دیگر بروید، تا بعد از چهار، پنج روز به تهران برسید؛ چنین چیزی امکان ندارد. شما یک ماشین پیدا میکنید و سوار آن میشوید و یک ساعت، دو ساعت دیگر به تهران میرسید؛ این وسیله در اختیار ماست. ما فقه هم میخوانیم، اما از وسیله‌ی سریع‌السير هم استفاده میکنیم؛ مگر مانع و منافاتی دارد؟ ما فقه هم میخوانیم، اما از کامپیوتر هم برای فقه استفاده میکنیم. ما فقه هم میخوانیم، اما از شیوه‌های جدید تحقیق هم استفاده میکنیم. در دنیا روشهای ویژه و بسیار جدیدی برای تحقیق علوم غیر تجربی وجود دارد - فقه از علوم تجربی که نیست - از آنها هم استفاده میکنیم. ما فقه هم میخوانیم، اما از ابزارهای کار دستجمعی هم استفاده میکنیم. کارهای ما دستجمعی نیست. من یک وقت عرض کردم که از این جهت، مثل جناب ابیذر (سلام الله علیه) هستیم که «یعیش وحده و يموت وحده»^۵. همه‌ی کارهای ما تنهاست: از استاد، تنها درس میگیریم و تنها مطالعه میکنیم. گرچه مباحثه‌مان هم کار دو نفری است، اما تنهاست؛ یعنی اشتراک فکری نیست. یک روز زید میخواند، عمرو شاگرد او میشود و گوش میکند؛ فردا عمرو میخواند، زید شاگرد او میشود و گوش میکند؛ یعنی کار فردی است. کار دستجمعی، اشتراک مساعی و ابزارهای مناسب را جمع کردن و آوردن، کارهای جدید دنیاست. جدید که عرض میکنیم، این بخش آن خیلی هم جدید نیست؛ تقریباً قدیمی است؛ اما در عین حال ما هنوز با آن چندان آشنا نیستیم!

۴. بیانات در جمع علما و مدرّسان و فضالای حوزه‌ی علمیه‌ی قم (۱۳۷۰/۱۱/۳۰)؛ ر.ک: صفحه‌ی ۹۰ همین مجلد

۵. روضة‌الواعظین، ص ۲۸۴

شناسایی استعدادهای درخشان در حوزه و برنامه‌ریزی برای آنها

استعدادهای درخشان را در میان حوزه جمع‌آوری و طبقه‌بندی کنیم؛ این از کارهایی است که امروز در دنیا رایج است. نمیشود بگوییم که این درس هست؛ هر کس می‌خواهد بیاید، بیاید؛ هر کس هم نمی‌خواهد، نیاید؛ ما این طوری درس می‌دهیم و ملاحظه‌ی اضعف مأمومین را می‌کنیم! مگر چنین چیزی میشود؟ باید برای اقوای مأمومین هم یک درس ویژه گذاشت. استعدادها باید شناسایی و طبقه‌بندی بشود؛ آن استعداد درخشان برکشیده شود و به او آموخته شود و از او استفاده شود؛ اینها کارهایی است که در جمله‌ی کارهای جدید قرار می‌گیرد؛ اینها باید در حوزه انجام بگیرد.

تخصصی کردن محتوای درسی

تخصصی شدن و رشته‌رشته کردن و امتحان کردن و کارهای گوناگون دیگر هم از همین قبیل است. نیابند بگویند که بزرگان ما همان‌طور درس خواندند و به آن جاها هم رسیدند. در حقیقت، بزرگان ما ابزار و وسیله‌ی نباشند. اگر کسی مثل ابن سینا در دنیای امروز با امکانات امروز درس می‌خواند، کاری میکرد که تا هزار سال دیگر دنیا مدیون او باشد؛ همچنان که در آن دوران و به حسب آن زمان کاری کرد که هزار سال دنیا مدیون او شد. آنها امکانات نداشتند، همان‌طور زندگی کردند؛ اما امروز امکانات و پیشرفته‌ها هست؛ ما از پیشرفت که نباید فقط لامپ مهتابی‌ش را در اتاقمان بیاوریم! بایستی به دنبال ابزار کار باشیم؛ و این چیز بسیار حائز اهمیت است؛ نمیشود از اینها گذشت. غرض، اینها چیزهایی است که مربوط به بزرگان حوزه است؛ ان شاء الله اینها را بایستی انجام بدهند.

وجود یک مدیریت متمرکز

حوزه به یک مدیریت متمرکز احتیاج دارد که از طرف بزرگان حوزه، مراجع معظم حوزه، فضلالی حوزه و جامعه‌ی مدرّسین حوزه مورد حمایت باشد و طلاب آن مدیریت را به عنوان یک مدیریت شامل بپذیرند. جمعی آدمهای کارآمد بنشینند و دامن‌ها را به کمر بزنند و از این مجموعه‌ی عظیم که چشم جهانی به اوست، آن چنان که میشود و باید و شاید، استفاده کنند؛ این از جمله‌ی کارهایی است که در حوزه باید انجام بگیرد؛ آن وقت حوزه مثمر خواهد شد.

اهمیت دادن به ارزش جهاد و علم

یک مسأله، مسأله‌ی ارزشها در حوزه است. طلاب باید ارزشهایی را به عنوان ارزشهای ثابت و زوال‌ناپذیر همواره به یاد داشته باشند؛ که از جمله‌ی آنها، ارزش علم و ارزش جهاد است. ارزش جهاد را دست کم نگیرد. طلبه‌ی جهادگر، طلبه‌ی تلاشگر، طلبه‌ی بسیجی، طلبه‌ی که آماده است تا در میدانهای خطر حضور پیدا کند، این طلبه است که اگر با ابزار علم مجهز شد، آن وقت دنیایی در مقابل او دیگر تاب نمی‌آورد. این کتابی را که درباره‌ی



خاطرات بسیجیهای تیپ ۸۳ است و اخیراً چاپ شده، میخواندم؛ چه قدر لذتبخش و زیباست. طلبه‌ی امام صادق، در دفاع از حریم امام صادق - یعنی نظام جمهوری اسلامی؛ چون جنگ ما دفاع از حریم امام صادق و دفاع از حریم اسلام و قرآن بود - در میدانهای خطر بیمحابا پیش میرود و حماسه‌هایی خلق میکند که گویی افسانه است؛ این قدر از ذهن مردم امروز دور است؛ اینها ارزشهای تمام‌نشدنی است؛ هیچ چیزی با اینها معادل نیست؛ نظام حوزه بایستی این ارزشها را رشد بدهد و پیش بیاورد. ارزش تدین و تعبد و ذکر، ارزش بسیار بزرگی است. ما همیشه افتخار میکردیم که حوزه‌های علمیه آن چنان است که وقتی کسی وارد آن میشود، اگر بار معنوی و دینی و اعتقادی و عملی زیادی هم نداشته باشد، وقتی خارج میشود، پُربار و متدین است؛ و همواره از دانشگاههای کشور - دانشگاههای سبک جدید - توقع کرده‌ایم که این طور باشند که اگر جوانان وارد میشوند و متدین نیستند، وقتی خارج میشوند، متدین خارج بشوند؛ این باید در حوزه‌ی علمیه به حد اعلیٰ برسد.

انس پیدا کردن طلبه با ذکر و مناجات

طلبه باید با دعا، با ذکر و با مناجات انس پیدا کند. طلبه باید زندگی خود را یک زندگی دینی محض بکند. طلبه باید دل خود را پاک و صاف کند، تا وقتی در مقابل انوار معرفت و توفیقات الهی قرار گرفت، تلاًؤ پیدا کند؛ برادران! بدون اینها نمیشود. ما کسانی را داشتیم که از لحاظ علمی، مراتب بالایی هم داشتند و مغزشان قوی بود؛ اما دل و روحشان ضعیف و آسیب پذیر بود. وقتی این جا آن بنیه‌ی معنوی و دینی ساخته نشود، آن جا که پای مقام و امکانات مادی به میان می‌آید، انسان می‌لرزد؛ آن جا که پای فداکاری به میان می‌آید، انسان می‌لرزد و نمیتواند جلو برود؛ آن وقت چه طور میشود یک ملت و یک مجموعه را هدایت کرد؟

باید عمل کنیم، تا بتوانیم اثر بگذاریم. امام را دیدید؟ امام در این شهر در زمان مرحوم آیه‌الله بروجردی^۷ مدرس عالی مقامی بود که فقط طلاب ایشان را میشناختند. طلاب جوان و فضلا به ایشان علاقه داشتند و همان وقت درس ایشان، درس شلوغی بود؛ اما در بیرون حوزه‌ی علمیه، کسی در شهر قم هم ایشان را درست نمیشناخت، چه برسد در سطح کشور؛ مگر یک عده خواص کمیاب و بسیار معدود که در گوشه و کنار با اخلاق و درس اخلاق ایشان، یا آشنا بودند و یا شنیده بودند. همین انسان که در گوشه‌ی حوزه‌ی علمیه یک زندگی شبه منزوی و یک زندگی علمی محض را دنبال میکرد، آن وقتی که پای عمل به میان آمد، آن چنان قرص و محکم وارد شد که حقیقتاً قدرتهای پولادین دنیا را متزلزل و متلاشی کرد. این صاحبان قدرتهای مادی دنیا با آن همه باد و بروت، با آن همه تظاهر و تشریفات، با آن همه پیشرو و پیروها، هیچکدامشان نتوانستند در مقابل آن نفَس سوزان، آن پای استوار و آن انسان ثابت قدم و محکم، مقاومت کنند؛ درشتهایشان هم سینه سپر کردند؛ اما همه یکی پس از دیگری مجبور به عقب‌نشینی شدند. آن مرد این استقامت را از چه چیزی به دست آورد؟ از ایمان و تقوا و اخلاص و پاکیش. او انسانی پاک و با اخلاص بود و دنیا برایش اهمیتی نداشت؛ حفظ آن مقام برایش ارزش و هدف نبود؛ به تکلیف الهی فکر میکرد.

خودسازی در جوانی

برادران عزیز! طلاب و فضایل جوان! این بنیه در جوانی شکل میگیرد. در جوانی خودتان را بسازید؛ شما روزگارهای مهم و حساسی را در پیش خواهید داشت. این کشور و این نظام و این نهضت عظیم اسلامی در سطح عالم، به شماها احتیاج خواهد داشت؛ از لحاظ معنوی باید خودتان را بسازید. البته نقشه، نقشه‌ی آسانی است؛ اما پیمودنش اراده می‌خواهد. نقشه، یعنی تقوا؛ تقوا، یعنی پرهیز از گناه؛ یعنی اتیان واجبات و ترک محرمات؛ کار را با اخلاص انجام دادن و از ریا و فریب دور بودن. برخلاف آنچه که تصور میشود، این کارها در دوران جوانی بسیار آسانتر است؛ به سن ماها که برسید، کار مشکلتر خواهد شد. بنابراین، ارزش تدین، یکی از آن ارزشهاست؛ این ارزش بایستی رعایت شود. نماز شب خواندن، نافلة خواندن، دعا خواندن، ذکر گفتن، متوجه خدا بودن، زیارت رفتن، توسل کردن و به مسجد جمکران رفتن، سازنده است؛ اینها شما را پولادین خواهد کرد. نمیشود یک حوزه‌ی ایده‌آل داشته باشیم؛ در حالی که این چیزها در طلابش نباشد.

لزوم پیشرفت دادن به دانش در حوزه

یکی دیگر از ارزشها، پیشرفت دادن به دانش در این حوزه است. آن کسانی که در سطوحی هستند که میتوانند به علم پیشرفت بدهند، باید این کار را بکنند. علم را باید پیش برد؛ فقه را باید پیش برد. فقه ما اسلوب بسیار متفن و محکمی دارد؛ آن اسلوب همان چیزی است که به آن فقاہت می‌گوییم. فقاہت، یک شیوه برای استنباط و درک احکام الهی و اسلامی است. شیوه‌ی فهم معارف احکام از کتاب و سنت، که چگونه و با چه ابزاری مطلب را بفهمیم، شیوه‌ی فقاہت نام دارد. این شیوه، شیوه‌ی بسیار رسایی است و این منبع عظیمی که در اختیار ماست - یعنی کتاب و سنت و دستاوردهای فکری گذشتگان - مواد اولیه‌ی آن است. با این شیوه و در این قالبها، میشود تمام نیازهای بشر را استخراج کرد و در اختیار بشریت گمراه گذاشت. امروز ما خیلی احتیاج داریم که از این شیوه استفاده‌ی بهینه کنیم. البته کسانی که از فضل و مراتب بالای علمی برخوردارند، خود این شیوه را هم باید تکمیل کنند. هیچ چیزی نیست که تکمیل‌پذیر نباشد؛ همه چیز در این عالم به سمت تکامل پیش میرود؛ حتی ذوات مقدسه‌ی معصومین روز به روز کاملتر میشدند و تکامل پیدا میکردند. وجود مقدس معصوم با آن عظمتی که برای ما حتی تصور هم نیست - که امروز شما نگاه میکنید میبینید از لحاظ عظمت، خورشیدی است که اصلاً ابعادش را هم ما نمیتوانیم بفهمیم؛ درست نگاه هم بکنیم، چشمان را خواهد زد - فردای او از امروزش کاملتر است. پس میبینید که حتی در آن مراحل، تکامل هست. در همه چیز و در همه‌ی شیوه‌ها تکامل هست. ما باید شیوه‌ی فقاہت را هم تکامل بدهیم؛ بعد این شیوه که در دست قرار گرفت، آن وقت وارد بشویم، کتاب و سنت را باز کنیم و از آنها استفاده کنیم.

پرداختن به کارهای نشده و سوالهای بی جواب

برادران عزیز! امروز کارهای نشده و سوالهای بیجواب خیلی هست. از اولی که این انقلاب پیروز شد، هر جا



رفتیم و هر کس آمد، دیدیم به ما میگوید شما چه میگویید؛ حرفتان چیست. ما باید پایه‌های تفکر اسلامی و جهان‌بینی اسلامی و مبانی نظام اسلامی و ارکان و خطوط اصلی انقلاب اسلامی - یعنی این تحول و از شکلی به شکل دیگر شدن - را توضیح بدهیم؛ بعد ارکان نظام جمهوری اسلامی و اقتصاد و سیاست و روابط جمعی و روابط فردی و اخلاق و فرهنگ و جایگاه علم را در آن توضیح بدهیم؛ همه‌ی اینها کار لازم دارد؛ جای بسیاری از این کارها خالی است؛ اینها باید از حوزه‌ی علمیه بجوشد و سرریز بشود. امروز در دنیا افکاری ارائه میشود و فلسفه‌هایی در زمینه‌های گوناگون - در ذهنیات، در مسائل اجتماعی، در تاریخ، در اقتصاد - مطرح میشود که پاسخهایی هم در این زمینه وجود دارد. هر چند صباحی یک نفر در دنیا سر بلند میکند و کتابی مینویسد؛ کتاب او را به زبانهای دیگر ترجمه میکنند و چهار نفر هم مروجش میشوند؛ ما چه کار کنیم؟ ما این جا در مدرسه‌ی فیضیه، یا در حوزه‌ی قم، یا در مسجدمان در فلان شهر کشور بنشینیم، تا ببینیم چه حرفی از خارج آمد که فلان نقطه‌اش اشاره یا تعریفی به مسائل دینی دارد و بنا کنیم همان نقطه را رد کردن؟! این درست است؟! بعد از آن که کسانی آن را خواندند، دانستند، تدریس کردند، تفهیم کردند؛ یکی هم پیدا شد و آن را ترجمه کرد؛ مدتها هم گذشت و آن ترجمه به دست من روحانی رسید؛ تازه حالا بفهمم که در ده سال پیش، بیست سال پیش، چهل سال پیش، در اروپا دانشمندی یا متفکری یا فیلسوفی یا فیلسوف‌نمایی آمده و به فلان نقطه‌ی اعتقادات من تعرض کرده و من حالا به او جواب بدهم! آیا این روش درستی است؟! یا نه؛ حوزه باید در متن حوادث علمی عالم باشد. امروز شما باید بدانید و در جریان باشید که مثلاً در مقوله‌ی جامعه‌شناسی، در دنیا چه نظرات و چه ایده‌هایی هست و چه فکرهایی دارد می‌جوشد. گاهی در این فکرها عناصر مطلوبی هست؛ آن را جذب کنید؛ عناصر نامطلوبی هم هست؛ قبل از آن که بیاید، دفاع مناسبش را آماده کنید و ذهنیت جامعه را واکسینه نمایید. این طور نباشد که وقتی آمد و یک عده رفتند و خواندند و طرفدار شدند، ما بگوییم بله، فلان کس در فلان قضیه این طور گفته و این مطلب به این دلیل و این دلیل و این دلیل، درست نیست؛ این که راه بر خورد نیست! پس، تحقیق و پژوهش و اطلاع و آگاهی از حقایق و معارف عالم و وضع علمی دنیا، از چیزهایی است که برای حوزه‌ی علمیه لازم است.

🌟 لزوم وجود حوزه در متن جریانات علمی دنیا

حوزه‌ی علمیه نباید از مسائل و جریانات علمی دنیا منزوی باشد؛ باید در متن جریانات علمی باشد. البته این حرف به معنای آن نیست که فردا تکتک طلاب قم بگویند خیلی خوب، ما میخواهیم حالا در متن جریانات علمی قرار بگیریم، پس در سهامان را زمین بگذاریم و اول یک خرده زبان یاد بگیریم و بعد بیایم! نه، حوزه باید باشد، نه تکتک طلاب. مجموعه‌ی حوزه باید مثل یک استخر جدا افتاده‌ی از جریانات علمی و فکری جهان نباشد؛ دریای عظیمی باشد که جریانهایی به آن وارد بشوند و جریانهایی هم از آن خارج گردند؛ فکرهایی در آن وارد بشوند و فکرهایی هم از آن خارج گردند. شما باید دنیایی را سیراب کنید؛ حوزه نمیتواند کنار بماند. اینها چیزهایی است که در مورد حوزه‌ی علمیه‌ی قم هموم ماست. من گاهی که راجع به مسائل حوزه‌ی علمیه فکر میکنم، حقیقتاً یک حال سراسیمگی پیدا میکنم! حوزه خیلی مهم است. البته خوشبختانه در قم مراجع معظم تقلید

هستند. امروز در حوزه‌ی علمیه بزرگانی هستند. این دو مرجع بزرگی که امروز در حوزه‌ی علمیه هستند^۸ - این استخوانهای قدیمی حوزه؛ این کسانی که هر کدام شصت سال، هفتاد سال به این حوزه خدمت کرده‌اند - وجودشان خیلی بابرکت است. غیر از آنها، فضلا و مدرّسان و شخصیتها و آدمهای دلسوز هستند. گاهی انسان اینها را که میبیند، میگوید ما هم به کارهای خودمان مشغول باشیم؛ این کارها بالاخره انجام میگیرد؛ ولی از طرفی انسان میبیند که حوزه‌ی علمیه است؛ شوخی نیست. واقعیتهایی که در حوزه‌ی علمیه هست، جاهای خالی که انسان احساس میکند، اینها چیزهایی نیست که انسان بتواند آنها را ببیند و نسبت به آنها دچار فکر نشود؛ هم انسان متوجه این امور نشود. باید تلاش خیلی سریع و وسیع و همه‌جانبه و پرمغز و پرمحتوا و پخته‌یی - نه عجولانه و سرسری - در قم انجام بگیرد؛ طلاب و فضلا هم باید کمک کنند؛ اساتید و مدرّسان هم ان شاء الله باید پیشقدم بشوند.

تاکید بر ارتباط حوزه و دانشگاه

یکی از چیزهایی که امام بزرگوار روی آن تأکید میکردند، ارتباط حوزه و دانشگاه بود؛ حوزه‌ی علمیه در این مورد چه کار می‌خواهد بکند؟ چه طوری ارتباط حوزه و دانشگاه تشکیل خواهد شد؟ ما دفتر همکاری حوزه و دانشگاه داریم - که البته کارهای بسیار بالارزش و خیلی خوبی هم کرده است - اما نسبت به آن کار عظیم، فقط بخش کوچکی را اشغال کرده است. تحقیقات مشترک، پژوهشهای مشترک و کارهای مشترک، میتواند وجود داشته باشد. طلاب باید با معارف روزگار خودشان آشنا بشوند و علوم روز را بشناسند؛ البته این به معنای آن نباشد که درسهای خودشان را رها کنند. برنامه‌های حوزه باید فراگیر باشد و به قدر لازم و کافی طلاب را آشنا کند. نکته‌ی آخر هم این که طلاب همواره در میدان تبلیغ، بسیجیهای نظام بوده‌اند. کمک به نظام، کمک به مسؤولان، کمک به دولت و کمک به این کسانی که با همه‌ی وجود دارند تلاش میکنند، جزو چیزهایی بوده که بحمدالله طلاب همیشه آن را انجام داده‌اند؛ الان هم باید انجام دهند.

لزوم مراقبت از نفوذ جناح بندی‌های سیاسی در حوزه

مراقب باشید که دسته‌بندیها و جناح‌بندیهای سیاسی در حوزه نفوذ و رشد نکند. جهت سیاسی طلاب، همان جهت سیاسی نظام و انقلاب است؛ همان جهت انقلاب را باید ان شاء الله در تبلیغات و در برخورد با مردم - قولاً و عملاً - پی بگیرد. ان شاء الله بایستی تصویر خوبی از انقلاب و تلاش مسؤولان و خدماتی که امروز دولتمردان ما بحمدالله دارند انجام میدهند، در اختیار مردم بگذارید؛ خداوند هم به شما کمک خواهد کرد. امیدواریم که قلب مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) از شما راضی و خشنود باشد و سربازان همیشگی و واقعی آن بزرگوار باشید.

آبروی هزار ساله روحانیت، موجب گرایش مردم به انقلاب اسلامی

روحانیت، منشاء تحولات مهم اجتماعی، دینی و

سیاسی کشور

علت اعتقاد بنیادین ملت ایران به روحانیت

ضرورت حفظ آبروی اسلاف مطهر و عالم و مقدّس

چگونگی حفظ آبروی اسلاف مطهر گذشته

از بین بردن آبروی روحانیت توطئه دشمنان انقلاب

اسلامی

آبروی هزار ساله روحانیت، موجب گرایش مردم به انقلاب اسلامی*

روحانیت، منشاء تحولات مهم اجتماعی، دینی و سیاسی کشور

بنده ضمن استقبال از این دیدار و تشکر از آقایان محترم که این فرصت را به وجود آوردید، می‌خواهم مطلبی را عرض کنم که به جامعه روحانیت - از طبقات مختلف و مراتب مختلفشان - مربوط است. آن مطلب این است که در کشور ما، لااقل از چند قرن پیش به این طرف، روحانیت به خاطر وضع خاص خود و ارتباطی که با مردم داشته و اعتقادی که مردم نسبت به آن داشته‌اند، منشاء تحولات مهم اجتماعی و دینی و سیاسی بوده و یا در این تحولات نقش بسزایی داشته است. از جمله در ماجرای مشروطیت، در ملی شدن صنعت نفت - در آخر سالهای دهه بیست و اوایل سی - و واضحتر از همه، در پیروزی انقلاب اسلامی و نیز در گسترش این نهضت. البته نباید هم خیال کرد که فقط طلاب جوان و پر حرارت و پر شور بودند که در این اجتماعات عظیم پیش از پیروزی، تأثیر گذاشتند. این طور نبود. همه آقایانی که دست‌اندر کار این امور بودند، میدانند که در شهرستانها، حضور علمای موجه و پیرمردان محترم عالمی که مردم به آنها اعتقادی داشتند، بسیار مؤثر بود. اگرچه این افراد سابقه‌ای هم در مبارزات نداشتند - نه به زندان افتاده بودند، نه مبارزه‌ای کرده بودند و نه اعلامیه‌ای نوشته بودند - اما وقتی که در این سال آخر و ماههای آخر قبل از پیروزی، تشخیص دادند که باید وارد میدان شوند، وارد میدان شدند و حضور ایشان، تأثیر عظیمی در جلب همه طبقات مردم داشت. لذا، در راهپیماییها، همه قشرهای مردم را مشاهده میکردید. این که زنان در داخل خانه احساس وظیفه کردند؛ پیرمردان احساس تکلیف کردند؛ کسانی که سوابق مبارزه نداشتند احساس تکلیف کردند؛ مردم در شهرها و روستاها احساس تکلیف کردند، و ناگهان یک ملت

قیام کرد، به خاطر همین بود؛ به خاطر حضور همه جانبه علمای دین و روحانیون بود که از بزرگشان، از کوچکشان، پیر مردشان، جوانشان، مآلی فقیه سالخورده‌شان، واعظ گوینده پر حرارت نورسشان، چون وارد شدند، معنایش این بود که همه قشرهای مردم وارد خواهند شد. این، طبیعت کار است. در ایران لااقل در این سه، چهار قرن اخیر این گونه بوده است. قبل از این، شاید وضع تفاوت داشته است. در بعضی از کشورهای دیگر اسلامی هم شاید همین گونه باشد. ما نسبت به کشورهای که درست اطلاع نداریم، قضاوت نمیکنیم؛ اما کشور ما این گونه است. ممکن است اگر علما نباشند، قشری از مردم وارد میدان شوند و گروهی از جامعه کمر به مبارزه‌ای ببنند؛ اما سرکوب و ساکت و تطمیع کردن یک گروه، کار مشکلی نیست. گروه عظیمی که نمیشود آن را از میان برداشت و راهش را به سمت پیروزی سد کرد، ملت است. اگر بخواهید عامه ملت و قشرهای آن یک جا حاضر شوند، باید روحانیون آن جا باشند. اگر روحانیون و علمای دین در جایی حاضر شدند، معنایش این است که همه طبقات، یا اکثریت قاطعی از ملت، آن جا حاضر خواهند شد. این، طبیعت ایران ماست. این، خصوصیتی است که در طول سالیان متمادی - بلکه قرون متمادی - به اثبات رسیده است.

علت اعتقاد بنیادین ملت ایران به روحانیت

علت این چیست؟ علت، وضع روحانیت است. بنده مکرر عرض کرده‌ام که ما نباید خیال کنیم آبروی نسل فعلی روحانیت موجب این شد که مردم به سمت انقلاب اسلامی گرایش پیدا کنند. نه؛ این اشتباه است. بلکه آبروی هزار ساله روحانیت، که یک ذخیره تمام نشدنی بود، موجب این پیروزیها و موفقیتها گردید. این آبروی هزارساله، عبارت است از آن اعتباری که در طول قرنهای متمادی، از علم و تقوای علمای بزرگ به دست آمده است. یعنی علامه حلی در این مجموعه نقش دارد؛ محقق نقش دارد؛ مجلسی نقش دارد؛ شهیدین نقش دارند، شیخ طوسی نقش دارد، سید مرتضی نقش دارد؛ شیخ انصاری نقش دارد؛ علمای بزرگ در قرنهای متمادی در نجف نقش دارند؛ بزرگان قم نقش دارند؛ مرحوم حاج شیخ^۱ نقش دارد، و مرحوم آقای بروجردی نقش دارد. یعنی هزاران انسان برگزیده، عمرهایشان را به طهارت و تقوا گذراندند، مجموعه‌های علمی سطح بالا به وجود آوردند و آثار علمی ارائه دادند، تا بتدریج یک جامعه و یک ملت را به روحانیت - به صورت بنیادین - معتقد کردند. این نیست که عده‌ای؛ مردم یک عهد و زمان و نسلی، کسی را بخواهند، اما نسل بعد نخواهند. وقتی که محبتی، بنیادی و عمیق شد، به مثابه خصال انسانی، از نسلی به نسل دیگر به ارث میرسد. مثل محبت حسین بن علی علیه‌السلام، یا محبت اهل بیت علیهم‌السلام. اینها خصوصیات نیست که یک نسل داشته باشد و نسل دیگر بخواهد تحصیل کند. نه؛ اینها تحصیل کردنی نیست. اینها از نسلی به نسل دیگر به ارث میرسد و در تعلیمات پدران، در تربیت مادران، در نوازش مرتبان و در لالایی دایه‌ها برای کودکان، خودش را نشان میدهد. بنیادین شدن یک موضوع به این معناست و اعتقاد به روحانیت در جامعه ما، بنیادین بوده و هست. وقتی چنین چیزی وجود

۱. آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم.

دارد و چنین اثری مثل انقلاب بر آن مترتب است، پیداست که دو حادثه بزرگ مورد انتظار است. انقلاب هم که شوخی نیست! تشکیل جمهوری اسلامی که شوخی نیست! این، یعنی تهدید همه قدرتمندان و قلد‌های دنیا! پیروزی انقلاب یعنی بیدار شدن یک میلیارد و اندی مسلمان، از خواب چند صدساله. این، یعنی ناگهان در همه کشورهای اسلامی، جمعی از روشنفکران مسلمان و دانشمندان و توده مردم بلند شوند، مشت‌ها را گره کنند و شعار احیای اسلام را مطرح نمایند. پیروزی انقلاب یعنی اینها! پیروزی انقلاب این نیست که چهار افسر، دست به کودتای نظامی بزنند؛ دولتی را ببرند؛ یکی دیگر را بیاورند؛ بعد هم عده‌ای دیگر بیاورند آن دولت را ببرند و دیگری را بیاورند! قضیه پیروزی انقلاب اسلامی که این گونه نیست! پیروزی انقلاب اسلامی، یعنی برافراشته شدن پرچمی که قدرتمندان دنیا برای پایین کشیدن آن، زحمت بسیاری کشیده بودند؛ پول بسیاری خرج کرده بودند؛ تدبیرهای بسیاری اندیشیده بودند؛ انسانهای بسیاری را کشته بودند و خیلی کارها کرده بودند. ناگهان انقلاب اسلامی پیروز شد و با پیروزی آن، همه نقشه‌های قدرتمندان باطل گردید. همه آن قدرتمندان، معطل و سرگردان شدند و منافعشان مورد تهدید قرار گرفت. این است معنای پیروزی انقلاب اسلامی.

✎ ضرورت حفظ آبروی اسلاف مطهر و عالم و مقدّس

لذا، وقتی که این آبرو و این سرایت دین و روحانیت در بین مردم، چنین اثر بزرگی میتواند داشته باشد، پس دو موضوع بزرگ، مورد توقع است: یکی این که ما، اعقاب آن اسلاف مطهر و عالم و مقدّس، باید آبروی آنها را حفظ کنیم. به خاطر این که اگر این کار انجام نگیرد و این نسل، آبروی گذشتگان را حفظ نکند، همان چیزی که نهادین و بنیادین شده بود، بتدریج زایل خواهد شد و از بین خواهد رفت. این، طبیعت قضیه است. حال به چه نحو باید آبرویشان را حفظ کنیم؟ این خود داستان مفصّلی است.

✎ چگونگی حفظ آبروی اسلاف مطهر گذشته

اولاً آنها عالم بودند؛ ما هم باید سعی کنیم علم آنها را پیش ببریم. علم آنها میراث بزرگ و مهمی است. چهار نفر آدم که در کی از مسائل حقوقی و فقهی اسلام، یا از فلسفه اسلامی، یا از کلام اسلامی ندارند - ولو صورتاً در رشته‌ای تبحری داشته باشند - اگر اهانت و تحقیر میکنند، به اینها نگاه نکنید. فقه اسلام و در میان فقه اسلام، فقه شیعه، از لحاظ پیشرفته‌ها و دقت‌های عالمانه برای کسانی که اهل فن و فهمند، موضوع شگفت‌آوری است. شوخی نیست که انسانی مثل صاحب جواهر^۲ بنشیند، یک دوره فقه را از اول تا به آخر، با آن همه دقت و تحقیق، به تنهایی بنویسد و یک دایره‌المعارف را به تنهایی در حقوق اسلامی پدید آورد! این، به معجزه اشبه است. همین‌طور است شیخ انصاری. همین‌طور است صاحب ریاض^۳. همین‌طورند بقیه علمای بزرگ، از متقدمین و متأخرین. شیخ مفید دویست تألیف دارد. علامه حلی نزدیک به سیصد تألیف دارد. خواجه نصیر طوسی یک‌طور دیگر. شیخ طوسی یک‌طور دیگر. اینها، برای کسانی که اهل فنند،

۲. شیخ محمد حسن نجفی

۳. سید علی طباطبایی (صاحب ریاض المسائل)

خیلی حرف و معنی دارد. البته اگر یک آدم جاهل و بی‌معلومات و نادان، در جایی مشغول گردن کلفتی باشد و یک حقوقدان بزرگ از آن جا عبور کند، برای او با یک نفر آدم بیسواد فرقی ندارد. اگر یک پزشک بزرگ از آن جا عبور کند، برای او با یک آدم نادان یکسان است. تشخیص او که ملاک نیست؛ تشخیص اهل فن ملاک است. علم شیعه، علم والایی است که از حیث کمی و کیفی خیلی زیاد و خیلی بزرگ است. نگاه نکنید به کسانی که می‌ایستند و تحقیر میکنند و می‌گویند که «علمای شیعه کاری نکردند». شما نمی‌فهمید که چه کار کردند. «سخن شناس نئی جان من، خطا این جاست.» این طور نیست که هر کس بتواند جایی بایستد و به میزان، نقدی بگذارد که خودش اهلش نیست. این که روش علما نیست؛ روش سفهاست. علم آنها زیاد بوده است. جامعه علمی امروز اگر بخواهد آن میراث را گرامی بدارد و آن آبرو را حفظ کند، باید در علم جلو برود و پیشرفت پیدا کند. حوزه‌های علمیه در یک میدان و علمای در غیر حوزه‌های علمیه، در میدان دیگر. فرض بفرمایید که شما در رشته و عظم و تبلیغ تلاش میکنید. بسیار خوب؛ گفته‌ها و گفتارها باید عالمانه باشد. از سخن سست باید پرهیز شود. از منبر بی‌مطالعه باید اجتناب شود. بهترین گفته‌ها و آخرین گفته‌های جدید درباره مسائل اسلامی، باید دانسته شود. البته ممکن است چهار منبر کمتر برویم؛ اشکال ندارد. انسانی که خوب بخواهد بگوید، ناچار است کمتر بگوید: «لاف از سخن چو در توان زد - آن خشت بود که پر توان زد.» اگر دُرش را بخواهیم پیدا کنیم، البته باید زحمت بکشیم؛ چاره‌ای نیست. آن کس که فرضاً در دانشگاهها مشغول تبلیغ و کار مخصوص روحانی است یا در ارتش و یا در سپاه مشغول تلاش روحانی است، باید نیاز فکری آن مجموعه و مخاطبین خودش را هوشمندانه و زیرکانه بشناسد. باید ببیند مخاطب او چه عقده و ابهام و سؤال در ذهن دارد؛ ولو به زبان نیاورد. باید عالمانه آن مشکل را حل کند. اگر میتواند، خودش حل کند و اگر نمیتواند پیش عالمتر از خودش برود و مشکل را حل کند. این گونه است که سطح علم بالا میرود. هر کس در هر جایی که مشغول است - ولو مشاغلی که مستقیماً به کار علم و درس و تحصیل ارتباطی ندارد؛ مثل مشاغل قضایی - باید به این مسائل توجه کند. البته مشاغل قضایی، عالمانه است؛ اما به کار تحصیل و پیشرفت علمی، به طور مستقیم ارتباطی ندارد. یکی قاضی است؛ حقوقدان اسلامی است؛ باید به دقت کار و تلاش کند تا حکم واقعی الهی را در مورد آن واقعه و حادثه بیابد. این، در باب علم. در باب قدس و تقوا هم معلوم است دیگر؛ عالمی که حرص به دنیا داشته باشد مردود است. عالمی که از محرّمات اجتناب نداشته باشد، مردود است. نه این که عالم نباید از تمتّعات زندگی بهره ببرد؛ اما مراتبی هست که انسان در آن مراتب، باید حقاً و انصافاً از تمتّعاتی چشم بپوشد. علما هم مثل بقیه مردم، باید از تمتّعات معمولی زندگی بهره ببرند؛ همان گونه که خداوند درباره پیغمبر فرمود: «قل انما انا بشرٌ مثلكم» اما این دو چیز - حرص به دنیا و عدم توّرع از حرام - ممنوع است. این که حرص به دنیا در عالم احساس شود - ولو به حسب ظاهر فعل حرامی هم نکند؛ اما همین طور از چپ و راست دنبال این باشد که بتواند مال دنیا را جمع کند - ضدّ قدس است. یا این که خدای نکرده توّرع از حرام نداشته باشد و دیده شود که برایش غیبت کردن آسان است، دروغ گفتن آسان است، و خدای

نکرده ارتکاب بعضی از محرمات گوناگون آسان است. پس، این نسل موظف است چه از راه علم و تداوم رشته علمی و پیشرفت علمی و چه از لحاظ حفظ اعتبار تقوایی و قدسی، آبروی اسلاف را حفظ کند.

از بین بردن آبروی روحانیت توطئه دشمنان انقلاب اسلامی

کسانی که میخواهند جمهوری اسلامی را بیابرو کنند، اگر شده است تهمت میزنند و دروغ درست میکنند تا قدس و علم روحانیت را ضایع کنند. اینها خبرهای دروغ میدهند، حوادث دروغ جعل میکنند و موضوع کوچکی را بزرگ میکنند، برای این که آبروی روحانیت را در نظر مردم ببرند. پیداست این آبرو برای آنها خیلی اهمیت دارد. میدانند که اگر این آبرو باشد یا نباشد چقدر تفاوت دارد. بعضی نیز همین را فرموله میکنند، لباس علمی و بحث استدلالی به آن میپوشانند - گویا بحث علمی میکنند - که «بله؛ در حوزه علمیه، علم و تقوا نیست!» نه آقا؛ انصافاً تقوا و قدس، در بین این قشر، به نسبت، از همه قشرهای دیگر بیشتر است. شما نگاه کنید ببینید این طّلاب حوزه علمیه، درآمد و حقوقشان چقدر است؟ امروز بیشترین حقوق حوزه‌های یک طلبه فاضل - نه طلبه‌ای که امروز وارد حوزه شده؛ آن هم حوزه قم که بالاترین حوزه‌هاست - که زن و چند بچه دارد و سالها درس خوانده است، از متوسط حقوق کارگران و کارمندان این کشور به مراتب کمتر است. یعنی از نصف هم کمتر است. نصف متوسط حقوق کارگران از همه حقوق یک طلبه فاضل ما در حوزه علمیه قم - حالا مشهد را نمیگویم؛ اصفهان را نمیگویم؛ شهرهای کوچک را نمیگویم؛ قم را میگویم که مرکز است - بیشتر است! اما در عین حال، با تقوا و طهارت زندگی میکند. خوب، قدس یعنی چه؟ ورع یعنی چه؟ بیاعتنایی به دنیا یعنی چه؟ یعنی همین. البته آدمهای ناباب هم هستند؛ آدمهای قالتاق هم همه جا هستند. اما اکثریت و شکل غالب در میان طّلاب همین است که ما مشاهده میکنیم. این برجستگیهاست که اگر در طول سالهایی که طلبه مشغول انجام مسؤولیتهاست در او باقی بماند، واقعاً علوّ مقام و علوّ درجه است.

این، آن حادثه و مطلب اول که قشر روحانی باید خودش به فکر خودش باشد؛ به فکر آن ذخیره باشد؛ به فکر آن آبرو باشد. قاعدتاً هم هست؛ اما میشود بر آن آبرو افزود؛ همچنانی که امام بزرگوار ما، آن هم بر آبروی هزار ساله روحانیت افزود. امام، آبروی روحانیت را از زمان شیخ مفید تا امروز - هر چه بود - مضاعف کرد و بالا برد. قدرت روحانیت را در مقابله با بدیها و ظلم و جور نشان داد؛ که یک عالم چگونه میتواند وارث موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام و پیغمبر خاتم صلیالله علیه و آله و سلم باشد. آف بر کسانی که قدر این نقش عالی آن بزرگوار را نمیدانند و خیال میکنند نسبت به روحانیت، دلسوز یا علاقه‌مندند! آف بر جهالت و بر غفلت اینها، که چطور نمیدانند و نمیفهمند ارزیابی صحیح چگونه است!؟

شیخ مفید (ره) بنیانگذار حوزه‌های علمی شیعه در آینده

زندگی شیخ مفید، چشمه سار دانش، فرهنگ،

اخلاق و حکمت

نقش برجسته شیخ مفید در شکوفایی فقه و کلام و

مذهب اهل بیت (ع)

اهمیت تشکیل بزرگداشت شیخ مفید برای نسل امروز

جایگاه شیخ مفید در خط سیر تفکر علمی تشیع در

دو زمینه‌ی کلام و فقه

وضع اجمالی حوزه‌های شیعه در دوران منتهی به

زمان شیخ مفید

حوزه‌ی بغداد دره‌التاج مراکز علمی شیعه با اشتهار

و شکوفایی شیخ مفید

شیخ مفید بنیانگذار حوزه‌های علمیه شیعه با

قواره‌ای جدید و جامع

و ...

شیخ مفید(ره) بنیانگذار حوزه‌های علمی شیعه در آینده*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمین و افضل صلواته و از کی تحیاته علی سیدنا النبی الاعظم محمد المصطفی و اله الغر الميامین
سیما بقیة الله فی الارضین روحی له الفداء

زندگی شیخ مفید، چشمه سار دانش، فرهنگ، اخلاق و حکمت

هزار سال پیش از این، در یکی از روزهای پر حادثه‌ی بغداد، میدان «اشنان»، بر مردمی که به خاطر واقعه‌ی غم‌انگیز در آن انبوه شده بودند تنگ آمد. و هزاران چشم بر مردی که مرگش حادثه‌ی بزرگ بود، گریست. و دهها هزار نفر بر جنازه‌ی انسان والایی نماز گزارند که پنجاه سال، چون مشعلی تابناک، بخش گسترده‌ی بی‌از جهان اسلام را با دانش و معرفت خود، روشن ساخت، و در کرانه‌ی دجله‌ی بغداد، دجله‌ی دیگری از علم و معرفت به راه انداخته بود. تندباد حوادث تلخ و خونین در پایتخت عباسی و طوفان تعصبا و بددلیها نتوانسته بود چراغ علم و عملی را خاموش سازد که به شجره‌ی زیتونه‌ی علوم قرآن و معارف اهل بیت (علیهم السلام)، متصل گشته و با مصباح خرد بشری تالک‌یافته بود. و خار و خاشاک کج فهمیها و بدسگالیها نتوانسته بود در برابر آن شط‌خروشان‌ی سدّ گردد که فقه و کلام و عقل و نقل را در بستر پر فیضش به سرزمینهای حاصلخیز رسانیده بود. آن روز که پیکر مفید را انبوه خلائق تشییع کردند و به امامت سید شریف، علی مرتضی بر او نماز گزارند، دل‌هایی پر از کینه و تهی از کیاست و حکمت، این را پایان کار آن بزرگمرد شمرده و ساده‌اندیشان مرگ او را جشن گرفتند. اما چشم و دل هر فرزانه‌ی می‌توانست به وضوح در یابد که مرگ آن سالار فرزندگان نمیتواند پایان کار کسی باشد

و فیضان پنجاه ساله‌ی او، چشمه ساری از دانش و فرهنگ و اخلاق و حکمت، در فضای اندیشه‌ی بشری جاری ساخته و اراده‌ی الهی و سنت تاریخ، زاینده‌ی و فزاینده‌ی آن را در عبور جاودانه‌اش از لابلای نسلها و دوره‌ها و قرن‌ها، تار سیدن به دریای منتهای رشد نهایی بشر، تضمین کرده است.

نقش بر جسته شیخ مفید در شکوفایی فقه و کلام و مذهب اهل بیت (ع)

آن روز بدن نحیف مفید در خانه‌اش در درب‌الریاح بغداد به زمین سپرده شد تا روزی به جوار بارگاه حضرت ابیجعفر جواد (علیه‌السلام) منتقل شود و در آن دارالسلام رحمت الهی بیارامد، اما شخصیت سترگ او که پنهان کردنی و از یاد رفتنی نبود، پیوسته در برابر چشم زمان باقی ماند و هر گز از یاد نرفت، و در روند شکوفایی فقه و کلام و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) نقش بر جسته‌ی خود را ایفاء کرد. امروز پس از گذشت هزار سال از آن روز، تشکیل هزاره شیخ مفید به همت شما عزیزان، تجدید خاطره‌ی آن حادثه‌ی بزرگ و تجلیل از آن قله‌ی علم و تقوا است که گذشت ده قرن و رشد ده قرنی علم و فرهنگ نتوانسته است از سرافرازی او بکاهد و او را از نظرها بیندازد. نسل علمی امروز با بزرگداشت مفید و نشر آثار مکتوب او، در حقیقت وظیفه‌ی سپاس خود را نسبت به مردی انجام میدهد که خود و افکارش همواره در ضمن جریان غنی و پر بار فقه و کلام مدرسه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام)، حضور داشته و به مثابه‌ی سنگ زاویه و قاعده‌ی اصلی، در بنای رفیع فقاہت و تکلم شیعی، چنانکه در این هزار سال شناخته شده است، منشاء اثر بوده است. حضور مفید در محشر آراء و افکار زنده‌ی علمی و کلامی، به نشر کتب یا ذکر آراء او نیست - اگر چه نشر کتب و ذکر آراء او مقتضای شکر منت او بر همه‌ی متکلمان و فقهای پس از اوست - بلکه این حضور درخشان، به تداوم روند و خط سیری است در فقه و کلام که او گشاینده و مؤسس آن بوده است.

اهمیت تشکیل بزرگداشت شیخ مفید برای نسل امروز

تشکیل این هزاره‌ی تجلیل و سپاس، اولاً نسل امروز را با چهره‌ی این بزرگمرد آشناتر میکند و زمینه‌ی قدرشناسی و آنگاه بهره‌گیری از آثار او را برای نسلهای امروز و فردا فراهم میسازد. ثانیاً به تحلیلگران و پژوهندگان تاریخ فقه و علوم عقلی، این فرصت را ارزانی میدارد که معرفتی تازه در باره‌ی مسیر رشد و تکامل این دانشها و چگونگی شکل‌گیری و بالندگی و عناصر سازنده‌ی آن در برهه‌ی حساسی از تاریخ کسب کنند. این نکته آنگاه اهمیت بیشتری مییابد که قرن چهارم و پنجم هجری همچون مقطع بر جسته و درخشان در اعتلاء فرهنگ و علمی و ادبی جهان اسلام، مورد عنایت و بررسی قرار گیرد. ثالثاً آشنایی با معارف کلامی و اساسی شیعه را برای پژوهشگران مسلمان از هر فرقه و مذهب و نیز برای افکار عمومی مسلمین در سطحی وسیع مسیر میسازد. اهمیت این نکته نیز آنگاه آشکار میگردد که توجه کنیم امروزه قلمهای زهر آگین و مزدور دشمن یا مأمور کین و حقد، چندان دروغ و افتراء در باب معتقدات شیعه - که یکی از بزرگترین مذاهب اسلامی و امروزه پیشقراول بیداری مسلمین است - نوشته و پخش کرده‌اند که با همه‌ی آنچه در طول تاریخ انجام گرفته (۱) قابل مقایسه

است. و متأسفانه امروز انگیزه‌ی سیاسی و استعماری در این حرکت گمراه کننده، از هر زمان دیگر آشکارتر است، حتی از آن زمان که خلفای بنی امیه و بنی عباس دروغ پراکنی در باب شیعه را همچون جزیی از مبارزه‌ی همه جانبه‌ی خود با پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) لازم و مقدمه‌ی حتمی سرکوبگری آنان می‌شمردند. با این نگرش، هر پژوهشی در معرفی عقاید و معارف شیعه، کمکی به استقرار وحدت و برادری میان مسلمین نیز هست، چرا که دشمنان اسلام، برای تفرقه افکنی میان مسلمانان، همواره به بد نمایندن معارف اعتقادی و فقهی مذاهب آنان برای یکدیگر، دست زده‌اند.

📌 جایگاه شیخ مفید در خط سیر تفکر علمی تشیع در دوزمینة‌ی کلام و فقه

اکنون با تشکر از فضلی بر جسته‌یی که این گردهمایی بلند پایه را فراهم آورده‌اند و نیز از همه‌ی شما فرزندان و صاحب‌نظران که با حضور علمی خود به آن غنا خواهید بخشید، این جانب بر آنم که با طرح نکته‌ی مهمی درباره شخصیت علمی شیخ عظیم‌الشان مفید، خود را در کار بزرگ دسته‌جمعی شما شریک سازم و در نمایش چهره‌ی نورانی این مرد قرون و اعصار سهیم گردم. این نکته درباره‌ی «جایگاه مفید در خط سیر تفکر علمی تشیع در دوزمینة‌ی کلام و فقه» است و من به کمک قرائن قابل اعتمادی از گفته‌ها و نظرات علمی و آثار مکتوب خود آن بزرگوار یا از گفته‌های کسانی که درباره‌ی آن بزرگمرد سخن گفته‌اند - از شاگردان یا مترجمان او - بدان قانع شده‌ام.

آن نکته در عبارتی کوتاه این است که: شیخ مفید در سلسله‌ی علمای امامیه، فقط یک متکلم و فقیه سرآمد و برجسته نیست، بلکه فراتر از این، وی مؤسس و سرحلقه‌ی جریان علمی رو به تکاملی است که در دو رشته‌ی کلام و فقه، تا امروز در حوزه‌های علمی شیعه امتداد یافته و با وجود برکنار نماندن از تأثیرات تاریخی جغرافیایی و مکتبی، ویژگی‌های اصلی و خطوط اساسی آن همچنان پابرجاست مانده است. تبیین و اثبات این نکته از آنجا اهمیت مییابد که این جریان علمی، در دوران متصل به زندگی شیخ مفید تا نزدیک به نیم قرن پس از درگذشت او، به چنان تحول و تکامل سریع و شگرفی نائل گشته که در برابر آن، نقش تأسیسی شیخ مفید مورد غفلت قرار گرفته است. در این نکته، تأکید اصلی بر این است که تلاش علمی ممتاز و درخشان شاگرد برجسته‌ی شیخ مفید یعنی سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی در ۴۳۶هـ) و اوج قله‌ی رفیع همین سلسله در عهد شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی (متوفی در ۴۶۰هـ) در واقع ادامه‌ی جریانی است که سرچشمه و مؤسس آن محمد بن محمد بن النعمان المفید بوده است. برای تبیین این نکته لازم است نقش مؤثر و تعیین کننده‌ی مفید:

۱- در تثبیت هویت مستقل مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)

۲- در بنیانگذاری شکل و قالب علمی صحیح برای فقه شیعه

۳- در آفرینش شیوه‌ی جمع منطقی میان عقل و نقل در فقه و کلام...

تعریف شود.

بنای رفیعی که فقهاء و متکلمین شیعه در طول ده قرن گذشته برافراشته و گنجینه‌ی بینظیری که از آثار علمی

خود پدید آورده‌اند همه بر روی قاعده‌ی است که شیخ مفید با این سه بعد جهاد علمی خود پی افکنده است. پیش از تشریح سه بعد مزبور جای آن است که گفته شود: شیخ مفید و حوزه‌ی علمی شیعه‌ی بغداد در زمان او، هر یک پدیده‌هایی به شمار می‌آیند که تا آن زمان در تاریخ شیعه سابقه نداشته است.

وضع اجمالی حوزه‌های شیعه در دوران منتهی به زمان شیخ مفید

پیش از این تاریخ، بیشک حوزه‌های علمی بارور شیعه از شامات تا ماوراءالنهر همه جاگسترده بوده است. حوزه‌ی «قم» که مرکز بزرگ حدیث و جانشین «کوفه»ی قرن دوم و سوم بوده و حوزه‌ی «ری» که کلینی و ابن قبه و شمار دیگری از برخاستگان آن معروف‌اند، تنها بخشی از مجموعه‌های علمی شیعه محسوب می‌گشته‌اند. در شرق، حوزه‌ی علمیه‌ی ماوراءالنهر که دو تن از متخرجین معروف آن عیاشی سمرقندی و ابو عمر و کشی میباشند و در غرب حوزه حلب که نام حسن بن احمد السبیبی الحلبی و علی بن خالد الحلبی از آن دیار در عداد مشایخ مفید قرار دارند، بنابر حدس مؤید به قرائن باید مراکز مهم علوم و معارف شیعی میبوده باشند. نگاهی به فهرست مشایخ کشی آشکار می‌سازد که در منطقه‌ی خراسان و ماوراءالنهر با همه‌ی دوری از حوزه‌های علمیه اصلی شیعه چه تعداد قابل اعتنایی از علماء و محدثین تربیت شده‌اند و این گمان را تقویت میکند که در این مناطق حتی پیش از یک حوزه‌ی علمی شیعی به تربیت و تخریح شخصیت‌هایی از این قبیل سرگرم بوده است. حداقل ده تن از مشایخ مشارالیه منسوب به سمرقند یا کش (از شهرهای نزدیک سمرقند) و تقریباً به همین تعداد منسوب به شهرهای بخارا، بلخ، هرات، سرخس، نیشابور، بیهق، فاریاب و بعضی شهرهای دیگر آن خطه‌اند. (۲) مشاهده این همه نامهای منسوب به شهرهای ماوراءالنهر و خراسان که بر حسب ظاهر همه یا نزدیک به همه‌ی آنان نیز شیعه بوده‌اند - با توجه به این که بسی دور از عادت است که کسی در قم یا کوفه یا بغداد به سراغ این همه مشایخ خراسانی و ترکستانی رفته باشد - این گمان را تقویت میکند که خانه‌ی عیاشی که به گفته‌ی نجاشی: «کانت مرتعاً للشیعة و اهل العلم» (۳) یا: «و کانت داره کالمسجد بین ناسخ او مقابل او قاری او معلق مملوئاً من الناس» (۴) در همان سمرقند - و نه در بغداد - بوده است (۵) و در این صورت، این نیز خود حاکی از رواج علوم و معارف اهل بیت و گرمی حوزه‌ی علمی شیعه در آن شهر است. در شامات و حلب نیز با توجه به کثرت نفوس شیعه و حکومت حمدانیان که خود، شیعه و پای بند به مراسم و شعائر شیعی (۶) بوده‌اند بیشک حوزه‌ی علمی قابل توجهی وجود داشته است. اگر چه با توجه به نزدیکی آن به عراق و حضور محدثین و فقهایی آن سامان در بغداد و سپس در زمان شیخ طوسی در نجف، نمیتوان آن را در شمار حوزه‌های بزرگ دانست.

حوزه‌ی بغداد در هالتاج مراکز علمی شیعه با اشتهار و شکوفایی شیخ مفید

این وضع اجمالی حوزه‌های شیعه در دوران منتهی به زمان مفید است. حوزه‌ی بغداد نیز در همان دور آنها دایر و به تعاطی علوم و معارف اسلامی سرگرم بوده است. ولی با ظهور شیخ مفید و گسترش صیت دانش او بتدریج بغداد که مرکز سیاسی و جغرافیایی قلمرو اسلامی بوده به مرکز اصلی علوم و معارف شیعی نیز بدل میشود و نه

فقط مرجع حل مسائل فکری و دینی شیعه (۷) که کعبه‌ی آمال طالبان علم نیز می‌گردد. اگر چه فهرست مبسوطی شامل نام همه‌ی شاگردان مفید که قاعدتاً جمع کثیری بوده‌اند در دست نیست و تعداد کسانی که به عنوان شاگردان او در کتب تراجم نام برده شده‌اند بسیار اندک و بسی کمتر از آن چیزی است که مردی چون مفید در مدت نزدیک به نیم قرن ریاست علمی شیعه، باید تربیت کرده باشد، ولی اولاً عزیمت نابغه‌ی چون شیخ طوسی از طوس به بغداد و کشیده نشدن او به حوزه‌های نزدیک زادگاهش - یعنی خراسان و ماوراءالنهر - و درنگ نکردن او در ری و قم و نیز عدم اشتها چهره‌های برجسته‌ی از حوزه‌های مزبور تا مدت زمانی نه چندان کوتاه، همه حاکی از آن است که حوزه‌ی بغداد با اشتها و شکوفایی شیخ مفید، در جایگاهی که پیش از آن در مورد هیچیک از حوزه‌های علمی شیعه به یاد نداریم، قرار داشته است، بدین معنی که با حیات همه‌ی علوم رایج در مجموع حوزه‌های تشیع، رونق حوزه‌های دیگر در سراسر جهان اسلام را شکسته و تاهنگام ولادت حوزه‌ی بکر و مبارک نجف (در سال ۴۴۸ یا ۴۴۹) دره‌التاج مراکز علمی شیعه به شمار می‌آمده است. بیشک محور و نقطه‌ی درخشان و مایه‌ی درخشش این حوزه شیخ مفید بوده است. او با نبوغ و استعداد خارق العاده و تلاش بیوقفه‌ی خود و با بهره‌گیری از موقعیت استثنایی شهر بغداد به عنوان مرکز سیاسی و جغرافیایی جهان اسلام و رفت و آمد چهره‌های علمی مذاهب مختلف به آن، به جامعیتی بینظیر دست یافته، و آنگاه چون قطب و محور جذابی، عنصر متمایز کننده‌ی حوزه‌ی شیعی بغداد در زمان خود شده است. با نظر به آثار علمی این شیخ بزرگوار و سایر قرائن، آشکار می‌گردد که مفید مجمع و ملتقای شگفت‌انگیزی است از بیشتر ویژگی‌هایی که چهره‌های شاخص شیعه تا آن زمان بدان اشتها داشته‌اند: در او فقه قدیمین و ابن بابویه و جعفر بن قولویه، کلام ابن قبه و بنیوبخت، علم الرجال کشی و برقی، حدیث صدوق و صفار و کلینی به اضافه‌ی قدرت جدل و هماوردی فکری بینظیر و بسی برجستگی‌های دیگر یکجا گرد آمده بود. آنان البته هر یک مشعلی بر سر یکی از راه‌های معارف اهل بیتند. اما مفید، چون چلچراغی، مجمع و ملتقای همه آنها به شمار می‌رود. و این چیزی است که پیش از او در هیچیک از شخصیت‌های علمی شیعه سراغ نداریم. در یگانه بودن او همین بس که ابن ندیم (م ۳۸۰) وی را در سنین پیش از ۴۴ سالگی (۸) سرآمد همه‌ی شیعه در فقه و کلام و حدیث معرفی می‌کند. و ذهبی که در تاریخ الاسلام بالحنی کینه آلود و دور از انصاف از وی سخن گفته، در عین حال از ابن ابی طی در باره‌ی او نقل می‌کند که: او در همه‌ی علوم، یگانه بود: در اصولین، در فقه، در اخبار و معرفت رجال، در قرآن و تفسیر، در نحو و شعر... در همه‌ی این علوم وی سرآمد همگان بود و با پیروان هر عقیده‌ی مناظره می‌کرد. (۹)

باری، مفید کسی است که علوم گذشتگان در تکامل خود، در او مجتمع گشته بود و به برکت چنین شخصیت جامع و چند بعدی و همه جانبه‌ی، حوزه‌ی علمی شیعه بدانگونه که قرن‌ها پس از آن استمرار یافت، پایه گذاری شد که در آن فقه و کلام و اصول و ادب و حدیث و رجال در کنار یکدیگر و مکمل یکدیگر تدریس و تحقیق و متکامل می‌شد. و همین حوزه است که در نقطه‌ی بس والا، سید مرتضی و در اوج قله‌ی کمال، شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی را پدید آورد.

❁ شیخ مفید بنیانگذار حوزه‌های علمیه شیعه با قوارهای جدید و جامع

با توجه به آنچه درباره‌ی بیسابقه بودن پدیده‌ی شیخ مفید و حوزه‌ی بغداد معاصر او گفته شد، حقا باید مفید را بنیانگذار حوزه‌های علمی شیعه با قواره‌ی بی که در قرنهای پس از آن دیده میشود، دانست یعنی جایی که در آن مجموعه‌ی از دانشهای عقلی و نقلی اسلامی آموخته و تدریس میشود و متخرج آن در همه یا اکثر آن علوم تبحر مییابد. حداقل تا دوران شهید اول یعنی تا آنگاه که دیگر اختصاص به فقه و مقدمات آن، گرایش غالب حوزه‌های علمیه را تشکیل داده است، همان قواره در همه یا اغلب حوزه‌ها و متخرجین آنها مشاهده میشود و این ادامه‌ی جریانی است که از شخصیت مفید و حوزه‌ی آفریده‌ی او یعنی حوزه بغداد تا سال ۴۱۳، سرچشمه گرفته است. بنابر این جای شگفتی نیست اگر ادعا شود که چنین شخصیت یگانه و ممتازی، مؤسس و بازکننده‌ی راهی نو در سه محوری باشد که قبلاً عناوین آن فهرست گونه بیان شد.

اکنون نوبت آن است که به ابعاد سه گانه‌ی مزبور در شخصیت علمی مفید بپردازیم.

❁ تبیین ابعاد سه گانه شخصیت علمی شیخ مفید:

۱- تثبیت هویت مستقل مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در علم فقه و کلام

پس از آغاز دوران غیبت و به ویژه بعد از انتهاء دوره‌ی ۷۴ ساله‌ی غیبت صغری و انقطاع کامل شیعیان از امام غائب (ارواحنا فدا)، یکی از خطراتی که کلیت مکتب اهل بیت را تهدید میکرد این بود که اشتباه و انحراف عمدی یا غیر عمدی کسانی از منسوبین به این مکتب، چیزهایی را از آن کاسته یا به آن بیافزاید، و یا بر اثر کم رنگ شدن مرزبندیهای اصولی مکتب، خطوط انحرافی با آن آمیخته و انحرافات مسلکهای اعتقادی یا مذهبهای جعلی با حقایق آن ممزوج گردد. در دوران حضور امام (ع) هر گاه چنین چیزی پیش میآمد یا خطر آن مطرح میشد، شخص شیخ امام، آن محور و مرکز مطمئنی بود که همه چیز با آن مقایسه و اندازه گیری و درباره‌ی آن قضاوت میشد. پس از تا امام (علیه السلام) در میان مردم بود اشتباهات، دیری نمیپایید و آن پیشوای معصوم خطاهای عمده را در مقطع حساس تبیین میکرد. شیعه مطمئن بود که اگر در خط کلی مکتب، از سویی زاویه‌ی انحرافی پدید آید بالاخره حجت آشکار خواهد شد و آن که در پی کشف حقیقت است آن را خواهد یافت. در تاریخ دوران زندگی ائمه (علیهم السلام) به نام اشخاصی بر میخوریم که به خاطر احداث بدعتی یا تأسیسی راه غلطی و ترویج عقیده‌ی باطلی، صریحاً از سوی ائمه (علیهم السلام) مورد طعن و رد قرار گرفته‌اند، مانند محمد بن مفلح معروف به ابی الخطاب، یا ابی العزافر معروف به شلمغانی (که این مورد در دوران غیبت صغری اتفاق افتاده است) و کثیری امثال آن. حتی به مواردی نیز برخورد میکنیم که در اختلاف میان دو دسته از اصحاب با اخلاص و صادق هنگامی که یک دسته از آنان کسی یا جمعی را به خاطر عقیده‌ی مورد طرد و لعن قرار داده‌اند، امام در دفاع از آن فرد یا جمع مطعون، وی را مورد مدح قرار داده و بدینوسیله آن عقیده را تأیید کرده یا انحرافی را که بدو گمان برده بودند، رد فرموده است. مثل تأیید امام از یونس بن عبدالرحمن هنگامی که قمیین او را طرد و روایات

منکری از او نقل کردند و صدور عبارت: *رحمة الله كان عبداً صالحاً ...* یا: ان یونس اول من یجیب علیاً اذ ادعا (رجوع شود به رجال کشی در شرح حال یونس بن عبدالرحمن) و نیز هنگامی که خاندان بنی فضال که به خاطر و ثاقت و علم مورد اتفاقشان مورد مراجعه‌ی طالبان علوم اهل بیت قرار میگیرند، با صدور عبارت: *خذوا ما رووا و ذروا ما دروا..* از نفوذ عقیده‌ی انحرافی آنان (فطحی) در میان توده‌ی شیعه مانع میگردد. و از این قبیل موارد در تاریخ مناسبات ائمه (ع) با اصحاب معاصرینشان بسیار است. با این نگرش، امام (علیه السلام) در دوران حضور، همان مرزبان بیدار و همواره هوشیاری است که وظیفه‌ی حراست از مرزهای مکتب را که وی حافظ کلیت آن است شخصاً بر دوش گرفته است. اما در دوران غیبت، بخصوص غیبت کبری وضع کاملاً تفاوت مییابد. در این دوران از طرفی به خاطر نیازهای روز افزونی که اکنون دیگر نه به وسیله‌ی امام (علیه السلام)، بل به وسیله‌ی علماء دین باید بر آورده شود، و از طرف دیگر، به خاطر اختلاف نظرهای طبیعی میان علماء و خبرگان دین که محور بارز و قاطعی هم برای رفع آن نیست، راه به روی افکار و نظرات و برداشتهای مختلف در اصول و فروع دین باز است، و در میان نظرات گوناگونی که ابراز میشود طبیعتاً عناصری هم از مکاتب انحرافی یا از مذاهب غیر امامی شیعی (زیدی، اسماعیلی، فطحی و...) به مجموعه‌ی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) راه مییابد که خلوص و اتقان آن را تهدید میکنند و حتی در دراز مدت ممکن است جهت مکتب را بکلی دگرگون نماید.

این جاست که یکی از مهمترین وظایف رهبران امت در آن برهه از زمان رخ مینماید، وظیفه‌ی که درست به انجام رسیدن آن میتوانسته است به معنای حفظ مذهب و معادل جهادی سرنوشت ساز باشد. و آن وظیفه عبارت است از این که تشیع به مثابه‌ی یک نظام فکری و عملی، مرزبندی شود و برای آن از لحاظ عقیدتی و عملی با استفاده از میراث ارزشمند سخنان ائمه (علیهم السلام) چهار چوبی ترسیم گردد. و بدین گونه هویت مستقل و مرز بندی شده‌ی مذهب اهل بیت (ع) مشخص گشته در معرض فهم و استفاده‌ی پیروانش قرار گیرد. این کار به علماء و متفکران شیعه این امکان را میداد که انحراف اصولی یعنی خروج از حیطة‌ی مبانی مذهب در فقه و کلام را، از اختلاف نظرهایی که در داخل محدوده‌ی مکتب پیش می‌آید، بتوانند جدا کرد.

بیشک این کار تا پیش از زمان مفید (ره) انجام نشده است. وجود گرایش قیاسی در فقه این جنید و گرایشهای معتزلی در کلام خاندان نوبخت، بهترین دلیل بر این مدعا است و این فقط دو نمونه از نتایج و تبعات مرزبندی نشدن مکتب تشیع در زمینه‌های اصول و فروع دین است. در عرصه‌ی فقه، بهره نگرستن از مبانی عقلی و اصولی استنباط و تفریع فرع بر اصل که از تعالیم مسلم ائمه (علیهم السلام) است، و یا در طرف مقابل، لغزیدن به وادی قیاس، دو سوی انحراف غیر عمدی از مکتب و نتیجه‌ی مرزبندی نشدن و عدم ترسیم چهار چوب روشن برای آن محسوب میگردد. و در عرصه‌ی کلام، مظهر عمده‌ی انحرافی که ناشی از عدم تحدید حدود مذهب است، همانا خلط کلام شیعی با کلام معتزلی است. در مورد اخیر، عوارض ناشی از مرزبندی نشدن مذهب بسی زیاد و خسارتبار بوده است. از آن جمله به موارد زیر توجه شود:

✦ عوارض ناشی از خلط کلام شیعی با کلام معتزلی

- متکلمین بزرگ و معروفی چون خاندان نوبخت در بسیاری از مسائل مطرح شده در علم کلام، دچار گرایشهای معتزلی شده و همانند معتزله در فهم مباحث کلامی به عقل‌گرایی افراطی روی آورده‌اند.
- شخصیت‌هایی از بزرگان شیعه، مورد ادعای معتزله واقع شده و نویسندگان معتزلی آنها را از خود دانسته‌اند. یک نمونه از این قبیل افراد، دانشمند و متکلم معروف شیعه حسن بن موسی النوبختی، خواهرزاده و معاصر ابو سہیل اسماعیل بن علی النوبختی شخصیت برجسته‌ی نوبختیان است. (۱۰)

- تشیع و معتزلیگری در شخصیت واحدی قابل جمع تلقی ده و شخصیت‌های معروف و بزرگی به عنوان کسی که هم شیعه و هم معتزلی است معرفی و شناسایی شده‌اند و حتی بعضی از آنان خود نیز همین مدعا را پذیرفته و تکرار کرده و آن را باور داشته‌اند! یک نمونه از این قبیل صاحب بن عباد است که خود در شعری میگوید:

لوشق قلبی لیری وسطه

سطران قد خطا بلا کاتب

العدل والتوحید فی جانب

و حَبَّ اهل البیت فی جانب (۱۱) یا: فقلت: ائی شیعی و معتزلی....

و این در حالی است که عقیده‌ی متمایز کننده تشیع، امامت اهل بیت (علیهم‌السلام) است که هیچ معتزلییی آن را نمیپذیرد، و عقیده‌ی متمایز کننده‌ی اعتزال، اصل «المنزلة بین المنزلتین» است که با مسلمات تشیع، متعارض و منافی است. - بعضی از علمای شیعه یک اصل از اصول خمسه‌ی معتزله را پذیرفته است بدون آن که خودش یا دیگری او را معتزلی بداند. مثلاً نجاشی درباره محمد بن بشر الحمدونی مینویسد: وی مردی خوش اعتقاد بود و به وعید معتقد بود (نجاشی: ۳۸۱)

- بطور کلی کلام شیعه متخذ از معتزله دانسته شده و بخصوص دواصل توحید و عدل با این ادعا که از مکتب اعتزال وارد تشیع شده، دلیل بر این مدعا قلمداد شده است. درد گفتارهای ملل و نحل نویسان و متکلمین غیر شیعی از قدیم تا دورانهای متأخر و نیز در گفتار کسانی که در معلومات خود بیشتر به کتب غیر شیعی تکیه کرده‌اند - مانند مستشرقین - این سخن بارها و بارها تکرار شده است. حتی در زمان خود مفید، متکلم و فقیه حنفی معتزلی اهل «صاغان» که مفید در المسائل الصاغانیه با عنوان «شیخ گمراه» از او یاد میکند، درباره‌ی خود مفید نیز چنین گمان باطلی برده و با اشاره به او میگوید: شیخی در بغداد که مطالب خود را از معتزله گرفته است چنین و چنان گفته است. (رک: المسائل الصاغانیه ص ۴۱) البته محققین و نویسندگان شیعه - بجز آنان که همچون مستشرقان، بیشتر، از منابع غیر شیعی یا از خود مستشرقان استفاده کرده‌اند - از این اشتباه بر کنار مانده‌اند، و این از برکات مفید و کار بزرگی است که او انجام داده است. (۱۲)

✦ فهرست کارهای شیخ مفید برای ایجاد مرز بندی مکتب اهل بیت (ع)

با توجه به آنچه گفته شد، اهمیت کار شیخ مفید به عنوان کسی که مرز بندی مکتب اهل بیت را بر عهده



گرفت. آشکار میشود. این نابعی بزرگوار با احساس نیاز زمان و با تکیه بر قدرت علمی خود وارد این میدان دشوار شد و کار بیسابقه و بس مهم و حساسی را آغاز کرد و به حق باید اذعان کرد که از عهده‌ی این کار بزرگ بر آمده است. مدعا این نیست که پس از کار مفید هیچکس در فهم محتوای تشیع دچار جهل و گمراهی نشده یا نمیتوانسته بشود. بلکه مدعا این است که فهم این مکتب و شناخت حدود و مرزهای آن برای آن کس که در طلب آن بوده، میسر گردیده و در فقه و کلام، مدرسه‌ی اهل بیت (ع) بی آن که با نحله‌ی دیگری مشتبه شود با نشانه‌ها و ویژگیهای خاص خود همواره در معرض فهم و شناخت پژوهشگران قرار گرفته است. مفید برای تأمین این هدف بزرگ، به یک سلسله کار علمی دست زده، که هر یک در خور بررسی و تحقیقی مستقل است. من به اشاره‌ی بی‌فهرست این کارها در دو عرصه‌ی فقه و کلام بسنده میکنم. در فقه کتاب مقنعه را که یک دوره‌ی تقریباً کامل فقه در آن گرد آمده تصنیف کرد و، در آن، صراط مستقیم و خط میانه‌ی استنباط فقهی را که ترکیبی از استخدام ادله‌ی لفظیه و قواعد اصولیه است، و با اجتناب از قیاس و استحسان و دیگر ادله‌ی غیر معتبر، پیمود (در این باره در بحث بعد سخن خواهیم گفت). به علاوه کتاب «التذکره باصول الفقه» را ابداع کرد و در آن تا آن جا که با تکیه بر وجود کتاب و نوشته‌ی بشود گفت، برای نخستین بار قواعد استنباط فقهی را گرد آورد و بر اساس آن فتوای داد (در باره‌ی این کتاب نیز در بحث بعد سخن خواهیم گفت) از اینها گذشته کتاب «الاعلام» در فراهم آورد در ذکر مواردی که حکمی میان فقهای شیعه مجمع علیه است و عدم فتوی به آن، مجمع علیه در میان فقهای اهل سنت است یعنی هیچ یک از فقهای اهل سنت به آن فتوا نداده است. تعدادی از ابواب فقه در این کتاب به منظور نقل اجماع موجود در آن، مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است. در باب ترسیم حدود فقهی میان فقه امامیه و فقه حنفی کتاب: المسائل الصاغانیه نیز که در جواب اشکالات یک فقیه حنفی بر مسائلی چند از فقه شیعه، به رشته‌ی تحریر در آمده، اثری قیمتی است.

در این عرصه یکی از کارهای اصلی مفید کتاب «النقض علی ابن الجنید» است که عنوان آن نمایشگر همان منش مرزبانی قاطع او نسبت به حدود و ثغور فقهی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است. البته قضاوت قطعی در باره‌ی محتوای این کتاب به خاطر در دسترس نبودن آن ممکن نیست، ولی آشنایی با سبک کار مفید و حجت قوی او در بحث و جدل مذهبی و سعه‌ی اطلاعات و از منابع دینی و استحکام فکری او در ترتیب مقدمات استدلال عقلانی و موضعگیری قاطع او نسبت به گرایش قیاسی این جنید که نمونه‌ی آن را در المسائل الصاغانیه میشود دید (۱۳) هه به این نتیجه منتهی میشود که کتاب مزبور باید دارای مضمون و محتوایی عالمانه و قانع کننده بوده باشد و بیشک در ادامه نیافتن گرایش مزبور در میان فقهای شیعه پس از مفید، تأثیر تمام داشته است.

تثبیت هویت مستقل مکتب تشیع در عرصه‌ی علم کلام

کار وسیعتر و مهمتر مفید در این زمینه - یعنی تثبیت هویت مستقل مکتب تشیع - در عرصه‌ی علم کلام انجام گرفته است. در این میدان شیخ بزرگوار ما با دقت و تیز بینی بر آن است که مرز میان عقاید تشیع و دیگر نحله‌های کلامی را مشخص کند و از ورود عناصر اعتقادی دیگر فرق اسلامی یا شیعی، به محدوده‌ی عقاید

امامیه و نیز از نسبت دادن افکار غلطی که شیعه‌ی امامیه از آن مبرا است، به مکتب تشیع جلوگیری نماید. بدین جهت است که وی با این که در مقام مجادله با مذاهب دیگر، همه‌ی مکاتب زمان خود را به مباحثه فرا میخواند و با اشعری و معتزلی، مرجئی و خارجی، مشبه و اهل حدیث، غالی و ناصبی، و دیگر شعب فرق کوچک و بزرگ منتسب به اسلام به بحث و گفتگو بر میخیزد، اما در این میان با مکتب اعتزال و شاخه‌های معروف آن بیش از همه مواجهه‌ی فکری مییابد و در کتب و رسائل کوچک و بزرگ متعددی به نقد و رد نظرات معتزله در مباحث مختلف میپردازد. سرّ این مطلب آن است که در میان فرق مختلف اسلامی، معتزله به خاطر شباهت میان برخی از اصول آنان با اصول تشیع، در معرض این شبهه قرار گرفته‌اند که مکتب آنان اصل و منشاء بسیاری از عقاید شیعه است و یا حتی بالاتر از این، اعتزال همان تشیع است با تفاوتی در میان. و این به نوبه‌ی خود این گمان غلط را پدید آورده که مجموعه‌ی کلام شیعه، زائیده‌ی کلام معتزلی، یا اصول کلام شیعی همان اصول کلام معتزلی است و همان طور که قبلاً گفته شد تبعاتی بر این پندار غلط مترتب گشته است. در حقیقت پرداختن به عقاید معتزله در کتب مفید، مصداق برجسته‌ی بی است از همان خصوصیت مرزبانی از کلیت مکتب تشیع و اثبات استقلال و اصالت نظام کلامی آن.

در این باره مهم‌ترین اثر شیخ عالی‌مقام، کتاب معروف «اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات» است که برای بیان فرق میان شیعه و معتزله نوشته شده است. بنابر آنچه خود آن بزرگوار در مقدمه‌ی کتاب نوشته است حتی اختلاف این دو فرقه در بعضی مسائل اصولی مورد اتفاق مثل مسأله‌ی عدل نیز در آن مورد توجه قرار گرفته و جدایی آنها از یکدیگر بیان شده است. (۱۴)

عبارت مفید در همین مقدمه‌ی کوتاه گویای آن است که هدف وی از تدوین این کتاب آن بوده است که یک مرجع واصل مطمئن عقیدتی برای کسانی که می‌خواهند ایمان تفصیلی به مبانی فکری آن داشته باشند، فراهم سازد. وی در این کتاب حتی عقاید دانشمندانی از شیعه را که پیش از آن برخی نظرات معتزله را التقاط کرده و مجموعه کلامی شیعه را از خلوص انداخته بودند - و در این باره نام بنی نوبخت را می‌آورد - نیز نقد میکند. و این همان مرزبانی، و دفاع از نظام فکری تشیع است که مفید رحمه‌الله علیه پرچم آن را برای اول بار - تا آن جا که به تفصیل میدانیم - بر دوش گرفته است.

تعیین مرزهای عقیدتی میان شیعه و معتزله

البته تعیین مرزهای عقیدتی میان شیعه و معتزله، به کتاب اوائل المقالات منحصر نمیگردد. و شیخ بزرگوار در کتب دیگر نیز با بیانهای گوناگون - و گاه از لحاظ انتخاب قالب، بس شیوا و مؤثر - به این مهم پرداخته است. ولی در «اوایل...» این خصوصیت بس کامل و همه جانبه مشاهده میشود: در این کتاب به مواردی میرسیم که در آن میان شیعه و معتزله اشتراک در عقیده است. وی در این موارد بیان مطلب را جوری انتخاب میکند که استقلال مکتب اهل بیت در گرایش به آن عقیده آشکار میشود و گمان تبعیت از معتزله منتفی میگردد. مثلاً در باب نفی رویت حق تعالی چنین میگوید: «من گویم: همانا دیدن خدای سبحان به چشم، ممکن نمیگردد و بدین سخن،

عقل گواهی میدهد و قرآن بدان گویا و روایات از ائمه‌ی هدی در این باب، متواتر است. و جمهور اهل امامت و همه‌ی متکلمان آنان بر این سخن متفق اند، مگر یکی از آنان که در این باب از راه راست کناره گرفته، زیرا که در تأویل روایات او را شبهه‌ی عارض گشته است. و معتزله همگی در این باب با اهل امامت، موافق اند و نیز مرجئه و بسیاری از خوارج و زبیدیه و گروه‌هایی از اهل حدیث «ص ۱۶۲ اوائل المقالات). در این سخن، شیعه متکی به ادله‌ی معتبره‌ی خود یعنی کتاب و سنت متواتر است علاوه بر این که دلیل عقلی نیز بر آن دلالت میکند پس نیازی به این ندارد که این سخن را از معتزله یا دیگری اخذ کند، بلکه این معتزله‌اند که با اهل امامت در این مسأله توافق کرده‌اند، و این بیان بر میتابد آن را که معتزله در این مسأله وام دار شیعه باشند.

و باز در باب «علم خدای تعالی به اشیاء پیش از وجود آن» چنین میگوید:

«من میگویم که خدای تعالی به هر آنچه که وجود مییابد، پیش از آن که وجود یابد عالم است، و هیچ حادثی نیست مگر آن که پیش از حدوثش بدان عالم است. و هیچ معلومی یا چیزی که بتواند معلوم باشد نیست مگر آن که او به حقیقت آن عالم است، و بر او - سبحانه - هیچ چیز در زمین و آسمان، پنهان نیست. و به این سخن دلایل خرد و کتاب مسطور و روایات متواتر از آل رسول (ص) دلالت دارد، و این مذهب همه‌ی امامیه است. و آنچه معتزله از هشام بن الحکم آورده‌اند که وی بر خلاف این سخن گفته است، ما از آن خبری نداریم، و عقیده‌ی ما آن است که این نقل، تهمت است بدو از سوی ایشان و اشتباهی است از سوی کسانی که در این نقل از آنان تقلید کرده و آن را به شیعه نسبت داده‌اند... و در این عقیده همه‌ی منسوبین به توحید با ما همراه‌اند مگر جهم ابن صفوان از مجبره و هشام بن عمرو الفوطی از معتزله...» (ص ۶۰ - ۶۱) در این جا نیز لحن سخن و استناد به حدیث متواتر و قرآن و عقل، چنان است که استقلال شیعه در منشأ استناد، کاملاً واضح میگردد. گو این که معتزله همچون فرقه‌های دیگری نیز آن را پذیرفته‌اند. در بعضی موارد، شیعه و معتزله در بخشی از یک مسأله‌ی معروف با یکدیگر موافق‌اند. مفید در چنین مواردی نقطه تفارق میان شیعه با معتزله یا با دیگر فرق را ذکر میکند تا اتفاق در عنوان مسأله موجب اشتباه در جوانب آن نشود. مثلاً: شیعه و معتزله هر دو قائل به لطف و اصلاح اند ولی مفید در ذیل باب لطف برای آن که در فهم مسأله اشتباهی رخ ندهد و شیعه، گردنگیر اشتباه معتزله در این باب نگردد، پس از بیان اصلاح بلافاصله میافزاید: «و من میگویم که آن لطفی که اصحاب لطف لازم می‌شمرند، تنها از باب جود و کرم خداوند لازم می‌آید، نه چنانکه (معتزله و دیگران) پنداشته‌اند عدل، چنین لطفی را (بر خدا) واجب می‌سازد که اگر نکند ظلم کرده است» (ص ۶۵). حتی در مواردی که نظر شواذ از متکلمین شیعه با معتزله متفق گشته است، اصرار بر این دارد که آنان را به نام یا به اشاره ذکر کند تا نظر آن شاذ، به عنوان عقیده‌ی شیعه و به حساب مکتب تشیع تلقی نشود.

مثلاً در مسأله‌ی عصمت، پس از آن که نظر امامیه را در عصمت ائمه (علیهم‌السلام) از صغایر و حتی از سهو و نسیان، ذکر میکند، میگوید: «و بر این قرار است مذهب همه‌ی امامیه مگر آنکس که از راه مستقیم آنان کناره گرفته و برای عقیده‌ی خود به ظواهر بعضی روایات تمسک کرده است که باطن و تأویل آن بر خلاف رأی فاسد او است. و معتزله همگی در این مسأله مخالف‌اند و بر ائمه گناهان کبیره و حتی ارتداد را ممکن می‌شمرند» (ص



۷۴) که گویا اشاره‌ی مفید در این سخن به شیخ صدوق رحمه‌الله علیه است. در این مثالها و در سراسر کتاب اوائل المقالات نقش برجسته‌ی شیخ مفید در تحدید مکتب و در چهره مرزبان هوشیار و بی‌اغمازی که با اصرار تمام بر آن است که چهار چوب اعتقادی و کلامی شیعه را چنانکه پیرو آن با هیچ یک از فرق و نحل دیگر قابل اشتباه نباشد، ترسیم کند. همین هدف در کتابهای دیگری نیز تعقیب شده است، اگر چه با روشهای تقریباً متفاوتی. مثلاً در «الحکایات» که بخش عمده‌ی آن مصروف رد عقاید معتزله در عناوین مختلف کلامی است، فصلی باز شده است زیر عنوان «اتهام التشبیه» که در آن، راوی حکایات - که گویا سید مرتضی است - چنین می‌گوید که: «معتزله، اسلاف ما را متهم به تشبیه کرده‌اند و حتی برخی از اهل حدیث از امامیه نیز این سخن را از آنان پذیرفته و مدعی شده‌اند که ما عقیده‌ی نفی تشبیه را از معتزله گرفته‌ایم...» آنگاه از شیخ مفید (ره) درخواست میکند که حدیثی روایت کند که این تهمت را باطل سازد.

مفید در پاسخ پس از آن که درباره‌ی سابقه و ریشه‌ی این تهمت قدری سخن می‌گوید و روایات وارده از اهل بیت (ع) در رد تشبیه را بیش از حد احصاء قلمداد میکند حدیثی در این باره از حضرت ابی‌عبدالله (ع) نقل میکند، آنگاه می‌گوید: «این سخن ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) است، حالا چطور ممکن است که ما این را از معتزله گرفته باشیم؟! مگر این که گوینده‌ی این حرف در دینداری ضعیف باشد. (الحکایات ص ۷۹ - ۸۱) این که شیخ بزرگوار با این اهتمام، تهمت تشبیه و جبر و رؤیت را از عقاید شیعه نفی میکند خود مصداق بارز دیگری است از مرزبانی شیخ مفید و تثبیت هویت مستقل مکتب اهل بیت (ع) که عنوان بحث کنونی ما است. با توجه به آنچه مفید در کتاب اوائل المقالات و سایر کتب کلامیاش مانند: تصحیح الاعتقاد و الفصول المختارة و غیرها در بیان عقاید تشیع و بیان فارق میان آن و عقاید دیگر نحله‌های کلامی و مخصوصاً مکتب اعتزال، افاده کرده است میتوان گفت که وی در صدد آن بوده است که یک نظام فکری، منسجم و دارای حدود و ثغور روشن و مشخص برای تشیع ارائه دهد. شک نیست که نقطه‌ی شاخص و متمایز کننده در این نظام فکری، مسأله‌ی امامت است بدین معنی که هیچ نحله‌ی دیگری در این مسأله با شیعه شریک نیست و مناط در نسبت دادن فرد یا جماعتی به مذهب شیعه اعتقاد به این مسأله است. درست است که شیعه در بسیاری دیگر از اعتقاداتش نیز با وجود شباهت در عنوان مسأله با فرقهای دیگر - مانند توحید و عدل و صفات و امثال آن - در روح و معنا یا در برخی از فروغ و جزئیات دارای اختلافات عمده‌ی با آن فرق است، ولی در مسأله‌ی امامت، تمایز میان شیعه و دیگر فرقهای اسلامی از همه آشکارتر و صریح‌تر است. لذا شیخ مفید علاوه بر این که در کتابهای مفصل خود مانند اوائل المقالات و غیره افتتاح کلام را با مسأله‌ی امامت قرار داده، رساله‌های کوتاه و بلند متعددی نیز در موضوع امامت با نامهای مختلف به رشته‌ی تحریر در آورده است.

❦ مسأله‌ی امامت «نقطه‌ی شاخص» در نظام فکری شیخ مفید

ذکر این نکته در این جا مناسب است که «نقطه‌ی شاخص» بودن مسأله‌ی امامت در نظام فکری مفید - چنانکه بیان شد - غیر از چیزی است که یکی از مستشرقین در این باره پنداشته و امامت را «محور نظام فکری» مفید

معرفی کرده است. محور نظام فکری شیعه و همه‌ی متکلمان آن - مفید و غیره مفید - مسأله‌ی صانع و توحید باری تعالی است. مسائل مهمی همچون: صفات حق تعالی، تعداد و معنی و نسبت آن با ذات حضرت حق (عزّاسمه)، مسأله‌ی نبوت و فروع آن، مسأله‌ی عدل، و نیز مسأله‌ی امامت و مسائل مربوط به تکلیف و قیامت و غیره... همه و همه متفرعات آن مسأله و مبتنی بر آن است. متأسفانه مستشرقین و کسانی که احاطه‌ی علمی لازم به مفاهیم اسلامی ندارند از این گونه اشتباهات در فهم مراد بزرگانی چون شیخ مفید میکنند که باید این گونه جلسات و مباحثات، کج فهمیهای آنان را اصلاح و حقایق را روشن سازد. پژوهشگر غربی که درباره‌ی افکار شیخ مفید مطالبی نوشته، گاه آن بزرگوار را فاقد نظام فکری مشخص و گاه صاحب نظام فکری که مبتنی بر امامت است معرفی میکند. چنانکه گفته شد این هر دو سخن خطا است. نظام فکری مفید در کتابها و رساله‌های متعدد شیخ بزرگوار به روشنی ترسیم شده است و محور آن پس از مسأله‌ی «معرفت» که مقدمه‌ی طبیعی مسائل اعتقادی است، مسأله‌ی ذات و صفات باری است، سایر مسائل اساسی بر حسب مراتب خود بر آن متفرعند. مسأله‌ی امامت چنانکه گفته شد شاخص و نقطه‌ی تمایز اصلی این مکتب با دیگر مکاتب است و عقیده‌ی است که پیرو تشیع بدان شناخته میشود، شاید بتوان این مسأله را به مسأله‌ی «المنزله بین المنزلتین» در مکتب معتزله قیاس کرد. در اصول پنجگانه‌ی مکتب اعتزال، این مسأله اولین و مهمترین یا ریشه‌یترین اصل اعتزال نیست، چنانکه توحید و عدل هست، ولی مسأله‌ی «المنزله بین المنزلتین» خاصه‌ی اعتزال و نشانه‌ی بارز و نیز منشاء پیدایش آن است و هیچ معتزلییی نیست که این اسم بر او صدق کند و معتقد به آن مسأله نباشد. این خصوصیت در نظام فکری شیعه متعلق به «امامت» است.

از آنچه گفته شد دانسته میشود که شیخ مفید، آن نابغه‌ی بزرگ تاریخ شیعه، نخستین کسی است که در فقه و کلام، مکتب تشیع را مرز بندی و منضبط ساخته، در علم کلام یک نظام فکری منسجم و محدود را از مجموع عقاید شیعه فراهم آورده و از اشتباه آن با دیگر مذاهب و فرق اسلامی و شعب غیر امامی مذهب شیعه، جلوگیری کرده و در علم فقه با روش استنباط مبتنی بر اصول متخذه از تعالیم اهل بیت (علیهم‌السلام) یک دوره فقه فراهم آورده و راه را بر روشهای نامعتبر همچون قیاس، یا ناقص و ابتدایی همچون روش اهل حدیث، مسدود ساخته است. و به عبارت دیگر: او کسی است که هویت مستقل مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) را تثبیت کرده است. و این آن بُعد نخستین از ابعاد سه‌گانه‌ی است که شخصیت مفید به عنوان مؤسس و سر حلقه‌ی جریان علمی رو به تکامل مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، بر آن مبتنی است.

۲- بنیانگذاری شکل و قالب علمی صحیح فقه شیعه

فقاقت به معنای استنباط حکم شریعت از منابع کتاب و سنت، در شیعه دارای سابقه‌ی طولانی است. سخن امام باقر (ع) به ابان بن تغلب که: اجلس فی مسجد المدینه و افْت النَّاسِ... (۱۵) و نیز تعلیم آن حضرت به عبدالاعلی که: یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله عز و جل قال الله تعالی ما جعل علیکم فی الدین من حرج... (۱۶) و بیانات دیگری از این قبیل حاکی از آن است که اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) از دیر باز به مرحله‌ی

استنباط احکام از قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) و کلمات آن حضرات نائل گشته، و فقه به معنای معرفت احکام، در دایره‌ی شیعیان آن بزرگواران به صرف تقلید و عمل به کلمات ائمه (علیهم السلام) منحصر نمانده و به سمت گسترش به جزئیات بیشتر و پیچیده‌تر شدن در استدلال پیش رفته است. با این حال میان آنچه فقهای اصحاب ائمه (علیهم السلام) در باب فقهت و افتاء انجام میدادند، با آنچه از فقهت در دورانه‌ی شکوفایی فقه شیعه فهمیده میشود یعنی رد فروع به اصول و استنباط صدها قاعده‌ی کلیه و هزاران حکم فقهی پیچیده و مشکل از کتاب و سنت و حکم عقل، و تفریع فروع بیشمار که قادر باشد در غیبت امام معصوم هم‌ی سؤالهای مکلفین را از شریعت پاسخ گوید و حلال و حرام خدا را در همه‌ی ابواب با همه‌ی جزئیات بیان کند، فاصله‌ی ژرف وجود داشت و این فاصله باید به مرور و با پیشرفت تدریجی فقهت پر میشد.

بیشک فقهای پیش از مفید قدمهای ارزنده‌ی در این راه برداشته‌اند، لیکن این شیخ بزرگ با قدرت فکری نبوغ آسای خود، در این عرصه نیز مبدأ یک تاریخ پر تحول و سرسلسله‌ی یک جریان زاینده و روبه عمق و افزایش، محسوب میگردد. گویا پس از چند قرن جمع آوری منابع فقه یعنی کلمات صادره از معصومین و افتاء براساس متون و ظواهر روایات، در مقطعی از تاریخ فقه لازم بوده است که این ذخیره و سرمایه‌ی ارزشمند به قالب اندیشه‌ی علمی زده شود و شیوه‌ی فنی برای استنباط ابتکار گردد.

وجود دو جریان متفاوت در فقه شیعه

پیش از شیخ مفید دو جریان متفاوت در فقه شیعه وجود داشته است یکی جریانی است که فرد شاخص آن علیبن بابویه (متوفی ۳۲۹) است و شاید بشود آن را جریان قمیین نامید و به گمان زیاد استاد مفید در فقه یعنی جعفر بن قولویه (متوفی ۳۶۸) نیز از آن زمره است. فقهت در این جریان به معنای افتاء بر طبق متون روایات است. بطوری که هر فتوا در کتب فقهی این گروه از فقهاء، حاکی از وجود روایتی در مضمون آن بوده و لذا هر گاه صاحب آن فتوا از وثاقت و ضبط لازم برخوردار باشد آن فتوا میتواند جایگزین یک حدیث باشد. بدین جهت است که شهید (ره) در ذکری فرموده است که: قد کان الاصحاب یتمسکون بما یجدونه فی شرائع الشیخ ابی الحسن بن بابویه رحمه الله عند اعواز النصوص لحسن ظنهم به وان فتواه کروایته. (۱۷)

بدیهی است که فقهت با این کیفیت، بسی ابتدایی و عاری از اسلوب فنی و پیچیده است و فروع مذکور در کتب فقهی این جریان منحصر به فروع منصوص و بسی کم و محدود است و این همان است که طعن مخالفین به قلت فروع را متوجه فقه شیعه میکرده و شیخ طوسی رحمه الله بعدها به خاطر دفع این طعن کتاب «المبسوط» را تالیف فرموده است.

جریان دوم نقطه‌ی مقابل این جریان و متکی به استدلال و به ظن غالب، متخذ و سرمشق گرفته از فقه سنی است و دو چهره‌ی معروف این جریان حسن ابی ابی عقیل العمانی (متوفی ؟) و ابن جنید الاسکافی (متوفی احتمالاً ۳۸۱) میباشند. اگر چه درباره‌ی این جریان و حتی هم‌ی دو فقیه معروف اطلاعات کافی وجود ندارد که نشان دهد دقیقاً چه مایه از اجتهاد و نظر در استنباطات فقهای آنان وجود داشته است ولی از آنچه مفید و



دیگران درباره‌ی این جنید گفته‌اند مسلم مینماید که وی گرایش به قیاس و رأی داشته و از طریقه‌ی معروف و مقبول شیعه بر کنار بوده است. و اما عمانی اگر چه به این گرایش انتساب نیافته بلکه بنابه گفته‌ی نجاشی که میگوید «وسمعت شیخنا ابا عبدالله یكثر الثناء علی هذا الرجل رحمه الله» (۱۸) و از آنچه او و شیخ در دو فهرست درباره‌ی کتاب او گفته‌اند (۱۹) میتوان چنین فهمید که وی فقهی مستقیم و شاید نزدیک به همان طریقه‌ی بی بوده است که مفید اتخاذ کرده و مشی نموده و در آن، تألیف و تحقیق کرده و بر آن، شاگردان خود را پرورش داده است. لیکن، با این حال از آن جا که آراء وی غالباً در شمار شذوذات فقهی و متروک است و شاید به همین جهت هم از کتاب او جز نامی برای اعصار بعد از علامه و محقق (ره) باقی نمانده است، میتوان حدس زد که وی نمیتواند سلف جریان فقهی بعد از خود باشد و فقاہت او دارای عیبی بوده است. البته شک نباید کرد که آن عالم اقدم که بحر العلوم درباره‌ی او گفته است که: هو اول من هذب الفقه و استعمل النظر و فتق البحث عن الاصول و الفروع فی ابتداء الغیبة الكبرى (فتاوی‌العلمین ص ۱۳) در دستیابی شیخ مفید به قاعده و پایه‌ی صحیح فقاہت که باید گام اول در باب خود شمرده شود، تأثیر داشته و چون مقدمه‌ی بی برای آن محسوب میشود است. چنانکه ملاحظه میشود هر یک از دو جریان فقاہت از جهتی ناقص است. در جریان اول، فتوا همان متن روایت است بدون تفریع و رد فرع بر اصل و بحث و مناقشه و نقد و استنتاج. اجتهاد به معنای مصطلح آن، در فقاہت دخالت و تأثیری ندارد. و در جریان دوم اگر چه استدلال و نظر هست، لیکن گویا آن نیست که به اقتضای تعالیم مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) باید باشد، با قیاسی همراه است و یا به نحوی است که به آراء شاذه، منتهی میشود و بگونه‌ی است که در حوزه‌ی فقاہت شیعه قابل دوام نیست.

فقه مفید از این هر دو عیب، پاک و دارای هر دو مزیت است: هم تکیه بر روشهای معتبر نزد امامیه و هم استفاده از اجتهاد مصطلح و دخالت دادن عنصر استدلال و استنباط نظری در فقه. بنابر این او همان کسی است که قالب علمی مقبول و معتبر نزد شیعه را به دست آورد و مواد مأثور و اصول متلقاة را نظم علمی بخشید و آن را در حوزه‌ی فقاہت شیعه باقی گذارد، و این همان است که بعد از او تا قرن‌ها و تا امروز، جریان قانونمند فقاہت، آن را دنبال کرده و به شکوفایی و رشدی که امروز از آن برخوردار است رسانده است.

📖 سر فصل های سه گانه شیخ مفید در علم فقه

برای این که با ارزش و اهمیت کار فقهی مفید آشنایی اجمالی پیدا شود به سر فصلهای سه گانه در این مورد اشاره میکنیم:

الف) کتاب مقنعه.

ب) رساله‌های فقهی کوچک مفید.

ج) کتاب التذکره باصول الفقه.

الف) کتب مقنعه:

مقنعه یک دوره‌ی تقریباً کامل فقه است، هیچ کتاب فقهی پیش از آن با این خصوصیت وجود ندارد. مقنعه صدوق

علاوه بر این که مانند کتاب علی بن بابویه متون روایات است از لحاظ جامعیت مباحث فقهی هم به مقنعه نمیرسد و علاوه بر آن، مباحث آن مختصرتر و کوتاهتر است، مفید در این کتاب، اگر چه استدلال بر فتاوی خود ذکر نکرده و لذا فهم چگونگی استدلال او بر این فتاوی آسان نیست، اما به استناد قرینه‌ی اطمینان بخشی میتوان گفت که فتاوی او در این کتاب متکی به استدلال متین فقهی است و اگر این استدلال، مکتوب نیست تا آیندگان از آن استفاده کنند، اما چنان بوده که تلامذه و طبقه‌ی فقه‌های متصل به او آن را سرمشق کار خود قرار دهند و بر آن، بیافزایند. آن قرینه‌ی اطمینان بخش، کتاب تهذیب شیخ طوسی است. چنانکه میدانیم، تهذیب شرح مقنعه و بیان استدلال‌های فقهی آن است. شیخ طوسی (ره) در مقدمه‌ی آن کتاب پس از ذکر انگیزه‌ی خود از نگارش آن و این که همان صدیقی که از او تألیف کتاب را طلب کرده این را نیز خواسته است که شیخ برای ادای آن مقصود، مقنعه‌ی مفید را که کافی و شافی و خالی از حشو و زائد است شرح کند، روش خود را در استدلال بیان میکند که بطور خلاصه چنین است: استدلال در هر مسأله به ظاهر یا صریح قرآن و یا انواع دلالت‌های مفهومی آن (مانند: مفهوم موافقه و مفهوم مخالفه و دلالت التزامیه و اشباه آن)، و نیز استدلال به سنت قطعی به معنای خبر متواتر و یا خبر محفوف به قرینه، و نیز اجماع مسلمین یا اجماع امامیه، سپس ذکر احادیث مشهور در هر مسأله، و آنگاه مطرح کردن دلیل معارض (اگر وجود داشته باشد) و سعی در جمع دلالتی میان دلیلین و اگر جمع دلالتی ممکن نشود، رد دلیل مقابل به خاطر ضعف سند یا به خاطر اعراض اصحاب از مضمون آن، و در جایی که دو دلیل از لحاظ سند و امثال آن (مانند جهت صدور یا اعراض مشهور و غیره) برابر باشند و هیچیک ترجیحی بر دیگری نداشته باشد، ترجیح خبری که موافق اصول و قواعد کلیه‌ی مستخرجه از شریعت است، و ترک دلیل مخالف اصل و قاعده، و در صورتی که هیچ حدیثی در مسأله نباشد عمل به مقتضای اصل، و همیشه ترجیح جمع دلالتی بر ترجیح سندی، و جمع دلالتی را بر طبق «شاهد جمع» منصوص انجام داده و حتی المقدور از آن تخطی نکردن. این روشی است که شیخ طوسی برای استدلالی کردن کتاب مقنعه در اول کتاب تهذیب ذکر میکند. اهل فن به خوبی میدانند که این، روشن جامع استدلال در تمامی ادوار فقاقت شیعه تا امروز است، و قالب کلی استدلال فقهی در همه‌ی دورانه‌ی پس از شیخ طوسی (ره)، تا امروز همین بوده است. اکنون این سؤال مطرح میشود که آیا شیخ مفید که خود، نویسنده‌ی کتاب مقنعه است از این روش استدلال جامع که میتواند فقیه را به فتاوی سراسر آن کتاب برساند غافل بوده و بدون معرفت به این روش استدلال به آن فتاوی دست یافته است؟ و به عبارت دیگر آیا شیخ طوسی (ره) مبتکر این نحوه استدلال است؟ یا او آن را از استاد خود، مفید آموخته است؟ به نظر میرسد که توجه به جوانب موضوع، پاسخ این سؤال را روشن میسازد. میدانیم که شیخ طوسی، تألیف کتاب تهذیب را در حیات شیخ مفید یعنی پیش از سال ۴۱۳ آغاز کرده و این مقدمه در آن هنگام نوشته شده است. ورود شیخ طوسی به عراق در سال ۴۰۸ است و او در این سال که جوانی ۲۳ ساله بوده در خدمت شیخ مفید طی مدارج عالی علم و تحقیق را آغاز کرده و تا سال ۴۱۳ یعنی در مدت ۵ سال از محضر آن نابغه‌ی بزرگ استفاده کرده است، بقیه‌ی استفاده‌های علمی شیخ از محضر سید مرتضی و در طول ۲۳ سال بوده است.

بدین ترتیب جای شک باقی نمیماند که شیخ طوسی آن اسلوب استدلال فقهی را در محضر شیخ مفید و از خود

آن بزرگوار آموخته و چون با روش استدلال استاد خود آشنا بوده توانسته کتاب وی را با اصول مورد نظر خود او مستدل سازد. این برداشت هنگامی تقویت میشود و قطعیت مییابد که مبانی اصولی شیخ مفید در کتاب اصول - که بعداً به بررسی آن خواهیم پرداخت - مورد توجه قرار گیرد. با ملاحظه‌ی آن کتاب و تکیه‌ی مفید بر کتاب و سنت متواتر و محفوف به قرینه یا مرسل مشهور و مورد عمل اصحاب و دیگر نظرات وی در اصول، به روشنی نشان میدهد که اسلوب استدلالی که شیخ طوسی در مقدمه‌ی تهذیب بیان کرده همان است که استادش بدان معتقد بوده و عمل میکرده و به شاگردان خود میآموخته است. نتیجه آن که کتاب مقنعه اگر چه با استدلال مقرون نیست ولی از آنچه گفته شد معلوم میشود که شیوه‌ی استدلالی به همان گونه که در هزار سال بعد از مفید همواره در حوزه فقهات شیعه معمول و متداول بوده، آن فقیه نامدار را به فتاوی وی در آن کتاب رسانده است. این روش استدلال همان خط جامع و کاملی است که پیش از او در هیچیک از دو جریان فقهی شیعه - یعنی جریان ابن بابویه و جریان قدیمین - سابقه نداشته و شیخ بزرگوار ما مبتکر و مؤسس و پایه‌گذاری آن است.

ب- رساله‌های فقهی:

این رساله‌ها به وجود حجم کم، گویای عمیق دانش فقهی شیخ بزرگوار است. اگر چه برخی از آنها مانند رساله‌ی «المسح علی الرجلین» و «ذبائح اهل الکتاب» مشتمل بر استدلالهای جدلی و شبه عقلی است، لکن بعضی دیگر به درستی حاوی اسلوب متین و قوی، و منظم فقهی است مثلاً رساله‌ی «المهر» یا «جوابات اهل الموصل فی الرؤیة والعدد» یا «المسائل الصاغانیه». در رساله‌ی رؤیت و عدد که مخصوص رد قول منسوب به صدوق رد قول منسوب به صدوق (ره) و برخی دیگر از فقههای قدیم مبنی بر سی روز بودن ماه رمضان است، شیخ مفید استظهار از آیات، و بهره‌گیری از لغت، و استشهداد به احکام فقهی مسلم، و بحث در فقه الحدیث روایاتی که مورد استدلال خصم است، و مناقشه در سند و ذکر احوال رجال و نکات فراوانی در فهم و استنباط از احادیث را در کنار هم آورده و از هر یک به بهترین و پخته‌ترین وجهی استفاده کرده است. از کارهای جالب وی در این رساله این است که در جایی پس از ذکر حدیث مورد استدلال طرف مقابل، هم سند آن را تضعیف میکند هم مضمون آن را با تکیه بر استدلالی متین، غیر معقول و دور از بیان حکمت آمیز امام و ناشی از جعل کسی که عامی و جاهل است می‌شمرد، و هم با قرائنی احتمال ارسال سند آن را مطرح می‌سازد که این نکته‌ی اخیر نشان دهنده‌ی تبحر و احاطه او به حدیث است (رجوع شود به رساله‌ی مزبور، صفحه‌ی ۲۳ به بعد، فصل مربوط به روایت یعقوب بن شعیب از حضرت ابی‌عبدالله «علیه السلام»). رساله‌ی «المسائل الصاغانیه» که در آن پاسخ به اشکالات فقیه حنفی اهل صاغان را در ده مسأله‌ی فقهی بیان میکند، نمونه‌ی دیگری از قوت استدلال و تبحر فقهی شیخ عالی‌مقام است. این رساله اگر چه دارای ماهیت کلامی یعنی در مقام بحث و محاجه با خصم غیر شیعی و رد اتهام بدعت از سوی او و متقابلاً نسبت افتراء و بدعت دادن به خود او و امام اوست، لیکن چون مسائل مطروحه، عموماً فقهی است هر بیننده‌ی صاحب‌نظر را به قوت استدلال و روح علمی و فقهات مجتهدانه‌ی وی، به وضوح آگاه می‌سازد. این رساله و رساله‌ی «العدد و الرؤیة» به خوبی میتوانند نمودار مقام ابداع علمی شیخ مفید و اثبات کننده‌ی این حقیقت

باشند که هر آنچه در طبقه شاگردان و شاگردان شاگردان و شاگردان از شیوه‌ی علمی فقاقت مشاهده میشود، تماماً منشأ گرفته از اسلوبی است که آن بزرگوار پایه گذار و مؤسس آن محسوب میگردد.

ج - کتاب التذکره باصول الفقه:

علم اصول، آئین استنباط فقهی است. شیوه‌ی است برای رسیدن از ادله معتبره به احکام عملی. تنظیم قوانین و قواعد اصولی در حکم وضع آئین نامه‌ی برای فقاقت است. بدون چنین آئین نامه‌ی قلمرو فقاقت، بیحد و مرز و در معرض خلط و ناخالصی و اشتباه است و احکام استخراج شده لامحاله از اعتبار برخوردار نیست. علاوه بر این که سلائق و آراء و فهم شخصی فقیه نقشی بیش از حد در نتیجه‌ی فقاقت مییابد و نظرات فقهاء، دچار تشتت و بیقاعدگی میگردد. درست است که عمق و پختگی و پیچیدگی روز افزون علم اصول به سلامت آراء فقهی کمک میکند، اما آنچه بیش از آن در غایت و نتیجه‌ی فقاقت اثر میگذارد، اصل ایجاد و وضع این علم است. بیشک پایه و مابیه‌ی اصلی علم اصول فقه در کلمات ائمه (علیهم‌السلام) و در ضمن همان چیزی است که بدان «اصول متلقاه» اطلاق میشده است. ولی در شیعه اولین کتاب اصول را (تا آن جا که میدانیم) شیخ مفید نوشته است، و آن همین کتاب کوچک و پر محتوای «التذکره باصول الفقه» است که احتمالاً انتخابی است که به وسیله‌ی شاگرد وی شیخ ابوالفتح کراچکی (م - ۴۴۹) از اصل کتاب مفید - که آن نیز خود کتاب مختصری بوده است - انجام یافته است. این کتاب با همه‌ی اختصار دارای اهمیت زیادی است. زیرا: اولاً این نخستین کتاب در اصول فقه در شیعه است. شیخ طوسی (رحمة‌الله) در مقدمه‌ی کتاب عدة الاصول میگوید: «ولم یعهد لاحد من اصحابنا فی هذا المعنی الا ما ذکره شیخنا ابو عبدالله رحمه‌الله فی المختصر الذی له فی اصول الفقه...» (۲۰) ثانیاً در آن، مباحث بسیاری با عبارات کوتاه آمده و بخصوص در مباحث الفاظ، سرفصلهای متعددی مشتمل بر اباحت مهم در آن مشاهده میشود. ثالثاً در بعضی از مباحث آن، نظر شیخ بزرگوار به آنچه در زمانهای بسیار متأخر از سوی محققان اصولی ذکر شده، بسی شبیه و نزدیک است. مثلاً آنچه در باب نسبت عام و خاص بیان کرده بسیار شبیه است به اصطلاح: «اراده‌ی جدی و اراده‌ی استعمالی» که در تحقیقات اسلاف نزدیک به زمان ما وجود دارد. عبارت شیخ مفید در این مورد چنین است: «والذی یخص اللفظ العام لایخرج منه شیئاً دخل تحته، وانما یدل علی ان المتکلم به اراد به الخصوص و لم یقصد به الی ما بُنی فی اللفظ له فی العموم...» (ص ۳۷). رابعاً در حالی که بنای کتاب بر اختصار است (۲۱)، مباحثی که در استنباط احکام فقهی، ضروریتر و کاربردیتر است، مقدم داشته شده و مباحث بیشتر نظری - از قبیل بحث در حقیقت علم یا حقیقت کلام که شیخ الطائفه رحمه‌الله در اول عدة الاصول به تفصیل در آن غور کرده - مورد توجه آن بزرگوار قرار نگرفته است. به نظر این جانب بسی جالب است که در عین اختصار کتاب مورد بحث، مباحثی از این قبیل که: عموم و اطلاق، مخصوص سنت قولیه است و در سنت فعلیه عموم یا اطلاق راه ندارد (۲۲) یا این که امر عقیب حضر، بیش از اباحه را افاده نمیکند (۲۳) یا این که استثناء عقیب جمل متعدده، در صورتی که قرینه‌ی نباشد به همه‌ی آنها بر میگردد (۲۴)، و امثال اینها مورد غفلت قرار نگرفته و به خاطر تأثیر و تکرر آن در استنباطات فقهی در عبارت مناسب بیان شده است.

از آنچه گفته شد آشکار میگردد که شیخ بزرگوار ما با نگارش کتاب اصول، مقدمات لازم برای ابداع یک قالب علمی و فنی جهت استنباط فقهی را تدارک میدیده است. علم اصول برای او مجموعه‌یی از معارف ذهنی و شبه کلامی نیست. بلکه همان‌طور که شاگرد او نیز در مقدمه‌ی عدّه‌الاصول تصریح کرده چیزی است که: «احکام شریعت بر آن مبتنی است و بدون مستحکم کردن این پایه، علم به شریعت کامل نمیشود، و هر که اصول را مستحکم نکند، حکایت کنند و مقلد است و عالم نیست» (۲۵)

۳- آفرینش شیوه‌ی جمع منطقی میان عقل و نقل در فقه و کلام

این سومین بعد از جوانب شخصیت شیخ بزرگوار ما به مثابه‌ی مؤسس و سرسلسله‌ی حرکت علمی شیعه است. در این‌جا نیز شیخ عالی‌مقام راه تازه‌یی میان عقل‌گرایی مطلق معتزله و پیروان آنان از شیعه - مانند بنی نوبخت - و حدیث‌گرایی شیخ صدوق گشوده است.

معتزله در روزگار رواج اعتزال یعنی در اواخر دوره‌ی اول خلافت عباسی (منتهی به اواسط قرن سوم هجری) از جریان افکار فلسفی بیگانه (یونانی، پهلوی، هندی و غیره) به عالم اسلام و ترجمه‌ی آثار آنان به شدت متأثر بودند و در آن هنگام، هم آن جریان بیگانه و هم این‌گرایش معتزله بشدت مورد تشویق خلفاء بخصوص مأمون قرار می‌گرفت. عکس‌العمل این عقل‌گرایی افراطی، حرکت اصحاب حدیث در اهل سنت و محدثین شیعه مانند صدوق رحمه‌الله در شیعه بود که میخواستند یکسره معارف کلامی و اعتقادی را از راه حدیث بفهمند. کار بزرگ مفید اثبات این مطلب است که عقل مستقلاً از فهم همه‌ی مباحثی که در علم کلام مطرح میشود، ناتوان است، مثلاً در باب صفات باری مانند اراده و سمع و بصر و امثال آن، عقل به مدد وحی است که میتواند در وادی معرفت درست گام نهد و به تنهایی وارد شدنش در این وادی که مربوط به حضرت حق (جل و علا) است، ورود در تیه ضلالت است، و این در واقع مضمون همان روایاتی است که آدمی را از تکلم در باب خدای متعال نهی میکند. پس کار مفید، محروم کردن عقل از قلمرو متعلق به او - که در آن سمع و وحی را راه نیست - یعنی وادی اثبات‌ساز و استدلال بر وجود باری یا توحید یا نبوت عامه نیست، بل محدود کردن عقل به همان حدودی است که خالق عقل برای او معین کرده است تا به گمراهی نیفتد.

عبارت اوائل المقالات یکجا چنین است: «ان استحقاق القديم سبحانه بهذه الصفات (اعنی كونه تعالی سمیعاً بصیراً و رائياً و مدرکاً) کلها من جهة السمع دون القیاس و دلائل العقول» (۲۶) و در جای دیگر چنین: «ان کلام الله تعالی محدث و بذلک جائت الاثار عن آل محمد (صلی الله علیه و اله)» (۲۷) و در جای دیگر چنین: «ان الله تعالی مرید من جهة السمع و الاتباع و التسليم علی حسب ما جاء فی القرآن، و لا اوجب ذلك من جهة العقول» (۲۸) و در جای دیگر بطور کلی چنین: «اتفقت الامامية علی ان العقل یحتاج فی علمه و نتائج الی السمع، و انه غیر منفک عن سمع ینبه العاقل علی کیفیت الاستدلال... و اجمعت المعتزلة... علی خلاف ذلك و زعموا ان العقول تعمل بمجردها عن السمع و التوقیف...» (۲۹) این‌گونه تصریحات در کلمات مفید فراوان است. با این همه سندیت نقل را در جایی میپذیرد که برهان عقلی بر امتناع آن قائم نباشد، و لذا در باب ظهور معجزات از ائمه (علیهم السلام)

پیش از آن که ورود دلیل سمعی بر آن را ذکر کند، میگوید: «فأنه من الممكن الذی لیس بواجب عقلاً ولا ممتنع قیاساً» (۳۰) شبیه این سخن را نیز در، موارد دیگری تکرار کرده است (۳۱) ولی در «تصحیح اعتقادات الامامیه» که تعلیق بر «اعتقادات شیخ صدوق» است پس از حکم به ردّ حدیث مخالف قرآن، صریحتر از هر جای دیگر اعلام میکند که: «و کذلک ان وجدنا حدیثاً یخالف احکام العقول اطر حناه، لقضیه العقل بفساده» (۳۲) در این بیان علاوه بر این که حدیث مخالف حکم عقل را رد میکند، پایه و مبنای همین را نیز حکم عقل میدانند و بدین ترتیب بطور مضاعف بر حجیت استدلال عقلی تأکید میورزد. اعتماد بر استدلال عقلی در مکتب مستقل شیخ مفید تا بدان حد است که در بحث، «الالم للمصلحه دون العوض» پس از آن که نظر یگانه‌ی خود را که در آن با هیچیک از عدلیّه و مرجئه شریک نیست، بیان میکند با اعتماد به نفس کم‌نظیری میگوید: «وقد جمعت فیه بین اصول یختص بیجمعها دون من وافقنی فی العدل و الار جاء، بما کشف لی فی النظر عن صحته، و لم یوحشنی من خالف فیه، اذ بالحجّه لی اثم انس و لا وحشه من حق و الحمد لله» (۳۳) با توجه به این که در بحث الم و بحث‌های متفرع بر لطف، عموماً به ادله‌ی عقلی - و نه سمعی - استناد کرده، بنابراین منظورش از حجت در عبارت یاد شده همان استدلال عقلی است. وارد شدن عنصر «سمع» در بنای مکتب کلامی شیخ مفید موجب آن شده است که به مدد بیانات ائمه (علیهم‌السلام) بسیاری از مباحث دشوار که دست یافتن به سخن حق در آن، مسیری طولانی را میطلبد، به آسانی در مجموعه‌ی کلامی آن بزرگوار جای گیرد و خط سیر کلامی شیعه پس از مفید را از انحرافها و اضطرابهای فکری نجات بخشد. برای نمونه میتوان اشاره کرد که در مسأله‌ی صفات باری، معتزله از نفی صفات در کلمات و اصل بن عطاء و نظریه‌ی نیابت ذات از صفات، تار سیدن به نظریه توحید به معنای عدم زیاده‌ی صفات بر ذات و این که صفات حق تعالی عین ذات او در وجود است، راه درازی را پیموده‌اند، در حالی که این مسأله در کلمات مفید، متخذ از سمع یعنی نهج البلاغه و روایات صادره از ائمه (علیهم‌السلام) است. حتی از این روایات استفاده میشود که این مباحث در زمان ائمه (علیهم‌السلام) میان شیعیان مطرح بوده و درباره‌ی آن از منبع لایزال علم اهل بیت استفاده میکرده‌اند (رجوع شود به کافی ج ۱ ص ۱۰۷ باب صفات الذات و به فصول گوناگون از توحید صدوق و خطبه نهج البلاغه).

نکته‌ی قابل توجه این است که در رساله‌های مختصر کلامی مانند: «النکت فی مقدمات الاصول» حتی در باب صفات باری نیز - که در اوائل المقالات استدلال سمعی را مرجع یگانه در آن باب معرفی میکرد - به استدلال عقلی در کنار استدلال سمعی متوسل میشود. مثلاً در این عبارت: «فان قال: ما الدلیل علی آنه قادر؟ فقل: تعلق الافعال به مع تعدّرها فی البدائئ علی العاجز...» و باز: «ما الذی یدل علی آنه عالم؟ فقل: ما فی افعاله من الاتقان و التظافر علی الاتساق، و تعدّرها ما کان بهذه الصفه فی البدائئ علی الجاهل» و به همین ترتیب در باب سمیع و بصیر و حکیم و هكذا. (النکت فی مقدمات الاصول ص ۳۳ - ۳۴). این را نمیتوان عدول از مبنای یاد شده در اوائل المقالات به شمار آورد. پیشتر گفته شد که به احتمال قوی رساله‌های مختصری که شیخ مفید به ترتیب سؤال و جواب نوشته، دستورالعملی برای نوآموزان جدل کلامی یا شیعیان دور دستی است که به استادی چون مفید دسترسی ندارند و شیخ بزرگوار در آن رساله‌ها، ممشای بحث عقلی را که برای مواجهه با هر مخاطبی قابل استفاده تر

است، برگزیده است. بدین گونه مشخص می‌گردد که جمع میان حجت عقلی و دلیل نقلی در مثنوی کلامی مفید یکی از کارهای برجسته و ابداعی آن استاد کلّ است. این جانب امیدوارم که در این مجمع علمی و تحقیقی، این سرفصلهای مهم و بسی جوانب در خشان دیگر از حیات علمی شیخ بزرگوار مفید، مورد پیگیری قرار گیرد.

فضای سیاسی و اجتماعی عصر شیخ مفید

در خاتمه‌ی این مقال، شایسته است یادآوری شود که آن نابغه‌ی عالی‌مقام این جهاد علمی طولانی و پی افکندن کاخ دانش فقه و گشودن راه میانه در کلام را در اوضاع و احوال اجتماعی دشواری انجام داده است. حکومت آل بویه در بغداد اگر چه فضای مناسبی برای بحث آزاد علمی پدید آورد، اما به هیچ وجه مشکل بر خورده‌های تعصب آمیز فقهاء حنبلی و فشارهای دستگاه حکومت عباسی بر شیخ مفید و عموم شیعیان را نتوانست حل کند. مظلومیت شیعیان کرخ بغداد و محنتهای عظیمی که بر آنان و پیشوای بزرگوارشان وارد می‌آمد، حقائق است که تاریخ بدان صریحاً گواهی داده است. به گمانی شیخ مفید غیر از آن سه نوبت تبعید که در کتب تاریخ آن را ثبت کرده‌اند، در یک دوره‌ی تقریباً دو ساله در حدود سالهای ۴۰۵ تا ۴۰۷ دچار گرفتاری و محنتی بوده است که نوع آن هم به درستی روشن نیست. این گمان از آن جا پدید می‌آید که در قضایای وفات سید رضی شاگرد محبوب مفید در سال ۴۰۶ با این که تفاسیل تشیع و دیگر خصوصیات آن در کتب مذکور است از شیخ مفید که علی القاعده باید مکرر از او یاد شود، هیچ ذکری نیست. قرینه‌ی دیگری که این گمان را در ذهن بر میانگیزد آن است که امالی شیخ مفید که در هر سال در چند مجلس در حول و حوش ماه رمضان در خانه‌ی شیخ یا در مسجدش در درب الریاح، القاء میشده است، و از سال ۴۰۴ تا سال ۴۱۱ ادامه داشته، در سالهای ۴۰۵ و ۴۰۶ القاء نشده و هیچ مجلسی مربوط به این دو سال در مجموعه‌ی امالی مفید وجود ندارد. و باز قرینه‌ی دیگر آن است که در قضایای محرم سال ۴۰۶ که فتنه‌ی بزرگی بر ضد شیعه بر پاشد و یکی از محنتهای بارها مکرر آنان، در آن اتفاق افتاد کسی که حکومت بغداد به عنوان نماینده و رئیس شیعه انتخاب کرد تا با او مذاکره کند، سید مرتضی بود نه شیخ مفید. در حالی که رئیس مطلق و بیمناز شیعه در آن روزگار - و از سالهای پیش از آن - شیخ مفید بود و سید مرتضی شاگرد و مرید متواضع و تابع او محسوب میشد. این قرائن، گمان گرفتاری و محنتی در آن دو سال برای مفید را که منتهی به غیبت او از بغداد شده باشد در ذهن بر میانگیزد که باید پیرامون آن تحقیق کرد. ولی آنچه مسلم است آن است که زندگی در بغداد برای عموم شیعه و از جمله رهبران آنها در بخش عظیمی از صد و سیزده سال حکومت آل بویه به عراق و بغداد بسی دشوار و محنت آمیز و همراه با درگیری و کشتار و مظلومیت بود (۳۴) و شیخ مفید در میان این مشکلات عظیم و با تحمل مسؤولیت رهبری شیعه در عراق بلکه در سراسر جهان اسلام، به چنین توفیق عظیمی در زمینه‌ی معارف شیعه دست یافته است.

توصیه‌ی مؤکد به علماء و اندیشمندان حاضر در مراسم بزرگداشت شیخ مفید

نکته‌ی پایانی این مقال، توصیه‌ی مؤکد من به علماء و اندیشمندان حاضر در این اجتماع فرهنگی است که با

همه‌ی توان بکوشند این لقاء علمی را وسیله‌ی نزدیکی فکری و اتحاد عملی میان مذاهب اسلامی قرار دهند. چگونگی برخورد شیخ مفید با خصم مذهبی زمانش بیگمان متأثر از حوادث تلخ اجتماع و مصائبی است که شیعه‌ی مظلوم آن روز با آن مواجه بوده و آتش تعصبات کور آن را بر میانگیخته است. آنگونه رفتار نمیتواند امروزه الگویی برای برخورد فرق اسلامی با یکدیگر حتی در صحنه‌های کلامی باشد. امروز همه‌ی فرق اسلامی باید با مشاهده‌ی آن صحنه‌های دردناک تاریخ، تجربه‌ی مسالمت و مهربانی بیاموزند و در زمانی که اصول اسلام - که مفیدها در هر مذهبی برای احیاء آن، چنان رنجهایی را متحمل شده‌اند - از سوی دشمنان جهانی در معرض خطر است، به وحدت و اقتراب و همکاری همه‌ی فرقه‌ها و همه‌ی متفکران آنها بیندیشند، و این درس بزرگ انقلاب ما و رهنمود همیشگی امام راحل ما (قدس الله نفسه الزکیه) است.

بار دیگر توفیق شما عزیزان را از خداوند متعال مسألت کرده نتایج شایسته و دستاوردهای ماندگاری را برای این گردهمایی شما از خداوند متعال مسألت مینمایم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته - علی الحسینی الخامنیه - فرودین سال ۱۳۷۲ مصادف با شوال ۱۴۱۳

تأکید بر اهتمام به تهذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه

سندیت کتاب «نوادیر» فضل‌الله بن علی حسنی

راوندی»

بیان سه روایت اخلاقی از کتاب «نوادیر» به نقل از

مرحوم مجلسی

دو ویژگی سابقون الی ظل العرش

چیستی حق

هواهای نفسانی و قیده‌های بشری مانع پذیرش و

بیان حق

برخی از مصادیق حق

عوامل دورکننده شیطان

۱- روزه و صدقه

۲- الحب فی الله و البغض فی الله

۳- مواظبت بر عمل صالح و استغفار

تصحیح عمل، شرط اصلی کمال انسانیّت

و ...

تأکید بر اهتمام به تهذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه*

سندیت کتاب «نوادر» «فضل الله بن علی حسنی راوندی»

طبق معمول همه روزها، امروز هم حدیثی را بخوانیم و ان شاء الله به انوار معارف اهل بیت علیهم السلام، متبرک شویم. اگر کسی سند کتاب شریف «جعفریات» را قبول داشته باشد، سند «نوادر» را به عنوان سند معتبر قبول میکند. ما قبلاً به مناسبت‌های متعددی راجع به سند کتاب شریف «جعفریات» یا «اشعثیات» - که به هر دو اسم خوانده میشود - این جا صحبت کردیم و همچنین راجع به روایات «نوادر»، اش «فضل الله بن علی حسنی راوندی»^۱ رضوان الله تعالی علیه، که از بزرگان علمای شیعه در قرن پنجم و ششم و صاحب کتاب «نوادر» و بعضی کتب دیگر است، نکاتی عنوان نمودیم.

اغلب احادیث این کتاب، همان احادیث کتاب «اشعثیات» است که ایشان نقل کرده‌اند. راجع به «اشعثیات» هم قبلاً عرض کردیم روایاتی است که «محمد بن محمد بن اشعث» از «موسیب بن اسماعیل» و «موسیب بن اسماعیل» از «اسماعیل بن موسیب بن جعفر علیه الصلاة والسلام» و او از پدرش موسیب بن جعفر علیه السلام، و او از حضرت جعفر بن محمد ابی عبد الله علیه السلام، و او از آباءه علیهم السلام، عن امیر المؤمنین، عن رسول الله نقل میکند. این مقدار سند، خیلی عالی است. البته «محمد بن محمد بن اشعث» توسیخ شده و بعضی از روایات قبل و بعد او، برای برخی مورد تردید است. لکن مرحوم «حاجی نوری»^۲ و بعضی دیگر از بزرگان، اصرار دارند که این سند جزو اسناد خوب است. همچنین مرحوم «شیخ آقا بزرگ تهرانی»^۳، از مرحوم آقای «آخوند»^۴ نقل میکند که ایشان در مجلس استفتاءشان میفرمودند «هیچ فقیهی نمیتواند قبل از دیدن کتاب مستدرک حاجی نوری رحمه الله علیه فتوا بدهد.» برای این که فحص از معارض و

* بیانات در آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۳/۰۶/۲۰

۱. سید امام ضیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی حسنی راوندی کاشانی معروف به «سید ابوالرضا کاشانی»

۲. حاج میرزا حسین نوری از اکابر علما و محدثین (۱۳۲۰ ه. ق - ۱۲۵۴ ه. ق)

۳. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (۱۳۸۹ ه. ق - ۱۲۹۳ ه. ق)

۴. فقیه اصولی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۳۲۹ ه. ق - ۱۲۵۵ ه. ق)

حجت و اینها، متوقف بر این کتاب است و اصل کتاب «مستدرک»، همین «اشعثیات» است که البته بعدها از منابع و کتابهای دیگر، روایات زیادی را به آن اضافه کردند. بنابراین، بعضی روایات «اشعثیات» را با همین سندی که عرض شد، کاملاً مورد قبول قرار دادند. حال اگر کسی آن سند را قبول دارد و آن را معتبر میداند - که ما قبلاً بحث کردیم و گفتیم بعید هم نیست که این طور باشد - آن وقت روایات «فضل الله بن علی راوندی» که در کتاب «نوادر» نقل شده، دیگر معتبر است.

🔗 بیان سه روایت اخلاقی از کتاب «نوادر» به نقل از مرحوم مجلسی :

الف) دو ویژگی سابقون الی ظل العرش

خوب؛ حالا این سه روایت اخلاقی را با این مقدمه عرض میکنیم تا ان شاء الله مورد توجه قرار گیرد. مرحوم مجلسی، این جا چند روایت را از کتاب «نوادر» نقل میکنند که من امروز سه موردش را به مناسبت شروع درس، عرض میکنم. یکی از این روایات این است: «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ، طُوبَى لَهُمْ.» خوشا به حال کسانی که به سایه عرش سبقت میجویند. چون عرش الهی یک امر معنوی و حاکی از حدّ اعلاّی عظمت ذات مقدّس ربوبی است؛ آن وقت معنای «سبقت به سایه عرش» هم اعلی درجه تحصّن عبد در عرش مولای خودش است. بالاترین چیزی که میشود برای بنده فرض کرد، همین است که انسان به ظلّ عرش پروردگار پناه ببرد. «قيل: يا رسول الله و من هم؟» چه کسانی هستند که به سایه عرش رحمان سبقت میجویند؟ «فقال: الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ.» کسانی که این چند خصوصیت را دارند: اول این که وقتی حق را شنیدند، آن را قبول میکنند. «و يبذلونه إذا سئلوه.» این هم طرف دیگر کفه است که وقتی از آنها سؤال شد «حق چیست؟» بدون ملاحظه آن را بیان میکنند؛ حق را بذل میکنند. همین دو کلمه را شما ملاحظه بفرمایید، که اگر در همین دنیای غرق در فساد امروز - که بلاشک ذهنها، دلها، وجدانها و عقول در آن پیدا میشود که حقیقت را بفهمند و حق را تشخیص دهند - تحقیق پیدا کند، چه میشود!

🔗 چیستی حق

حق چیست؟ حق آن چیزی است که بنای خلقت بر آن است. «ما خلقناهما إلا بالحق»^۵. حق، مبنای آفرینش الهی است؛ یعنی همان چیزی که باید باشد و همان چیزی که همه مجاهدتهای مجاهدان عظیم تاریخ و عالم، برای رسیدن به آن است. حق، موضوع بسیار مهمی است. همان چیزی که اگر شناخته و تبعیت شود و تحقیق پیدا کند، هیچ نادرستی، نامطلوبی و ناسزاواری در عالم نخواهد بود. به هر اندازه که تحقیق پیدا کند، این طور خواهد شد. این، چیز کمی است؟! خوب؛ هستند کسانی که همه آن یا شطری از آن یا یک کلمه از آن را در همین دنیای غرق در فساد میفهمند و میشناسند. اگر همینها آن را بپذیرند و



برای کسانی که به آن احتیاج دارند بیان کنند، شما ببینید چه حادثه‌ای در دنیا رخ خواهد داد و چه تحوّل عظیمی در حیات بشر و عالم پیش خواهد آمد!

🔖 هوای نفسانی و قیدهای بشری مانع پذیرش و بیان حق

گرفتاری در این است که هوای نفسانی و قیدهای بشری و زنجیرهایی که به گردنهای افراد بشر - اغلال فی اعناقهم^۶ - آویزان است، اجازه این را به آنها نمیدهد که حق را بشناسند و بعد که شناختند قبول کنند و بعد که قبول کردند آن را به کسانی که به آن احتیاج دارند بگویند. اشکال کار در این جاست. اگر همین حاصل شود، شما ببینید که چه چیز عظیمی خواهد شد! پس واقعاً جا دارد که گفته شود: «السابقون الی ظلّ العرش». چون کارِ سختی هم هست. خیلی هم جای دور نروید. البته، حق، در مقیاس جهانی، یک عدّه شناسنده و ترویج کننده و ممانعت کننده و بخل کننده و رد کننده و کفر ورزنده و مخفی سازنده دارد. در مقیاس جامعه‌ای که ما در آن زندگی میکنیم، با یک نوع حد و علائم و نشانه‌ها و مصادیق و آثار، و در محیط خاصی که ما زندگی میکنیم، باز با نشانه‌ها و علائم و مصادیق و جزئیات و خصوصیات دیگری. همه اینها هم مهم است. نباید گفت فلان آدم مخفی کننده حق، که مثلاً حق نبوت یا حق توحید یا حقانیت فلان حرف را در سطح عالم انکار کرد، ملعون است. اما من که حقیقتی را جلو چشمم و دم دستم و در محیط زندگیام همان طور انکار میکنم و میپوشانم و از آن دفاع نمیکنم و اگر بر من عرضه شد قبول نمیکنم، از آن حکم خارج هستم. این، نمیشود. پس «الذین یقبلون الحقّ اذا سمعوه و یبدلونه اذا سئلوه»، شامل هر کس، در هر جای دنیا میشود.

🔖 برخی از مصادیق حق

«و یحکمون للنّاس حکمهم لانفسهم». این هم یکی از مصادیق حق است که خیلی سخت است. بعضی از حقه‌ها، برای بعضی از انسانها چندان تلخ نیست، بلکه برای اهل حق، شیرین هم هست. اما حقی که برای همه در همه جا تلخ است، این مصداق از حق است که اگر کسی به این حق به عنوان یک مصداق بسیار مهم عمل کرد، امتحان خوبی داده است. «یحکمون للنّاس حکمهم لانفسهم». برای مردم همان طور حکم کنند که برای خودشان حکم میکنند و فرقی بین خود و دیگران نگذارند. این، از آن حقه‌های خیلی سخت است. چون ما طلبه‌ها و روحانیت و علمای شیعه، از لحاظ اجتماعی، به برکت نظام جمهوری اسلامی و هم پیش از تحقّق و اقامه نظام جمهوری اسلامی در طول تاریخ فقهات شیعه، به شهادت مجاهدتها و مواضع و حوادث تاریخی، در یک موضع ممتاز در جهت تحقّق بخشیدن به حق و مبارزه با باطل قرار داشتیم، و الان هم به مناسبت این که این معنا با قیام جمهوری اسلامی و این دولت مبارک الهیه و قرآنیّه، بحمدالله بیشتر هم شده است، لذا این حدیث برای ما بسیار آموزنده و مهم است. این یادتان باشد و معّمین و روحانیون و علما و طلاب، این سه کلمه را هیچ وقت فراموش نکنند. هر جا حق

را دیدند، آن را بپذیرند؛ البته با تشخیص درست. یعنی آن را که بینهم و بین الله و بدون هیچ گونه شائبه نفسانی بفهمند که حق است. هر گاه که از آنان سؤال و خواسته شد که حق را بر زبان جاری و اعلام کنند، آن را اعلام کنند. مطلب سوم هم، که تقریباً یکی از اصعب و ابرز مظاهر دومی یا اولی است، این که در قضاوت، خودشان را در قضاوت با دیگران یکسان قرار دهند. هر چه برای دیگران قضاوت کردند - به نفع دیگران یا به ضرر دیگران - برای خودشان نیز همان طور قضاوت کنند.

ب) عوامل دور کننده شیطان :

۱- روزه و صدقه

یک حدیث دیگر، باز بهذا الاسناد، «عن علی علیه السلام قال: قيل لرسول الله، صلی الله علیه وآله، من الذی یباعد الشیطان منا.» چه چیزی شیطان را از ما دور میکند؟ البته میدانید که «شیطان»، اعم از «ابلیس» است. همان قوای مؤثر شرّ آفرین و فساد آفرین و انحراف آفرینی که در قالبها و لباسهای مختلف، گاهی انسان، گاهی غیرانسان و گاهی هوای نفسانی و گاهی هم ابلیس است. «بالسه» طایفه مهمی از شیاطینند، که داستانشان در قرآن هست. اما فقط آنها نیستند. آنها شیاطین جنّند و شیاطین انس هم هستند که گاهی خطرشان از آنها کمتر نیست. پس، شیطان یک معنای عام است. خوب؛ چه عاملی این را از ما دور میکند؟ «قال: الصوم لله یسود وجهه»؛ روزه چهره اش را سیاه میکند. علتش هم این است که صوم و روزه، طغیان غرایز گمراه کننده جسمانی را سرکوب میکند و جلو طغیان آنها را میگیرد. «و الصدقة تکسر ظهره» و صدقه پشتش را میشکند؛ چون صدقه، گذشت و اغماض مهمی از مایملک انسان است.

۲- الحب فی الله و البغض فی الله

این هم مهم است: «والحب فی الله تعالی و المواظب علی العمل الصالح یقطع دابرة». این دو، مهمتر از آنهاست. یکی «حب فی الله» است. یعنی انسان عواطف، بخصوص محبت خودش را در جهت الهی هدایت کند. اگر کسی را دوست دارید، این محبت برای خدا باشد، نه برای دنیا. محبت را در آن جا خرج کنید که برای خدا باشد. البته روایات «الحب فی الله و البغض فی الله» روایات بسیار مفصلیاند. در «کافی» و در دیگر کتب هم، بابی مفصل درباره این صفت هست.

۳- مواظبت بر عمل صالح و استغفار

«و المواظبت علی العمل الصالح». مهم این است که انسان از عمل صالح مواظبت کند. یعنی در انجام عمل صالح استمرار داشته باشد. «والدوام فی الاتصال بخدمتک»^۷ که در دعای کمیل میخوانیم، یعنی انسان دائماً متصل به خدمت پروردگار باشد. این استمرار و تداوم، خیلی مهم است. اگر این دو، که یکی جنبه



قلبی و عاطفی و دیگری جنبه عملی دارد، حاصل شد، «یقطع دابره»؛ یعنی ریشه شیطان را می‌کند یا آن را نابود می‌کند. «والاستغفار یقطع تینه»؛ استغفار هم شاهرگش را میزند (همان تعبیر کنایی، که در فارسی هم هست). پس، از جمله عواملی که شیطان را نابود می‌کند، استغفار است. استغفار یا طلب مغفرت از پروردگار، که در قرآن هم بارها آمده و در هر جایی خصوصیت و ثمره‌ای برای آن ذکر شده است. این روح استغفار و طلب مغفرت، چیز مهمی است؛ زیرا به معنای توجه انسان به خطاهای خود است. کسی که خود را عاری از خطا و اشتباه و گناه می‌بیند و خیال می‌کند که کار بدی انجام نداده است، به فکر استغفار نمی‌افتد. نفس توجه به استغفار، به این معناست که ما دچار خطا، کمبود، گناه، تخلف، قصور و تقصیر هستیم.

تصحیح عمل، شرط اصلی کمال انسانی

این، برای هر انسانی لازم است؛ زیرا به طور طبیعی، هیچ انسانی نیست که دچار ظلم و گناه و تقصیر نباشد. «ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة»^۸ خدای متعال، از بندگان اغماض می‌کند و الا اگر بنا بود که به خاطر ظلم، بندگان را مؤاخذه کند، یک نفر بر روی زمین نمی‌ماند: «ما ترک علیها من دابة». قهراً دابة انسانی مراد است؛ چون بحث بر سر انسانهاست. بنابراین، دائم خطاهای گوناگونی از ما صادر می‌شود که غالباً ناشی از هوای نفس و مقداری هم ناشی از جهالتها و کوتاه بینیهای ماست. پس، توجه به استغفار، توجه به گناه است و لازمه توجه به گناه، تصحیح عمل است و هر انسانی، باید دائماً خودش را تصحیح کند. اگر این حالت تصحیح باشد، آن وقت تکامل به وجود می‌آید. پس، شرط اصلی کمال انسانی، همین تصحیح است که استغفار یکی از عوامل مهم آن است. لذاست که به استغفار، خیلی بها داده شده است.

ج) توصیه‌های پیامبر به امت

۱- مبالغت و توجه به مسائل پیرامون جامعه

روایت سومی هم هست که آن را بخوانم و بعد دو، سه جمله در دنبال این روایات عرض کنم. و بهذا الاسناد، «قال رسول الله، صلی الله علیه و آله: اوصی امتی بخمس، بالسمع والطاعة...»؛ امتم را به پنج چیز وصیت می‌کنم. «سمع» و «طاعة» را معمولاً با هم می‌آورند؛ اما در این جا از هم جدا شده‌اند. پیداست که در این جا «سمع» و «طاعة» به یک معنا به کار نیامده است. اگر در جاهای دیگر هم «بالسمع والطاعة»، یعنی «شنیدم و قبول کردم» می‌آید، در این جا «سمع» غیر از «طاعة» است. «سمع» یعنی «توجه کردن، شنیدن، استماع و مبالغت» اولین چیز، این است. اولین چیزی که جامعه علمی و مذهبی شیعه لازم دارد، مبالغت است. این جامعه، نسبت به مسائل جهان پیرامون خود، باید مبالغت داشته باشد. شاید «سمع»

اشاره به این است. رها کردن، «هر چه شد، شد»، «به ما چه!»، «ما که نمیتوانیم»، «به ما چه ربطی دارد!»؛ اینها نمیشود. اساس این بنای مبارک به این خاطر محکم شد که آن مرد الهی^۱، با دیگران این فرق اساسی را داشت که هرگز نگفت «به من چه!» آنچه را که در جامعه اتفاق میافتاد، خیلی کسان دیگر هم میدیدند. البته بعضی هم نمیدیدند، نمیفهمیدند، ملتفت نبودند. خیلیها هم ملتفت بودند؛ اما میگفتند «به ما چه!»، «ما کار خودمان را میکنیم.» این بزرگوار نگفت «به ما چه!» لذا، شد امام خلاق و امام امت. امامت حقّ او بود و لذا این اساس مبارک به وجود آمد.

۲- اطاعت از فرد شایسته در هر مقام

این اول کار است. بعد «وَالطَّاعَةَ»: اطاعت. اطاعت از چه کسی؟ از «من له الطاعة»، «من حقّه الطاعة». هر کس در هر میدان و در هر مقام، باید از آن که شایسته اطاعت است، اطاعت کند. سرپیچی و نافرمانی و «به ما ربطی ندارد» و این حرفها، نیست. امت اسلام، وقتی به وصیت پیغمبر عمل کرده که آنجا که اطاعت کردن، شرعاً برگردن او گذاشته شده است، دیگر اطاعت کند. در مقابل «اطاعت»، «عصیان» است که در آیه شریفه^{۱۰} هشدار دهنده‌ای که بنده بارها به مناسبتهای مختلف آن را بیان کرده‌ام، به آن اشاره شده است. یکی از عواملی که موجب شکست شد - ظاهراً در جنگ احد - قضیه عصیان، یعنی اطاعت نکردن بود. یک کلمه پیغمبر را اطاعت نکردند؛ یک فاجعه به وجود آمد. در دوران جمهوری اسلامی، هر جا عدم اطاعت مشاهده شد، فاجعه به وجود آمد. هر جا اطاعت بود، کار به رشد و صلاح و خیر انجامید.

۳- هجرت

بعد، «وَالهجرة»: هجرت. البته هجرت هم مرحله‌ای دارد. یک روز شاید مراد نبی اکرم از هجرت، تشکیل مدینت اسلامی بود که لازم بود مردم از حالت زندگی رهایی که اعراب، آن روز در «جزیره العرب» داشتند، خارج شوند و یک مدینت به وجود آورند. تا وقتی که مردم تابع مدینت و تجمع و اجتماع به اصطلاح شهری نشوند، نمیشود نسخه‌های الهی و اسلامی را روی آنها اجرا کرد و آنها را به جایی رساند. یک مرحله‌اش، هجرت به «دارالهجرة» بود. بعد، هجرت به شهرها بود که عشایر و قبایل چادر نشین، به فرموده پیغمبر اکرم، از جاهای مختلف، به شهرها هجرت میکردند. اگر هجرت نمیکردند، ولو در جهاد هم شرکت میکردند، از غنیمت حقیقی به آنها داده نمیشد. در روایات ما هم هست. انشاءالله، در «کتاب جهاد» به آنها میرسیم و بحث میکنیم. هجرت به آنجا که باید هجرت کرد، یعنی نجسبیدن به یک مکان. شاید امروز مصداق این هجرت برای طلاب علوم دینی و فضلاء محترمی که در حوزه‌ها متمکن و مستقرند، این باشد که برای تبلیغ به اکناف بلاد اسلامی هجرت کنند.

📌 برنامه ریزی برای هجرت طلاب دینی به نقاط مورد نیاز

عدّه‌ای هستند که میتوانند در شهری مستقر شوند و آن را هدایت کنند. اینها در خلال هزارها یا صدها نفر مثل خودشان، در قم مانده‌اند و اثری هم بر ایشان مترتب نیست. حداکثر این است که درسی بگویند، که اگر هم نگفتند، آن چند نفری که به درس اینها می‌آیند، به یک درس دیگر می‌روند. یعنی همان درس را از دیگری خواهند شنید. الان در کشور ما، شهرها و روستاهایی وجود دارد که محتاج عالم دینی است و علمای دینی باید به آن جاها بروند. البته بدون پیش شرط. چون بعضی به ما میگویند باید فلان امکانات، فلان تسهیلات، چه و چه، فراهم باشد تا ما برویم! ما نمیگوییم که احتیاج به امور مادی و شرایط زندگی نیست. البته که احتیاج هست. اما این را باید جزو طلبات قهری دانست. خوب؛ این در همه جا وجود دارد. پس، نباید آن را به عنوان «پیش شرط» فرض کرد. باید راه بیفتند و باید همت گماشته شود.

البته، این یک امر فردی هم نیست. ممکن است پنجاه نفر بگویند: «دیگر مسلم شد که باید پاشویم برویم» و پاشوند بروند. خوب؛ پنجاه نفر این کار را کردند، بعد متوقف خواهد شد. این، باید در حوزه علمیه قم و به تبع آن در سایر حوزه‌ها، به حرکت و جریان تبدیل شود. راه بیفتند و بروند. مدیریت حوزه علمیه و اکابر و اعیان و متخصصین حوزه، این کار را راه بیندازند. اول هم از خودشان شروع کنند. بعضی از بزرگان هستند که اگر به شهرهای دیگر بروند، وجودشان در آن جاها انفع از قم خواهد بود. حتی در باره بزرگان هم چنین چیزی وجود دارد. خوب؛ یک نفر مثل آیه‌الله میلانی رضوان الله تعالی علیه، از کربلا که دم گوش نجف بود و مثل ایشان در نجف و کربلا تعداد زیادی بودند، پاشد آمد مشهد و حوزه علمیه بزرگی را به وجود آورد. این، یک واقعیت است. حقیقتاً از برکات الهی برای حوزه مشهد، وجود مرحوم آیه‌الله میلانی بود. خوب؛ ایشان میتوانند تا آخر عمر در کربلا بمانند. آن وقت، عالمی در ردیف چندین نفر مثل خودش بود. یعنی بعضی اگر علماً هم جلوتر نبودند، شاید از جهات دیگر، جلوتر از ایشان بودند. لکن ایشان به مشهد آمد و مایه برکت شد. پس، این حرف، حتی درباره شخصیهایی مثل مرحوم آیه‌الله میلانی هم جاری است؛ تا از تراکم جلوگیری شود. این هم هجرت؛ هجرت به جاهایی که احتیاج هست: به شهرها، حوزه‌ها، حوزه‌های بزرگ و حوزه‌های کوچک، و بعد به داخل دستگاههای دولتی، داخل ادارات، داخل کارخانه‌ها - آن جاها که طلبی و تمایلی هست - و بعد هجرت به خارج از کشور. امروز یکی از مصادیق هجرت، ممکن است این باشد.

۴- جهاد

«والجهاد». که جهاد، آن عرض عریض و آن عمل شامل و عام و نافع تمام نشدنی است که در انواع و اَشکال مختلف تحقق پیدا میکند. ما در اول «کتاب جهاد» عرض کردیم که معیار جهاد، شمشیر و میدان جنگ نیست. معیار جهاد، همان چیزی است که امروز در زبان فارسی ما در کلمه «مبارزه» وجود دارد. فلانی آدم مبارزی است؛ فلانی آدم مبارزی نیست. نویسنده مبارز؛ نویسنده غیر مبارز. عالم مبارز؛ عالم غیر مبارز. دانشجوی مبارز و طلبه مبارز؛ دانشجوی غیر مبارز و طلبه غیر مبارز. جامعه مبارز؛ جامعه غیر مبارز. پس،

جهاد یعنی «مبارزه».

🕌 دو شرط لازم برای انجام مبارزه

در مبارزه، دو چیز حتماً لازم است: یکی این که در آن جدّ و جهد و تحرّکی باشد. انسان در رختخواب یا در پستوی خانه که نمیتواند مبارزه کند! در مبارزه، باید جدّ و جهدی وجود داشته باشد. اگر چه در صُوری، مبارزه با نفس هم میدانهای دارد؛ اما حالا مثالهایی که میزنیم برای مبارزات اجتماعی و اینهاست. پس، اول این که در آن جدّ و جهد و تلاش و تحرّک باشد. دوم این که، در مقابلش دشمنی باشد. مبارزه، در آن جا که دشمن نیست، معنا ندارد. پس، جهاد متقوم بر این دو رکن است: یکی این که در آن جدّ و جهد باشد؛ دیگر این که در مقابل دشمن باشد. اگر کسی علیه دوست جدّ و جهد کند، این جهاد نیست؛ بلکه فتنه و اخلال است. اگر کسی در مقابل دولت حق، در مقابل صلاح و نظام حق، جدّ و جهد و تلاش کند، این فتنه و محاربه است؛ جهاد نیست. حال این جدّ و جهدی که انجام میگیرد، به هر شکلی باشد - چه به شکل نوشتن، گفتن، کتاب، و چه به شکل شب‌نامه، شایعه‌پراکنی، نق زدن و منفی‌بافی - همه‌اش فتنه‌گری و اغواگری، و بعضی از آشکالش محاربه است. اگر همه اینها در مقابل دشمن خدا و دشمن «علی لسان الله و لسان رسوله و اولیائه علیهم السلام»، باشد، میشود «جهاد فی سبیل الله». پیغمبر به این گونه جهاد دعوت میکند. پس، تنبلی و نشستن و بیکارگی و بیاهتمامی، از اَمّت پیغمبر خواسته نیست. جهاد دائم.

۵- اجتماع

«والجماعة»؛ «اجتماع». بعد فرمود: «و من دعی بدعاء الجاهلیة، فله جثوه من جثی جهنم»؛ سنگی از سنگهای جهنم بر سر کسی، که با دعوت جاهلیت، دعوت کند! جاهلیت، نظام قبل از اسلام است. قبل از نظام اسلامی، نظام جاهلیت است. غیر از نظام اسلامی، نظام جاهلیت است.

🕌 توصیه به طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه

خوب؛ حالا ما طلبه‌ها و حوزه‌های علمیه، این چند نکته‌ای را که گفتیم، به یاد داشته باشیم و به یاد داشته باشیم. من امروز مخصوصاً سه روایت خواندم، برای این که بر اهتمام به تهذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه تأکید کنم. آقایان! اگر کسی علم پیدا کند، مجتهد شود، به مقامات بالا برود، اما حاضر نباشد حق را بپذیرد؛ هوای نفس بر او غالب باشد و خواسته‌ها و تمایلات شخصی، و اضحات را از او مخفی کند، چنین کسی به عالم اسلام نه تنها هیچ مفید نیست، بلکه مضرّ و گاهی اضرّ از جهّال است. اگر کسی اعلم و افقه هم باشد، اما نتواند بفهمد و ببیند که نظام اسلامی، امروز در ایران اسلامی، چطور بر مبنای حق قیام کرده و چطور نظام جاهلی مبنی بر گناه و فسق و فجور و ظلم را از بین برده - طوری که امروز هم همه نظامهای مبنی بر فسق و فجور، از شیطان بزرگ امریکا تا اعوان و انصارش، و همه فاسدهای دنیا با این

نظام می‌جنگند - و حتی با آنها هم‌صدا شود و برای آنها خوراک درست کند و از این‌که آنها تحریک‌ش کنند خوشحال شود، خاک بر سر آن عالم اعلم و افقه! خاک بر سر آن عالمی که قلباً خوشحال شود از این‌که ببیند رادیوهای دشمنان اسلام، در مقابل نظام اسلامی، از او تمجید و تعریف میکنند! باید گریه کند! حالا گیرم از لحاظ فقاہت و علم هم خیلی بالا باشد، که آن هم علم نیست، جهل است. نور نیست، ظلمت است. والا اگر نور بود، اول خود این نوع افراد را هدایت میکرد. این نوع افراد - که اگر هم باشند، بحمدالله، خیلی نادر و در اقلیتند - به خاطر هواهای نفسانی خود، حاضرند مصالح عمومی را زیر پا بگذارند. حتی با نظام اسلامی همراهی نکنند. یا بالاتر - خدای ناخواسته - مقابله کنند. اگر چنین کسانی را دیدیم، باید بیشتر به نقش تهذیب اهمیت دهیم. اگر دیدیم در حوزه‌های علمیه، شور علمی هست، اما این شور علمی و کار علمی، خلأهای نظام را چنان که باید، پر نمیکند، باز باید به مسأله تهذیب توجه کنیم. برای این‌که اگر اخلاق و تهذیب نفس در حوزه‌ها باشد و صفای نفس ناشی از آن پیدا شود، هر کلمه‌ای که خوانده شود، باید به نفع مردم و جامعه باشد.

تأکید بر تهذیب نفس در حوزه‌های علمیه بنده می‌خواهم بر مسأله تهذیب، تأکید کنم. آقایان! حوزه‌های علمیه ما، پر از جوانان پاک و طاهر است. در کمتر جایی، این همه جوان زندگی میکنند. در حوزه علمیه‌ای مثل قم، هزاران جوان پاک، صالح و کسانی که از زخارف این دنیای دنییه، به حسب ظاهر گذشتند و واقعاً بعضی از اینها مصداق این فقره شریف دعای ندبه «شرطوا علیهم الزهد فی درجات هذا الدنیا الدنیة و زخرفها و زبرجها»^{۱۱} هستند، جمع شده‌اند. خوب؛ اجتماع این جوانان صالح، خالص، مؤمن، پاک و نورانی در این حوزه علمیه، عجب موقعیت ممتازی است!

🔗 وظایف حوزه‌های علمیه

یکی از وظایف حوزه علمیه این است که اولاً این روح صفا و معنویت را که در این طالبان جوان است، حفظ و در وجود آنها تثبیت و ماندگار و عمیق کند. ثانیاً، آن را تکمیل و بیشتر کند؛ پرورش دهد و آنها را نورانیتر کند. این، یک نکته است که من می‌خواهم خواهش کنم که در همه حوزه‌های علمیه به آن توجه شود. البته توجه هست؛ ما می‌خواهیم بیشتر شود. امروز دنیا، دنیای فاسدی است و فساد دنیا، به همه مناطق عالم سرریز میشود. دیوار و حصن و حصار هم نیست؛ مگر تبلیغ و تبیین صحیح. این تبلیغ صحیح را چه کسانی باید انجام دهند؟ انسانهایی که خودشان استوار و محکم باشند. و آنان، همین جوانان و روحانیونی هستند که معارف دینی را می‌خوانند و فرامیگیرند و بیان میکنند. اینها از لحاظ اخلاقی و روحی، باید خیلی استوار، پولادین و تأثیرناپذیر باشند.

🔗 به روز بودن علمی در حوزه‌های علمیه

نکته بعدی، که آن هم اصل دوم در حوزه‌هاست، مسأله پیشرفت و تطوّر علمی و به روز بودن علمی است.

۱۱. مفاتیح الجنان: دعای ندبه

۱۲. شیخ محمد حسن نجفی (رحمة الله علیه) (۱۲۶۶ ه. ق - ۱۲۰۱ ه. ق.)

آقایان! من میخواهم عرض کنم که فقهای بزرگی از قبیل صاحب «جواهر»^{۱۲} - که ما به تعبیر امام رضوان الله تعالی علیه، فهمان را «فقه جواهری» گفتیم - خصوصیت عمده اش این بود که اهل تحوّل در اندیشه های رایج فقهی زمان خود بود. اعتنا به شهرت و اجماع و اینها، از خصوصیات افراد خیلی معنی است. بعضی از فقها، چندان به شهرت و اجماعات منقلوبه، اهتمامی ندارند. مرحوم صاحب «جواهر»، در مسائل مختلف، به شهرت و اجماع تکیه میکنند. در عین حال، این مرد، دارای افکار نو و جدید است. ایشان فتاویی دارد - یا آن جاها هم که به فتوا نرسیده، حرفهای نزدیک به فتوا دارد - که شاید قبل از ایشان، احدی از فقها نگفته است، یا لااقل معروف نیست. یکی همین مسأله «جهاد ابتدایی در زمان غیبت» است، که مشهور و معروف بین فقهای متأخر این است که «مشروع نیست». اما ایشان طوری بحث میکند که نتیجه این میشود که «مشروع است». خوب؛ این نوآوری است. در مسائل گوناگون، مرحوم صاحب «جواهر» همین طور است. فقیهی میتواند الگو، برجسته و بزرگ باشد، که دارای چنین روحی باشد. مرحوم آیه الله بروجردی رضوان الله علیه که در زمان خودش قلّه فقاقت شیعه شد، از این قبیل بود. امام رضوان الله علیه از این قبیل بود. در حوزه ها باید روح تطوّر علمی و فقهی وجود داشته باشد. حالا یک وقت به قدر فتوا آماده نمیشود. خوب؛ نشود. بحث علمی را بکنند. من میبینم گاهی چند نفر در یک بحث فقهی، حرف جدیدی را مطرح میکنند. بعد، از اطراف به اینها حمله میشود که «شما چرا این حرف را زدید!؟» در این اواخر، بعضی از فقهای فاضل خوب دارای فکر نو، بعضی از حرفها را مطرح کردند که مطرح کردنش ایرادی ندارد. در حوزه علمیه، باید طاقت شنیدن حرفهای جدید، زیاد باشد؛ ولو به حدی نرسد که این فقیه فتوا بدهد. ممکن است دیگری، چیزی بر آن بیفزاید؛ فتوا بدهد. لذا، بنده به فضایی محترم و بزرگان قم، توصیه کردم که یک مجله فقهی منتشر کنید. یک مجله فقهی که فقط در آن افکار و آرای جدید فقهی مطرح شود. البته آن بزرگان این کار را نکردند. عده ای از جوانان کاری در این زمینه انجام دادند که اگر چه آن کار اصلی عالی آرمانی نیست، اما شایسته تحسین و تقدیر است. به خاطر این که، قدمی در این راه است. اما آن کار بزرگ، هنوز هم میتواند انجام گیرد. اگر دو و حتی سه مجله فقهی هم در حوزه قم باشد، زیاد نیست. مجله ای مخصوص فلسفه باشد. یک مجله کلامی بحمد الله هست؛ منتها با تیراژ کم و غیر معروف. شاید خیلی از شما هم اسمش را نشنیده و آن را ندیده باشید؛ اما بنده بحمد الله دیده ام و از کسانی که مسؤول این کار هستند تشکر میکنم. این طور باید باشد تا افکار نو در علوم اسلامی، روز به روز در حوزه علمیه مطرح شوند؛ و اهتم از همه و مقدّم بر همه، فقه است.

🔗 لزوم قرار داشتن حوزه علمیه، در صف اول حرکت عظیم جامعه

مطلب سوم هم این است که حوزه علمیه، باید در صف اول حرکت عظیم جامعه قرار داشته باشد. همچنان که ملاحظه کردید، مراجع بزرگ ما مثل مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی، مرحوم آیه الله العظمی نجفی و امروز آیه الله العظمی اراکی، حفظه الله و ادام الله بقائه الشریف و رحمهم الله، چه در زمان امام رضوان

اللَّهُ عليه و چه بعد از زمان امام تا امروز، در صف اول قرار داشتند. در هر حادثه مهمی که در جامعه اتفاق می‌افتاد، اینها مقدم بودند. روز رأی گیری، اول صبح، مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم آقای مرعشی، اولین کسانی بودند که رأی میدادند. کار اینها، یک کار رمزی و نمادین بود. خوب؛ رأی را عصر هم میشود داد. اما اول صبح رأی دادن، یک کار رمزی است. امام، رضوان الله علیه را دیده بودید که چقدر مقید بودند! حالا وضع ایشان که معلوم است.

مراجع قم این طور بودند. در کارهای اساسی؛ جنگ، حضور در جبهه‌ها، تحریر بر حضور در جبهه‌ها، کارهای اقتصادی و غیره، همیشه در صف مقدم بودند. حوزه، باید این طور باشد. کسی که در حوزه باشد و به نظام اسلامی و احکام قرآن - که در این نظام عملی میشود - و به حکومت اسلامی - که به برکت مجاهدت مردم سر پا شده است - با چشم غیر جدی نگاه کند، یک عنصر بیگانه است؛ هر کس میخواهد باشد. در حوزه علمیه صحیح شیعی، همه بخصوص طلاب جوان، باید خود را در صفوف اول بدانند، که بحمد الله همیشه همین طور بوده است. یعنی همیشه فضایی جوان، طلاب جوان، بزرگان حوزه و مدرسین محترم، در صفوف مقدم جا داشته‌اند؛ باز هم باید در صفوف مقدم جا داشته باشند.

ان شاء الله به برکت هدایتهای دینی علمای بزرگ ما و پرچمداران علم دین، این نظام اسلامی بتواند روز به روز خودش را کامل کند.

احتیاج به فعالیت‌های حوزه علمیه

🕌 نیاز جامعه اسلامی به فعالیت‌ها و تلاش‌های حوزه علمیه

۱- استخراج معارف و مقررات اسلامی

۲- اداره بعضی از امور نظام

۳- نیاز روشنفکران و جوانان به فعالیت‌های حوزه علمیه

۴- نیاز جوامع مسلمان و مردم نومسلمان به

فعالیت‌های حوزه‌های علمیه

۵- نیاز خود حوزه‌های علمیه به مدرّس، محقق و مؤلف

🕌 تبیین انگیزه مخالفت و معارضه با حوزه‌های علمیه در درون و بیرون حوزه

🕌 وظیفه حوزه‌های علمیه در برابر دشمن شکنی‌های مخالفان

🕌 و ...

احتیاج به فعالیت‌های حوزه علمی*

نیاز جامعه اسلامی به فعالیت‌ها و تلاش‌های حوزه علمی

۱- استخراج معارف و مقررات اسلامی

مطلبی را که امروز برای شما مطرح می‌کنم، از مقدمات بدیهی و واضح شروع می‌شود و به استنتاج بدیهی و واضح نیز می‌رسد؛ لیکن به گمان من - به عنوان یک طلبه و مسؤول در جمهوری اسلامی و به عنوان معتقد به رسالت علما در امور دین و دنیای مردم - این استنتاج بدیهی از این مقدمات بدیهیه، کما هو حقه مورد عمل قرار نگرفته است. البته کارهای خوبی هم شده است: «ولاتبخسوا الناس اشیاءهم»^۱ انسان نبایستی حق کسانی را که زحمت کشیدند و کار کردند، ضایع کند. انصافاً خیلی کار شده است؛ اما آنچه که باید بشود، چند برابر آن چیزی است که تاکنون شده است.

اولین مقدمه بدیهی، بیان حاجت به فعالیت‌ها و تلاش‌های حوزه علمی است. علت فعالیت حوزه‌های علمی که امروز اهمّ و اشرف آنها حوزه علمی قم و بعضی دیگر از حوزه‌های علمیه بزرگ ایران مثل حوزه علمی مشهد و جاهای دیگر و ان شاء الله حوزه علمیه نجف (هنگامی که از زیر پنجه‌ی نامیمون اشرار و ستمگران خارج شود) است؛ اولاً نیاز حکومت اسلامی است که در طول تاریخ بعد از حکومت امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیهما الصلاة والسلام، دیگر حکومتی با این خصوصیات، متکی بر احکام و مقررات دینی تا امروز تشکیل نشده است. این اولین بار است که حکومتی بر اساس قرآن تشکیل می‌شود و جامعه‌ای اسلامی - با همه مشکلات و زحماتی که این کار داشته و دارد - به وجود آمده است. این نظام و حکومت الهی، برای عمل، اولاً به معارف و

*. بیانات در آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۴/۰۶/۱۴

۱. اعراف: ۸۵، هود: ۸۵، شعراء: ۱۸۳

مقررات اسلامی احتیاج دارد.

۲- اداره بعضی از امور نظام

ثانیاً در برخی از جاهابه اشخاصی برای اداره بعضی از امور این نظام نیاز است که بایستی این دو نیاز را حوزه‌ها تأمین کنند. البته منظور این نیست که بایستی همه امور یا امور مهم را علما به دست گیرند؛ خیر. همه مؤمنین و صلحا و اهل فکر و اهل تحقیق در جای خودشان قرار دارند. برای کارهای گوناگون در کشور متخصصینی وجود دارد که آنها را انجام میدهند. بعضی از کارها هم وجود دارد که بایستی علمای دین آنها را متصدی شوند؛ این اشخاص را هم باید حوزه علمیه تربیت کند. پس اگر نیاز جامعه و حکومت اسلامی و اقامه آن مطرح است، میبایست حوزه علمیه آن را تأمین کند. چنانچه جامعه‌ای بیدین شد، طبیعتاً احساس نیاز به علما نمیکند؛ اما وقتی جامعه متدین است، به علما و معلمین اخلاق و دین و معارف احساس نیاز میکند. اگر ما در گذشته علمایی داشتیم که حرف میزدند یا مینوشتند یا شبها را بر طرف میکردند و یا معارف میگفتند، امروز چند برابر آن تعداد با کیفیتهای بالا مورد نیاز است. کتابها و جزوه‌ها و مجلات و رسانه‌هایی لازم است که همین رسالت را به عهده گیرند و راجع به دین و معارف و اخلاق بنویسند و بگویند. کسانی هستند که اهل مطالعه‌اند؛ از اینها استفاده کنند. کسانی هم هستند که از رسانه‌ها بهره میبرند؛ رسانه‌ها از اینها نیز استفاده کنند. علمای دین بایستی نوشته‌های مربوط به معارف اسلامی را چه به صورت کتاب و جزوه و چه به صورت مجله و مطبوعات گوناگون فراهم کنند تا هنرمندان از روی آنها - مثلاً - فیلم درست کنند و یا برنامه‌های گوناگون بسازند.

۳- نیاز روشنفکران و جوانان به فعالیتهای حوزه علمیه

حاجت سوم به فعالیتهای حوزه علمیه، نیاز روشنفکران و جوانان است. اینها قشری هستند که در مقابل شبها قرار میگیرند. در همه جا اولین مخاطب شبهه‌ها، روشنفکران و اهل فکر و اندیشه‌اند که غالباً در میان جوانان و صاحبان فکر و اندیشه و تحصیلکرده‌ها هستند. بسیاری از مردم شبهه به سراغشان نمی‌آید. آنها به شبهه کاری ندارند. ایمانی دارند و بر طبق ایمانشان زندگی خوبی را پیش میبرند. کسانی که اهل مطالعه‌اند، با دنیا مواجه میشوند و درباره اصل دین و اسلام و معارف آن و نیز اصول و فروع و تاریخ دین حرف میزنند و مرتباً شبهه القا میکنند. کسانی باید باشند تا این شبهه‌ها را برطرف کنند. تأمین این افراد به عهده حوزه‌های علمیه است. البته کسانی که در غیر حوزه‌ها هستند، ممکن است بتوانند این کار را انجام دهند؛ لیکن متصدی اصلی، انصافاً حوزه‌های علمیه و علمای دینند. اینها اولین کسانی هستند که باید شبهه‌ها را برطرف کنند.

۴- نیاز جوامع مسلمان و مردم نومسلمان به فعالیتهای حوزه‌های علمیه

حاجت چهارم، نیاز جوامع مسلمان و مردم نومسلمان است. ملاحظه کنید امروز در اطراف دنیا چقدر مردم به اسلام رو کرده‌اند؛ چه آنهایی که مسلمان بوده‌اند، اما اسلام را با پیام زندگی آن نمیشناختند و فقط مجموعه‌ای از عبادات و خم و راست شدن و گوشه مسجد نشستن را میدانستند و چه آنهایی که قبلاً مسلمان نبودند. امروز اسلام به عنوان پیام زندگی و پاسخ به معضلات اجتماعی و نیز به عنوان راه‌هایی از مشکلات دنیای قرن بیستم و بیست و یکم - که در حال حلول است - مطرح است. آنها اسلام را با این دید نگاه میکنند و به اسلام می‌گروند. امروز در کشورهای غربی، از جمله در آمریکا و کشورهای بزرگ اروپا، اسلام به سرعت در حال رشد است. این ادعای یک منبری نیست که چیزی را شنیده باشد و بگوید؛ خیر. من از روی اطلاعات دقیق می‌گویم که بسیاری از افراد در کشورهای مسیحی و غربی، به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند. آنها اسلام را شناخته‌اند و راجع به آن سؤال دارند و میخواهند این دین را بشناسند.

جوانان طیب و طاهر و تحصیلکرده و با استعداد و ممتازی از اروپا که در دانشگاه‌های خودشان مسلمان شده‌اند پیش ما می‌آیند و درباره مسائل اسلامی راهنمایی میخواهند. چه کسی باید اینها را راهنمایی کند؟ چه کسی باید به آن جا برود و در میان آنها سکونت کند و تعلیم دین و اخلاق بدهد؟ چه کسی باید برای آنها کتاب بفرستد؟ چه کسی باید برای آنها مسائل را تبیین کند؟ پاسخ همه این پرسشها به حوزه‌های علمیه مرتبط است. بسیاری از جوامع غیر مسلمان به اسلام توجه پیدا کرده‌اند - ولو مسلمان نشده‌اند - ولی میخواهند بدانند اسلام چیست که این دستگاه عظیم را به راه انداخته و حکومت تشکیل داده و با ابرقدرتها سینه به سینه شده است و از کسی هم نمیترسد و دنیا را اداره میکند؛ دینی که وارد میدان زندگی است و ضرورتها و فشارها و ترسها و لرزها و ضعفهای دولتهای دیگر به سراغش نمی‌آید. چه کسی باید این دین را بیان کند؟ آیا بمانیم تا بیسوادها و یا کسانی که از اسلام هیچ اطلاعی ندارند و آن را از روی دهان دیگران شناخته‌اند، به آن جا بروند؟

من کسانی را میشناختم که درباره مسائل اسلامی عن عقیده و اجتهاد حرف میزدند. ده حدیث بیشتر بلد نبودند، از اول تا آخر یک کتاب حدیث را نخوانده بودند و یک بار قرآن را با تأمل دوره نکرده بودند؛ بلکه از دهان دیگران حرفهایی را شنیده بودند و بعد به ذهن خودشان تطبیق میکردند و درباره اسلام چیزهایی مییافتند! آیا باید اینها درباره اسلام حرف بزنند یا علمای بالله و علمای دین و کسانی که با مسائل دینی سروکار عمیق دارند و در کار خود خبره و متخصصند؟

۵- نیاز خود حوزه‌های علمیه به مدرّس، محقق و مؤلف

حاجت پنجم، نیاز حوزه به مدرّس و محقق و مؤلف و فنان در فنون مختلف است. بحمدالله این امر در حوزه‌ها تأمین میشود. محققان و مدرّسان و فنانان و بزرگان و مجتهدانی هستند که آماده کارند؛ لیکن اگر شما به بیست سال بعد حوزه علمیه نگاه کنید، میبینید اینهایی که هستند کمند. شما بیست سال بعد را با چشم

دقیق نگاه کنید، ببینید چه لازم داریم؛ آن وقت خواهید دید بزرگانی که امروز در حوزه‌های علمیّه حضور دارند، تعدادشان کم است. یکی از مهمترین نیازهای ما همین است. حوزه‌های علمیّه به قصد محقق پروری و ملاً پروری، ملاً درست کنند تا این نیاز برطرف شود.

انگیزه مخالفت و معارضه با حوزه‌های علمیّه در درون و بیرون حوزه

پس، مطلب اول اثبات نیاز به یک حوزه علمیّه فعال است و مطلب دوم این که همیشه انگیزه برای معارضه با حوزه‌های علمیّه وجود داشته است. سلاطین قاجار با علما و حوزه‌های علمیّه مخالف بودند و افراد حوزوی را هم لشکر علمای بزرگ قلمداد میکردند. آنها با علما مخالف بودند؛ چون علما در کارهای آنها دخالت میکردند. اگر میخواستند قرارداد رژی امضا کنند و با انگلیسیها رابطه داشته باشند و یا اگر میخواستند با دو خواهر از دواج کنند، علما نمیگذاشتند و در مقابلشان میایستادند. بعدها در دوره پهلوی مسأله تفاوت کرد. از زمان رضاخان به این طرف، انگیزه‌های اساسی وارد کار شد و غرب - خصوصاً انگلیس - قصد داشت که کلاً ایران را قبضه کند. این تصرف یا به صورت ایجاد یک حکومت واقعاً انگلیسی بود - که البته نتوانستند این کار را بکنند - و یا این که حکومتی ایرانی تشکیل دهند ولی همه‌ی مقدراتش به دست آنها باشد. راه دوم انتخاب شد و حکومت پهلوی بر اساس این تصمیم شکل گرفت و رضاخان روی کار آمد.

اگر میبینید همه آدمهای حساسی ایران بار رضاخان مخالفند، به خاطر آن است که آدم لات بی سر و پایی بود که اصلاً اسم دین را نشنیده و مزه آن را هم نچشیده بود. او در یک خانواده بی سواد لابلالی و دور از معارف دینی تربیت شده بود و وقتی هم که بزرگ شد، در میان قهوه‌خانه‌ها و میخانه‌ها و الواط پرسه میزد. اصلاً رضاخان کسی نبود که با دین سر و کاری داشته باشد. مزاجش آماده معارضه با دین - آن هم به قصد براندازی - بود. آدمهای ضعیف النفس بد دل کج سلیقه‌ای هستند که گاهی از کارهای به اصطلاح عمرانی رضاخان تعریف میکنند و مثلاً میگویند او راه آهن کشید و امنیت را برقرار کرد! باید از اینها پرسید که آیا احداث راه آهن و ایجاد امنیت برای مردم بود یا برای قدرتهای خارجی؟! چه کسانی از این کارهای به اصطلاح عمرانی سود میبردند؟ در حقیقت رضاخان عاملی بود که انگلیسیها او را وارد صحنه کردند تا نظام دینی را در ایران به هم بریزد. به همین خاطر در سال ۱۳۱۴ شمسی گذاشتن عمامه و حضور روحانیت در جامعه را ممنوع کرد و نظام حوزه علمیّه را به هم زد و روحانیت را مجبور به خانه نشینی کرد. زمانی که او رفت و پسرش - محمدرضا - بر سر کار آمد و بر امور مسلط شد، همین نیت را داشت و همین هدف و راه را - البته به شکلهای مدرنتر و پیشرفته تر - دنبال کرد و تاروی که انقلاب پیروز شد، در این زمینه جلورفت.

رژیم پهلوی ساقط شد؛ لیکن فتنه انگیزه‌های اساسی مخالفت با حوزه همچنان ادامه دارد. رژیم ایالات متحده امریکا که از کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی انقلاب، پشت سر محمدرضا بود و علیه دین فعالیت میکرد، امروز به وسیله بعضی از ایادی خود - که شاید خودشان هم ملتفت نیستند - مشغول تخفیف و توهین دین و علمای دین و حوزه‌های علمیّه است. در زمان رضاخان برای این که روحانیت را از چشمها بیندازد، میگفت:

روحانیت مفتخور است؛ یعنی مثلاً عملگی و یا کار اداری نمیکنند، در عین حال به زندگی خود ادامه میدهد. او با آن عقل ناقص خودش خیال میکرد که اگر کسی در بازار، داد و ستد نکرد و یا مثلاً بییل نزد و به اداره نرفت و شغلی نیافت، نباید نان بخورد و اگر خورد، مفتخوری کرده است! او چون به رسالت دین معتمد نبود، این حرفها را میزد و کار عالم دین را باور نداشت.

امروز هم بعضی کسان همان حرف را به زبان دیگری میزنند. کسانی که مردم را تعلیم میدهند و برایشان زحمت میکشند و آنها را دیندار میکنند و بر هدایتشان میافزایند و زمینه تحقق آیه شریفه «اهدنا الصراط المستقیم» را فراهم میآورند، اینها اهل دین و هدایتند و هدات این راه محسوب میشوند. اینها کتاب مینویسند، درس میگویند، زحمت میکشند، کار میکنند و نان بخور و نمیری را هم به دست میآورند. مگر طلاب حوزه علمیه چقدر از دنیا برخوردارند؟ حقوق یک طلبه فاضل معیل در قم - که بالاترین حوزه‌های علمیه است - نصف حقوق یک عمله که بیل میزند، نیست. درآمد اینها از حداقل حقوق اداری کمتر است. با این وضعیت آیا میشود گفت که روحانیت مانان خود را از طریق دین میخورد؟! آیا این ظلم و حق کشی و بیانصافی نیست؟ حکومت ما اسلامی است و در آن آزادی بیان وجود دارد و این سخنان که از سر بیانصافی بیان شده، با استفاده از همین فضای آزاد مطرح شده است.

البته منظورم این نیست که به حرف یا دعوایی جواب دهیم؛ خیر. منظور این است که شما بدانید انگیزه‌های مخالفت با حوزه زیاد و گسترده است. بعضی از کسانی که چنین انگیزه‌هایی دارند، خودشان هم نمیفهمند چه کار میکنند. نیت‌های بدی ندارند، ولی ملتفت نیستند که حرف و عملشان چه تبعاتی دارد. در خود حوزه‌های علمیه نیز همیشه این طور بوده و اکنون هم برای تضعیف حوزه انگیزه‌های تضعیف وجود دارد. طلبه جوانی که زندگیش در حوزه خوب نیست، برای امرار معاش مجبور است به حوزه پشت کند. حوزه یک نفر را تربیت میکند و استعدادش را پرورش میدهد و او را به مقامات علمی میرساند؛ بعد که وقت استفاده کردن از او فرا میرسد، میبیند در فلان اداره و یا مرکز علمی برای تدریس باز است. مجبور میشود به آن جا رود و مشغول کار شود. نمیشود گفت این کار حرام است. بالأخره ضرورت و نیاز وجود دارد و بعضی افراد این کار را میکنند؛ لیکن این کار پشت کردن به حوزه است. البته منظور کسانی نیستند که کاری را برای نظام به عهده میگیرند و آن را انجام میدهند. خیر؛ اینها باید بیایند و امور محوله را متصدی شوند. منظور من کسانی هستند که به حوزه و روحانیت پشت میکنند و کار روحانی انجام نمیدهند. پس ببینید انگیزه‌های تخفیف و تضعیف و توهین، در بیرون و درون حوزه وجود دارد.

📌 وظیفه حوزه‌های علمیه در برابر دشمن شکنی‌های مخالفان

ما هستیم و آن نیازهای عظیم و این دشمنیهای شکننده همراه با نقشه و بدخواهی. حوزه علمیه چه کار باید بکند؟ پاسخ این است که از امکاناتی که دارد، استفاده کند و به احسن و اتقن وجه، خودش را بسازد. نباید یک ذره از امکانات حوزه علمیه که عمده‌اش نیروی انسانی است، هدر رود. نباید یک ساعت درس طلبه یا

استاد، زائد و بیفایده و غیر ناظر به آن نیازها باشد. طلبه‌ای که در حوزه درس میخواند، باید در جهت برآوردن یکی از حاجات و رفع یکی از نیازها حرکت کند؛ یعنی یا برای داخل و یا برای خارج، یا برای تألیف و یا برای تحقیق، یا برای تدریس و یا برای تعلیم، خود را آماده کند. بحمدالله در چند سال اخیر کارهای بسیار مهمی در این زمینه انجام گرفته است که لازم است از شورای عالی و دستگاه مدیریت حوزه علمیه تشکر کنم. در حوزه علمیه قم خیلی زحمت کشیده‌اند و خیلی تلاش شده است؛ منتها آنچه باقی مانده و هنوز انجام نگرفته است، نسبت به آنچه که تاکنون انجام شده، چند برابر بیشتر است. این حرکت نباید کند شود؛ بلکه باید روز به روز سرعت و استقامت و صحت بیشتری پیدا کند و اگر در یک جا کار اشتباه و یا کند پیش میرود، تصحیح و تسریع شود.

🔗 تشخیص و تأمین نیازها توسط شورای عالی حوزه علمیه

بزرگانی که در رأس شورای عالی حوزه علمیه هستند، باید به صحنه دنیا و داخل کشور نگاه کنند و ببینند چه نیازهایی وجود دارد و چگونه میتوان این نیازها را تأمین و افرادی که رفع این نیازها را میکنند، تربیت کرد. اگر ما کتاب لازم داریم، پس مؤلف میخواهد. یک مؤلف خوب چگونه تربیت میشود؟ باید روش تربیتش در برنامه‌های حوزه گنجانده شود. اگر ما مبلغان مسلط میخواهیم - البته نه به میزان پنج تا و ده تا و صد تا، بلکه هزارها مبلغ - تا بتوانند در هر نقطه دینا این کارها را انجام دهند؛ تربیت آنها چه شرایطی دارد؟ این شرایط در یک انسان چگونه و با چه عواملی تأمین میشود؟ آن موارد در برنامه ریزیها منظور شود. باید بررسی شود که تدریس چه دروسی زیادی است و لازم نیست، تا حذف شود. دوره‌ها باید طوری باشد که اگر کسی توانست بخشی از چند دوره را طی کند، همان مقداری را که طی کرده است، برای او مفید باشد. این که ما خیال کنیم حتماً بایستی یک نفر بیست سال و یا بیست و پنج سال در حوزه علمیه سر کند؛ این گونه نیست. بعضی از نیازها با ماندن چهار سال در حوزه تأمین میشود. بعضی از نیازها با ماندن ده سال تأمین میشود. برخی دیگر با ماندن پانزده سال و بعضی هم ممکن است با ماندن بیست سال در حوزه تأمین شود. چرا آن کسی را که با چهار یا پنج سال تحصیل در حوزه میتواند بخشی از نیازهای ما را برطرف کند، بیجهت ده سال در حوزه نگه داریم؟ باید برنامه ریزی کنیم و کسانی را به این حد برسانیم. امتیازاتی را قائل شویم و هر کس هم مشخص باشد که چه نیازی را میتواند تأمین کند.

حوزه باید گواهی و تصدیق بدهد. من یک بار دیگر هم این نکته را گفته‌ام. تصدیق اجتهاد یکی از چیزهایی است که از قدیم در حوزه بوده است؛ امروز هم چیز خیلی خوبی است. بعضی از آقایان خیال میکنند که اگر ما بخواهیم درس طلبه‌ای را ارزشیابی کنیم، باید بگوییم این سطح از تحصیل در حوزه با فلان دوره دانشگاهی - مثلاً لیسانس یا فوق لیسانس یا دکترا - معادل است. لزومی ندارد این کار را بکنیم. دروس حوزه یک چیز است و دروس دانشگاهی چیز دیگر. البته ممکن است این کار در جای خود لازم باشد. مثلاً ممکن است این شخص بخواهد در بعضی از دستگاههای اداری که احتیاج به مدرک دارند، مشغول به کار شود. طبیعی است

که باید بدانند مدرک این فرد چقدر ارزش دارد. لیکن مسأله نیاز حوزه فراتر از اینهاست. ما انواع روحانیون در سطوح گوناگون و با تخصصها و تواناییهای مختلف نیاز داریم. استعدادها مختلف است. باید استعدادها شناخته شود، درسها خوانده شود، دوره‌ها از هم تفکیک شوند و فضایی جوان در حوزه به کار گرفته شوند؛ چون برکات زیادی از این گروه عاید خواهد شد.

حوزه علمیه باید مثل یک کارخانه تأمین کننده نیازهای جامعه، مرتب کار کند و محصول خود را که همان محققان و مبلغان و مدرّسان و مؤلفان و انواع قشرهای روحانی هستند، بیرون دهد. حوزه باید برنامه‌ریزی کند و مشخص باشد که مثلاً پنج سال دیگر چه تعداد مبلغ مناسب برای مناطق گوناگون دنیا و داخل کشور تربیت میشود. همچنین در زمینه مسائل قرآنی و تفسیر و دیگر علوم حوزوی و نیز تربیت مدرّس برای دانشگاهها و دروس معارف اسلامی و نیز تربیت محقق و مؤلف برای پاسخگویی و مقابله با شبهات، برنامه‌ریزی منظم و مرتبی داشته باشد.

مسائل و راه‌حل‌های حوزه علمیه در حال و آینده

🕌 حوزه‌ی علمیه‌ی قم، حاصل حوزه‌های شیعه در طول

تاریخ

🕌 سه وظیفه‌ی نخبگان حوزوی در قبال حوزه

۱- حفظ

۲- ترمیم

۳- رشد و بالندگی

🕌 پیشرفت حوزه نسبت به گذشته

🕌 دواشکال اساسی حوزه‌ی امروز

🕌 استفاده از رسانه‌های ارتباطی در انتقال مفاهیم

🕌 استفاده بهینه از سرمایه انسانی کنونی حوزه

🕌 یکی از نارسایی‌های حوزه، عدم گسترش کمی

متناسب روحانیت

🕌 نارسایی آشکار در حوزه علمیه

🕌 تبیین عوامل نارسایی‌های موجود در حوزه

🕌 و ...

مسائل و راه‌حل‌های حوزه علمیه در حال و آینده*

در انتخابِ مطلبِ دچار تردید نشدم. حرف برای گفتن هست؛ ولی آنچه که من ترجیح دادم مطرح شود و از این فرصت مغتنم استفاده کنم، سخنی است که به اعتقاد من، اهمّ و اقدم و اولی از هر سخنی در چنین محفلی است و آن، سخن، درباره‌ی حوزه‌ی علمیه و جامعه‌ی روحانیت و پایگاه رفیع علمی و دینی و تبلیغی و هدایتی‌ای است که به دست بندگان بزرگ و صالحی در این نقطه بنا شده است. لذا بحث من درباره‌ی حال و آینده‌ی حوزه است.

حوزه‌ی علمیه‌ی قم، حاصل حوزه‌های شیعه در طول تاریخ

حوزه‌ی علمیه‌ی قم که ما امروز نام آن را با افتخار و تعظیم و تجلیل می‌بریم، در واقع مصطفی و مستحصل حوزه‌های شیعه در طول تاریخ حوزه‌هاست. یعنی از اواخر قرن دوم و حدّ اقل اوایل قرن سوم هجری که مراکز بی‌شمار به عنوان حوزه‌ی علمیه درست شده است، حوزه‌ی قم در دوران ائمه‌ی ثلاثه‌ی اخیر (حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السّلام) که دوران قمیین است، یک حوزه‌ی علمیه به معنای حقیقی کلمه است که در آن، درس و بحث و جمع و تدوین و اشاعه و نشر و استادی و شاگردی به چشم می‌خورد. با این حال، از اجتماعات صحابه و محدّثین و حمله‌ی علم در اطراف ائمه علیهم السّلام در شهرهایی مثل مدینه و کوفه و... می‌گذریم و نمی‌خواهیم اصطلاح حوزه‌ی علمیه را بر این مراکز اطلاق کنیم. بنابراین، شاید قدیمی‌ترین حوزه‌های علمیه‌ی ما، همین قم قمیین است که در آن، آثار بزرگانی مثل اشعریین و آل بابویه و دیگران، تا امروز باقی است. البته بعد از آن، حوزه‌ی علمیه با این عظمت باقی نمانده است و به اکناف دیگری از عالم، مثل

شرق دنیای اسلام و ماوراءالنهر و شرق خراسان منتقل شده است و رجالی مثل «شیخ عیاشی»، «شیخ کشی» و سمرقندیین و نساییین و دیگر اسمهایی که ما آنها را در زمره‌ی محدثین و روات و مؤلفین میشناسیم، در آن به سر برده‌اند. همچنین به حوزه‌ی بغداد باید اشاره کرد که حوزه‌ی «شیخ مفید» و بعد از او، «سید مرتضی» و «شیخ طوسی» (علیهم‌الرحمة‌والرضوان) است و نیز حوزه‌ی نجف که با هجرت «شیخ طوسی» به این شهر در حدود سال ۴۵۰ یا ۴۴۸ یا ۴۴۹ و تشکیل مرکزی به نام حوزه‌ی علمیه‌ی فقهت و حدیث و دیگر علوم اسلامی، رونقی میگیرد و مقطع مهمی به وجود می‌آید.

بعداً حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه در شامات و طرابلس و حلب و سپس در حله تشکیل میشود که بزرگان فقهایی حلی‌ما، اسمشان در تاریخ و آثارشان در کتابخانه‌های عظیم فقهت شیعه محفوظ و موجود است و این روند ادامه پیدا میکند تا زمانی که سلطنت صفویه در ایران تشکیل میشود و مقطعی عظیم به وجود می‌آید.

علیرغم کسانی که سعی کردند صفویه را ضد شیعه و اسلام و مفاهیم و ارزشهای دینی معرفی کنند، سلاطین صفویه با همه‌ی بدیهایی که در جانب حکومت و شخصیت‌های خودشان داشتند، حرکتهای بزرگ ماندگار فراموش نشدنی‌ای انجام دادند که یکی از آنها گسترش حوزه‌های علمی شیعه است که در آن وقت، حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان و خراسان و قم و نجف و بقیه‌ی مناطق، به برکت آنها آباد شد که اگر کسی وارد مطالعه شود، شگفتیهای عظیمی را خواهد دید. اگر شما تا قبل از دوران صفویه، فقه‌های شیعه را نگاه کنید، تعداد ایرانیان انگشت شمار است؛ اما بعد از صفویه، هر کدام از بزرگان علمارا که نگاه کنید شاید نود درصد آنان فقه‌های ایرانی هستند. بعد از این دوره، اوج حوزه‌ی نجف و کربلا و حضور تلامذه‌ی مرحوم «وحید بهبهانی» و سپس «شیخ» و «صاحب جواهر» و تلامذه‌ی این بزرگواران تا دوره‌ی اخیر است. بعد مرکزیت عظمای حوزه‌ی فقهت به وسیله‌ی مرحوم «آیة‌الله حایری» و بعد مرحوم «آیة‌الله بروجردی»، باز به قم منتقل میشود و تا امروز ادامه دارد. این حوزه، محصول این سیر تاریخی و نتیجه و مستحصل و زبده‌گزین همه‌ی این حرکت عظیم علمی است که با مهاجرت و تحقیق و علم، همراه بوده است و امروز در اختیار شماست. حوزه‌های علمیه، موضوع یک بحث تاریخی و علمی بسیار مهمی است که بجاست کسانی از فضلالی حوزه و بزرگانی از اهل نظر، به این مسأله به شکل متقن و محقق‌ی پردازند که میبینم بحمدالله به این مسائل پرداخته میشود.

سه وظیفه‌ی نخبگان حوزوی در قبال حوزه

ما امروز در قبال چنین حوزه‌ای که میراث دوازده قرن است، وظیفه داریم. من به سه وظیفه در کنار هم اشاره میکنم که اینها از بدیهیات است و استدلال و بحث نمیخواهد: اول حفظ. دوم ترمیم. سوم بالندگی و رشد دادن و تنمیه و پیش بردن.

۱- حفظ

حفظ حوزه، بحمدالله حاصل است و نسبت به گذشته کم‌و کیفاً افزایش پیدا کرده است. فی الجمله، در این



جای تردید نیست؛ لیکن ترمیم قدری دقیقتر و سخت تر است و از آن سخت تر، بالندگی و رشد دادن و پیش بردن است. کفایت نمیکند که شما فقط میراث گذشتگان را نگه دارید و به آیندگان تحویل دهید؛ چون نفس توقف در چنین قضیه‌ای، عقبگرد است.

۲- ترمیم

ترمیم یعنی چه؟ یعنی پس از ثلمه‌ی حاصل از فقدانها، حوزه‌ی عناصری را تربیت کند تا موجودی فعلی، جایگزین آنها باشد و نیز پس از اندراس مفاهیم منسوخ، مفاهیمی بیافریند که جایگزین مفاهیم مندرس و کهنه شده باشد. مفاهیم، کهنه میشوند و نشاط و شادابی را بتدریج و با مرور زمان، از دست میدهند. باید بعد از آن که فکری به خاطر ورود انظار و دقتهای گوناگون بر آن، به مرور زمان دچار خدشه شد و از استحکام اولیه افتاد، جای آن مفاهیم نویی گذاشته شود. این، کفایت نمیکند که ما - فرضاً - در علم اصول، کتاب صاحب فصول (رحمۃ‌الله علیه) یا صاحب قوانین را نگاه کنیم و بسیاری از مباحث آن را منسوخ به حساب آوریم؛ - همچنان که این گونه هم هست. حالا کدام فاضل و ملاً و اصولی بختی است که در طول تأملات اصولی خود، نسبت به کتاب فصول یا به بسیاری از ابواب قوانین، احساس احتیاج کند؟ آنها کهنه‌اند و بسیاری از آن حرفها از رونق و بها افتاده و بهتر از آنها وارد بازار شده است. پس، مفاهیم منسوخ میشوند. در همه‌ی علوم، چنین چیزهایی هست. برای پر کردن خلأ حرفها و مباحث و مسائل منسوخ، باید مباحث جدیدی مطرح شود و فضای ذهنی در هر علمی، از لحاظ حجم مفاهیم ذهنی لازم، به کمال برسد. این، ترمیم است که تلاش و فعالیت زیادی لازم دارد.

۳- رشد و بالندگی

از آن مهمتر، مسأله‌ی بالندگی است. بالندگی به معنای پیشرفت و یک قدم جلورفتن و آفاق تازه‌ای را کشف کردن است. بالندگی به این نیست که ما در یک بحث، دقت بیشتری به خرج دهیم. فرض کنید مسأله‌ای را ملای قرن ششم به گونه‌ای استدلال میکرد؛ ما امروز دقت بیشتری به خرج دهیم و بعضی از استدلالهای او را تحکیم و بعضی را رد کنیم و مسأله را از آب در آوریم. کار، فقط این نیست؛ بلکه باز شدن آفاق نویی - هم در خود علم؛ یعنی فقاقت و هم در محصول علم؛ یعنی مباحث فقهی - است. اصول و کلام و دیگر مباحث نیز همین طور است. این، به حیات احتیاج دارد. حوزه‌ی علمیه، وقتی میتوانند خود را ترمیم کنند و رشد و بالندگی یابند که زنده باشند. حوزه‌ی مرده، قادر به چنین کاری نیست. واقعیتهای بشری، مثل خود انسانند و حیات و مرگ و ضعف و قوت و بیماری و صحت دارند. حوزه‌ی علمیه نیز همین طور است. حوزه‌ی بیمار و سالم و ضعیف و قوی و زنده و مرده، وجود دارد. حوزه باید زنده و سالم و قوی باشد تا بتواند رشد کند و آفاق جدیدی را بگشاید و منطقه‌ی جدیدی را در اختیار مستفیدین از فواید خود قرار دهد.

وقتی سابقه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم را توضیح میدهیم، نمیخواهیم فقط بگوییم از لحاظ زمانی و تاریخی، آنها

سَلَف این حوزه‌اند؛ بلکه از لحاظ محتوایی نیز همین‌طور است. تحقیقات «شیخ طوسی» و بعد ابداعات «ابن‌ادریس» و «محقق حلی» و آن فعالیت فقهی وسیع «علاّمه» و دیگر کارهایی که دیگران کردند، امروز همه در این حوزه متبلور است. هر کسی در طول این دوازده قرن، در فقه و اصول، فعالیت کرده و هنری را بروز داده است، امروز در درس و بحث و تألیف و کتاب این حوزه‌ی علمیه متبلور است. حوزه‌ای که این، سابقه و ریشه و شجره و نسب علمی آن است، الان در چه وضعی است؟ این، آن چیزی است که ما باید دائماً به آن بپردازیم. واقعاً اگر کسی به سرنوشت اسلام و مسلمین علاقه‌مند است، باید به این قضیه بپردازد. این، از آن قضایایی نیست که بشود آن را به دستِ اِهمال سپرد و بگوییم حالا چه کار داریم. نه؛ این از آن مسائلی نیست که بشود گفت چه کار داریم! هم شما آقایانی که خودتان از بزرگان و اعظام و فضلا و طلاب این جا هستید باید به این موضوع فکر کنید و هم هر طلبه‌ای که در هر گوشه‌ای از این دنیای بزرگ، خودش را و مدار این جا میداند و دوش خود را زیر بار منت این حوزه‌ی بزرگ میبیند و هم هر مسلمانی که از برکات این حوزه استفاده کرده است یا میخواهد بکند؛ باید به این موضوع فکر کند.

البته اگر غیر روحانی به این قضیه فکر کند، راه به جایی نخواهد برد؛ همچنان که اگر کار کارستانی بخواهد انجام گیرد، باید در خود این حوزه انجام گیرد. کار بزرگ و اساسی و ریشه‌ای و موفق، کاری است که شما در این حوزه بکنید. حال ممکن است هوادارانی هم - امثال من - در بیرون داشته باشید که اینها هم باید از شما پشتیبانی کنند و کمک کارتان باشند. در عین حال، کار را خود حوزه باید انجام دهد. لذا ما از اول بحث تا این جا و از این جا تا آخر، همواره بر روی ترمیم حوزه و ساختن آن توسط خودش، تکیه میکنیم. دیگری از بیرون نمیتواند این کار را بکند.

پیشرفت حوزه نسبت به گذشته

امروز، حوزه چگونه است؟ فردا چگونه خواهد بود و یا چگونه باید باشد؟ امروز، حوزه نسبت به گذشته خیلی پیشرفت کرده است و هیچ کس نمیتواند این حقیقت را منکر شود. یعنی اگر ما قدر مطلق را حساب کنیم، قابل مقایسه با گذشته نیست. همان‌طور که حضرت «آیة‌الله مشکینی» فرمودند، این حوزه کمّاً و کیفاً پیش رفته است. آن روز، چهار صد نفر طلبه داشت، ولی امروز هزاران طلبه و فاضل مشغول تحصیلند. فضلالی امروز از فضلالی آن روز کمتر نیستند. بعضی از طلاب امروز از طلاب آن روز کم شوقتر نیستند. کاری که فضلا و طلاب امروز میکنند، بعضی اوقات دهها برابر کاری که آن روز طلاب و فضلا میکردند، اهمیت عملی و بعضاً علمی دارد. کسی نمیتواند بگوید که حوزه دچار عقبگرد است؛ نه. از این جهتی که بررسی میکنیم، حوزه پیشرفت کرده است. حرفهای گذشتگان هم دست علمای امروز است. امروز، این کتاب مکاسبی که شما میخوانید، درس خارج «شیخ» است. عالیترین تحقیقات «شیخ»، همینهاست. کفایه‌ای که شما میخوانید، اوج افکار اصولی «محقق خراسانی» است. اگر امروز طلبه‌ی کفایه خوان ما، کفایه را که میخواند آن را بفهمد، مثل اکابر شاگردان «آخوند» که آن روز آن حرفها را بلد شدند، فهمیده است. منتها باید بدانند که امروز پله‌ی آخر

نیست؛ ولی آن روز، پلّه‌ی آخر بود. بنابراین، حوزه در فقه و اصول و در کار حوزه‌های کمی و در تبلیغات و گسترش خود و توسعه در اطراف عالم و مسؤولیت‌هایی که بر عهده گرفته است، با گذشته تفاوت زیادی دارد و پیشرفت زیادی کرده است.

دواشکال اساسی حوزه‌ی امروز

الف) عقب بودن از دنیای زمان خود

اما از لحاظ یک دیدگاه دیگر، حوزه دواشکال اساسی دارد که یکی از آنها حتماً در گذشته نبوده و متعلق به امروز است و دیگری هم به احتمال زیاد، این گونه است. اما اشکالی که حوزه‌ی ما، دیروز آن را نداشت و امروز دارد، این است که حوزه‌ی دیروز از دنیای زمان خود عقبتر نبود؛ بلکه جلوتر هم بود. شما نگاه کنید در آن روز علمای ما چقدر محصول علمی و فقهی و کلامی برای مردم زمان خودشان دارند. همان عده‌ی کمی که در گذشته بودند، کارهای بزرگی انجام دادند. اگر در نیشابور یا بلخ یا هرات یا طوس که اقصی نقاط دنیای اسلام نسبت به بغداد آن روز بود، چند نفر شیعه زندگی میکردند و سؤال فقهی یا کلامی داشتند، «شیخ مفید» آنان را از بغداد هدایت و راهنمایی میکرد. یعنی «شیخ مفید» از زمان خودش عقب نبود. یا در زمان «شیخ طوسی»، اگر دشمن مکتب اهل بیت میگفت: «أَنْ لَا مَصْتَفَى لَكُمْ»؛ شما کتاب و تصنیف ندارید، «شیخ طوسی» خودش به تنهایی وارد میدان میشد و بزرگترین کتاب رجالی را تلخیص میکرد و اختصاصاً یک کتاب و فهرست رجالی دیگر مینوشت. یعنی بدون معطلی، رجالی «کشی» را تلخیص کرد، رجالی خود را نوشت و فهرست «شیخ» را هم نگاشت!

هنوز پاسخ در خانه‌ی اشکال کننده بود که میگفت فقه ندارید؛ ناگهان یک کتاب عظیم پر فرع پر تحقیق - به حسب سطح تحقیق آن روز - میسوط از آب در می‌آمد. اگر «محمدبن زکریای رازی»، چهار کلمه‌ی الحادی بر زبانش جاری میشد، فوراً «سید مرتضای رازی» در ردّ او کتاب مینوشت و نمیگذاشت حرف او بیجواب بماند. اگر فلان نویسنده‌ی معاند اهل بیت، کتابی مینوشت و حقایق و اعمال شیعه را مسخره میکرد، بلافاصله «عبدالجلیل رازی قزوینی» حَقش را کف دستش میگذاشت و کتاب «النقض» را مینوشت. بنابراین، هر کسی که در زمینه‌های فقهی و کلامی - بخصوص - چیزی به شیعه میگفت، شیعه با قدرت و قوت، به زبان علمی به او جواب میداد و سخن تلخ رقیب و حریف و معاند را به خانه نمیبرد. تا اواخر هم وضعیت این گونه بوده است. در هند یک نفر پیدا شد و کتاب «تحفه‌ی اثنی عشریه» را که بر ضدّ و ذمّ شیعه و در قدح اهل بیت است، نوشت. «سید حامد حسین»، کتاب «عِبَقَات» به آن عظمت را در جوابش نگاشت و آن طور که به نظر میرسد، شاید حدود ده ردّ بر کتاب «تحفه‌ی اثنی عشریه» نوشته شده است.

من فهرستی را نگاه میکردم که متعلق به کتب علمای هندی شیعه بود که البته بزرگان و اعلام درجه‌ی یک هم در میان آنان بودند. به نظر ده ردّ و شاید هم بیشتر علیه این کتاب نوشتند. بنابراین، حوزه‌های

علمیه از زمان خودشان عقب نبودند. یک نفر پیدا میشد حرفی را در یک کتاب خطی میزد و یک نسخه مینوشت و دیگری پخش میکرد و دیگری میخواند و چهار نفر در طول زمان از آن مطلع میشدند؛ عالم شیعه هم بر میداشت همین کار را عیناً جواب میداد و گاهی تندتر و سریعتر و بهتر از او اقدام میکرد و عقب نمیماند. تا زمان «شهید اول» کتب فقهی ما غالباً متضمن آرای فقهای اهل سنت - مثل کتب «علامه» و «فخرالمحققین» - هم بوده است؛ ولی بعد از آن زمان، کتب شیعه غالباً دیگر آرای اهل سنت را ذکر نمیکند. وقتی شما نگاه میکنید، میبینید که در آن کتابها، رأی فقهای اهل سنت، با ادله متعدّد جواب گفته شده است. فقط کتاب «خلاف» را نگاه نکنید که «شیخ طوسی» در آن جا فقط به اجماع تمسک کرده است. غالباً استدلالهای محکم کتب «علامه» و دیگران و نیز کتاب خود «شیخ»، مبسوط است.

اما امروز، این گونه نیست. امروز، حوزه علمیه از زمان خودش خیلی عقب است. حساب یک ذره و دو ذره نیست. مثل این است که دو نفر سوار بر اسب، در وادی ای همراه یکدیگر بروند و یکی اسبش از دیگری تندتر باشد و آن که اسبش کندتر است، بعداً به اتومبیل دست پیدا کند. طبیعی است آن که اسبش تندتر است، به گرد او هم نمیرسد. الان وضعیت این گونه است. در حال حاضر، امواج فقه و فلسفه و کلام و حقوق، دنیا را فرا گرفته است. ما وقتی به خودمان برگردیم، خیلی فاصله داریم.

حتی در «اخلاق» هم این گونه است. یکی از اعلام حوزه (عَظَمَ اللهُ بَقَائَهُ) - که الان در این جا تشریف دارند - چند سال قبل از این، سفری به انگلستان کرده بودند و در آن جا کتابخانه‌ای را دیده بودند. به من فرمودند: «یک طبقه از این کتابخانه، کتب اخلاقی بود که فرنگیها در چند سال اخیر نوشته‌اند!» در آن چند سال، حوزه علمیه قم، چند کتاب اخلاق بیرون داده بود؟ یک هزارم آن؟ یک ده هزارم آن؟ گمانم هنوز هم کمتر از این مقدار است! این تازه اخلاق است که میدانید غرب با اخلاق، چندان سرآشتی ندارد. البته کتب اخلاقی آنها بیشتر، فلسفه اخلاق و ردّ اخلاق و بیان اخلاق غیر معنوی و اخلاق مادی است. ما بعد از «معراج السعادة» و «جامع السعادات»، در حوزه هایمان، چه کتابی نوشتیم؟ البته بعدها در چند سال اخیر، چند کتاب اخلاق نوشته شده است؛ چیزی که بشود به عنوان یک کتاب علمی ارائه کرد.

عین همین قضیه در «حقوق» هم مشاهده میشود. شما ببینید چقدر در باب حقوق مدنی، حقوق جزا و انواع و اقسام مباحث حقوقی، تحقیقات گوناگون شده است. این کار، هم در غرب و هم در دنیای اسلام غیر شیعه شده است. ما در این زمینه‌ها انصافاً باید بگویم خیلی عقبیم. حال، این رشته‌ی تخصصی ماست و بیشتر تخصص حوزه‌ها تقریباً فقه است. چقدر در زمینه‌ی فلسفه و کلام و کلام جدید و فلسفه‌ی دین و مباحث دین شناسی و سایر زمینه‌ها، مطلب نوشته‌اند و چقدر کار کرده‌اند! ممکن است همه‌ی اینها هم غلط باشد؛ اما بالاخره یک متاع فکر و موج فکری است که بخشی از فضای ذهن جامعه را اشغال خواهد کرد. شما در حال حاضر کجایی؟ چطور میخواهید با اینها مقابله کنید؟ کجاست آن «عبدالجلیل رازی قزوینی» که «النقض» مناسب این زمان را هم بنویسد و نه یک کتاب، بلکه ده هزار کتاب در این زمینه‌ها نوشته شود.

استفاده از رسانه‌های ارتباطی در انتقال مفاهیم

امروز دنیا، دنیای امواج است. با امواج و رایانه، همه‌ی مفاهیم از این طرف به آن طرف دنیا منتقل میشود. الان دورترین کتابخانه‌های دنیا میتوانند در ظرف مدت پنج دقیقه، مطالب کتابی را که در کتابخانه‌ی کنگره‌ی امریکاست، روی صفحه‌ی کاغذ خود چاپ کنند! این گونه، مطالب منتقل میشود. ما از این دنیا عقبیم؛ دیگر چرا این را منکر شویم؟! این یک عیب قطعی است که حوزه‌ی امروز ما، آن را دارد.

ب) عدم استفاده بهینه از سرمایه انسانی کنونی حوزه

عیب دوم که احتمال میدهم این عیب هم مخصوص ما باشد و در گذشته نبوده است، این است که از موجودی انسانی کنونی حوزه، استفاده‌ی بهینه نمیشود. همین حالا در همین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، هزاران استعداد برجسته و طلاب فاضل و جوانان خوب وجود دارد که اگر اندکی به آنان توجه شود و در جای خود قرار گیرند و کار بایسته‌ای از آنان خواسته شود و از تضییع وقتشان به زواید، جلوگیری شود، هر کدامشان خواهند توانست بخشی از این خلأ را پر کنند. البته این عیب، زمان ما هم بود. آن زمان که ما ساکن حوزه بودیم، همین عیب وجود داشت؛ اما احتمال میدهم که در گذشته‌ها این گونه نبوده است. مثلاً «علامه‌ی حلی»، مدرسه‌ی بسیار درست کرده بود و با «الجایتوی خدابنده» به اطراف راه میافتاد و طلبه‌ها را با خودش به مدرسه میبرد. بعضی از قضایای تاریخی، واقعاً انسان را به شک میاندازند که شاید در آن وقت، واقعاً از موجودی انسانی خود، استفاده‌ی درست میکردند.

یکی از نارسایی‌های حوزه، عدم گسترش کمی متناسب روحانیت

حوزه، نارساییهای آشکاری دارد که حاکی از عیوب موجود در آن است. اول این نارساییها را مشاهده کنیم و ببینیم که آیا آنها را قبول داریم یا نه؟ یکی از این نارساییها، عدم گسترش کمی متناسب روحانیت است. درست است که الان روحانیت نسبت به آن وقتها، ده برابر یا به اعتباری صد برابر شده است؛ اما در عین حال، هنوز ما گسترش کمی لازم را نداریم. یعنی مسجد و دانشگاه و روستا و کارخانه و سربازخانه‌ای که روحانی ندارد و کشوری که مسلمانانش از وجود روحانی بیبهره‌اند، زیاد داریم. بنابراین، همین حجم عظیمی هم که امروز مشاهده میکنید، از لحاظ کمی گسترش لازم را ندارد. این، نارسایی آشکاری است که کسی هم نمیتواند منکر آن شود. در گذشته، در بعضی از شهرهای بزرگ، ده نفر مجتهد وجود داشتند که هر کدام از آنان برای اداره‌ی دویست شاگرد خوب کافی بودند؛ اما امروز یک نفر هم مثل چنین افرادی در آن شهرها نیست. در بعضی از جاها، روحانیونی هستند که توانایی علمی و فکری لازم را ندارند و یا چندان تن به کار نمیدهند. البته بعضی کسان هم هستند که خیلی خوبند؛ اما جاهایی هم این اشکال وجود دارد.

عدم گسترش محتوایی، نارسایی آشکار در حوزه علمیه

یکی دیگر از نارساییهای حوزه، نارسایی آشکار عدم گسترش محتوای حوزه است. ما مسائل حل نشده‌ی

فقهی و کلامی، زیاد داریم. مجموعه‌ی لازم معارف برای عالم دین را هم خیلی کم داریم. در جاهای مختلف، روحانیونی را داریم که آنچه را که باید بدانند تا یک عالم متناسب با امروز باشند، نمیدانند. این را هم تحت عنوان عدم گسترش کیفی - یعنی کمبود محتوایی حوزه - قرار میدهیم. عدم گسترش در نشر و تبلیغ، یکی دیگر از نارساییهای حوزه است. کتاب و امواج و روزنامه و مجله، به قدر کافی از حوزه منتشر نمیشود. مبلغ به قدر کافی از حوزه گسیل نمیگردد. الان در آفاق دنیا - آفریقا و اروپا و آسیا - مرتب از ما روحانی میخواهند. من در سال هفتاد که همین جلسه را با شما داشتیم، مطرح کردم که بعضی از آقایان اعلام که برای کاری به خارج از کشور تشریف میبرند، وقتی برمیگردند میگویند: «دانشجویان فلان جا را دیدیم که چقدر به روحانی احتیاج داشتند. چرا کسی را به آن جا نمیفرستید؟». میگوییم: پس خوب شد که شما برای معالجه به آن جا تشریف بردید و این حقیقت را به چشم خودتان دیدید.

امروز، از همه جای دنیا، درخواست فراوان است. این نارساییها وجود دارد و نمیشود آنها را منکر شد. این موارد، حاکی از وجود عیوبی در درون کالبد عظیم این حوزه‌ی با عظمت است. به هر حال، این عیوب در کنار این محسنات و این موجودی علمی و این اعیان از فضلا و محققان و تلاشهای خوبی که انجام میگیرد، وجود دارد. البته در همین حوزه، افراد متعددی هستند که به این کارها میرسند و واقعاً مینشینند کتاب مینویسند. اگر دستشان رسید مسافرت میکنند، گرسنگی و خستگی میکشند؛ اگر جبهه‌ی جنگ باز میشود، به جبهه‌ی جنگ میروند؛ اگر جبهه‌ی تبلیغ باز میشوند، به جبهه‌ی تبلیغ میروند؛ اگر از آنها برای سفر به خارج دعوت میشود، قبول میکنند؛ اگر به روستا دعوت میشود، میپذیرند. از این قبیل افراد هم داریم. اینها، حرکات فردی است و کافی نیست. اینها، نارساییهایی است که وجود دارد. این نارساییها حاکی از وجود علت‌هایی در داخل است که بایستی بگردیم آنها را پیدا کنیم.

تبیین عوامل نارسایی‌های موجود در حوزه

۱- عدم گسترش فقه به زمینه‌های نو ظهور

علت اول این است که «فقه» که کار اصلی ماست، به زمینه‌های نو ظهور گسترش پیدا نکرده، یا خیلی کم گسترش پیدا کرده است. امروز، خیلی از مسائل وجود دارد که فقه باید تکلیف اینها را معلوم کند؛ ولی معلوم نکرده است. فقه، توانایی دارد؛ لیکن روال کار طوری بوده است که فاضل محقق کار آمد، به این قضیه نپرداخته است؛ مثل قضیه‌ی پول. اصلاً پول چیست؟ در هم و دینار که این همه در ابواب مختلف فقهی - مثل زکات و دیات و مضاربه - اسم آنها آمده، چیست؟ باید به موضوع در هم و دینار پرداخت و باید تکلیف آن روشن شود. خیلی راحت است اگر ما عملیات بانکی - غیر از مسأله‌ی پول - و ودیعه گذارها را تحت عنوان قرض و آن هم قرض ربوی بگذاریم و دورش را خط بکشیم! آیا جای این نیست که قدری بیشتر در عمقش فرو برویم و ببینیم که آیا واقعاً قرض است یا خیر. ما در بانک پول میگذاریم و به بانک قرض میدهیم؛ بانک از ما قرض

میگیرد. چه کسی این را قبول دارد؟ شما در بانک ودیعه میگذارید؛ قرض که به او نمیدهید. از این قبیل مسائل زیاد است. بحث ارزش پول در هنگام تورمهای سرسام آور و سنگین - نه آن تورمی که به طور قهری در حرکت عمومی هر جامعه وجود دارد و موجب رشد است - چه میشود؟ بدون تورم، جامعه به رکود خواهد انجامید. آن موارد را نمیگوییم. منظور، این تورمهای بیست و سیوپنجاه درصدی و تورمهای سه رقمی است که از این هفته تا آن هفته، از ارزش پول کم میشود. در این حالتها، قضیه‌ی پول چه میشود؟ بدهکارهای پولی و قرضهایی که از هم میگیریم چه میشود؟ اگر شش ماه پیش صد تومان از شما قرض گرفتیم و حالا میخواهیم بدهیم، آن صد تومان با صد تومان حالا فرق دارد. بالاخره تکلیف این مسأله، در فقه باید روشن شود. باید برای این کارها، مبنا درست کرد. البته انسان میتواند کار خودش را به اطلاعات و عموماً، آسان کند؛ اما مسائل این گونه حل نمیشود.

بسیاری از مباحث حکومتی، مبحث دیات، مبحث حدود و دیگر مسائل قضا برای دستگاه با عظمت قضاوت ما، حل فقهی نشده و تکلیفش معلوم نگردیده است. البته کسی در گذشته تقصیر نداشته است؛ چون قضا و دیات و حدودی نبود؛ ولی ما امروز تقصیر داریم. مرحوم «محقق اردبیلی» وقتی وارد بحث جهاد میشوند، میگویند این بحث مورد احتیاج ما نیست. آن بزرگوار بیشتر از ما واقفند و خودشان میدانند که چگونه باید جهاد کنند؛ اما در عین حال مورد نیاز و ابتلاشان نبود. با این همه لطف میکنند و مسأله‌ی جهاد را در چند ورق بیان میکنند. امروز، جهاد مورد ابتلای ماست. خود همین مسأله‌ی جهاد، در فقه ما روشن نیست. بسیاری از مسائل امر به معروف و نهی از منکر، مسائل حکومتی و بسیاری از مباحث مربوط به زندگی مردم همین مسأله‌ی پیوندها و تشریحات مباحثی هستند که فقه باید وارد این میدانها شود. نمیشود با نظر سریعی به آنها نگاه کرد و خیال کنیم که حل خواهند شد. نه؛ اینها هم مثل بقیه‌ی ابواب فقهی هستند.

شما ببینید در باب عبادات و طهارت و صلوات، فقه‌های ما چه دقت‌هایی کرده‌اند! این ذهن جوّال آنهاست. این، عیب هم نیست. میپرسند که چرا آنها، این همه دقت کردند؟ پاسخ این است که ذهن جوّال است که کار میکند؛ منتها ممکن است اولویت و تقدّم امروز، با گذشته متفاوت باشد. امروز، چیزهایی تقدّم دارد که باید ذهن را جولان داد و کار کرد و آن موارد را به بحث‌های عمومی گذاشت.

عدم تحوّل، یعنی عدم پرداختن فقه به خود مسأله‌ی فقاقت. فقاقت، یک شیوه و روش برای استنباط آن چیزی است که ما اسمش را فقه میگذاریم. همان چیزی است که تا این درس را نخوانید، یاد نمیگیرید که چگونه باید از کتاب و سنّت استنباط کرد. فقاقت یعنی شیوه‌ی استنباط. خود این هم به پیشرفت احتیاج دارد. این که چیز کاملی نیست؛ بلکه متکامل است. نمیشود ادعا کرد که ما امروز دیگر به اوج قلّه‌ی فقاقت رسیده‌ایم و این شیوه، دیگر بهتر از این نخواهد شد. نه؛ از کجا معلوم است؟ «شیخ طوسی» - ملّای به آن عظمت - فقاقت داشت. فتاوای ایشان را در یک مسأله‌ی فقهی ببینید! امروز، کدام مجتهد حاضر است آن گونه بحث کند؟ آن فتاوا، ساده و سطحی است. مجتهد امروز، هر گز راضی نمیشود آن طور کار کند و استنباط نماید.

🌸 دوره‌های متعدّد تکامل فقاہت

فقاہت، در دوره‌های متعدّدی تکامل پیدا کرده است. انسان، همین طور که به تاریخ فقاہت نگاه میکند، مقاطعی را مییابد. البته نظرات، مختلف است. من تصوّر م این است که زمان «شیخ»، یک مقطع است و زمان «علامه»، مقطع دیگری است. «علامه» میگوییم، «محقق» نمیگوییم؛ در حالی که قاعدتاً اینها یکی هستند؛ برای این که بحث استدلالی در بساط «علامه» زیادتر است و انسان بیشتر میتواند بفهمد که با مسأله چگونه برخورد میکرده است؛ ولی در مورد «محقق» به این روشنی نمیشود فهمید.

بعد، یک دوره‌ی تقریباً ۲۵۰ ساله میگذرد. زمان «محقق کرکی» باز یک مقطع دیگر است و به طور واضح انسان میفهمد که کیفیت استنباط «محقق کرکی» با کیفیت استنباط «علامه» فرق دارد. همان فقاہت است؛ ولی کامل شده است. بعد به مقطع بعدی میرسد که مقطع تلامذه‌ی «وحید بهبهانی» است که آن، شکوفایی فقاہت اصولی است. صاحب «ریاض» و صاحب «قوانین» و «شیخ جعفر» و «سید بحر العلوم» و ... در این مقطع هستند. بعد به زمان «شیخ انصاری» و صاحب «جواهر» میرسد که البته این مقطع و تحول در شیوه‌ی فقاہت، در کار «شیخ» نسبت به کار صاحب «جواهر»، بیشتر آشکار است. هر چند کار صاحب «جواهر» هم کار نو و جدیدی است؛ اما بعد از «شیخ انصاری» - به گمان قاصر این حقیر - اگر بخواهیم از مقطعی اسم بیاوریم و بگوییم که تحوّل در فقاہت انجام شده است، آن مقطع، مقطع مرحوم «آیة‌الله بروجردی» است که یک مقطع و باب جدیدی است که آن بزرگوار در کار فقاہت باز کرد.

چه دلیلی دارد که فضلا و بزرگان و محققان ما نتوانند بر این شیوه بیفزایند و آن را کامل کنند؟ ای بسا خیلی از مسائل، مسائل دیگر را غرق خواهد کرد و خیلی از نتایج عوض خواهد شد و خیلی از روشها دگرگون میشود. روشها که عوض شد، جوابهای مسائل نیز عوض خواهد شد و فقه، طور دیگری میشود. این از جمله کارهایی است که باید بشود. محقق امروز نباید به همان منطقه‌ای که مثلاً شیخ انصاری (علیه‌الرحمه) کار کرده است؛ اکتفا کند و در همان منطقه‌ی عمیق، به طرف عمق بیشتر برود. این، کافی نیست. محقق، باید آفاق جدید پیدا کند. این کار در گذشته هم شده است. مثلاً شیخ انصاری حکومت را در نسبت بین دو دلیل کشف و ابداع کرده است. بعد دیگران آمدند و تعمیق کردند و آن را گستراندند و مورد مذاقه قرار دادند. آفاق و گستره‌های جدید در امر فقاہت لازم است. چه دلیلی دارد که بزرگان و فقها و محققان ما نتوانند این کار را بکنند؟ حقیقتاً بعضی از بزرگان این زمان و نزدیک به زمان ما، از لحاظ قوّت علمی و دقّت نظر، از آن اسلاف کمتر نیستند. منتها باید این اراده در حوزه راه بیفتد. باید این گستاخی و شجاعت پیدا شود و حوزه آن را بپذیرد. البته این طور نباشد که هر کس هر صدایی را بلند کرد، حوزه آن را قبول کند. در عین حال، نباید حرف جدید در حوزه و در چارچوبهای مورد قبول، مستنکر باشد.

۲- عدم گسترش کافی و لازم در باب کلام

عیب دوم، عدم گسترش کافی و لازم در باب کلام است که این، حقیقتاً فاجعه است. از این بالاتر و تلختر، فراموش شدن کلام است. حوزه‌ی اسلام و حوزه‌ی علمیه‌ی اهل بیت، در درجه‌ی اول، حوزه‌ی کلام و بعد حوزه‌ی فقه بود و بزرگانِ فقهای ما، متکلمین بودند. شما نگاه کنید، در حوزه‌های ما «کلام» منسوخ است؛ در حالی که امروز بیشترین تهاجم از سمت مباحث کلامی است. همان‌طور که مطرح کردم، ما در گذشته عقب نبودیم و هر کس چیزی میگفت، فوراً جوابش حاضر بود؛ ولی امروز این قدر مباحث کلامی در دنیا مطرح میشود که حوزه‌ی علمیه از آنها مطلع نیست. میدانید امروز چقدر در دنیا مسأله‌ی دین شناسی و فلسفه‌ی دین، مورد بحث است و چه کسانی مینویسند و میگویند و تحقیق میکنند و ما خبر نداریم؟ این عیب بزرگی است. البته کسانی از آحاد منتسب به حوزه، کارهای باارزشی کردند و میکنند؛ اما این کار، کار حوزه - در شکل نظام یافته‌ی آن - نیست. کارهای افراد، غیر از کار نظام است. نظام حوزه بایستی جواب بدهد. حالا یک نفری پیدا شد و وارد منطقه‌ای گردید و کاری کرد و محصولی هم داد؛ نمیشود این را به حساب حوزه گذاشت. انصافاً حوزه در این زمینه کاری نمیکند. اگر از کار کلامی صحبت میکنیم، فوراً ذهن به نوشتن چهار کتاب بحث کلامی نرود. کار حوزه، نشر بیشتر نیست؛ بلکه تولید فکر تکاملی است. چنانچه تولید افزایش یافت، نوبت به نشر هم میرسد. نشر، مسأله‌ی دوم است. این طور نباشد که خیال کنیم مثلاً ده کتاب درباره‌ی مسأله‌ای نوشتیم و قضیه تمام شد؛ نه. حوزه باید در زمینه‌های کلامی، فکرهای نو تولید کند.

عزیزان من! امروز شبهه‌های نو و خطرناکی وجود دارد. آن شبهه‌های قدیمی تمام شد. امروز، شبهه‌ی «ابن کمونه» را کسی مطرح نمیکند. امروز شبهات عظیم در تمام زمینه‌های کلامی وجود دارد. از اصل توحید و لزوم دین بگیریید تا به وجود صانع و نبوت عامه و نبوت خاصه و بعد مسأله‌ی ولایت و مسائل گوناگونی که در زمینه‌های دینی و اسلامی وجود دارد، برسید. همه‌ی اینها مورد بحث است و امروز نسبت به همه‌ی اینها شبهه وجود دارد. چه کسی باید به این شبهات پاسخ دهد؟ مگر علما، مرزداران عقیده نیستند؟ آیا مرزهای عقیده مدافع ندارد و رهاست؟ چه کسی در مقابل ایتام آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که بیدفاع در معرض این امواج قرار گرفته‌اند، جواب خدا را خواهد داد؟

نتیجه این میشود که وقتی کسی بر جامعه‌ی ما گستاخی کرد و یک شبهه را به صدای بلند گفت، به جای این که ناگهان از ده نفر صدایی بلند شود و بدون عصبانیت و خشم، جواب شبهه را بدهند، عصبانی میشویم و دعوا و جنجال میکنیم؛ در حالی که اگر دست ما پُر بود، چرا دعوا کنیم؟ یک نفر مقاله‌ای مینویسد و حرف بیمنطق و بیاستدلالی را بیان میکند و یا با استدلال غلط و مغالطه جلو می‌آید - مثل قضیه معروف کشیدن عکس مار به جای نوشتن آن - آن‌گاه بلافاصله ده، بیست مقاله و یا صد مقاله از حوزه‌ی علمیه قم بیرون می‌آید و در هر روز نامه و مجله‌ای جوابش داده میشود و تمام میشود میرود. برای کسی که عصبانی شود، جایی باقی نمی‌ماند. چرا عصبانی شویم؟ حیف نیست که حوزه‌ی اسلام و این دین منطقی و مستدل را متهم کنند که استدلالی نیست و شما اهل دعوا هستید؟! یک دروغ هم رویش بگذارند و بگویند شما اهل تکفیرید! ما چه کسی را تکفیر کردیم؟ چقدر کافر هستند که ما تکفیرشان هم نکردیم؟ امروز، حوزه کسی را تکفیر

نمیکنند. پس عیب اول مربوط به فقه بود و عیب دوم که به نظر من بیش از عیب اول است و واقعاً درد بزرگی است، مربوط به کلام است که باید زودتر به دادش برسیم. شما هم باید چنین کنید.

۳- نارسایی حوزه در امر تبلیغ

سومین عیبی که وجود دارد، نارسایی در امر تبلیغ است. حوزه، یک عیب اساسی در امر تبلیغ دارد و آن این است که تبلیغ از آن جدا شده است. البته عده‌ای از حوزه‌ی علمیه در فصل تابستان یا در ایام محرم و یا ماه رمضان، بر اساس بعضی از انگیزه‌ها و نیازها، مجبور میشوند به تبلیغ بروند؛ ولی در عین حال، حوزه تبلیغ و درس مربوط به آن را ندارد. تبلیغ هم یک کار و فن است و میتواند یک علم باشد و هست و باید تدریس شود. یکی خوب و یکی بد در می‌آید، یکی حرفی که میخواهد بزند، عکس او را میزند. خیلی اتفاق میافتد که بر اثر بلد نبودن، فردی چیزی بگوید و آن چیزی که از حرف او استنتاج میشود، عکس چیزی باشد که نیت اوست و خودش هم ملتفت نیست! یا مثلاً می‌رود تبلیغ کند؛ ولی روانشناسی تبلیغی ندارد و با مردم حرفی را میزند که حرف آنها نیست! حرفی را که باید در دانشگاه زد، در روستا میزند و حرفی که باید در روستا زده شود، در کارخانه میزند! بنابراین، تعلیم و روش یابی علمی و فراهم کردن مقدمات علمی برای تبلیغ - مثل روانشناسی اجتماعی - در حوزه نیست.

فراهم کردن مواد تبلیغ، مثل دسته بندی و مشخص کردن مباحثی که لازم است برای انواع مستمعین انجام گیرد، وجود ندارد. مثلاً اگر خواستید به فلان کشور بروید، این مطالب لازم است؛ ولی در فلان کشور دیگر، این مطالب مفید نیست و به درد نمیخورد. در داخل کشور و در روستا یک طور است و در شهر بزرگ، طور دیگر. در تهران و دانشگاه و محیط طلبگی یک طور است و در روضه‌ی زانه، طور دیگر. این دسته بندی در حوزه انجام نگرفته است. انواع تبلیغ - صوتی و تصویری - باید از این جا صادر شود. من از آدمهایی نیستم که هر چیزی مطرح میشود، آن را با بیگانه‌ها مقایسه کنم و به خودیها سرکوفت بزنم؛ این را بدانید. من معتز به حقایقی هستم که در جامعه‌ی خود ما وجود دارد. من هیچ قائل نیستم که دیگران پیش رفته‌اند؛ اما چیزهایی است که انسان میبیند در دنیا چگونه عمل میکنند. کلیسا از لحاظ علم دین صفر است. البته در بین کشیشها کسانی هستند که پروفیسورند و در رشته‌های گوناگون - مثلاً بیولوژی و گیاه شناسی - درس خوانده‌اند. این علوم، عمومی نیست که به روحانیت کاری داشته باشد؛ ولی به هر حال عده‌ای از روحانیون مسیحی، دنبال آن رفته‌اند. در بین مکتشفین معروف، تعدادی کشیش هستند و مثلاً ریاضی و تاریخ خوانده‌اند؛ اما کلیسا دارای علم دین به صورت مدون و عمیق و استدلالی نیست؛ ولی در عین حال، از لحاظ تبلیغی جلو است.

آنها بسیاری از فیلمها را ساخته‌اند که ظاهرش هم نشان نمیدهد؛ اما تبلیغ مسیحیت است. حتی دوستان خود ما در تلویزیون، ایام ژانویه و کریسمس که میشود، به مناسبت این که عده‌ای از هم میهنان ما مسیحی هستند، از روی ملاطفت و یا مثلاً مجامله با آنها، چند فیلم مسیحی و کلیسایی را پخش میکنند. من نگاه

کردم، دیدم اغلب اینها تبلیغ کلیساست. آن که این فیلم را گذاشته، نفهمیده است؛ اما کسی که این فیلم را میبیند متأثر میشود. کشیشی را در یک چهره‌ی نورانی نشان میدهد که فلان کار را میکند. البته همه نوع کشیش داریم و من از آنها بیاطلاع نیستم. هم کشیش خوب و هم کشیش بد داریم؛ اما غرضم «تبلیغات» است که ما آن را نداریم. این کارها، کارهایی نیست که یک شبه انجام گیرد. امروز اگر شما در این زمینه‌ها شروع به کار کردید و تولید امواج صوتی و تصویری - بخصوص تصویری - داشتید، شاید ده سال دیگر، این توانایی برای حوزه به وجود آید؛ ولی ما فعلاً این را نداریم. از هنر استفاده نمیکنیم؛ کتاب و مقاله و مجله هم نداریم! آن موارد، چیزهای مدرن و جدید و دور از دسترس بود؛ اما کتاب و مقاله که دور از دسترس نیست. اینها را هم نداریم! حوزه به عنوان حوزه، در زمینه‌ی تبلیغ دین، کتاب و مطبوعات و مجله هم ندارد! نارسایی در امر تبلیغ وجود دارد؛ ولی اهتمام به امر تبلیغ به عنوان امری که مربوط به نظام است، در حوزه نیست. نکات گفتنی درباره‌ی حوزه بسیار است؛ ولی به فصل آخر - که علاج این نارساییهاست - میپردازم. عزیزان من! امروز این کار قابل علاج است. ممکن است دیروز قابل علاج نبود و - نستجیر بالله - ممکن است فردا هم نباشد. «قم فاغتنم الفرصة بین العدمین». چهار سال پیش که این جا آمدم، صحبت کردم و گفتم ما در دوران جوانی که تازه این افکار را یاد گرفته بودیم و با افکار نو مربوط به حوزه‌ها آشنا شده بودیم، موقعیت مناسبی برای اجرای طرحهای نو نداشتیم. آن وقتها هم این افکار بود. اینها حرفهای جدیدی نیست. یکی از دردهای ما نیز همین است که سالهاست انگیزه‌ها وجود دارد؛ ولی به تناسب آن انگیزه‌ها، کار کمی شده است.

اولین نفر مرحوم آیه‌الله بروجردی (رضوان الله علیه) بود که در آن روزها، امام (رضوان الله علیه) و مرحوم «آیه‌الله محقق داماد» و «مرحوم آیه‌الله حاج آقا مرتضی حایری» - فضلالی جوان و پر نشاط آن روز حوزه - با همین انگیزه‌ها دور آقای «بروجردی» را گرفتند؛ ولی بعد به دلایلی نتوانستند و رها کردند و کنار آمدند. در آن وقتها، این حرفها بوده است و مرحوم آیه‌الله امینی (رضوان الله علیه) برای خود من نقل میکرد که در زمان «آسید ابوالحسن»، در نجف هم همین افکار بوده است که مرحوم «آیه‌الله خویی» و بعضی آقایان دیگر، جزو همان جوانهای پرشور آن روز بودند که این حرفها را میزدند. حرفی که میتوانیم بزنیم این است که آن روز، اینها نمیتوانستند کاری بکنند؛ چون حکومت ظالمی بر سر کار بود و پول و امکانات در اختیار ما نبود و اجازه‌ی کار نمیدادند و هر روحانی که میخواست در این زمینه‌ها اقدامی کند، به دهانش میزدند. بزرگان حوزه هم میترسیدند که اصل حوزه از بین برود. اگر عده‌ای میگفتند بیایید اصلاح کنید، میگفتند اصل حوزه در خطر است و ظالمین که بر سر کارند، حوزه را میبلعند. ولی امروز، این حرفها نیست.

البته این نکته را نیز بگویم که امروز هم تا ما یک کلمه حرف میزنیم، بدخواهان میگویند اینها میخواهند حوزه را دولتی کنند! خیر؛ من قویاً این ادعا را تکذیب میکنم. البته دولت، دولت اسلامی است، رئیس دولت هم یک فرد فاضل و طلبه‌ی خود این حوزه است. رئیس جمهور ما، خودی این حوزه است و بیگانه نیست؛ اما من اعتقاد ندارم که حوزه باید وابسته به یک تشکیلات دیگری شود. این اعتقاد، متعلق به حالا نیست. از سابق - قبل از انقلاب و بیشتر پس از انقلاب - که این قضیه مطرح میشد که آیا اگر دولت اسلامی باشد،

باز هم حوزه باید تشکیلات جدایی داشته باشد یا خیر؟ من جزو کسانی بودم که مستدلاً و با تکیه بر ادله‌ی قوی، معتقد بودم که حوزه باید مستقل باشد. الان هم عقیده‌ام همین است. از کسی هم نمیخواهم تقیه کنم؛ ملاحظه‌ی کسی را هم نمیکنم. به دهن کسانی که در مقابل هر حرف اصلاحی، وسوسه‌ای را در وسط میگذارند، بزنیید. دشمن به طور قطعی و روشن، همه چیز را میبرد. نمیگویند شاید هر فریاد اصلاحی و هر سخن دردآلودی که از دل دردمندی بلند میشود، فوراً چیزی به آن بچسبانند؟ این مسأله، علاج دارد. امروز میشود این علاج را انجام داد. امروز، حکومتی الهی و اسلامی و متکی و معتقد به حوزه و قدردان و پشتیبان آن داریم. من آماده هستم تا هر حرکت خوبی را در این زمینه پشتیبانی کنم. بنابراین امروز، روز علاج است. باید علاج کنیم. اگر نکردیم، خدای متعال مؤاخذه خواهد کرد. این، عقیده‌ی من است.

فهرستی از راهکارهای حل نارسایی‌های حوزه

آنچه را که به نظر میرسد علاج این موارد است؛ فهرست‌وار مطرح میکنم:

۱. قبول درد

اولاً، قبول درد است. کسانی نیایند بگویند این حرفها چیست و مطرح کنند که «شیخ انصاری» و «میرزای نائینی» و «آخوند» و «امام» و دیگر بزرگان، در همین حوزه‌ها پرورش پیدا کرده‌اند و شما حرف تازه‌ای میزنید! اگر آنها درد را قبول نکردند، درمان درست نخواهد شد. این کار، به دست شما - بخصوص فضلاء جوان - است. بگویند، تکرار کنید، بنویسید، استدلال نمایید؛ با کسانی که این موارد را قبول ندارند، مباحثه کنید، مجادله‌ی بحق کنید و ثابت نمایید که این بیمار، واقعاً بیمار است و این موجود زنده، درد دارد. اگر درد را نفهمیدند، این بیمار درمان نخواهد شد.

۲. همت گماشتن برای علاج

ثانیاً، گماشتن همت به علاج است. نگویند: بله؛ درد هست؛ ولی حالا چه کار کنیم؟! حدود سی سال پیش، یکی از بزرگان حوزه - که رضوان خدا بر او باد و من با دل و جان به او ارادت داشتم درباره‌ی مسأله‌ای میفرمود: «بله؛ یک گناه یا جرم بزرگی - تعبیر درست یادم نیست انجام شده است؛ لیکن حالا دیگر چه کار میتوانیم بکنیم؟» این، یعنی نگاه کردن، مشکل را دیدن؛ اما همت به علاج آن نگماشتن. راهش همین است که کسانی - بخصوص جوانان - که احساس درد میکنند، آن درد را گسترش دهند، منتشر کنند، به دیگران منتقل نمایند، با کار آمدان و منتفذین حوزه آن را در میان بگذارند و وادار کنند کار انجام گیرد.

۳. بیدار شدن روح کار در جوانان حوزه

ثالثاً، بیدار شدن روح کار در جوانان حوزه است. وقتی میگوییم جوان، منظور این نیست که هر جوان خام از



راه رسیده‌ای، علاج کننده‌ی درد است. منظور من فضلالی جوانند که الان بحمدالله در حوزه، طبقه‌ی بزرگی را تشکیل می‌دهند و سنشان در حدود چهل و حول و حوش آن است و کفایه و مکاسب و درس خارج تدریس میکنند و سالهاست که پای درس فقه و اصول نشسته‌اند و بعضی مباحث دیگر هم دارند. روح کار، بایستی در اینها زنده شود. کسانی که مخاطبان ما هستند، باید روح کار را در آنها زنده کنند. اگر نکردند، خود اینها بایستی حرکت و تلاش کنند و همت بگمارند.

۴. تأسیس مرکزی مشخص، جهت انجام کارها

رابعاً، مرکزی به طور مشخص، متصدی سررشته دار انجام این کارها شود. چهار سال قبل، بحث ما بر سر تأسیس این مرکز بود که بحمدالله امروز حاصل شده است. امروز، حوزه یک شورای عالی و یک مدیر دارد که من در همین جا فرصت را مغتنم می‌شمارم و از زحمات جناب آقای مؤمن (ادام‌الله بقائه الشریف) به خاطر زحمات چند ساله‌شان در سمت مدیریت حوزه تشکر میکنم و هم به جناب آقای استادی (دامت برکاته) که عزیز ما هستند و این بار مهم را به دوش گرفتند و من واقعاً از صمیم دل به ایشان اخلاص دارم، خوشامد عرض میکنم. حوزه باید مرکز و سررشته دار این حرکتها باشد. مدیریت، دو گونه کار میتواند بکند: یک گونه، کارهای قانونی و آیین‌نامه‌ای است که مثلاً امتحانات و گزینش و شهریه این طور باشد. یکی هم کارهای بزرگ و عظیمی است که شاید تحت یک آیین‌نامه و نظامنامه‌ای هم نیاید؛ بلکه حرکتی جهادی و بسیجی و به کارگیری افراد گوناگون و راه انداختن امور است. به هر حال، باید مرکزی مباشرت مستقیم و مشخص کند و به نظر من، امروز این مرکز، مدیریت حوزه است.

۵. ایجاد محیطهای باز برای پرورش افکار

خامساً، ایجاد محیطهای باز برای پرورش افکار است. باید این کار در حوزه انجام شود و از چیزهایی است که حوزه را زنده خواهد کرد و آن نتایج، مترتب خواهد شد. باید برای فقه و کلام و علوم عقلی، مجمعهایی تشکیل شود و مثلاً برای فقه، مجمع بررسی مباحث تازه‌ی فقهی مرکب از هفت، هشت، ده نفر طلبه‌ی فاضل ایجاد شود و اینها مرکزی داشته باشند و جلساتی تشکیل دهند و سخنرانیهای فقهی بگذارند تا هر کس هر خطابه و مطلب و فکر جدیدی در فلان مسأله‌ی فقهی دارد - از طهارت تا دیات، کوچک و بزرگ - به آن جا بیاورد و آنها نگاه کنند؛ اگر دیدند ارکانش درست است (نه این که خود حرف درست باشد) و متکی به بحث و استدلال طلبگی است و عالمانه طرح شده است، آن را در فهرست بنویسند و در نوبت بگذارند تا این که آن فرد، روزی بیاید و در حضور جماعتی که اعلان میشود خواهند آمد، سخنرانی کند و آن مسأله را آزادانه تشریح نماید و یک عده هم آن جا اشکال کنند.

ممکن است کسانی که در آن جلسه هستند، از خود آن شخص فاضلتر باشند. هیچ اشکالی ندارد. یک مسأله که بحث میشود، این فکر پراکنده میگردد. این طور نباشد که تا کسی یک فکر و یا فتوای جدید فقهی - ولو

غلط - داد، بر خورد اول ما نفی باشد و بگوییم ببینید فلان کس چه فتوای چرندی در فلان مسأله داده است! بالاخره یک نظر فقهی باید طرح شود و مورد بحث قرار گیرد و برای ابداع افکار جدید فقهی، میدان باز شود. البته این کار باید با ضابطه و قانون باشد؛ نه این که هر کسی بیاید برای خودش حرفی بزند. مجمعی شبیه همین، برای کلام باشد. افکار و حرفهای کلامی جلو بیایند و طلبه‌ها یکدیگر را برای طرح آن، خبر کنند. باید حرفها در فضای حوزه قابل بیان شود و کسانی که حرف تازه‌ای دارند، بیایند بگویند. «رُبَّ حَامِلٍ فُقِهٍ اَلِیْ مَنْ هُوَ اَفْقَهُ مِنْه». ای بسا کسانی که یک مطلب فقهی را ابراز میکنند، کسی میشنود و از او منتقل میگردد و بعد به یک مطلب خوب میرسد. ممکن است آن مطلبی که القا شده، اصلش غلط و حرف بیربطی باشد؛ اما کسی که آن جا نشسته، به یک مطلب جدیدی برسد و میدان و عرضه‌ی افکار جدیدی باز شود. در زمینه‌ی علوم عقلی نیز همین طور است.

۶. تغییر جدی در کتب درسی

ساده‌تر، تغییر جدی کتب درسی است. مسأله‌ی کتابهای درسی را باید جدی گرفت. باید کتابهای درسی تغییر کند. بنای بر تغییر هم باید بر صرفه‌جویی در وقت طلبه باشد. طلبه‌ی ما «مُغنی» را میخواند؛ در حالی که همین مطالبی که در «مُغنی» است؛ مقدار لازم آن در کتاب کوچکتر دیگری وجود دارد که به زبان خیلی خوبی نوشته شده و یک نفر نویسنده‌ی معاصر، آن را نوشته است. چه لزومی دارد که ما حرف «ابن هشام» را بخوانیم؟ این کار، چه خصوصیتی دارد؟ «مُغنی» درس خارج نحو است. میبینید که استدلال میکند آیا «واو» برای فلان معنا می‌آید یا خیر. فلان کس گفته است می‌آید، دلیلش این است. فلان کس هم پاسخ او را داده است. این، درس خارج است. مگر ما می‌خواهیم خارج نحو بخوانیم؟ ما می‌خواهیم بدانیم «واو» در چه معنایی استعمال میشود. این نکته را در کتاب نوشته‌اند.

چرا ما بیخود، در «مُغنی» یا «مطوّل» این همه وقت تلف کنیم؟ آنچه را که باید در «مطوّل» یاد گرفت، در کتابی حدود یک دهم «مطوّل» هست. آن را بخوانید. چه لزومی دارد که ما کتاب «معالم» را بر اساس اولین کتاب اصولی بخوانیم که مثلاً متعلق به چهار قرن پیش است؟ در حالی که کتاب «معالم»، علاوه بر این که مطلبش یک مطلب اصولی است و بالاخره برای متعلم جدید است، عبارات آن هم عبارات مشکلی است. چرا ما طلبه را به عبارت معطل کنیم؟ امروز در دنیا تمرین میکنند که مشکلترین مطالب را به آسانترین زبانها بیان و فرموله کنند. رمز میگذارند تا با گفتن یک کلمه، مخاطب ده کلمه را بفهمد؛ اما ما بیاییم عبارت مشکلی را برای بیان مطلبی انتخاب کنیم. همین مطالبی را که مرحوم صاحب «معالم» به عبارت مشکلی بیان کرده است، فرد دیگری در کتاب اصولی دیگری که از «معالم» کوچکتر و جدیدتر هم هست، چهار صد سال بعد از «معالم» نوشته و همه‌ی مطالب لازم «معالم» را به زبان ساده بیان کرده است. این که بهتر از آن است. چه استدلالی پشت سر این وجود دارد که ما کتابها را عوض نکنیم؟

باید لجنه‌ای از فضایی بزرگ حوزه‌ی علمیه بنشیند و یک دوره فقه - از طهارت تا دیات - به زبان ساده

بنویسند که کار «شرح لمعه» را بکنند و کیفیت استدلال را نشان دهد. «شرح لمعه»، کتاب نسبتاً مشکلی است. ما چرا برای این عبارت، طلبه را معطل کنیم؟ کتابهای درسی دیگر نیز همین گونه‌اند. این کتابها که از آسمان نازل نشده است. یک روز هم کتابهای درسی دیگری بود. مگر «ریاض» کتاب بدی است؟ میگویند کتاب «مکاسب» شیخ، کتاب خیلی خوبی است. البته که کتاب خوبی است؛ ولی مگر «ریاض» کتاب بدی است؟ یک روز در حوزه‌های علمیه، «ریاض» میخواندند که البته زمان مان بود؛ بلکه زمان پدران ما بود. از جمله کتابهای معمولی که طلبه‌ها در حوزه میخواندند، دو جلد کتاب «ریاض» بود. آیا حالا هم ما «ریاض» بخوانیم؟ آنها «قوانین» و «فصول» میخواندند؛ اما حالا نمیخوانند و منسوخ شده است. این کار چه مانعی دارد؟ باید لجنه و هیأتی بنشینند و مباحثی که شما در «مکاسب» میخواهید یاد بگیرید، در کتابی که خیلی هم به مشکلی «مکاسب» نباشد و آن مطالب و استدلالها را هم داشته باشد؛ بنویسند و آن کتاب در حوزه‌ها خوانده شود. ما می‌خواهیم کاری صورت گیرد که طلبه وقتی به پای درس خارج - که اول شروع کار جدی است، و الا بقیه مقدمات درس خارج است - میرسد، اگر استاد در درس خارج کلمه‌ای گفت و اشاره‌ای کرد، او گیج و گم نباشد. مسأله‌ی اصولی را بدانند. کتاب اصول خوانده باشد. فقه بلد باشد. ذهنش با استدلالها آشنا باشد و مبنای «شیخ» و «آخوند» را بدانند. این، هدف طلبه‌ای است که سطوح مقدماتی و عالی‌ه را میخواند. اگر بتواند همه‌ی اینها را در ظرف چهار سال بخواند، مگر عیب دارد؟ طلبه را از دیپلم بپذیریم، پنج سال درس مقدمات و ادبیات و سطوح را بخواند و بعد وارد درس خارج شود و کار اصلی را شروع کند. ما اگر زمان را کوتاه کنیم، بعد در این مدت چیزهای دیگری هم یاد خواهد گرفت.

الان اگر بگوییم «طلبه زبان خارجی لازم دارد و امروز در دنیایی که این همه به هم وصل است، اگر کسی بخواند به طور کامل مفید باشد، باید زبان خارجی بدانند» میگویند: طلبه وقت ندارد. راست هم میگویند. واقعاً با این وضعیت، طلبه وقت ندارد؛ ولی اگر در وقت صرفه جویی کنیم، طلبه میتواند به تعلیم زبان خارجی هم بپردازد.

بنابراین، تغییر جدی در کتب درسی باید صورت گیرد؛ چون تحوّل از پایه باید شروع شود. در خود کتب درسی باید کار شود و در درس خارج فقه هم مباحث کار بردی و مورد استفاده باید مطرح گردد. بعضی از مباحث - مخصوصاً در اصول و در فقه - وجود دارد که واقعاً مورد احتیاج نیست؛ ولی در اصول و فقه، این مباحث را میخوانند. یک فقیه، در تمام طول بیست سال هم که استنباط کند، ممکن است یک بار حاجتش به بحثی، یا به مبنای معانی حروف، یا در حقیقت و مجاز و یا مبانی دیگر بیفتد. چه لزومی دارد ما این همه در مباحث غیر لازم اصول، معطل شویم؟ در این زمینه، مرحوم شهید صدر (رضوان الله علیه) کار خوبی کرده‌اند. آن کاری که ایشان در باب اصول کردند و آن پیشنهادی که در زمینه‌ی درس و تعلیم اصول دادند، پیشنهاد خوبی است.

۷. ایجاد رشته‌های مستقل برای کلام

سابعاً، ایجاد رشته‌های مستقل - مثل فقه - برای کلام است. فقه، یک رشته‌ی اصلی در حوزه‌ی علمیه است.

کلام هم باید یک رشته اصلی باشد. نگویید که حالا چند ساعت هم کلام میگذاریم؛ نه. طلبه باید تا جایی بخواند، بعد طرف فقه یا کلام برود. به عنوان یک رشته‌ی اصلی در حوزه، باید مجتهد در کلام هم داشته باشیم.

۸. وارد کردن زبان بیگانه در دروسهای اجباری حوزه

ثامناً، وارد کردن زبان بیگانه در دروسهای اجباری حوزه است که آن را مطرح کردم.

۹. تقسیم تدریجی طلاب بر حسب اهداف

تاسعاً، تقسیم تدریجی طلاب بر حسب اهداف است. آماری که من دریافت کردم، حدود بیست و سه چهار هزار طلبه را در حوزه نشان میدهد. اگر این آمار را ملاک محاسبه قرار دهیم، از این تعداد، حدود هفت، هشت هزار نفر جزو فضایی بزرگ و علما هستند که در این تقسیم بندی نمیگنجد. این افراد، کسانی هستند که مراحل را گذرانده‌اند و به مدارج عالی علمی رسیده‌اند. بخش دیگر، کسانی هستند که در جوانی اهل درس خواندن نبودند و حالا هم دیگر وقتش را ندارند.

فرض کنید اگر پانزده هزار طلبه در قم وجود داشته باشد، بر اساس ضابطه‌ی قبلی، حدود هزار نفر از آنها را گزینش کنیم تا فقیه و مجتهد بزرگ تربیت شوند. البته این کار باید در زمان و وقت خودش انجام گیرد. مثلاً یک دوره‌ی بیست ساله را در نظر بگیریم که طبیعتاً هر سال، جمع جدیدی اضافه خواهند شد و جمع دیگری هم خارج خواهند گردید؛ ولی میانگین تقریباً همین بیست سال است. این افراد باید افراد مستعدی باشند که استعداد و شوق فقاقت داشته باشند و اهل انصراف از فقاقت نباشند. باید اینها را گزینش کرد و روی آنها کار ویژه‌ی فقاقتی انجام داد. از بین اینها، مدرّسین و مؤلفین بزرگ فقه و مراجع تقلید در خواهند آمد. هزار نفر فقیه، کم نیست که این حوزه بتواند در ظرف مدت بیست سال بیرون بدهد. این، خیلی زیاد است. اگر شما بیست سال یا چهل سال پیش تاکنون را نگاه کنید، متوجه میشوید هزار فقیه زبده‌ی برجسته‌ی بزرگی که بتوانند دنیای اسلام را از لحاظ فقاقت علمی بپوشانند و هزار نفر متکلم مجتهد در کلام، نیازهای جهان اسلام را تأمین کنند؛ کم نیستند. کسانی که شوق و علاقه دارند، اینها را پیدا کنند. باید به اینها درس مخصوص داده شود. اگر لازم است، دوره‌های خارج بروند و یا در دانشگاهها بورسیه شوند و بورس بگیرند.

از این تعداد که بگذریم، در مرحله‌ی بعد، پنج هزار نفر عالم شهری در حدود متوسط تربیت کنیم. در میان این افراد، مجتهد و قریب الاجتهاد و مجتهد متجزی هست و آنچه که لازم دارند، تأمین میشود. البته این هم یک دوره‌ی مشخص خواهد داشت. ممکن است مثلاً یک دوره‌ی بیست ساله لازم داشته باشند. اگر آن دو دسته‌ی اول، حدود بیست سال طول میکشد، این دسته‌ی دوم کمتر خواهد بود. همه‌ی اینها قابل برنامه ریزی است.

پنج هزار نفر هم به عنوان مبلغ و منبری و نویسنده و گوینده‌ی عالم و فاضل انتخاب شوند و سه هزار نفر هم



به منظور تبلیغ در خارج از کشور و در سطح دنیا گزینش شوند. مجموع اینها پانزده هزار نفر میشود. البته، فردا این کار نخواهد شد. اگر ما امروز شروع کنیم، ممکن است پنج سال دیگر بتوانیم چنین تقسیم‌بندی‌ای را بکنیم؛ لیکن حوزه باید به این جا برسد و بالاخره هر روز که چنین کاری را انجام ندهیم، دیر است. میدانم که کار پیچیده و دشواری است؛ اما اگر حوزه - نه یک نفر - تصمیم بگیرد، این کار خواهد شد.

✿ مخاطبان تحول در حوزه

مخاطب عرایض من، سه دسته هستند:

یک دسته بزرگان حوزه‌اند که بحمدالله جمع کثیری از حضرات، این جا تشریف دارند. از قدیم نسبت به اکثر این آقایان ارادت داریم و بعضی از آنها، هنگامی که من طلبه‌ی جوانی بودم، در همین حوزه، جزو بزرگان و فضلا بودند و همیشه آنها را به بزرگی و عظمت و تقوا و علم شناخته‌ایم. اینها چون در حوزه منتفذنند، مخاطبِ اول هستند.

مخاطب دوم، فضلالی جوان حوزه هستند. شما مستقلاً مخاطبید. شما هم باید در این زمینه کمر همت ببندید.

مخاطب سوم، دستگاه مدیریت و شخص مدیر عزیز و محترم حوزه و شورای عالی حوزه‌ی علمیه هستند که اینها بیشترین بار را خواهند داشت و برای این که این کار راه بیفتد، باید اجتماعات علمی تشکیل شود. من در آن سفر قبلی هم عرض کردم که برای هر مسأله‌ای که میخواهید حل کنید، یک سمینار - به معنای واقعی کلمه - درست کنید. نه سمیناری که دو سه نفر بیایند سخنرانی کنند و بروند! این که سمینار نیست؛ جلسه‌ی سخنرانی است. سمینار، یعنی یک موضوع محتاج به تأمل عقلی انتخاب شود و افراد صاحب نظری بروند فکر و مطالعه و آمارگیری و ... کنند و بیایند این جا بحث کنند و نظراتشان را بگویند. بعد آن جمعی که اداره کننده‌ی سمینارند، این نظرات را جمع‌بندی کنند تا یک دستاورد به وجود آید.

البته، آن دفعه یک سمینار تشکیل شد که نتایجش هم بحمدالله خوب بود؛ اما با گذشت مدّت زمانی، تعقیب نشد. شما باید افراد مناسب برای این کار را انتخاب کنید، روشها را بسنجید و برگزینید و علاج مشکل را بیابید. صد نفر یا پنجاه نفر صاحب نظر را انتخاب کنید، کسانی که مدیریت این کار را به عهده میگیرند، دعوت کنید تا دو سه روز دور هم بنشینند و تفکر و بحث و استدلال کنند. حوزه‌ی علمیه، حوزه‌ی استدلال است. بحث طلبگی کنید تا از نتایجش استفاده شود.

نوع ارتباط حوزه علمیه با نظام اسلامی

حوزه‌ی قم، قلّه جوامع روحانیت

طلبه، اصلی‌ترین عناصر حوزه

راه تحمل سختی‌ها و مشکلات

اغتنام فرصت برای کسب علم و مجهّز شدن به

سلاح فکری در حوزه‌های علمیه

نقش طلاب در استفاده از فرصت علم‌آموزی

فرصت انقلاب اسلامی برای حوزه‌های علمیه

تبیین نوع ارتباط حوزه با حکومت‌ها

۱- وابسته به دستگاه‌های قدرت

۲- حوزه، ضدّ و نقطه مقابل حکومت

۳- بی‌اعتنایی و بی‌مبالاتی نسبت به حکومت

۴- حوزه علمیه مستقل از حکومت و همکار حکومت

استفاده بهینه از گوهر گران‌بهای حوزه علمیه قم

ضرورت پشتیبانی جوانان از بزرگان حوزه در

مسیر تحول

نوع ارتباط حوزه علمیه با نظام اسلامی*

حوزه‌ی قم، قلّه جوامع روحانیت

امروز، حوزه قم، بر قلّه جوامع روحانیت است. در طول تاریخ و در عرض زمان، در هیچ برهه‌ای، حوزه‌ای با این کمیّت و کیفیتِ کاری و با این هدفهای بزرگ و امیدهای درخشان وجود نداشته است. در گذشته، طلاب در حوزه‌های علمیه، افق را تیره و تار میدیدند. آماج تبلیغات آنها، گاهی به یک جماعت چند ده نفری محدود میشد. حوزه‌ها به جهان نمایندیشیدند. به پایگاههای رفیع سیاسی، اقتصادی و انسانی در اکناف گیتی نمایندیشیدند. امروز در نگاه طلبه جوان، یک روستا نه به عنوان یک محیط محدود، بلکه جهان گسترده‌ای است که در آن، سیاست، استکبار، ابرقدرتها و صفوف به هم فشرده باطل وجود دارند و طلبه در دل و با عزم راسخ خود، به پیشواز این دنیا میرود تا علیرغم میل دشمنان، در عرصه گیتی، سخن حق را زنده کند و به کرسی بنشاند. اگر به روستا میرود، به چشم بخشی از آن دنیای بزرگ به آن نگاه میکند. در آن دنیا، روستا، شهر، شهر بزرگ، کارخانه، دانشگاه، محیطهای اسلامی و غیر اسلامی و بلکه ضداسلامی هم وجود دارد. این، امید طلبه امروز و آفاق دید اوست (مادر چه زمان چنین شرایطی را داشتیم؟! و صفای طلبگی، همان دریاچه زلال آرامی است که توفانهای مادیگری، سکون و طمأنینه الهی آن را آشفته نکرده است. صفای طلبگی، همان معنویت و حجره ساده، تواضع و کم توقعی آن است، یا خانه‌ای که از حجره، چندان بهتر نیست. به همین دلیل است که بنده در دل خود، این جمع را بسیار ارج مینهم و قدر میدانم و از خدا میخواهم که آنچه رضای او و به سود این جمع و حوزه‌های علمیه و طبعاً به سود جهان اسلام است، در این فضا منعکس کند و به دلها و گوشه‌ها برساند.

عزیزان من! بنده درباره حوزه و دنیا و کار طلبگی، حرفهای زیادی در دل و بر زبان دارم. شاید بعضی از شما عزیزان آنها را شنیده باشید. این را هم گفته باشم که این حرفها، حرفهای یک نفر نیست. حرف بنده حقیر نیست؛ بلکه حرف آن نسلی است که گذشته، حال و آینده روحانیت را در مقابل چشم مجسم میکند. همه دلسوزان، به این حرفها اعتقاد دارند. همه زعما و مسؤولان امور حوزه‌ها که از مجاری امور آگاهند، چنین چیزهایی را میدانند، میشناسند، آرزو دارند و میگویند.

خوب؛ البته ما بعضی از این حرفها را در مناسبتی عرض کردیم و در مناسبتهای دیگر هم، برادران، عزیزان و بزرگانی گفته‌اند و خواهند گفت. اما در این جلسه، به دلایلی، قصد بیان یک مطلب مدون مدرسو از آن قبیل را ندارم. شاید مطلعید که چند شب پیش، در یک محضر بسیار مهم از ارکان و اعیان حوزه، حرفهای زیادی عرض شده است. حرف ما، همانهاست. شما هم یا مطلع شده‌اید و یا مطلع خواهید شد.

🌸 طلبه، از اصلی ترین عناصر حوزه

اگر ما عناصر اصلی حوزه را چهار تا پنج عنصر بدانیم (استاد، شاگرد، فضای آموزشی، مواد درسی و از این قبیل) شاید به اعتباری بتوان گفت: مهمتر از همه، عنصر طلبه است؛ چون همه این امکانات برای اوست. اگر طلبه نباشد، وجود فضای آموزشی، کتاب درسی، علم استاد و فن سخنوری او بیمعنا میشود. و این، یک طرف قضیه است. طرف دیگر آن، فردای دنیای اسلام است که آن هم در دست طلبه امروز است. یعنی همین طلبه امروز که مهمترین ناقل و رسانه است، فردا هم مهمترین وسیله و ناقل است. بنابراین، به اعتباری، طلبه، اهم عناصر در این باب است. بنده خودم را در مقابل این عنصر ارزشمند مدیون میدانم و چیزهایی به نظر میرسد که فکر میکنم اگر آنها را در این جمع طلبگی مطرح کنم، بخشی از آن دین، ممکن است ادا شود. بنابراین، چند مطلب را در نظر گرفته‌ام که عرض میکنم و هر کدام، مطلب مستقلی است.

🌸 راه تحمل سختی‌ها و مشکلات

مطلب اول این است که فضای قم و حوزه علمیه، یک فضای معنوی است. حال، از گذشته‌های بسیار دور، حرفی نمیزنیم؛ اما از حدود زمان میرزای قمی (رضوان الله علیه)، و اندکی پیش از آن، یعنی زمان مرحوم ملاحظه و فیض تا امروز، که دوباره قم یک حوزه علمیه برجسته شده است، صحبت میکنیم. آن قدر اقطاب و ارکان معنوی و روحی از بزرگان، علما، زهاد و اهل معرفت و سلوک، در همین فضایی که شما در آن نفس میکشید، راه میروید و زندگی میکنید، حضور یافته‌اند که شمارش و شرح حال آنان، انسان را به دهشت میاندازد. چقدر در این فضا معنویت ابراز شده است! چه خبر است در این مدرسه فیضیه و آستانه مقدسه و در این قبرستان شیخان و گوشه گوشه این شهر عزیز و پر خاطره! این فضا را باید قدر بدانید و خود را با آن هم‌رنگ کنید. بار سنگینی بر دوش دارید و برای تحمل آن، بنیه معنوی قویای لازم است. «آنا سنلقى علیک قولا ثقیلاً» حضرت حق، به پیغمبر و عزیز و حبیب خودش که برترین انسانها در طول تاریخ، از اولین و

آخرین بود، خطاب فرمود که نماز شب را بخوان. نیمه شب بر خیز، ارتباط و اتصال خود را مستحکم کن؛ چون کار سنگینی در پیش داری. «آنا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً.» تحمل این بار، سخت است. آنانی که در وسط این راه پر دشمن و شیطان، لرزیدند، لغزیدند، منصرف شدند، به دشمن پیوستند، یا به آفات دیگر مبتلا شدند، این جای کارشان - معنویت - عیب داشته است. طلبه امروز باید به این بُعد از زندگی خود، بسیار توجه کند. شما جوانید؛ دل‌های شما نورانی است و تعلقاتتان کم است؛ اما همیشه این طور نمی‌مانید. این سرمایه را امروز فراهم کنید تا آن روز که گرفتاریها و تعلقات از اطراف به شما حمله کرد، بتوانید از آن ذخیره معنوی خود استفاده کنید.

من یقین دارم، آن پیرمرد نورانی، معنوی، عالم، زاهد و عارف که این انقلاب با دست توانای او بنا، غرس، آبیاری و میوه چینی شد، اگر در جوانی، آن راز و نیازها و آن عبادتها، تفکرها و توسلها را نداشت و آن دل مؤمن و نورانی در او پدید نمی‌آمد، این کارهای بزرگ از او صادر نمیشد. مرحوم آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی که از علمای بسیار مؤمن، زاهد و خالص بود و در مشهد، بسیاری ایشان را میشناختند، نزدیک سی سال پیش از این، به بنده گفت: «من در جوانی برای تحصیل به قم رفتم و آن زمان، امام را در حرم مطهر دیدم. نمیشناختم ایشان کیست. دیدم که یک سید طلبه جوان و نورانی در حرم ایستاده، تحت الحنک را انداخته، نماز میخواند و اشک میریزد و تضرع میکند.» حاج میرزا جواد آقای تهرانی میگفت: «من او را نشناختم، مجذوبش شدم و از بعضی پرسیدم این آقای نورانی کیست؟ گفتند این آقا روح‌الله خمینی است. وقتی آقا روح‌الله، در دوره جوانی، آن سرمایه و ذخیره را پدید می‌آوردند، آن وقت در سن هشتاد سالگی، امام و بنیانگذار حکومت جمهوری اسلامی میشوند.» معمولاً پیرمردها، در زودتر از این سن بازنشسته میشوند و حال اداره زندگی شخصی خودشان را هم ندارند؛ اما امام در آن سن، چنین بنای عظیم و توصیف ناپذیری را به وجود آوردند و در مقابل دشمن، آن طور ایستادند که انسان از شجاعت و پایداری ایشان در مقابل حوادث و مصائب، مبهوت میماند.

در همین قم، اوایل انقلاب، به مناسبتی ما خدمت ایشان رسیده بودیم. صحبتی شد و ایشان درباره سید احمد آقا مطلبی را فرمودند که درست و دقیق، یادم نیست. اما مضمون آن این بود که «گر این احمد را بگیرند یا شکنجه کنند و یا بکشند، من در باطن قلبم هم متزلزل نخواهم شد. نه این که بخواهم خودم را نگهدارم؛ تظاهر و تصبر کنم.» این، تعبیر ایشان بود. مفهوم «لا تحرکه العواصف و قور عند الحزائر»، این است. عزیزان من! وقتش حالا است. از این فضای معنوی، مواریت و یادگارهای معنویای که در این فضا انباشته است، استفاده کنید. مرحوم سید حسین رضوی، از همین آستان مقدسه و از علمای اوایل قرن چهاردهم است که از حالاتش نقل میکنند، مثلاً در قنوت نماز وتر، دعای «ابی حمزه» را از ابتدا تا انتها میخوانده است! چنین عابدان و زاهدانی را این حوزه تربیت کرده است. من از بزرگان حوزه خواهش میکنم، درس اخلاق و تهذیب را برای جوانان مستعد، روشن و نورانی - که در این حوزه فراوان هستند - جدی بگیرند. پس، نکته اول مغتنم شمردن این فضا، جوانی، فراغت و نورانیتی است که بحمدالله در شما وجود دارد، و این فرصت پایه همه چیز است.

🌸 اغتنام فرصت برای کسب علم و مجهز شدن به سلاح فکری در حوزه‌های علمیه

نکته دوم را که باز مربوط به همین ویژگی‌هاست و باید به شما عزیزان عرض کنم، اغتنام فرصت برای کسب علم و مجهز شدن به سلاح فکری است. استعدادها نباید در این حوزه هدر برود. البته، این قضیه دو بخش دارد: یک بخش آن مربوط به نظام حوزه است و بخش دیگر به خود طلبه مربوط می‌شود. نظام حوزه، نقش زیادی در جلوگیری از اتلاف وقت طلبه دارد. کتاب درسی خوب، نظام آموزشی درست و منطقی، فرصتهای آموزشی مناسب، قرار دادن صحیح و منطقی درسهادر کنار هم - که همین، جزو نظام آموزشی است - کم کردن تعطیلات حوزه و مسائلی از این قبیل به مسئولان و گردانندگان امور حوزه مربوط می‌شود. امروز خوشبختانه مدیریت حوزه برای اجرای سیاستهای مهم در آن، حضور فعالی دارد و برای سیاستگذاری هم «شورای عالی حوزه» وجود دارد. ولی باید عرض کنم: اگر دیگران همکاری نکنند، مدیریت به تنهایی نمیتواند معجزه کند. باید همکاری وجود داشته باشد. طلبه‌ها، اساتید، فضلا، مجتهدین و مراجع معظم - اعلی الله مقامهم - باید همکاری کنند تا مدیریت بتواند کار کند. اگر اعتقاد به همکاری نباشد، کاری پیش نخواهد رفت.

🌸 نقش طلاب در استفاده از فرصت علم آموزی

آن بخش دوم که عرض کردم و مربوط به خود شما فضایی جوان و طلاب است، این است که از هر فرصتی برای یاد گرفتن و آموختن استفاده کنید. شما در یک فصل طلایی قرار دارید. کسانی که برای آموختن، از سنین جوانی (یعنی حدود شانزده - هفده و هجده سالگی) دوران طلبگی را آغاز میکنند، تا حدود بیست سال، یک فرصت طلایی و تکرار نشدنی دارند. اگر انسان بخواهد بیاموزد، باید در این مدت یاد بگیرد. این بزرگانی که ملاحظه میکنید، مهمترین تحقیقات و اساسیترین فکرها و کارهایشان در این دوران بوده است، یا مایه‌اش را در این دوران به دست آورده و بعد از آن استفاده کرده‌اند. این دوران، دوران بسیار مهمی است. اگر شخصی این دوران را به بیکاری، کم کاری، بیتوجهی و بیهودگی - در محیط درس یا خارج آن - صرف کند، خسارت بزرگی به او وارد شده است.

البته مسأله معاش در این جا، مقداری مهم است و بنده از این نکته غافل نیستم. بعضی غم معاش، حقیقتاً مقداری از وقتشان را میگیرد و حق هم با آنهاست. امیدواریم که خدا کمک کند تا بتوان کاری کرد. بزرگان حوزه هم باید در این زمینه اقدامی کنند. هر کس که میتواند، در این زمینه تلاشی کند تا بتوان این مانع را - که در معنا، چیز مهمی نیست؛ اما در عمل، بسیار مؤثر و خسارتبار است - از سر راه این استعدادهای برجسته و درخشان برداشت. بنابراین، فرصت را مغتنم بشمارید.

🌸 فرصت انقلاب اسلامی برای حوزه‌های علمیه

همان طور که در آغاز عرایضم گفتم، امروز یک فرصت استثنایی پیش آمده است. این فرصت را، انقلاب به

ماداده است. در سایه انقلاب است که حوزه‌های علمیه، بدون مزاحمت یک دستگاه جابر، ظالم و خبیث، میتوانند عالم و فاضل تربیت کنند. در گذشته، این‌طور نبود و انواع وسوسه‌ها و موذیگریها را میگرداند. حمله کماندوها و چماق به دستهای دستگاه جبار پهلوی به مدرسه فیضیه میدان آستانه، صحن مطهر و خیابان ارم در سالهای چهل و یک و چهل و دو، یک واقعه فراموش نشدنی است. کاری میگرداند که طلبه، فرصت و دل و دماغ درس خواندن پیدا نکند. به طلاب و علما اهانت میگرداند و بر سر راه دل جوان این مجموعه، دامها پهن میگرداند. اما امروز اینها نیست.

امروز دنیا و جوانان مسلمان به شما نیازمندند و دنیای سرخورده از مادیت، چشم انتظار شماست. من یک بار در صحبتی این را گفتم که یکی از فضایی برجسته زمان ما که به‌طور کامل با فرهنگ جدید آشنا بود و چند زبان میدانست و سالها در دانشگاههای مختلف دنیا تدریس کرده یا تعلیم گرفته بود، پس از سفری که برای یک فرصت مطالعاتی به اروپا رفته و بازگشته بود، نوشته یا گفته بود که امروز ذهنیت دنیای غرب، دیگر دنبال این زرق و برقها نیست؛ بلکه به دنبال «شیخ انصاری»ها و «آخوند ملامدرا»هاست! و این دیگر حرف من طلبه نیست. امروز این انسانهای معنوی هستند که از زیر انبار تهمتها میدرخشند و مردمی را که در تاریکی مادیت دست و پا میزنند، به خود جذب میکنند. شیخ انصاری و آخوند ملامدرا - یکی فقیه و دیگری حکیم عارف - هر دو در دنیای غرب، با خصوصیت زهد و عبادت فراوان، به یادماندنی و تاریخی هستند.

امروز اوج مظاهر غرب، مانند علوم و فنون، فساد، زرق و برق و قدرت نظامی و اطلاعاتی، در کشور ایالات متحده آمریکا وجود دارد. آنجا ناگهان یک جماعت بین یک تا دو میلیون نفر از سیاهان، که همه‌شان هم مسلمان نیستند، بر میخیزند و به عنوان شعار، همه «الله اکبر» سر میدهند! از نظر من و شما، این پدیده مهم و قابل تفسیری است و باید روی آن تأمل کنیم. اینها فکر میخواهند و با انگیزه به میدان آمده‌اند. متاع نفیس دین، چیزی نیست که کسی در شهرهای آمریکا بنشینند و بدون تعلیم و تربیت، آن را آن‌چنان که هست فرا گیرد. امروز انگیزه‌ای یافته است و باید به او تعلیم داد. بنده چند سال پیش به شهر سارایو و بعضی مناطق یوگسلاوی سابق رفتم و مسلمانان را از نزدیک مشاهده کردم. ظاهر زندگی آنها، صد در صد غیر اسلامی، اما انگیزه‌هایشان اسلامی بود. آن روز، هنوز حکومت کمونیستی بر سر کار بود؛ اما وقتی میدیدند رئیس جمهور یک کشور اسلامی به آنجا آمده است، چون مسلمان بودند، در خیابانها میایستادند و اشک شوق میریختند. در مسجدشان جمع شده بودند و به همراهان ما که میرسیدند، لباس مردان یا چادر زنان هیأت ایرانی را میپوشیدند. این، انگیزه است. خوب! این انگیزه، ابدی نمیشود مگر این که یک مبلغ خوب، با یک فکر و منطق حسابی به آنجا برود و آن را ماندگار کند. عزیزان من! این کارها را چه کسی خواهد کرد؟ امروز دنیا تشنه شماست. شهرها، روستاها، دانشگاهها و ملت ما نیز همین‌طور است. تنها چیزی که میتواند پاسخگوی این نیاز باشد، کسب علم، تحقیق علمی و تفکر است. این هم نکته دوم که لازم بود عرض کنم.

تبیین نوع ارتباط حوزه با حکومت‌ها:

۱- وابسته به حکومت

نکته سوم در مورد نوع ارتباط حوزه با حکومت امروز ایران اسلامی است که بسیار حساس و مهم است. در گذشته، حوزه‌های علمیه در قبال حکومتها، در محیطهای شیعی و غیر شیعی، سه نوع عملکرد داشتند: یکی این که وابسته به دستگاههای قدرت بودند و روحانیت دولتی بود. در محیطهای مسیحی هم این گونه بوده و هست. حتی در محیطهای غیر شیعی هم، روحانیت، بخشی از دستگاههای دولتی است. این، از نظر ما مردود است و قبول نداریم و آن را برای روحانیت مضر میدانیم. دستگاههای دولتی، نوسان و تلاطم دارند و آینده‌شان به طور دقیق قابل پیش بینی نیست. روحانیت باید همیشه امکان حضور قدرتمندانه نصیحت‌آمیز یا دخالت‌آمیز را برای خودش حفظ کند، و الا نمیتواند کاری انجام دهد. این خصلت هم، با این که بخشی از دولت یا حکومت باشد، نمیسازد. حوزه باید مستقل باشد و این، یک فرض است.

۲- ضد و نقطه مقابل حکومت

فرض دوم این است که حوزه، ضد و نقطه مقابل حکومت باشد. مانند حوزه‌های علمیه ما در پیش از انقلاب و در برخی از گذشته‌های دور که روحانیت شیعه، در مقابل دستگاه حاکمه قرار داشت. علت آن، این بود که آن دستگاهها، دستگاههای ظلم و کفر و فساد بودند و روحانیت با آنها مخالف بود. این فرض هم بدیهی است که امروز مصداق ندارد. حوزه علمیه اسلام، امروز نمیتواند با حکومتی که پرچم اسلام را برافراشته و اسلام را عزیز کرده و شریعت را از انزوای خارج کرده و از لحاظ اعتبار و آبرو در سطح بلندترین قله جهانی قرار داده است، مخالفت کند. بنابراین، فرض دوم هم مردود است. امروز این حکومتی که وجود دارد، در مبنا و اصل، زاییده خود حوزه علمیه است. چطور ممکن است که حوزه با آن مخالفت کند؟! البته من حوزه را عرض میکنم. آدمهای مریض و خبیث بالذات یا بالعرض را کار ندارم. آدمهای مریض و ناراحت، با هر دستگاه سیاسی مخالف نیستند. با حکومتی که مدبرش ساواک بود، روابط بسیار خوبی هم داشتند. امروز هم که با دستگاه روحانیت مخالفند، از سر مبارزه جویی نیست و شجاعت مبارزه را هم ندارند. اگر تشری به آنها زده شود، از آنچه که کرده‌اند، هفت بار استغفار خواهند کرد! دشمنی آنان از سر دناقت و خباثت است. چون میبینند که حکومت اسلامی نجیبانه برخورد میکند، نجیبانه در مقابلش میایستند. پس، این دسته را... (صدا قطع میشود) گروههای تشیع جفا و ستم و اجحاف میکردند. اینها میخواستند جانب این رقیب را در مقابل او، مثلاً قوی کنند. یک چنین چیزهایی. یا مثلاً میتوان مرحوم میرزای قمی رضوان الله علیه را مثال زد که نسبت به فتحعلیشاه با سرسختی برخورد میکرد و هیچ باجی به او نمیداد. با این که فتحعلیشاه خیلی به میرزا هم اظهار ارادت میکرد؛ اما میرزا به او چندان اعتنایی نداشت. در عین حال، نام رساله جهاد خودش را «عباس میرزا» گذاشت؛ زیرا او یکی از سرداران آن زمان بود و به هر حال، دولت ایران مدت زمانی را با دولت

متجاوز روس تزاری جنگیده بود و ایشان احساس تکلیف میکرد که باید از ایرانیان حمایت کند. از خود شاه که آدم فاسدی بود، نمیخواست به صراحت حمایت کند؛ بلکه از عباس میرزا که در میدان جنگ، جنگیده بود، این طور تجلیل میکرد.

۳- بی اعتنا و بی مبالات نسبت به حکومت

به هر حال، دوره بیاعتنایی نسبت به حکومت را باید با اغراض سیاسی صحیح و کارهای بجا پشت سر میگذاشت. این روش هم، امروز قابل قبول نیست. امروز اگر روحانیت در قبال حکومت، بیاعتنا و بیمبالات باشد، هم خودش ضایع خواهد شد و هم حکومت اسلامی تضعیف میشود. حکومت اسلامی، حکومت قرآن و حکومت فقه و فقیه و حکومت علم و عدل است. حکومت برای گسترش آرمانهای اسلامی است. تشکیل حکومت اسلامی، آرزوی همه اولیاءالله در طول تاریخ بوده است. هر فرد مؤمنی وظیفه دارد از آن دستگاه سیاسی که اسلام را ترویج و احکام آن را پیاده میکند، حمایت کند. مگر عالم دین میتواند نسبت به حکومت اسلامی بیاعتنا بماند؟! افراد کافر به اسلام، در مقابل حکومت طاغوتی بیاعتنا میمانند. «طاغوت» یعنی کسی که در مقابل خدا، دستگاهی بر پا میکند: اندادالله، شرکاءالله. کسانی که خود را بنده مطیع خدا میدانند، برای تحقق اهداف خدایی تلاش میکنند و صبح و شام در مقابل پروردگار پیشانی خضوع به خاک میسایند که به آنها توفیق دهد خدمتگزار دین او باشند. اگر اینها در کشور، زمام قدرت را به دست گیرند، همه وظیفه دارند که مانند یک عبادت، از آنان حمایت کنند. در گوشه و کنار، شاید افرادی هستند که خیال میکنند این نشانه زهد و علم آنان است که از کار کنار بکشند و کاری با حکومت نداشته باشند. مگر چنین چیزی امکان دارد؟! البته چون میخواهیم نسبت به مسائل، حُسن ظن داشته باشیم، میگوییم: «این، نشانه بیخبری و غفلت آنان است.» و الا اگر غفلت و بیخبری نباشد، نشانه چیزهای خیلی بدی خواهد بود. پس، این فرض هم مردود است.

۴- مستقل از حکومت و همکار حکومت

امروز، فرض چهارمی هم وجود دارد و آن عبارت است از حوزه علمیه مستقل از حکومت که همکار حکومت است. کار خود را در مجموعه عظیمی که امروز بر دوش همه است، انجام میدهد. وابسته به دولت نیست؛ اما به دولت کمک و از آن پشتیبانی میکند. به آن خدمت میدهد، آن را نصیحت و راهنمایی میکند و مقررات اسلامی را به آن میشناساند. امروز دستگاه قضایی در زمینه فقهی، نیازمند حوزه‌های علمیه است و دستگاههای اجرایی و قانونگذاری، بیشتر احتیاج دارند. دانشگاهها، نیروی نظامی، کارخانه‌ها و تمام اقشار ملت، نیازمند حوزه‌های علمیه‌اند. همچنین، این نظام، در رأس خود کسی را میخواهد که پرورده این حوزه‌ها باشد. این همکاری و همگامی، باید به شکل صحیح آن باشد. بعضی، امروز تا یک پیشنهاد اصلاحی از طرف کسی برای حوزه‌ها ارائه میشود، میگویند: «اینها میخواهند حوزه را به دولت وابسته کنند.» این، غفلت بزرگی است. ممکن است

این حرف از زبان کسانی صادر شود که سوءنیتی نداشته باشند. اما شما فضلا و طلاب عزیز جوان بدانید که این سخن از طرف کسانی است که نه به حوزه عقیده دارند و نه به دولت. نه دولت اسلامی را دوست دارند و نه حوزه علوم اسلامی را. نمیخواهند هیچ کدام وجود داشته باشد. حوزه همیشه به نحو صحیح و قوی آماده است تا به این حکومت اسلامی که امروز بحمدالله در دنیا به یک قدرت عزیز، منیع و آبرومند تبدیل شده است، کمک کند.

شما خیال نکنید امروز دولت جمهوری اسلامی در دنیا، یک دولت معمولی است. به رادیوهای بیگانه‌ای که پول میگیرند و نقشه صهیونیستها را اجرا میکنند و دائماً ملت، دولت و مسؤولان حکومت اسلامی را تحقیر میکنند، توجه نکنید. اینها کارهای تبلیغاتی است. از دشمن، توقعی جز این نداریم. حقیقت غیر از این است. حقیقت این است که بزرگترین قدرتهای دنیا، امروز برای نظام جمهوری اسلامی و مسؤولان آن، از ته دلشان احترام قائلند. دولت جمهوری اسلامی، در سطح دنیا عزیز است. حضور نمایندگان جمهوری اسلامی در مجامع جهانی، نشان دهنده عزت، استقلال در تصمیم‌گیری و تدبیر جمهوری اسلامی است و دنیا شاهد آن است. چند سال پیش، در قضیه فتنه خلیج فارس که با تحریک حکومت بعثی نادان عراق و میداناری دولت مفسد امریکا به وجود آمد، مدبرانه‌ترین روش را نظام جمهوری اسلامی اتخاذ کرد. نظام جمهوری اسلامی، این‌طور احترام همه را جلب میکند. ملتها، روشنفکران، دانشمندان، دانشگاهیان، جوانان و قشرهای مختلف مردم در کشورهای گوناگون، نسبت به نظام جمهوری اسلامی و این دولت کریمه، چنین نظری دارند. همکاری با این نظام در راه عزت اسلام، برای هر کس مایه افتخار است. هر قدمی که موجب عزت نظام جمهوری اسلامی شود، در راه تعزیز اسلام و برای اسلام است. کسانی که در راه عزت این نظام و مسؤولان آن قدم بر میدارند، باید بدانند که حسنه و کار برای خدا انجام میدهند و این، عبادت است. بعضی خیال نکنند که اگر از عزت مسؤولان جمهوری اسلامی، دلشان خون میشود، این ناراحتی نزد خدای متعال اجر دارد؛ نه! اینها خسرالدنیا و الآخره‌اند. دنیایشان در غم ناشی از بد صفتی یا حسد ضایع میشود و آخرتشان هم آخرت خوبی نیست. امروز به خاطر عزت اسلام، باید به این مسؤولان کمک کرد.

امروز هر کس برای تعلیم و تربیت وارد حوزه میشود، باید این در ذهنش باشد که من امروز به اندازه وسع و توانم، طلبه فاضل، مدرّس معروف، مرجع یا از ارکان حوزه میشوم تا به نظام جمهوری اسلامی و مسؤولاناش کمک کنم. طلبه باید از ابتدا تا پایان، این روال و مسیر را در نظر داشته باشد. این، باید در حوزه علمیه به یک فرهنگ تبدیل شود.

استفاده بهینه از گوهر گران بهای حوزه علمیه قم

مطلب آخر این که، حوزه علمیه قم، گوهر گرانبهایی است که از لحاظ ارزشهای مترکمی که در آن وجود دارد، در طول تاریخ، نظیر آن یا نبوده است و یا اگر فرض کنیم از جهاتی همسنگ آن وجود داشته، بسیار نادر بوده است. اما از این گوهر گرانبها، به قدر ارزشش استفاده نمیشود. یک یاقوت یا برلیان گرانبها را میتوان

دُرّة التّاجی کرد که بدر خشد و تلاًؤ داشته باشد، با با بهای آن، زمانی ملتی را از مخمصه‌ای نجات داد و با این که به جای همه اینها، از این گوهر گرانبها به جای سنگ ترازو استفاده کرد! این هم استفاده است؛ اما استفاده بهینه نیست. امروز البته در حوزه علمیّه کارهای بزرگ و تبلیغات عالی، با گستره بسیار پهناور و در همه زمینه‌ها انجام میگیرد و با گذشته قابل مقایسه نیست. اما با این حال، این گوهر گرانبها، هنوز بیش از اینها ارزش دارد و میتوان از آن استفاده کرد. در صورتی از آن استفاده بهینه خواهد شد که مشکلات، نابسامانیها و نارساییهایی که وجود دارد، اصلاح شود. بعضی، تا گفته میشود که «حوزه را اصلاح کنید» میگویند: «آقا! این حوزه اصلاح بردار نیست» و دلیلی هم برایش میسازند. مثلاً میگویند: چون اینها مخالفند، با آنها اقدام نمیکنند؛ و مانند این بهانه‌ها. نه آقا! چرا این حرفها را میزنید؟! کدام مجتمعی علمی، رؤسای به این خوبی، طهارت و نزاهت، یا بزرگانی به این قداست و باتقوایی دارد؟! کجا جوانانی با این انگیزه، زهد، بیتوقع و با این شور و شوق دارد؟ چرا ما میوس باشیم؟! این حوزه علمیّه میتواند نابسامانیهایش را خودش سامان دهد و باید اصلاح را از درون خود حوزه آغاز کند. این نابسامانیها، انواع و اقسامی دارد؛ مانند زمینه‌های محتوایی، شکلی، سازماندهی، نظام آموزشی، کتابهای درسی و امثال اینها. من به طور مفصل، این مطالب را، آنجا عرض کردم. هر کس میخواهد، به آنها مراجعه کند.

❏ ضرورت پشتیبانی جوانان از بزرگان حوزه در مسیر تحول

بسیاری از بزرگان حوزه هستند که میخواهند اقدامات خوبی انجام دهند. شما جوانان باید آنها را پشتیبانی و کمک کنید. باید از آنها بخواهید و توقع داشته باشید. شما، مانند فرزندان بزرگان حوزه هستید. فرزند هم به پدرش مراجعه و اصرار میکند تا او برایش کاری انجام دهد. بالأخره، باید بشود و چاره‌ای نیست. البته، حرکت اصلاحی، مدتهاست که آغاز شده و خیلی هم خوب است؛ مانند همین تشکیلات مدیریّت. باید این اقدامات صحیح، در بخشهای دیگر هم انجام گیرد. امید من به شما جوانان است. باید این آرزوها را در دل زنده نگهدارید و انگیزه‌تان را روز به روز بیشتر کنید. این فکر را باید در داخل حوزه گسترش دهید. وقتی این فکر گسترش یافت و غالب شد، به عمل نزدیک خواهد شد و به فضل پروردگار، تحقق خواهد یافت. البته دعا هم بکنید و از خدا هم بخواهید. از حضرت بقیةالله الاعظم هم که سید و سالار همه ماست؛ رئیس و مدبّر امور ماست و سر رشته کار ما در دست اوست، کمک بخواهید؛ ان شاءالله انجام خواهد شد. خوشبختانه امروز، این حوزه علمیّه، علاوه بر طلاب و فضلالی ایرانی، جمعی از عاشقان علم و معنویت را هم از کشورهای دیگر، در خود جمع کرده است که باید مورد توجه و عنایات خاص قرار گیرند؛ مجهز و آماده شوند و به کشورهای خودشان باز گردند تا در آنجا، منشأ خدمات بزرگی شوند.

تبلیغ و الزامات آن

تبلیغ یکی از برکات الهی

تفاوت تبلیغ میان روحانیت شیعه و سایر فرقه‌ها

تاریخچه تبلیغ

سطوح تبلیغ

اساس کار علمای شیعه

مهمترین عوامل تبلیغ

حجت تام بر حوزه‌های علمیه

ضرورت ارائه ابزار و روشها در تبلیغ

تدوین نظام موضوعات برای تبلیغ

ایجاد نشریه برای تبلیغ

تبلیغ لازمه قطعی علم دین

تبلیغ والزامات آن*

تبلیغ یکی از برکات الهی

تبلیغ دین مخصوص ماه رمضان نیست؛ لیکن ماه رمضان، ماه برکت و رحمت است و تبلیغ هم یکی از برکات الهی است و اگر کسانی بتوانند در این ماه، دین خدا و راه زندگی مردم را به شکل صحیحی تبلیغ کنند، یقیناً از برکات الهی محسوب خواهد شد. به همین خاطر، جای آن است که مسؤولان و دست‌اندرکاران امر تبلیغ در همه جا - بخصوص در حوزه‌های علمیه - به این سنت پایدار جامعه شیعی، توجه ویژه‌ای کنند.

تفاوت تبلیغ میان روحانیت شیعه و سایر فرقه‌ها

یک فرق اساسی بین تبلیغ در میان شیعیان و روحانیت شیعه و غیر آن وجود دارد و آن این است که تبلیغ دین به وسیله روحانیت، یک وظیفه مقرر دولتی و یک مأموریت رسمی و خشک نیست؛ بلکه در آن انگیزه‌های شخصی و از جمله انگیزه‌های معنوی و الهی و همچنین سلايق نقش دارد. این، از جهتی نقطه قوت است. در بقیه ادیان و مذاهب هم، تبلیغ وجود دارد و گاهی تبلیغ به شکلی است که ما باید در حرکت تکمیلی امر تبلیغ خود، از آنها فرابگیریم و کارمان را تکمیل کنیم. در عین حال، جوهر کار در میان ما روحانیت شیعه، یک جوهر ویژه است. احساس تکلیف الهی، بیشتر موجب میشود که کسی اقدام به تبلیغ کند. نه این که انگیزه‌های مادی وجود ندارد، با مثلاً وظیفه الهی با بعضی انگیزه‌های مادی برای مبلّغ منافات دارد؛ این طور نیست. نفس این که یک نفر روحانی با اختیار خود به امر تبلیغ اقدام میکند و اگر اهل اخلاص و تقرب به خدا و توجه به منافع معنوی تبلیغ باشد، جلو او میدان کار باز میشود، مهم است. این فرصت قابل توجهی است که در اختیار ماست.

تاریخچه تبلیغ

به هر حال، این یک سنت هزار ساله است و اگر دوران قبل از هزار سالی که حوزه‌های علمیه و جامعه روحانیت شیعه تشکیل شده است، مورد مطالعه قرار گیرد، در آن زمان هم مادر میان برجستگان و زیدگان علمی شیعه، تبلیغ را مشاهده میکنیم؛ لیکن آنچه که روشن و مدون است و میتوانیم با نام و نشان از آن یاد کنیم؛ همین مدتی است که حوزه‌های علمیه به وجود آمد. در زمان سید مرتضی (رضوان الله علیه) و شیخ طوسی (رحمة الله تعالی) فقها و علمای بزرگی از حوزه بغداد و سپس حوزه نجف آن روز، به مناطق مختلف اسلامی اعزام میشدند و برای تبلیغ و بیان احکام، در آن جاها سکونت میکردند. بزرگانی که در منطقه حلب و شامات ساکن بودند و در سطح عالی علمی قرار داشتند و از مجتهدین بزرگ محسوب میشدند و آثار علمی آنها تا امروز مورد استفاده است، در حقیقت از برکات اعزامهای همین بزرگانند که مبلغین را از نجف و بغداد به آن دیار اعزام کردند. البته در این مدت، شیعه و علمای آنها دوران مختلفی را طی کردند و دوران تقیه‌های سخت و شدت عملهای فراوان از طرف حکام جائر زمان را پشت سر گذاشتند. یک وقتی بوده است که اگر دعوات و مبلغین شیعه را در جامعه آن روز و در بسیاری از شهرهای همین کشور فعلی ما پیدا میکردند، برای آنها سخت‌ترین مجازات را در نظر می‌گرفتند؛ لیکن تبلیغ متوقف نشد. اگر برادران عزیز مقداری به تاریخ مراجعه کنند، برای فهمیدن موقعیت فعلی بسیار لازم است و کمک میکند که بفهمیم امروز مبلغین اسلام در کجا قرار گرفته‌اند و در چه موقعیتی هستند. سخت‌ترین مجازات‌ها برای مبلغین - بخصوص مبلغین مهاجر که برای تبلیغ و بیان احکام و فقه جعفری و حقایق قرآن به شهرهای مختلف میرفتند - بود. آنها با چه تقیه‌هایی زندگی میکردند و چه فشارهایی بر آنها وارد میشد؛ لیکن رشته‌ی تبلیغ متوقف نماند و منقطع نشد. این را از آن جهت می‌خواهم بگویم که امروز علمایی که مشغول تحصیل علم دین و حقایق دینی هستند و نیز فضلالی حوزه‌ها و علمای شهرستانها توجه کنند که اولین وظیفه عالم دینی تبلیغ است و علم دین برای تبلیغ است. درست است که تربیت عالم و مبلغ، به بزرگان و متخصصینی احتیاج دارد که در نقطه‌ای بنشینند و شاگردان و فضلا و طلاب از آنها استفاده کنند و توقعی نیست که آنها با طبقات مختلف مردم مواجه شوند. کار آنها در واقع تربیت مبلغ و عالم و متخصص است - این در جای خود درست و قابل قبول است - لیکن وقتی انسان با نگاه کلی به علمای دین نگاه میکند، آن عده متخصص پرور، عده کمی خواهند بود.

سطوح تبلیغ

اساس کار در بین علمای شیعه، عبارت از تبلیغ و رساندن حقایق دین است. البته این کار، سطوح مختلفی دارد: یک سطح، سطح عامه مردم است. سطح دیگر مربوط به کسانی است که تا حدودی از معرفت و آگاهی برخوردارند. یک سطح هم مربوط به زیدگان جامعه است؛ افرادی که اگر چه در علم دین آگاهی و معرفتی ندارند؛ ولی در رشته‌های علوم دیگر یا فنون مختلف زندگی، اشخاص برجسته‌ای محسوب میشوند و داری ذهن

وقاد و هوش سرشار و تجربه و آگاهی و معرفتند. اینها هم جزو مخاطبینِ مبلّغینِ دین به شمار می‌آیند. اینها هم احتیاج دارند که برایشان دین بیان شود. پس در یک نگاه کلی، مبلّغ دین با قشرهای مختلفی مواجه است و فقط با طبقه عامی محض رو به رو نیست؛ بلکه با افرادی که تا حدود زیادی از معرفت و علم و دانش و تجربه برخوردار هستند نیز مواجه میشود. این مطلب قابل توجهی است که اساس و ملاک تصمیم‌گیری میشود.

❁ اساس کار علمای شیعه

نکته دوم این است که مبلّغ دین، عالم انتخاب شده است و تبلیغ دین جزو وظایف علمای دین است. آیا میشود بگوییم که افراد غیر عالم، تبلیغ دین را انجام دهند؟ نه. تبلیغ دین وظیفه عالم است. کسانی که میخواهند تبلیغ دین کنند، باید از علم دین - در حدّی که مورد نیاز آنهاست - برخوردار باشند. معنای این حرف، این است که مبلّغ دین باید در هر سطحی که مخاطبین خود را مشاهده میکند، برای بالا بردن آنها از آن سطح، همت بگمارد و باقی ماندن مخاطبین خود را در یک نقطه، تحمل نکند. اساس کار تبلیغ، بر پیش بردن مخاطب است. باید آنها را آگاه کرد و ترقّی و رشد فکری داد و در جهت آگاهی دینی و تقرّب به پروردگار و کمالات نفسانی پیش برد؛ مثل شاگردی که انسان او را روز به روز تربیت میکند و پیش میبرد.

❁ مهمترین عوامل تبلیغ

نکته سوم هم مطلبی است که بارها گفته شده است و بزرگان گفته‌اند و امام (رضوان الله علیه) نیز مکرّر بر آن تکیه کرده‌اند. همه، این مطلب را گفته‌ایم و خود من هم بیش از همه به فهم این مطلب محتاجم. مبلّغ دین و مبین معارف دینی، باید به زبان اکتفا نکند؛ بلکه عمل او هم باید ایمان و اخلاص و صفایش را در بیان این حقیقت برای مخاطب ثابت کند و نشان دهد. این که مشاهده میکنید در هر کاری که علمای دین پیشگام باشند، مردم پاسخ مثبت میدهند و اجابت میکنند و جمع میشوند و عمل میکنند - چه جبهه باشد، چه امر سیاست و چه خود انقلاب - به خاطر این است که این لباس و شغل و زّی، به خاطر عمل اخیار و نیکانی که قبل از ما بوده‌اند، توانسته است ایمان مردم را به خود متوجّه و جلب کند. این، اخلاص علمای گذشته و بزرگان ماست و سرمایه ارزشمندی محسوب میشود. باید این را حفظ کنیم. وقتی علمای دین، چنین ایمان و اخلاصی را از خود نشان میدهند و عملاً برای مردم ثابت میکنند، کار هدایت آنها را آسان میسازند. مردم، راه خدا را پیدا میکنند. این، برای کسی که بتواند مردم را به راه خدا بکشاند، چقدر اجر و ثواب دارد! این، متوقف به عمل و صدق در گفتار است. در تأثیر خارجی کارها نیز همین طور است. انسان اگر صادق باشد، حرف و کار و راه او، در عالم واقع و خارج برکت پیدا میکند. صدق یک ملت و یک امت، میتواند آنها را در میدانهای گوناگون پیروز کند. امام بزرگوار مادر راه خود صادق بودند که توانستند ایمان مردم را جلب کنند و مردم نیز صادق بودند که توانستند نهضت را به این جا برسانند، و الا اگر آن صدق و صفا و ایمان نمیبود، این نهضت محکوم به شکست میشد. امیر المؤمنین علیه الصلّاه و السّلام فرمود: «فلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدَ نَالِ الْكِبْتِ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا التَّنَصُّرَ... (۱)». در صدر اسلام نیز این طور بوده

است. صدق لازم است. صدق یعنی این که گفتار انسان به وسیله عمل و کردارش تأیید شود. اگر ما مردم را به بیرغبتی به زخارف دنیا دعوت میکنیم، باید این معنا در عمل خود ما هم دیده شود. اگر ما مردم را به تلاش بیمزد و منت در آن جایی که نظام احتیاج دارد - دعوت میکنیم، خود ما هم آن جایی که احساس میکنیم نظام و کشور اسلامی به تلاش ما نیازمند است، بدون دغدغه آن نیاز را برطرف کنیم و منتی بر کسی نگذاریم. اینها مواردی است که تبلیغ را مؤثر میکند.

🕌 حجت تام بر حوزه‌های علمیه

یک نکته دیگر هم در باب تبلیغ مطرح میکنم که قبلاً آن را به فضلاء و زیدگان قم نیز عرض کرده‌ام. عزیزان من! امروز دوران حاکمیت اسلام است و اگر یک جای کارمان لنگ باشد، هیچ عذری از ما پذیرفته نیست. در زمان طاغوت و حاکمیت کفر، میگفتیم وسایل و ابزار در اختیار ما نیست؛ ولی امروز علمای دین و روحانیون، نمیتوانند این حرف را بزنند. امروز، اگر جامعه علمی و دینی - یعنی همین جامعه روحانیت و علمای دین - به آنچه که نیاز زمان و کشور و جامعه و جهان اسلام است، کما هو حقه عمل نکنند، عذری پیش خدای متعال و تاریخ ندارند. در ذهن آیندگان، سؤال جدی خواهد بود. به همین خاطر به این چیزها باید توجه کنیم و اقدام لازم را انجام دهیم. البته، شاید هر فردی از افراد، قادر بر اقدام نباشد؛ اما وقتی مجموعه و همه آحاد بخواهند، میشود اقدام کرد و ممکن نیست انجام نگیرد. عمده این است که همه بخواهند این طور شود.

🕌 ضرورت ارائه ابزار و روشها در تبلیغ

آن نکته‌ای که در قم مطرح کردم و امروز به شما هم عرض میکنم، این است که تبلیغ یک فن است و به تعلیم و فراگیری احتیاج دارد. همچنین نیاز دارد که نو به نو و روز به روز، ضرورتها و لوازم آن به مبلّغین ارائه شود. اینها چیزهایی است که لازم است. جامعه تبلیغی باید بتواند کار خود را درست انجام دهد. باید فن تبلیغ را آموخت. باید کسانی این فن را یاد بگیرند و تعلیم دهند و تکمیل کنند. علاوه بر این - همان طور که عرض شد - نیازهای روز به روز تبلیغ و مبلّغ، باید در اختیار آنها قرار گیرد. ما امروز چه چیزی را به مردم بگوییم؟ در کجا چه مطلبی دارای اولویت است؟ بعضی از مسائل دینی، عمومی است و باید در سطح عموم به همه گفته شود؛ مثل اخلاقیات و معارف دینی و سیاسی که همه به آن احتیاج دارند؛ یا مسائل مربوط به نظام و یا مسائل موسمی مانند انتخابات که هر جا مبلّغ می‌رود، باید مردم را به اهمیت انتخابات آشنا کند و تفهیم نماید که این یک وظیفه و ضرورت است. اینها متعلق به همه جای کشور است و مخصوص قشر و محلّ معینی نیست؛ لیکن بعضی از موضوعات متعلق به بعضی از جاهاست؛ مثلاً در محیط روشنفکران و جوانان و دانشجویان، چیزهایی مورد نیاز است که شاید در جای دیگر مورد نیاز نباشد و باید کسی باشد که آنها را بیان کند. بنابراین اولاً، مرکزی برای آموزش تبلیغ لازم و واجب است. خود حوزه باید این کار را بکند و دیگران نه میتوانند و نه بعضی جاها امین هستند. این کار، کار حوزه است و باید در خود قم و یاد در شهر دیگری راه‌اندازی شود.

تدوین نظام موضوعات برای تبلیغ

ثانیاً، موضوعات عمومی برای همه جا تدوین شود و جمعی از فضلا و بزرگان و علما و افراد برجسته و صاحب نظر بنشینند و موضوعات مهم را تعیین و تدوین کنند - نه این که هر کسی بیاید کتابی فراهم کند - تا هر مبلغی حداقل بداند آنچه که باید در اختیار مخاطبین بگذارد، چه چیزهایی است. بعضی از معارف، قدیمی - نه منسوخ - است. حرفهایی بود که اگر سی سال قبل برای جوامع ویژه متدین گفته میشد، حرفهای تازه‌ای بود؛ ولی امروز این حرفها دیگر تازه نیست. همه میدانند باید حرفهای مهم و جدید را جستجو و بیان کرد. البته تکرار آنچه که مخاطبین میدانند، در مواردی لازم است؛ زیرا چیزهایی وجود دارد که باید تکرار شود، ولی چیزهایی هم هست که تکرار ممل است. پس باید مجموعه‌هایی باشد که سطح لازم برای معارف را به مبلغ نشان دهد. شما ببینید مثلاً کتاب تعلیمات دینی که در مدارس و دانشگاهها تدریس میشود، چه مفاهیمی را بیان میکنند؟ مبلغ دین، آن جایی که با چنان مخاطبی مواجه است، سطح مطلب دینیش نباید از آن پایینتر باشد؛ بلکه باید از آن راقیتر و برجسته‌تر باشد تا بتواند او را هدایت کند و پیش ببرد.

ایجاد نشریه برای تبلیغ

نیاز دیگر، نشریه برای تبلیغ است. این نشریه باید به وسیله افراد صاحب نظر و از روی احساس مسؤلیت و معرفت و دانش - نه به عنوان از سر باز کردن - منتشر شود. حالاً محل این طور بحثها، این جا هم نیست؛ باید جلساتی مخصوص این گونه بحثها تشکیل شود تا ببینیم چه لازم است و چه لازم نیست. عزیزان من! اگر این کارها شد، حقیقت در خشنده‌ای که در اختیار شماست به طور طبیعی حداقل فضای جهان اسلام را روشن خواهد کرد. دشمن هم هیچ کار نمیتواند بکند. وقتی خلأ نبود و پاسخ فکری به طور مناسب داده شد و معضلات ذهن مخاطبین به شکل حکیمانه‌ای حل گردید و گره‌ها باز شد، دشمن چه کار میتواند بکند؟ تبلیغ دشمن چه تأثیری میتواند ببخشد؟ حرف درست این جاست. وقتی خلأ بود، دشمن همه کار میتواند بکند و در خانه ما هم میتواند نفوذ کند و جوانان ما را ببرد و بعد ما باید بدویم تا به او برسیم. نباید بگذارید چنین وضعی پیش آید.

تبلیغ لازمه قطعی علم دین

بنابراین، غیر از مطالبی که به طور معمول همیشه در این مجامع گفته میشود؛ من مصرّم که جامعه تبلیغی ما باید به تبلیغ به صورت یک کار اصلی و حقیقی و لازمه قطعی علم دین نگاه کند. جامعه علمی دینی - یعنی روحانیت - اولین وظیفه‌اش تبلیغ است. تبلیغ یک وظیفه درجه دوم مخصوص عده‌ای خاص از روحانیون نیست. شرایط و لوازم و نیازها و تلاشهایی احتیاج دارد. کسانی که اهل این کارند، باید دامن همت به کمر بزنند و آستینها را بالا کنند و این حرکت را انجام دهند. امروز نظام اسلامی، پشتیبان این گونه حرکتهاست. علمای محترم دین، ائمه محترم جماعات و آبرومندان محترم در هر جا که هستند، از این گونه حرکت حمایت کنند و آن را تأیید نمایند.

مطالب حائز اهمیت برای حوزه‌ها

وابستگی اهمیت حوزه‌ها به افزایش اهمیت دین در دنیا

پی‌ریزی حرکت جدید علمی در حوزه‌های علمیه

اهمیت آموزش علمی و مبانی معارف دینی در حوزه

فراگیری شیوه‌های علمی تبلیغ برای مبلغان

آشنایی با جریانهای فکری عالم در حوزه‌های علمیه

ضرورت دانستن حداقل یک زبان زنده دنیا برای طلاب

اهمیت بحث قداست و معنویت در حوزه‌های علمیه

همت شرط تحقق تحول در حوزه‌های علمیه

مطالب حائز اهمیت برای حوزه‌ها*

امروز قبل از آن که بحث فقهی خودمان را شروع کنیم، به مناسبت این که شروع حوزه درسی ما و شروع حوزه‌های درسی در قم و سایر حوزه‌های علمیه است، به نظر رسید که چند جمله‌ای درباره مسائل مربوط به حوزه و مسائل مربوط به ما طلبه‌ها - آنچه که به نظر حائز اهمیت است - عرض کنم:

🔗 وابستگی اهمیت حوزه‌ها به افزایش اهمیت دین در دنیا

این طور به نظر می‌رسد که هر چه اهمیت دین در دنیا بیشتر می‌شود، اهمیت حوزه‌ها هم بیشتر می‌گردد. امروز دین در مرکز توجهات جهانی قرار دارد. امروز برای سیاسیون، متفکران، متخصصان مسائل و علوم اجتماعی و بسیاری از توده‌های مردم - بخصوص جوانان - در بسیاری از نقاط عالم و به‌طور خاص در کشورهای اسلامی، دین مورد توجه، اسلام شریف و احکام مقدس اسلامی است. یقیناً بخش عمده از حادثه‌ای که برخلاف انتظار و برخلاف طبیعت جریان عادی جهانی در یکی، دو دهه اخیر به وجود آمده است، مربوط به پیروزی دین و اسلام در این کشور و تشکیل نظام اسلامی است. لذا است که امروز مطالعات بر روی دین در سرتاسر دنیا، از جنبه سیاسی دین جدا نیست؛ دین را مجرد از تأثیر سیاسی آن نگاه نمی‌کنند و موضعگیریه‌ها بر این اساس است؛ همچنان که دل‌هایی که متوجه دین شده است - مثل جوانان و نسل‌های نواخته دنیای اسلام و بعضی از مناطق دیگر عالم - دنبال دین مجرد از حضور سیاسی و اجتماعی نیست.

ما امروز تقریباً در مرکز این توجهات جهانی قرار داریم. میشود این طور گفت که اسلام و به‌طور ویژه جمهوری اسلامی، در مرکز این توجهات قرار دارد. شاید میشنوید و یا اطلاع دارید که سمینارهای تخصصی و علمی

جهانی با گرایشهای مختلف در اطراف دنیا - بخصوص در کشورهایی که با اسلام و با جمهوری اسلامی برخورد دوستانه‌ای ندارند - برای بررسی این پدیده تشکیل میشود. این، اهمیت چنین قضیه‌ای را نشان میدهد.

پی‌ریزی حرکت جدید علمی در حوزه‌های علمیه

ما امروز به عنوان کسانی که وابسته به حوزه‌های علمیه هستیم، با توجه به این پدیده جهانی، بایستی درباره رفتار علمی خودمان در مباحث اسلامی، یک فکر و حرکت و خیزش تازه را پی‌ریزی و طراحی کنیم. وقتی مشاهده میکنیم دانشی که براساس آن این حرکت سیاسی به وجود آمده - یعنی معارف اسلامی، علوم اسلامی، کلام اسلامی، فقه اسلامی - امروز این همه مورد توجه محافل علمی و سیاسی دنیا است، ما بایستی بیشتر به فکر باشیم؛ بیشتر دقت کنیم و اهمیت کار خودمان را به عنوان صاحب نظران دینی و علمای دین، ارزیابی تازه‌تری کنیم. امروز روزی نیست که ما به نام دین و از زبان دین بتوانیم سخنی را بگوییم که سست باشد، یا هدفی را ترسیم کنیم که نتوانیم آن را از معارف اسلامی استخراج نماییم، یا در نقطه مقابل نسبت به آنچه که جزو اهداف دینی و مسائل مهم فقهی یا کلامی است، بیتفاوت بمانیم. هیچ لزومی ندارد که ما برای پیگیری این راه تازه، به چیزی غیر از غیرت علمی متشبث شویم. اگر ما به همان اندازه‌ای که هر عالمی به آنچه که مورد توجه علمی اوست، گرایش عالمانه دارد، نسبت به مباحث اسلامی - منهای اعتقاد، ایمان، وظیفه و مسؤولیت دینی - همین غیرت عالمانه و همین احساس وابستگی و تعلق نسبت به آن چیزی را که برای آن کار علمی میکنیم و به آن اعتقاد علمی داریم، داشته باشیم و تنها انگیزه به حساب بیاوریم برای آنچه که از اسلام میفهمیم و برای اسلام و به نام اسلام ترویج میکنیم و برای آن حساب تازه‌ای باز میکنیم، کافی است. بلاشک مرکز این توجهات و تحقیقات علمی، حوزه‌های علمیه است. نه این که کسانی که خارج از حوزه‌های علمیه‌اند، حق ندارند درباره مسائل اسلامی فکر کنند؛ بحث حق نیست؛ بحث این است که برای این تحقیق، ابزار و وسائل لازم در غیر حوزه‌های علمیه فراهم نیست. هر کسی حق دارد پزشک شود؛ اما برای پزشک شدن باید به دانشکده پزشکی رفت. نمیشود در جایی که استاد و علم و آزمایشگاه و معلم و آگاه به فن وجود ندارد، ما دنبال دانش برویم. جای فهم دین، جای تأمل در دین، جای غور علمی در مسائل دینی در حد تخصص، حوزه‌های علمیه است. البته ممکن است هر کسی در حد پایینتر از تخصص، آگاهی‌هایی داشته باشد؛ اما برای متخصص شدن، باید به حوزه‌های علمیه و نزد متخصصان علمی رفت و به آنان متوسل شد و از آنان خواست و از آنان فراگرفت.

اهمیت آموزش علمی و مبانی معارف دینی در حوزه

حوزه علمیه متقابلاً بایستی پاسخگو باشد. امروز اهمیت حوزه‌های علمی فقط در این نیست که میتوانند و میباید تبلیغ دین بکنند - که البته این یکی از وظایف مهم و عمده است - بلکه اهمیت بیشتر از آن، یا لاقلاً معادل اهمیت تبلیغ، اهمیت آموزش علمی و فنی و مبانی و معارف دینی است؛ اعم از فقهش، یا کلامش، یا

فلسفه‌اش، یا بقیه علوم دینی و اهمیت کار و تلاشی که طلبه علوم دینی میکنند، روزافزون است. البته در این زمینه که چه مباحثی را باید در حوزه‌ها اصل دانست، ما بارها مطالبی عرض کرده‌ایم؛ حالا هم عرض میکنیم: رشته‌های اصلی در حوزه‌های علمیه، به ترتیب، اول فقه است؛ دوم کلام است؛ و سپس فلسفه است. فقه، ستون فقرات حوزه‌های علمیه است؛ علم کلام، جزو پایه‌های حوزه‌های علمیه است؛ فلسفه، جزو لوازم حتمی حوزه‌های علمیه است. بایستی مدرّسین خوب و کارآمد و طلبّان علاقه‌مند و جوینده، این سه علم را بیاموزند و حوزه‌ها در این زمینه، گرم و پیونده و فعال و با نشاط حرکت کنند. در عین حال به اینها نمیشود اکتفا کرد؛ اینها فنون اصلی است؛ در کنار اینها علوم دیگری هست که باید با آنها آشنا شد؛ باید با تفسیر آشنا شد؛ علم اصول که در کنار فقه، به عنوان مقدّمه لازم، به جای خود محفوظ است. باید با علوم گوناگونی مثل حدیث و رجال و آنچه که مربوط به مقدّمات فهم کتاب و سنت است، آشنا شد. علاوه بر اینها باید با فنون تبلیغ دین آشنا شد.

❁ فراگیری شیوه‌های علمی تبلیغ برای مبلغان

امروز تبلیغ دین، یک رشته علمی است. علوم ارتباطات که امروز در دانشگاه‌های دنیا برای آن کار و تلاش میکنند، در حقیقت شیوه‌های ارتباطگیری تبلیغی است. ما به طور سنتی روشهایی برای ارتباطگیری با مخاطبان خودمان داریم که روشهای خوبی هم هست؛ لیکن به هیچ وجه کافی نیست. نمیخواهم توصیه کنم که طلبّان بروند یک دوره علوم ارتباطات ببینند؛ بلکه میخواهم مؤکداً توصیه کنم که کارگردانان اصلی و طراحان حوزه علمیه، با توجه به نتایج علوم ارتباطات، کارهای خودشان را برنامه‌ریزی کنند و بخشی از مباحثی از این علوم را که مورد نیاز حوزه است، به درجات مختلف در اختیار کسانی که به آن احتیاج دارند - بخصوص کسانی که در زمینه تبلیغ برنامه‌ریزی و کار میکنند - بگذارند.

❁ آشنایی با جریانهای فکری عالم در حوزه‌های علمیه

آشنایی با جریانهای فکری عالم، از جمله مقولاتی است که در حوزه‌ها لازم و ضروری است؛ بدون آن، آنچه را که برای تبلیغ تصمیم میگیریم و عمل میکنیم، نمیتوانیم اطمینان داشته باشیم که بجا واقع خواهد شد. اگر مخاطبان خودمان را انتخاب نکنیم و آنها را شناسیم و جریانهای فکری محیط بر آنها را شناسیم، ممکن است چیزی بگوییم که در ذهنشان قرار ندارد و مورد استفهام و استبصارشان نیست؛ یعنی کار بیهوده‌ای انجام داده‌ایم! مخاطبان را باید شناخت و آنها را انتخاب کرد. ایسا کسانی میتوانند با مخاطبان خاصی ارتباط بگیرند؛ کسان دیگری هم میتوانند با مخاطبان دیگری ارتباط بگیرند. مخاطب را بایستی انتخاب کرد؛ دستگاههای مدیریتی حوزه علمیه، در این زمینه‌ها بایستی فعالیت و نشاط و برنامه‌ریزی داشته باشند. مخاطبان و استفهامها و جریانهای فکری حاکم بر آنها را باید شناخت. امروز مباحث و شبهه‌های جدید و حرفهای تازه‌ای در دنیا مطرح است؛ بعضی از آنها هم دارای پایه‌های علمی یا شبه علمی است. آن کسی که میخواهد دین را تبلیغ کند، نظر

دین را بیان کند، یا به تعبیری از دین دفاع کند - همیشه هم دفاع نیست؛ گاهی تبیین است - او بایستی بداند که این جریانهای فکری و این حرفهای تازه در دنیا چیست. این شناخت، برای حوزه‌های ما لازم است.

🕌 ضرورت دانستن حداقل یک زبان زنده دنیا برای طلاب

البته طلاب باید زبانهای زنده دنیا را هم بدانند و دانستن حداقل یک زبان زنده از زبانهای موجود دنیا، جزو چیزهایی است که برای طلاب علوم دینی لازم و ابزار حتمی کار است. این هم بایستی در حوزه رواج پیدا کند. خوشبختانه طلاب غالباً جوان هستند و قدرت فراگیری زبان در آنها زیاد است؛ این کار باید ان شاء الله در حوزه‌ها رواج پیدا کند.

🕌 اهمیت بحث قداست و معنویت در حوزه‌های علمیه

بحث معنویت و قداست هم بحث مهمی است. فرق اصلی ما با بقیه کسانی که مدّعی در عالم دارند، در همین هدف مقدّس است. ما میخواهیم برای خدا، برای دین خدا، برای رضای خدا و برای اعلای کلمه الله تلاش کنیم. از آن وقتی که درس خواندن را شروع میکنیم، تا آن وقتی که تبلیغ میکنیم، تا آن وقتی که تدریس میکنیم، تا آن وقتی که سِمَتی را در حوزه و یا در خارج از حوزه متصدی میشویم، تلاش و فعالیت میکنیم - چه فعالیت سیاسی، چه فعالیت اجتماعی، چه فعالیت علمی هدفمان باید این باشد. این، آن چیزی است که میتواند ما را موفق کند و سخن ما را دلنشین و مؤثر نماید؛ این را بایستی برای خودمان حتم و فرض بدانیم.

🕌 شرط تحقق تحول در حوزه‌های علمیه

البته امروز که من با شما حرف میزنم، در همه این زمینه‌هایی که گفته شد، کارهای زیادی در حوزه‌ها - بخصوص حوزه مبارک قم - انجام گرفته است. فاصله بین امروز با چند سال قبل، فاصله قابل توجهی است؛ درس اخلاق هست، درس تفسیر خوب هست، درس فلسفه خوب هست، تبلیغ هست، کلام هست، مجلات علمی تخصصی هست. این چیزهایی که ما به آنها توصیه میکردیم و به عنوان آرزو مطرح میکردیم، بتدریج در حال تحقق پیدا کردن است. این هم دلیل بر آن است که آنچه ما به عنوان آرزو مطرح میکنیم، آرزویی خام و دست نیافتنی نیست؛ بدون چندان سرمایه‌گذاری، بدون چندان تلاشی، با همت عده‌ای که بخواهند همت کنند، همه‌ی این کارها عملی است؛ کما این که بحمد الله امروز ملاحظه میکنید در قم - در درجه اول - و بعضی حوزه‌های دیگر اینها عملی شده است. همه آن کارهای بزرگی که فکر میکنیم برای حوزه لازم است، قابل عمل و قابل تحقق است؛ به شرطی که من و شما همت داشته باشیم.

نقش فوق العاده برجسته‌ی امروز روحانیت

نیاز جوامع رو به رشد به یک جریان متنفذ فرهنگی

نقش برجسته روحانیت در جامعه اسلامی نسبت به

گذشته

راه نیل به موفقیت در مسیر مجاهدت حق

انقلاب اسلامی حاصل تلاش و مجاهدت‌های متراکم

توصیه به طلاب جوان برای دستیابی به پیشرفت

همراه با معنویت

نقش فوق العاده برجسته‌ی امروز روحانیت*

نیاز جوامع رو به رشد به یک جریان متنفذ فرهنگی

آنچه مهم است، این است که در یک جامعه‌ی روبه رشد و دارای آرمانهای والای علمی و اجتماعی و دنیایی، اگر یک جریان متنفذ فرهنگی وجود داشته باشد که تلاشها و حرکت این جامعه را هدایت کند، این جامعه به خیر و صلاح و فلاح خواهد رسید؛ اما اگر یک چنین جریان فرهنگی دینی الهی و معنوی در جامعه‌ی در حال رشد و توسعه‌ی علمی وجود نداشته باشد، نتیجه همان چیزی می‌شود که شما امروز در جوامع پیشرفته‌ی غربی دارید مشاهده می‌کنید. هرچه پیشرفت بیشتر است، دوری از صلاح و انسانیت و عدالت هم بیشتر است. اوج تمدن مادی از لحاظ علم و ثروت و قدرت نظامی و تلاش سیاسی و دیپلماسی را امروز شما در امریکا می‌بینید. امریکا کشوری است دارای ثروت و قدرت افسانه‌ی نظامی و تحرک سیاسی فوق العاده؛ اما اوج دوری از انسانیت و معنویت و اخلاق و فضیلت را هم شما در همین جامعه‌ی امریکایی می‌بینید، که قبل از این در هیچ جامعه‌ی دیگری دیده نشده است. امروز مستنکرترین کارهای بشری، اخلاقی، جنسی و اجتماعی در همین جامعه‌ی پیشرفته و جوامع نظیر آن به شکل قانون و عرف مقبول درآمده است. گناه در همه‌ی جوامع بشری هست؛ اما گناهی که عرف و قانون بشود و برای آن سرمایه‌گذاری و از آن دفاع شود، انحرافی بی نظیر است. امروز این انحراف، در جامعه‌ی امریکایی به عنوان پیشرفته‌ترین جامعه‌ی علمی، صنعتی، مالی، اقتصادی و سیاسی بروشنی و وضوح مشاهده می‌شود. شما می‌بینید یک مرد یا یک زن، با ظاهر آراسته و با شکل کاملاً مطلوب، که اگر کسی این مرد را در خیابان یا این زن را در یک فروشگاه ببیند، هیچ‌گونه احساس بدبینی بی نسبت به روش اخلاقی آنها ندارد؛

اما همین مرد و همین زن در زندان ابوغریب بغداد به یک گرگ درنده تبدیل می شوند. زیر این ظاهر انسانی تمیز، مرتب، ادکلن زده و و کراوات و پاپیون بسته، یک سگ وحشی خوابیده است. عکسهایی که از زندان ابوغریب منتشر شد، خواب رفته ترین لایه های اجتماعی جوامع غربی را هم تکان داد و بیدار کرد. شکنجه گر، یک زن - با احساسات لطیفی که یک زن باید داشته باشد - شکنجه شده، چندین مرد عراقی؛ جرم، مورد سوءظن قرار گرفتن؛ همین! و شکنجه، در حد اعلای شناخت؛ و جامعه یی که این جنایت را مرتکب شده است، یک جامعه ی پیشرفته ی علمی، صنعتی، مدنی، پُرادعا و مدعی رهبری بشریت! وقتی رگه ی هدایت معنوی و جریان متنفذ فرهنگی سالم در جامعه یی غایب بود، نتیجه این می شود؛ گناه بزرگ تمدن غربی همین بود. این که گفته می شود اسلام گرایان روشن فکر و روشن بین با تمدن غربی مخالفند، خود معاندان غربی نعل واژگونه می زنند؛ وانمود می کنند اینها با علم و پیشرفت مخالفند؛ در حالی که مخالفت مؤمن به اسلام با تمدن غربی به خاطر پیشرفت علمی و مبارزه ی با خرافات و علمی کردن همه ی روابط اجتماعی نیست؛ به خاطر خلأ معنویت و فضیلت در این مجموعه ی دنیایی است. البته این سرنوشت غرب بود که به این ورطه دچار شود. روحانیتی که غرب قبل از رنساس اروپا به آن دچار بود - آن کج فکری ها، آن واپسگرایی ها، آن تعصبات عنادآمیز و بکلی دور از عقل و منطق - واکنش اش همین ها هم بود. وقتی با علم و پیشرفت مخالفت می کردند و انسانها را به جرایم موهوم، زنده زنده در آتش می سوزاندند - این مربوط به همین دو سه قرن پیش اروپاست؛ مال خیلی قدیم نیست - وقتی خرافات زشت بر همه ی شوون فکری و معنوی اروپا و کلیسای آن روز حاکم بود، نتیجه اش می شود همین چیزی که در اروپا پیش آمد و اروپا را در این سراسیمه انداخت. شما جوانها آن روز را خواهید دید که این دنیای متمدن غربی از نبود معنویت، دچار هلاکت و نابودی خواهد شد؛ از اوج توانایی ها و اقتداری که امروز از آن برخوردار است، به حسیض ذلت و ناتوانی خواهد افتاد. نتایج فعل و انفعالات تاریخی، سریع و زودرس نیست. روزی این نتایج دیده خواهد شد که دیگر علاج پذیر نیست؛ و آن روز برای تمدن غربی فراخواهد رسید؛ هشدارش را هم همین امروز خود روشن بینان غربی دارند می دهند. این حرفی نیست که من طلبه این جا بنشینم و از دور بگویم؛ نه، این حرف و فهم خود آنهاست؛ ما هم البته همین را می فهمیم. این به خاطر چه بود؟ اینها در علم مشکلی نداشتند. از طریق این علم، ثروت بی اندازه هم کشف کردند و به دست آوردند؛ از ثروتهای زیرزمینی و منابع خدادادی هم حداکثر استفاده را کردند؛ به فضا هم رفتند؛ به اعماق اجسام هم پی بردند؛ در پیشرفت علمی کار زیادی کردند و از این علم هم برای به دست آوردن ثروت و قدرت و سیاست و همه چیز، حداکثر استفاده های مشروع و نامشروع را کردند؛ با همین علم استعمار کردند؛ کشتارهای گوناگون جهانی کردند؛ میلیونها انسان را اروپایی ها در قرن اخیر و در جنگهای مختلف و حوادث گوناگون کشتند؛ بنابراین اینها در علم مشکلی نداشتند؛ اما علم بدون هدایت و فضیلت و معنویت و انسانیت، و علم ناظر فقط به دنیا و غمض عین از آخرت، نتیجه اش همین است. اول، جلوه یی به زندگی می بخشد و قدرت و ثروت و زیبایی می دهد - «للباطل جوله» - اما آخر قضیه این است؛

و این ادامه پیدا خواهد کرد. شما بدانید و حشیگری اخلاقی جوامع مترقی و متمدنی که از معنویت بویی نبرده اند، روز به روز بیشتر خواهد شد و همین وحشیگری، لغزشگاه بزرگ تمدن غربی امروز است و آنها را سرنگون خواهد کرد. چه کسی باید این معنویت را در جامعه تأمین کند و چراغ فضیلت را در میان انگیزه های متراکم دنیایی برافروزد؟ چه کسی باید بر اسبهای سرکش هواهای نفسانی که انسانها را به چنین میدان خطرناکی می اندازند، دهنه بزند و مهار کند؟ روحانیت پاکیزه ی آگاهِ عاقلِ عالمِ فعال؛ غرب این را نداشت.

نقش برجسته روحانیت در جامعه اسلامی نسبت به گذشته

اگر در جامعه یی مجموعه ی روحانیت و علمای دین از این خصوصیات برخوردار باشند، دانش دین را بدانند، از پارسایی و پرهیزگاری به قدر لازم برخوردار باشند، شجاعت لازم را داشته باشند، برای خدا وارد میدان بشوند و عاقلانه و مدبرانه کار کنند، هر چه پیشرفت دنیایی آن جامعه بیشتر شود، معنویت او هم به همان میزان پیش خواهد رفت. این عدم تعادل و توازنی که امروز دنیای غرب به آن دچار است و مایه ی هلاکت او خواهد شد، دیگر پیش نمی آید. شما جوانان و نونهالان چنین مجموعه یی هستید که کشور و جامعه ی شما، بلکه جامعه ی بزرگ اسلامی، و در ورای آن، جامعه ی بشری را می تواند نجات دهد؛ با این نگاه بنگرید به صحنه و عرصه ی کاری که شماها به آن اشتغال دارید. نگاه درست، این است. نه این که ما روحانیون کمبود و نقص نداشتیم؛ چرا، نقصهای زیادی داشتیم؛ اما این سلامت را سلف روحانیت حفظ کرده اند که در راه علم و تقوا مجدانه کوشیده اند و توانسته اند رشته ی معنویت را همچنان مستمر نگه دارند. امروز کشور و جامعه ی اسلامی ما با همه ی دوران گذشته ی تاریخ متفاوت است. به همین نسبت، نقش روحانیت هم امروز فوق العاده برجسته تر است از آنچه در گذشته داشته است. در گذشته، روحانیت ما همیشه به عنوان یک مجموعه ی بکلی جدا از اداره و تدبیر حرکت جامعه قرار داشته؛ خودش مغلوب گروه مغلوبی بوده. حتی در دورانی هم که پادشاهان صفویه مدعی تشیع بودند و به علما احترام می کردند و فتحعلی شاه به خانه ی میرزای قمی در قم می رفت و وزیر بازوی او را می گرفت، روحانیت یک گروه کاملاً حاشیه یی بود؛ مثل این که جریانی مانند سیل دارد حرکت می کند، خلیج کوچکی هم در این گوشه قرار دارد؛ با این جریان ارتباط دارد، اما هیچ تأثیری در این جریان به صورت بنیانی و اصولی ندارد. نه تنها روحانیت، دین هم این طور بوده است. امروز برای اولین بار در تاریخ کشور ما - بلکه در تاریخ کشورهای اسلامی - بعد از صدر اسلام، دین منشأ و منبع قدرت و تدبیر امور و اداره ی جامعه شده است. شاخص، بودن و نبودن روحانی نیست؛ شاخص، بودن دین و نبودن دین است. مجلس قانونگذار ما، مجلس شورای اسلامی است؛ یعنی ملاک قبول و عدم قبول قوانین ما، انطباق و عدم انطباق با دین است - شورای نگهبان - یعنی قوه ی مجریه ی کشور و همه ی بازوان و دستان و سرانگشتان اداره ی کشور، به یک منشأ دینی متصل می شود؛ اینها خصوصیات اصلی جامعه ی امروز ماست؛ این در گذشته سابقه

نداشته است. اگر می بینید جبهه ی عظیم کفر و استکبار در همه ی اشکال گوناگون آن با این نقاط بشدت معارضه می کند، به خاطر این است. با شورای نگهبان سخت مخالفند؛ با مجلسی که شورای اسلامی باشد، بشدت مخالفند؛ با رئیس جمهوری که دم از اسلام بزند، بشدت مخالفند؛ به طریق اولی با رهبری و ولایت فقیه صدرصد مخالفند؛ چون اینها نقطه های اساسی بی است که حرکت و جهتگیری اسلامی نظام را تأمین می کند. اگر در تاریخ همین طور عقب بروید، این وضعیت تا صدر اسلام سابقه ندارد. اگر این کشور توانست در میدانهای تحرک و پیشرفت مادی به موفقیت‌هایی دست پیدا کند؛ اگر توانست علم و فناوری و صنعت پیدا کند؛ اگر توانست یک سیاست بین‌المللی و یک دیپلماسی قوی پیدا کند؛ اگر توانست اقتصاد جامعه را سر و سامان دهد؛ اگر توانست از منابع عظیم ثروت در زیر زمین و روی زمین، اعم از معدن و کشاورزی و امثال اینها استفاده کند؛ اگر توانست از سرزمین وسیع و متنوع ایران و موقعیت مهم سوق الجیشی آن استفاده کند؛ و خلاصه، اگر توانست با معیارهای پیشرفت جهانی و مدنی خودش را همراه کند، این اولین کشور و دولتی خواهد بود که توانسته است پیشرفت مادی را در زیر روشنی چراغ برافروخته ی فضیلت و معنویت به دست آورد؛ این می شود یک تمدن جدید؛ این در تاریخ کم سابقه است و در مقابل تمدن غربی یک پدیده ی بشدت هشداردهنده است. اگر در این مجموعه، شما نقش روحانیت را برجسته کردید، ببینید چقدر به این مدنیت خدمت کرده اید. دانشهای جدید، خیلی خوب است. ما جوانهایی را که در دانشگاه‌ها درس می خوانند، به علم و تحقیق و پژوهش تشویق می کنیم. می شنوید و می بینید؛ من به دانشگاه‌ها می روم و با جوانهای دانشجو و اساتید صحبت می کنم و آنها را به شکستن مرزهای دانش ترغیب می کنم؛ از مرزها عبور کنند، دانش جدید به دست آورند و علم تولید کنند؛ اینها کارهایی است که باید بشود. مدیران و بازوان فعال کشور را به کار فناوری و صنعت و کشاورزی و تولید و تکثیر ثروت ملی تشویق و ترغیب می کنیم؛ در این کار تلاش و سرمایه گذاری می کنیم؛ همه ی اینها لازم است؛ به شرطی که به بهترین وجه انجام بگیرد. اما اگر شما که برای روشن نگه داشتن فروغ معنویت و فضیلت و دین کمر بسته اید، غایب باشید، همه ی این پیشرفتهای بی ارزش خواهد شد؛ بلکه به ضد ارزش تبدیل خواهد شد. اهمیت حوزه های علمیه، این جا معلوم می شود. با این نگاه، کار شما از همه ی کارهایی که انجام می گیرد، مهمتر است. وجود یک مجموعه ی روحانی عالم، روشن بین، روشنفکر، شجاع، پارسا، پاکدامن، دارای آگاهی وسیع و برخوردار از خشیت الهی، در جامعه یی که در حال پیشرفت است، نویدبخش این است که این پیشرفتهای در جهت گمراهی و ضلالت هر چه بیشتر، و در فرآیند تاریخی در جهت سقوط به کار نخواهد رفت؛ این نقش شما جوانهای طالب علم و محصل علوم دینی است؛ این را قدر بدانید؛ خیلی مهم است.

🌸 تحمل سختی ها برای نقش آفرینی در سعادت جامعه

البته مشکلاتی در سر راه شماها وجود دارد. امروز طلاب و روحانیون ما مشکلات بسیاری دارند؛ مشکلات

مادی دارند، مشکلات حیثیتی دارند، سختی های گوناگون دارند، محرومیتهایی دارند؛ منتها اینها در راه این هدف بزرگ صفر است. هیچ مجموعه بی بدون دست و پنجه نرم کردن با مشکلات نتوانسته است یک نقش اثرگذار و ماندگار ایفا کند و به وجود بیاورد. طبیعت بشر این طور نیست که با راحت طلبی و بر خورداری از آسایش مطلق بتواند به جای والایی دست پیدا کند؛ سختی ها را باید تحمل کرد؛ این همان سمتگیری به سوی رضای الهی و نقش آفرینی در سعادت یک جامعه است. حوزه های علمیه امروز می توانند خود را آن چنان بسازند که به معنای حقیقی کلمه نقش آفرین باشند. حوزه ی قم در سال ۱۳۴۰ قمری - یعنی تقریباً هشتاد و پنج سال قبل - توسط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به وجود آمد و در سال ۱۳۵۵ قمری - یعنی پانزده سال بعد - با درگذشت مؤسس آن حوزه، بظاهر متلاشی شد؛ یعنی در اوج اقتدار و اختناق رضاخانی. وقتی مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری از دنیا رفت، همان چند صد طلبه یی هم که در قم بودند، متفرق شدند. گرسنه و بی پول و بی منشأ درآمد و ترسان، روزها بیرون شهر قم می رفتند و در باغهای اطراف قم مباحثه می کردند؛ شب به مدرسه ی فیضیه یا به خانه هایشان برمی گشتند. اما در میان همان طلاب آواره ی پراکنده ی ترسانِ مرعوب از اقتدار دستگاه و زیر فشار شدید اقتصادی و حیثیتی و سیاسی، کسی مثل امام خمینی بیرون آمد. چهل سال بعد از تشکیل حوزه ی قم - یعنی در سال ۱۳۸۱ قمری - نهضت روحانیت شروع شد؛ اینها خیلی معنا دارد. تازه از این چهل سال، چندین سالش با این شدت گذشته بود. در فروردین سال ۱۳۴۲ شمسی که حوادث مدرسه ی فیضیه و زدن طلاب و انداختن آنها از بالای پشت بام پیش آمد، همان روز ما منزل امام رفتیم. بنده آن وقت طلبه ی جوانی بودم در سن الان شماها. دستگاه اختناق محمدرضا علیه حوزه ی علمیه، شمشیر را از رو بسته بود. در خیابان ارم قم طلبه جرأت نمی کرد - این را من به چشم خودم دیدم - از این طرف خیابان به آن طرف برود! کماندوهای دستگاه شاه مثل شمر می ریختند سرش، کتکش می زدند، عمامه اش را برمی داشتند و لباسش را پاره می کردند. در چنین حالت رعب آوری، آن روز امام (رضوان الله علیه) بعد از نماز مغرب و عشا به خانه شان رفتند - همین خانه یی که الان هم در قم هست - طلبه ها هم رفتند، بنده هم بودم. ایشان خاطره ی اختناق دوران رضاخانی و رفتن طلبه ها به بیرون از قم را یادآوری کردند و گفتند آن روز ما این طور زندگی کردیم؛ آنها رفتند و ما ماندیم؛ حالا هم اینها خواهند رفت و شما خواهید ماند. این پیشگویی امام بود؛ پیشگویی مبنی بر وعده ی الهی. خدای متعال وعده کرده است که اگر جماعتی در راه او مجاهدت و ایستادگی کنند و دارای ایمان باشند، قطعاً به هدف خواهند رسید. وعده ی الهی دروغ نیست. خدای متعال راه را جلوی پای انسان می گذارد و قدم به قدم دست انسان را می گیرد. وقتی هدف، خدا بود، «والذین جاهدوا فینا لنهذینهم سبلنا». عمده، وجود این انگیزه و این ایمان است؛ وارد میدان شدن و تلاش کردن است. هر جا این باشد، موفقیت بدون تردید حاصل خواهد شد.

انقلاب اسلامی حاصل تلاش و مجاهدت‌های متراکم

امروز ما توانسته ایم نتیجه‌ی مجاهدت‌های انبوه و متراکمی را که خدای متعال اجری برای آنها قرار داد، در مقابل چشم ببینیم: ایجاد حکومتی بر مبنای اسلام و معارف اهل بیت (علیهم‌السلام). این شوخی است؟ اصلاً به ذهن کسی می‌گنجید که در دوران سیطره‌ی مطلق قدرت مادی بر دنیا و انواع شیوه‌ها و روش‌های استعماری و نواستعماری تبلیغی و سیاسی و اقتصادی و مالی - آن هم در این نقطه‌ی حساس دنیا - ناگهان نهال برومندی با این ریشه‌ی مستحکم سر بلند کند و طوفانها نتواند در طول بیست و پنج سال به آن آسیبی بزند؟ این نشدنی بود؛ اما همین کار - که بر حسب نگاه عادی و عرفی و معمولی نشدنی بود - در میزان و معیار الهی، حتمی بود و شد. ما امروز در چشم انداز بیست ساله گفته ایم که بیست سال دیگر کشور ما از لحاظ پیشرفت مادی، پیشرفت سیاسی و از لحاظ معنوی و فرهنگی باید به این نقطه برسد. با تلاش و مجاهدتی که پشت سر این گذاشته شود، رسیدن به اینها قطعی است؛ هیچ تردیدی در آن نیست؛ منتها - همان طور که عرض کردم - این حرکت می‌تواند همراه با هدایت الهی و هدایت دینی و هدایت روحانیت باشد؛ می‌تواند بدون آن باشد. اگر بدون آن باشد، ما در ذیل جدول کشورهای پیشرفته‌ی دنیا خواهیم بود. صد سال قبل از ما، دو بیست سال قبل از ما، دیگران هم به این پیشرفتها دست پیدا کرده بودند؛ این هم آخرش! زندان ابوغریب و زندانهای دیگر و دو جنگ بین الملل و چهره‌ی زشت استعمار در دنیا، آخر آن پیشرفتهاست. اما اگر این پیشرفتها با هدایت دین همراه باشد، آن وقت چیزی است که در دنیا اتفاق نیفتاده و در تاریخ سابقه نداشته است.

توصیه به طلاب جوان برای دستیابی به پیشرفت همراه با معنویت

مدنیت و علم و پیشرفت مادی، همراه با معنویت، تقوا، فضیلت و هدایت دینی؛ چیزی است که دنیا این را دیگر تجربه نکرده است. ما در صدر جدول پیشرفته‌های دنیا خواهیم بود. می‌بینید نقش روحانیت و شما جوانها چقدر حساس است؟ در بین همین جماعتی که این جا نشسته اند و هزاران طلاب جوانی که در قم و حوزه‌های دیگری از قبیل شما هستند، علمای بزرگی بالقوه وجود دارند که در آینده ان شاء الله تاریخ اینها را خواهد دید. در بین شما افرادی هستند در حد امام؛ در حد مراجع بزرگ؛ در حد مجاهدان بزرگ راه دین و نام‌آوران بزرگ تاریخ دین و معنویت. اگر تلاش کردید، این بالقوه‌ها همه بالفعل خواهد شد. روزی که در جامعه و کشور ما صد نفر، پانصد نفر، هزار نفر شخصیت روحانی مثل امام باشند، شما ببینید چه حرکت عظیمی در این جامعه به وجود خواهد آمد. وقتی در جامعه‌ی ما صدها نفر شخصیت دارای دانش دین و مسلط بر منطق و استدلال دینی، در فلسفه و کلام و فلسفه‌ی جدید و محاجه‌ی با شبهه افکنان وجود داشته باشند، ببینید چه اتفاق عظیمی در جامعه می‌افتد. وقتی به وسیله‌ی همین مجموعه، هزاران کتاب، مجله و مقاله‌های علمی در سطح دنیا با زبانهای مختلف منتشر شود، شما ببینید چه خورشید فروزانی از این نقطه‌ی عالم بر همه‌ی فضای فکری جهان بشری پرتو خواهد افکند. همه‌ی

اینها شدنی است؛ خیالات نیست. تصور نکنید اینها آرزوهای پوچ و توخالی است؛ نخیر، اینها واقعیت‌های دست یافتنی است؛ منتها باید دست دراز کرد، خود را به این واقعیت رساند و آن را گرفت؛ این کار همت می‌خواهد. باید به طور جدی درس بخوانید - همان توصیه‌ی بی‌که من همیشه به جوانهای طلبه می‌کنم - علمی را که امروز در اختیار حوزه‌های علمیه است، فرا بگیرید و از بن دندان خودتان را به سطح تحقیق برسانید. انسان با سرهم بندی، محقق نمی‌شود. با برف انبار کردن، انسان فقیه و فیلسوف نمی‌شود. باید محکم، خشت خشت این پایه را روی هم بچینید و بروید تا به آن اوج برسید.

در عرصه‌ی علم و تقوا، شماها نورانی هستید. دل‌های شما پاک و جانهایتان پاکیزه است. شماها شفافید؛ این شفافیت را حفظ کنید. از گناه دوری کنید و به ذکر و توجه اهمیت دهید؛ همین آیه‌ی بی‌که الان خواندند؛ «فمن شاء اتخذ الی ربّه ماآبا»؛ هر کس بخواهد، می‌تواند به سمت خدا برود و با خدا خودش را آشنا و به او نزدیک کند. در نماز، انسان باید به معنای واقعی کلمه احساس کند که با یکی دارد مخاطبه می‌کند و حرف می‌زند؛ از او کمک می‌خواهد، به او پناه می‌برد، از او استضاء می‌کند و رحمت و فضل و کمک او را جذب می‌کند. در درجه‌ی اول، اجتناب از گناهان است؛ بعد واجبات و نوافل و توجهات. شما جوانها سرمایه‌ی خیلی خوبی دارید. اندک همت و تلاشی، شماها را پیش می‌برد. بنابراین علم و تقوا دو پایه‌ی اصلی است. پاکیزگی، پارسایی، پاکدامنی، آگاهی، روشن بینی، روشنفکری و آشنایی با مسائل جامعه و جهان، پایه‌های اصلی است. ممکن است انسان، عالم و باتقوا هم باشد، اما چون دنیا را نمی‌شناسد، سرش را پایین بیندازد و راه بیفتد؛ یک وقت ببیند مقدار زیادی از جاده دور شده است. ما چنین اشخاصی داشته‌ایم؛ آدم‌های خیلی خوب، مؤمن و عالم؛ اما خط جبهه را گم کرده‌اند. وقتی انسان قطب نما نداشته باشد، راه را زود گم می‌کند. اغلب شما جوانها دوران جنگ را درک نکرده‌اید. در جبهه، انسان زود راه را گم می‌کند؛ یک وقت خیال می‌کند که دارد به طرف دشمن تیراندازی می‌کند؛ اما چون درست جهت یابی نکرده، می‌بیند به طرف نیروی خودی دارد تیراندازی می‌کند! ما کسانی را دیدیم که به جای این که تیراندازی معنوی شان را به طرف دشمن بکنند، لوله‌های توپخانه شان را طرف جبهه‌ی خودی گرفتند و تاهر جا که توانستند، جبهه‌ی خودی را کوبیدند! در دوران مبارزات، ما این را دیدیم و علت هم بر اثر ناآگاهی است. باید آگاهی کسب کنید. روشن بینی و روشنفکری تان را نگه دارید و اراده و همت و خستگی ناپذیری را در خود حفظ و تقویت کنید.

خواندن آثار شهید مطهری توسط طلاب و اهل منبر

❖ خصوصیات علمی استان همدان

❖ چند توصیه به طلاب جوان

❖ تبیین چالش‌های امروز روحانیت

❖ لزوم پاسخ‌گویی به شبهات جوانان توسط روحانیت

❖ لزوم مطالعه آثار شهید مطهری برای طلاب و اهل منبر

❖ چالش دوم روحانیت؛ مسائل سیاسی و تقابل

استکبار جهانی

❖ مقابله روحانیت با ظلم و زور

خواندن آثار شهید مطهری توسط طلاب و اهل منبر*

❖ خصوصیات علمی استان همدان

یک جمله در خصوص سابقه‌ی علمی همدان - به معنای شامل و عام آن، که استان همدان است - عرض کنیم. حقیقتاً در بین مناطق گوناگون کشور، همدان یک نمونه‌ی کم‌نظیر است. تعداد علما و فضلا و بزرگان و متبحرین در فنون مختلف و علوم گوناگون در این استان بسیار شگفت‌آور است. از خصوصیات این استان یکی هم این است که صادرکننده‌ی علماست؛ چقدر بزرگان همدانی، ملایری، نهاوندی و سایر شهرهای این استان و این منطقه در مناطق مختلف کشور منشأ خدمات علمی و عملی بودند. ما در مشهد از اوان کودکی با دو چهره‌ی علمی معروف نهاوندی آشنا شدیم؛ یکی مرحوم شیخ محمد نهاوندی بود؛ پسر شیخ عبدالرحیم نهاوندی، که او هم از ملاهای بزرگ تهران بود. مرحوم شیخ محمد نهاوندی از اعلام و اساتین مشهد بود، که پدر من پیش ایشان درس خوانده بود؛ صاحب تفسیر نهاوندی، که چهار جلد است. ایشان شاعر خوبی هم بوده است. بنده ایشان را دیده بودم و با پدرم به منزل ایشان رفته بودیم؛ بسیار مرد فاضل، عالم، روشنفکر، مجتهد و متفنی بود. دیگری، مرحوم آقا شیخ علیاکبر نهاوندی که در بین عامه‌ی مردم مشهد تقریباً شخص اول روحانی محسوب میشد؛ الان هم شبستان نهاوندی مسجد گوهرشاد به اسم ایشان است. این اولین آشنایی ما با این منطقه از لحاظ علمی بود. بعد هم بتدریج با نام علمای بزرگ این خطه آشنا شدیم؛ فقها و اصولیین بزرگی که در این خطه پرورش پیدا کرده‌اند؛ مرحوم آخوند ملاعلی نهاوندی صاحب «تشریح الاصول»، مرحوم آخوند ملاحسینقلی که علاوه‌ی بر مقام عرفانی و سلوکی و معنوی، فقیه بزرگوار هم بوده است؛ شاگرد شیخ و شاگرد میرزای شیرازی بوده است؛ مرحوم آقا

شیخ محمد بهاری، مرحوم حاج آقا رضا همدانی واعظ؛ شخصیت‌های برجسته‌ی علمی نزدیک به زمان ما. شاید قبل از اینها، مرحوم آخوند ملاحسین همدانی بوده؛ مؤسس همین مدرسه‌ی آخوند همدان، که بعد مرحوم آقای آخوند ملاعلی (رضوان الله علیه) آن را تجدید بنا کردند و در واقع از نواحیاء کردند. بنابراین همدان پُر از چهره‌های علمی است. در قم هم که ما بودیم، فضلالی همدانی را میشناختیم. همین آقای صابری همدانی - که این جا تشریف دارند - اوایل ورود ما در قم، ایشان و دیگران حضور داشتند و از فضلا بودند. امروز بحمدالله در عداد مراجع، آقای نوری همدانی را در قم داریم، و بقیه‌ی آقایان علمای همدان. بنابراین، این منطقه از لحاظ علمی بابرکت است. اینها تصادفی هم نیست؛ یقیناً خصوصیات و شرایط اقلیمی و جغرافیایی و تاریخی در این پرورش علمی تأثیر گذاشته است. همین رجل همدانی معروف - که مرحوم ابن سینا، هم در شفا و هم در مکاتبه‌ی خود با علمای بغداد از رجل همدانی اسم می‌آورد - هزار سال قبل در همدان کسی بوده است که ابن سینا در حق او شهادت می‌دهد و میگوید او در فنون مختلف متبحر و وارد است. ایشان در شفا میگوید: «کبیر السن، غزیر المحاسن». غزیر المحاسن، یعنی محسناتش فراوان بوده. بعضی خیال میکنند غزیر المحاسن، یعنی محاسنش زیاد بوده! غزیر اللحیه که نگفته‌اند؛ غزیر المحاسن گفته‌اند. البته در باب کلی طبیعی نظری دارد که آن را قبول نکرده‌اند؛ لیکن این شخصیت خیلی مهم است. هزار سال قبل، ابن سینا - که فرید اعصار و دهور است، نه فرید عصر خود - درباره‌ی این مرد شهادت می‌دهد که محاسنش زیاد است، و بعد در آن مکتوبات میگوید این مرد در علوم مختلف متبحر بوده؛ که بعد از بیان او معلوم میشود هم در فلسفه، هم در منطق و هم در هندسه متبحر بوده است. اینها چیزهای مهم و عظیمی است. حالا روایات و بزرگانی که همدانی بودند، به جای خود محفوظ؛ این متبحرین در فنون مختلف و کسانی که مغزها و ذهنهایشان با علم بارور شده بود، وقتی حساب میکنیم، میبینیم یکی پس از دیگری در ادبیات و در فنون مختلف، سرآمد بوده‌اند. رشیدالدین فضل الله همدانی - صاحب رُبع رشیدی تبریز و صاحب کتاب «مجمَل التواریخ» - یک شخصیت علمی است؛ از کار او در رُبع رشیدی میشود فهمید که او مرد علمی است. شما ببینید این مرد هفتصد سال قبل در تبریز دانشگاهی ساخته که شش هزار دانشجو داشته و اینها در فنون مختلف درس میخواندند. پنجاه یا صد نفر پزشک فقط در رُبع رشیدی جمع شده بودند و علم پزشکی را تدریس میکردند. این سلسله‌ی نسب علمی حوزه‌ی همدان را باید به یاد داشت؛ اینها را نباید فراموش کرد؛ این سلسله‌ی نسب علمی چیز خیلی مهمی است. شما فاضل و طلبه‌ی جوان که در حوزه‌ی علمیه‌ی همدان یا کفایه میخوانید، یا مکاسب میخوانید، یا درس خارج میروید و اسفار میخوانید، توجه داشته باشید که امتداد آن سلسله‌ی علمی هستید. من مرحوم آقای آخوند ملاعلی را از نزدیک زیارت نکرده بودم؛ لیکن صیت علمی ایشان در قم و مشهد به ماها رسیده بود؛ میدانستیم شخصیت باعظمتی است و از لحاظ علمی جزو شاگردهای مبرز مرحوم حاج شیخ است. همچنین مرحوم آقای آقا شیخ محمد ثابتی و دیگران، که در زمره‌ی علما و شخصیت‌های بزرگ همدانی بوده‌اند. این قبایل کهن علمی همدان را فراموش نکنید و از دست ندهید؛ این چیز خیلی بزرگی است. شما

دنباله‌ی آنها هستید. چشمه‌ی نورانی و گوارای علم در این بلاد جاری شده و به همه جا رسیده است. نجف از این بزرگوارها استفاده کرده، قم استفاده کرده، مشهد استفاده کرده، تهران استفاده کرده. حاج آقا رضا همدانی واعظ در حضور میرزای شیرازی منبر رفت، که این منبر بعد کتاب شد؛ «هدیه النملة الی رئیس الملة». این یک منبرِ حاج آقا رضا همدانی واعظ است؛ غیر از حاج آقا رضا همدانی فقیه صاحب «مصباح الفقیه». من «هدیه النملة» را دارم و خوانده‌ام؛ رد شیخیه است. این کتاب، متقن و دقیق و عمیق است. البته مرحوم حاج آقا رضا واعظ فقیه هم بوده، اما اهل طلاق بیان و اهل منبر هم بوده و در حضور میرزای شیرازی منبر رفته و میرزا او را تحسین کرده است. گفته این منبر را بنویس، او نوشته است؛ بعد با عنوان «هدیه النملة الی رئیس الملة» چاپ شده است. البته من چاپ قدیم آن را دارم - چاپهای چهل، پنجاه سال قبل را - نمیدانم اخیراً چاپ شده یا نه. این کتاب به نجف استفاده رسانده است. مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی کسی بوده است که جریان سلوکی عرفان متشرعی خالص ناب از آن بزرگوار جوشیده. مرحوم آقا سیدعلی شوشتری معروف که استاد میرزا و استاد خیلی از بزرگان بود و خودش فقیه بزرگوار بود، توانست یک نفر را تربیت کند و او آخوند ملاحسینقلی همدانی است که این سلسله را به راه انداخته است. مرحوم آقاشیخ محمد بهاری، مرحوم آقا سیداحمد کربلایی، مرحوم آقا میرزا جواد آقای تبریزی - پدر مرحوم آقا میرزا علی آقای قاضی - و بزرگان دیگر، هر کدام در این عرصه، تلاش فراوانی کردند.

چند توصیه به طلاب جوان

چندین سال پیش، زمان ریاست جمهوری به این جا آمدم؛ مرحوم آقای آقاجفی هم حیات داشتند؛ ایشان هم جزو شخصیت‌های برجسته بودند. شما شخصیت‌های علمی زیادی دارید، که هم همدان، هم سرتاسر کشور و هم حوزه‌ی نجف از این بذر سالم و این مزرع پر محصول و پر نماء استفاده کرده است. شما که میخواهید در حوزه‌ی همدان درس بخوانید، دنباله‌ی آن سلسله هستید. قدر خودتان را بدانید، قدر این حوزه را بدانید و روز به روز به این حوزه بپردازید و آن را تقویت کنید و عمق بدهید. عزیزان من! درس را هم خوب و عمیق بخوانید؛ این را من به جوانها عرض میکنم. همه‌ی آنچه برای یک روحانی از شؤون مختلف لازم است، متوقف است بر این مایه‌ی علمی. در دوران مبارزات در مشهد بنده درس میگفتم - سطوح درس میدادم؛ مکاسب و کفایه میگفتم - در کارهای مبارزه هم بودم. طلبه‌هایی که با بنده معاشر بودند، خیلی از آنها داخل مسائل مبارزه بودند. حضور در میدانهای سیاسی و اجتماعی، بعضی از آنها را دچار تردید کرده بود که خواندن این درسه‌ها و دقت در متون درسی چه فایده‌ی دارد؛ برویم مشغول کار سیاسی شویم. آنها در همان میدان سیاسی هم با بنده مرتبط بودند و از بنده چیزهایی می‌آموختند. وقتی متوجه این تردید شدم، به آنها گفتم هر کاری بخواهید بکنید، بیمایه فطیر است؛ باید مایه داشته باشید تا بتوانید منشأ اثر باشید. و به شما عرض میکنم: برادران عزیز! مایه‌ی علمی را مستحکم کنید.

تبیین چالش‌های امروز روحانیت

نکته‌ی دوم: امروز روحانیت ما با دو گونه چالش مواجه است. شاید در بعضی از ادوار تاریخی هم همین طور بوده است؛ لیکن در اکثر ادوار تاریخی، روحانیت با یک چالش مواجه بود؛ آن چالش امروز هست، یک چالش دیگر هم وجود دارد.

اشتغال، چالش اصلی روحانیت

اشتغال و چالش اصلی روحانیت - که در ادوار مختلف، حوزه‌های علمیه و علمای ما با آن مواجه بودند - تبیین و تعلیم دین به معنای واسع کلمه بوده است؛ تعلیم فقه‌الله، فقه‌الدین. فقه فقط فروع نیست؛ فقه اکبر، توحید و معارف است؛ چیزهایی است که با غور در مسائل عقلی باید آنها را به دست آورد و فهمید و با تهذیب نفس آنها را صیقل داد. میخواستند دین را فراگیرند و آن را به مخاطبان خودشان تعلیم بدهند. تعلیم دین هم ابعادی دارد؛ یکی از ابعاد، رشد دادن فکر و عقل مردم است - که «و یشیروا لهم دفائن العقول» - یکی دیگر از آن ابعاد، رفع شبهات است. شبهات همیشه بوده، اما نوع شبهات متفاوت بوده است. در دوره‌های مختلف، علمای بزرگ ما را ملاحظه کنید؛ یکی از مسؤولیتهای خودشان را این میدانستند که با شبهات مقابله کنند. مقابله هم یا به نحو پیشگیری است یا به نحو درمان. پیشگیری، بهتر از درمان است. این که کلام را تعلیم میدادند، فلسفه را تعلیم میدادند و شخصیتی مثل علامه‌ی حلی - که فقیه عالیقدری است - هم در کلام کتاب دارد، هم در فلسفه کتاب دارد، به خاطر این بود که باور کردن عقلیت مخاطبان خودشان بتوانند از ورود یا جایگیر شدن شبهه‌ها در ذهن پیشگیری کنند. مخاطب آنها - چه انسان معمولی یا طالب علم، یا شخص فرزانه و تحصیلکرده - در مقابل شبهه‌ی که به ذهن او میرسد یا دیگری به ذهن او وارد می‌کرد، درنمیماند. کار دیگر هم این بود که شبهه را درمان کنند؛ اگر شبهه‌ی پیش می‌آمد، مجالس کلامی و بحث و پاسخ به سؤالات تشکیل دهند و کتاب بنویسند تا شبهه‌ها را برطرف کنند. برای این کار، فقه و فلسفه و کلام و تفسیر و علوم مقدماتی میخواندند؛ از تاریخ مطلع میشدند و بسیاری از علوم عصر خود را فرا می‌گرفتند تا بتوانند دین را تبلیغ کنند؛ «لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب والحکمة». یکی هم تزکیه است. تعلیم با تزکیه متفاوت است. اگر چه تعلیم چنانچه به شیوه‌ی صحیح و با متد درست انجام بگیرد، تزکیه را هم در خود دارد؛ اما تزکیه جریان مستقلی است.

شما امروز با این چالش مواجه‌اید و مسأله‌ی شما مهم‌تر و دشوارتر است از مسأله‌ی علامه‌ی حلی یا مسأله‌ی علامه‌ی مجلسی یا مسأله‌ی علمای بزرگی که در طول تاریخ بوده‌اند؛ با آنها قابل مقایسه نیست. امروز نشر افکار باطل نه فقط به وسیله‌ی ابزارهای ارتباط جمعی فراوان - مثل رادیو، تلویزیون، اینترنت و انواع و اقسام روشهای الکترونیکی - انجام می‌گیرد، بلکه از شیوه‌های هنری هم استفاده میشود. امروز در دنیا پول خرج میکنند و فیلمهای گران قیمت میسازند، برای این که غیر مستقیم فکری را وارد ذهنها

کنند یا فکری را از ذهنها بیرون بیاورند. یکی از مهمترین نقاط آماج این کارها، افکار دینی و بخصوص افکار اسلامی است. البته بعد از برپا شدن جمهوری اسلامی، بخصوص افکار شیعه هم آماج همین چیزها قرار گرفته است. شما شاید شنیده باشید که در سرزمین فلسطین به وسیله ی صهیونیست‌ها یا در امریکا کنفرانس‌های شیعه‌شناسی تشکیل میشود و کسانی روی آراء و لایه‌های فکری و شکل اجتماعی شیعیان تحقیق میکنند؛ این برای این است که بتوانند با شیعه مبارزه کنند. باید شیعه را بشناسند تا بتوانند با او مبارزه کنند.

📌 لزوم پاسخ‌گویی به شبهات جوانان توسط روحانیت

شبهات زیاد است. شما اگر در میان جوانان بروید، میبینید جوان خوب ما هم گاهی در ذهنش شبهه وجود دارد. ایرادی هم ندارد؛ شبهه به ذهن همه می‌آید؛ نباید به جوان ایراد گرفت که تو چرا شبهه داری. وقتی ذهن فعال و کارگر شد، شبهه به ذهن می‌آید. بر عهده ی ما طلبه‌هاست که این شبهه‌ها را با پیشگیری یا با درمان برطرف کنیم. چالش عمده ی امروز شما این است؛ چه کار می‌خواهید بکنید؟ خطاب من، هم به بزرگان حوزه‌هاست، هم به طلاب و فضلاء جوان حوزه‌ها: چه کار می‌خواهید بکنید؟ درس را باید خواند. یقیناً مطوّل و شرح لمعه و رسائل و مکاسب و کفایه و درسهای خارج معمول سنتی ما لازم است. من قبلاً گفتم بیمایه فطیر است. علوم عقلی کلام و فلسفه حتماً لازم است؛ اما آیا اینها کافی هم هست؟ من به شما عرض میکنم: نه، کافی نیست. ما در برنامه‌های کاری خود باید جریان خلاق فکری را که در حوزه‌های ما بحمدالله از دوره ی قبل از ما شروع شده و تا حدودی اتساع هم پیدا کرده است، وسعت و عمق بیشتری بدهیم. کسی مثل مرحوم علامه ی طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در حوزه ی علمیه ی قم پیدا شد؛ ایشان، هم فقیه بود و هم اصولی؛ هم میتوانست درس خارج فقه مفصلی بدهد؛ هم میتوانست درس خارج اصول مفصلی ترتیب دهد و فضلا را جمع کند؛ اما او به کاری پرداخت که آن روز آن را لازم میدانست. بعد هم حوادث و وقایع شهادت داد بر این که اینها لازم است. او گفت من میبینم که دارند تفکرات و فلسفه ی کاذب مارکسیستی را در ذهنها جا میدهند؛ نمیشود با توضیح المسائل اینها را پاسخ دهیم؛ توضیح المسائل جای خودش را دارد؛ جواب این شبهه‌ها را با چیز دیگری باید داد. ایشان «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را نوشت. یکی از تربیت‌شده‌های او مرحوم شهید مطهری (رضوان الله علیه) است. کاری که شهید مطهری کرد، امروز باید همه ی فضلاء جوان در صدد باشند خود را برای آن آماده کنند؛ و اگر آماده هستند، اقدام کنند. شهید مطهری به عرصه ی ذهنیت جامعه نگاه کرد و عمده ترین سؤالات ذهنیت جامعه ی جوان و تحصیلکرده و روشنفکر کشور را بیرون کشید و آنها را با تفکر اسلامی و فلسفه ی اسلامی و منطق قرآنی منطبق کرد و پاسخ آنها را در سطوح مختلف در مقابل افراد گذاشت؛ از مسأله ی عدل الهی و قضا و قدر و علل گرایش به مادیگری بگیرد - که مسائل، بیشتر ذهنی و عقلی است - تا مسائل مربوط به زنان، تا مسائل مربوط به خدمات متقابل ایران و اسلام، که این هم تلاشی بود برای

روشن کردن ذهنها. آن روز عده‌یی با گرایش ایران‌مداری میخواستند با اسلام مبارزه کنند؛ ایشان گفت نه، اسلام به ایران خدمت کرده؛ ایران هم به اسلام خدمت کرده. «خدمات متقابل ایران و اسلام» همانقدر ارزش دارد که کتاب «عدل الهی» شهید مطهری. مرحوم شهید مطهری نمونه‌ی یک شخصیت روحانی متناسب با زمان است که میتواند در چالش اول، کار درست بکند و اقدام بجا انجام دهد. البته شبیه ایشان باز هم داشتیم و بحمدالله امروز هم داریم. امروز در قم فضایی جوانی به این کارها مشغول هستند؛ خوب هم مشغول هستند؛ من با بعضی از آنها و آثارشان آشنایم؛ اما این در حوزه‌های ما باید به صورت یک جریان اصیل دربیاید. همه باید خود را با این حرکت و این جریان آشنا کنند.

🏠 لزوم مطالعه آثار شهید مطهری برای طلاب و اهل منبر

من لازم میدانم و بارها هم این نکته را گفته‌ام که همه‌ی طلاب و همه‌ی اهل منبر، یک دور آثار آقای مطهری را بخوانند. مرحوم شهید مطهری (رضوان‌الله‌علیه) گرایش سلوکی و معنوی هم داشت؛ یک مقدار متأثر از مصاحبت و شاگردی امام، یک مقدار متأثر از مصاحبت و شاگردی مرحوم علامه‌ی طباطبایی، یک مقدار هم بعدها با بعضی از اهل دل و اهل حال مأنوس و آشنا شده بود. ایشان اهل گریه و تضرع و دعای نیمه‌شب بود؛ بنده از نزدیک اطلاع داشتم. در آثار ایشان این رشحه‌ی معنوی، توحیدی و سلوک کاملاً مشهود است. یکی از کارهای لازم در حوزه‌ها مطالعه‌ی آثار ایشان است. جوانان عزیز ما باید با آثار شهید مطهری آشنا شوند. اگر بنده میخواستم برنامه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم را بنویسم، بلاشک یکی از مواد برنامه را این می‌گذاشتم که کتابهای آقای مطهری خوانده شود، خلاصه‌نویسی شود و امتحان داده شود. البته در این آثار هم نباید متوقف شد. من به دست‌اندرکاران برگزاری همایش «حکمت مطهر» که در تهران با من ملاقات داشتند، همین نکته را یادآوری کردم؛ گفتم در آقای مطهری متوقف نشوید. این، نهایت کار نیست؛ مرحله‌ی از کار است که گردونه‌ها و گیتیه‌هاست ملک آن جهانی را. گفت:

یک عمر میتوان سخن از زلف یار گفت

در بند آن نباش که مضمون نمانده است

اینقدر حرف هست برای گفتن. دریای آب شیرین بینهایت قرآن و حکمت قرآنی اینقدر مطلب دارد که هر چه شما بنوشید، هر چه ذخیره کنید و هر چه بردارید، کم نمیشود و تکراری هم نمیشود. مینا را تفکرات شهید مطهری بگذارید و کارهای بعدی را روی آن بنا کنید؛ «العلی محظورة الالی / من بنا فوق بناء السلف».

سال ۵۶ به اتفاق جمعی از دوستان بنا بود جهان‌بینی اسلام را بنویسیم. بعد با تبعید بنده و بعضی دیگر از دوستان به ایرانشهر، جمع تقریباً متلاشی شد؛ لیکن بنا گذاشتیم کار را انجام دهیم. از جمله‌ی افراد این مجموعه، مرحوم شهید باهنر بود؛ به ایرانشهر آمد و گفت شما که این جا کاری ندارید، این تحقیق را انجام دهید. دیدیم حرف خوبی است. بعد ایشان نکته‌یی گفت که بسیار مهم بود. کتاب تعلیمات دینی

سال سوم و چهارم دبیرستان را - که به وسیله‌ی خود ایشان و یک جمع دیگر و با برنامه‌ریزی مرحوم شهید بهشتی تنظیم میشد - آورد و به من داد؛ گفت این را شما بخوانید، ببینید پایه‌ی معرفت دینی جوان دانش‌آموز ما چقدر است؛ فراتر از این، چشم‌اندازی را در مسائل دینی تعریف کنید. کتاب را خواندیم، دیدیم مطالب خیلی خوب و باارزشی است. بنابراین، بر اساس آنچه امثال شهید بهشتی و شهید مطهری و دیگر بزرگان فکر و اندیشه‌ی اسلامی کار کرده‌اند، باید نوشت و گفت. این، چالش اول است. وظیفه‌ی حوزه‌ها و وظیفه‌ی بزرگان حوزه‌ها و وظیفه‌ی مدرسین است که در این چالش، فعالانه عمل کنند.

چالش دوم روحانیت؛ مسائل سیاسی و تقابل استکبار جهانی

چالش دوم - که خیلی هم حرف دارد - مسأله‌ی سیاسی است. شما طلبه‌ی جوانی هستید در مدرسه‌ی آقای آخوند، یا مدرسه‌ی زنگنه، یا مدرسه‌ی مرحوم آقای آقا شیخ علی دامغانی، و دارید در همدان، در ملایر، در فامنین و هر جای دیگر درس می‌خوانید. اگر بحث سیاستهای جهانی و استکبار جهانی و امریکای با آن عظمت ظاهری بشود و بگویند اینها با شما مخالفند، شما نباید بگویید مگر من چه کسی هستم که با من مخالفند؛ من یک طلبه‌ی گوشه‌ی مدرسه‌ی آقای آخوند در همدان هستم. من میخواهم بگویم این فکر اشتباه است. اینها با یکیک شما نه تنها مخالفند، بلکه دشمن اند. به هر کدام از شماها به چشم منبعی برای روشنگری و افشاگری نگاه میکنند؛ که اگر این منبع فعال شود و کار بکند و باطن و استعداد و ظرفیت خودش را بروز دهد، کار بر استکبار دشمن دشوار خواهد شد. از نظر آنها هر یک از شما بالقوه یک امام خمینی هستید. اینها با یکیک عمامه به سرها و طلبه‌ها و روحانیون دشمن اند؛ چرا؟ چون بنای کار آنها بر ظلمات، بر چشم‌بندی و بر کتمان حقیقت و پرده روی کار کشیدن است. الان شما نگاه کنید؛ در امریکا اسم دمکراسی و حقوق بشر برده میشود. امریکاییها یکی از ارزشهایی که فکر میکنند یا ادعا میکنند که باید در دنیا برایش بجنگند، حقوق بشر است؛ ملت امریکا هم این را باور کرده است. یک وقت مسأله‌ی بی مثل زندان ابوغریب به وجود می‌آید و گوشه‌ی بی از آن بر ملا میشود، که آن را هم ماستمالی میکنند؛ کما این که کردند و به گردن هم انداختند و مسأله را تمام کردند. اینها توانسته‌اند با کمک ابزارهای پیشرفته‌ی تبلیغاتی و ارتباطاتی - با همین تلویزیون، با همین هنر، با همین هالیوود، با همین بازبهای اینترنتی و رایانه‌ی، با همین ارتباطات سریع در دنیا - سر بشریت را کلاه بگذارند. ادعای تمدن میکنند، اما تمدن ندارند؛ واقعاً وحشی محض هستند. قبلاً گفتیم؛ خانم جوان مرتب منظمی وقتی در خیابان راه برود، میگویند آزار او به مورچه هم نمیرسد؛ اما شما ناگهان این خانم جوان را در زندان ابوغریب پیدا میکنید؛ با دست خودش مرد عراقی را شکنجه میکند و قهقهه سر میدهد و با خونسردی آدم میکشد! یک وقت کسی عصبانی میشود و آدم میکشد؛ نه، اینها با خونسردی و در حال قهقهه آدم میکشند و ادعای دمکراسی هم میکنند! اینها با جبارترین حکومتها، حکومتهای کودتایی، حکومتهای نظامی و حکومتهایی مثل حکومت محمد رضا پهلوی، در عین استبداد، چون در خدمت آنها و منافع آنها هستند، نه تنها مخالفت نمیکند،

اصلاً از آنها حمایت هم میکنند. اواخر سال ۵۶ با اوایل سال ۵۷ که طلیعه‌های انقلاب آشکار شده بود، کارتر - رئیس‌جمهور وقت امریکا - به ایران آمد و در یک جلسه، نطقی را که برایش فراهم کرده بودند، نخواند؛ ارتجالاً بنا کرد نطقی سر تا پا ستایش از محمدرضا ایراد کردن. امروز هم همین کار را در خیلی از جاهای دنیا دارند میکنند؛ قبلاً هم کرده‌اند، بعد از این هم خواهند کرد؛ در عین حال ادعای دموکراسی هم میکنند! دنیا هم این ادعاها را باور کرده؛ ما هم وقتی به جامعه‌ی خودمان نگاه میکنیم، میبینیم یک عده آدمهای درس خوانده و تحصیلکرده و مدعی روشنفکری وقتی اسم دموکراسی و یا مردم‌سالاری و احترام به رأی مردم می‌آید، فوراً ذهنشان به طرف امریکا میرود! آنها دروغ میگویند و مطلقاً به دموکراسی و آزادی و آراء مردم احترام نمیگذارند؛ نمونه‌اش ممنوعیت حجاب در مدارس برخی کشورهای اروپایی است. اجازه نمیدهند دختر محصل با روسری به کلاس برود و درس بخواند. پس امروز مشی اساسی استکبار عبارت است از کلاه سر دنیا گذاشتن، کلاه سر بشریت گذاشتن؛ به قول عربها: «التعتيم الاعلامي»؛ یعنی غبار آلود کردن فضا، یا به تعبیر قدیمی خود ما «گل آلود کردن آب». اگر در این فضا که همه‌جا را تاریک کرده‌اند، یک نفر پیدا شود که نورافکنی بیندازد، اینها چه حالی دارند و نسبت به او چه موضعی میگیرند؟ شما همان کسی هستید که نورافکن میاندازد. لذا با روحانیت اسلام و بخصوص با روحانیت شیعه مخالفند؛ علتش هم این است که روحانیت شیعه مستقل است.

مقابله روحانیت با ظلم و زور

رابطه‌ی من و شما خیلی خوب است. بنده به اصطلاح جزو دستگاه حاکم کشورم، شما هم طلبه و روحانی و مدرّس‌اید؛ با یکدیگر هم خیلی رفیقیم؛ من شما را خیلی دوست دارم، شما هم به من لطف دارید؛ اما این به خاطر ارتباط طلبگی و روحانی و به خاطر مسأله‌ی معنوی ماست. روحانیت شیعه زیر بار هیچ زور و قدرتی نمی‌رود و مرعوب نمیشود. روحانیت شیعه اگر احساس تکلیفی کرد، ملاحظه‌ی کسی را نمیکند. نه این که استثناء ندارد؛ چرا، استثناء هست. آدم بد همه‌جا هست؛ در میان اولاد پیغمبران و ائمه هم آدم بد داشتیم؛ اما طبع روحانیت شیعه این است. روحانیت شیعه برای نماز جمعه‌اش، از اداره به او کاغذنوشته نمیدهند. آقای محمدی امام جمعه اگر بخوهد در مصر و عربستان سعودی و کشورهای دیگر نماز جمعه بخواند، باید یک کاغذنوشته از اداره بیاورند به او بدهند و بگویند این را بخوان؛ اما این جا آقای محمدی ما هر چه بخوهد، بیان میکند؛ این درست است. این را فهمیده‌اند و اطلاع دارند؛ لذا از امثال آقای محمدی میترسند. آنها از زبان گویا میترسند. اگر این زبان گویا پشتوانه‌ی فکر و اندیشه‌ی عمیق و غزیر اسلامی هم داشته باشد، آنها بمراتب بیشتر میترسند؛ آن وقت مثل مطهری را شهید میکنند.

عمق بخشیدن به تحصیل دینی در حوزه‌های علمیه

تفاوت وظیفه امروز حوزه‌های علمیه نسبت به

گذشته

استفاده از وسایل متنوع برای تبلیغ

راز موفقیت شهید مطهری در مبارزه با افکار

التقاطی

اولین امر لازم در حوزه‌های علمیه

مخالفت دشمن با حضور فعال روحانیت

تلاش برای رونق یافتن حوزه‌های علمیه در سراسر

کشور

عمق بخشیدن به تحصیل دینی در حوزه‌های علمیه

تفاوت وظیفه امروز حوزه‌های علمیه نسبت به گذشته

امروز وظایف حوزه بمراتب از وظایف حوزه در آن روز سنگین‌تر است. البته بعد از آن سال‌ها من دیگر از حوزه‌ی کرمان خبری نداشتم؛ اما با روحانیت کرمان آشنا بوده‌ام؛ بارها به کرمان آمدم و در همین مسجد جامع منبر رفتم. کرمان علمای محترم و روحانیون و وعاظ خوبی داشت که مردم را هدایت می‌کردند؛ جوان‌ها از اینها راضی بودند؛ در میدان مبارزه وارد بودند و شخصیت‌های نظیف و نزیه‌ی به حساب می‌آمدند. البته از آن گذشتگان کمتر کسی باقی مانده. بعضی از دوستان را امروز زیارت کردم؛ بعضی هم شنیدم کسالت دارند و در منزل هستند؛ خداوند ان شاء الله به آنها هم شفای عاجل عنایت کند.

امروز وظایف حوزه‌های علمیه با گذشته تفاوت‌های زیادی کرده است. حوزه‌ی علمیه فقط برای اقامه‌ی جماعت نیست. منبر رفتن به صورت سنتی هم اگر محتوای عالی و پُر مغزی نداشته باشد، کافی نیست. امروز شما ببینید وسایل تبلیغ در دنیا چقدر متنوع شده؛ این طرف دنیا یک نفر جوان پای یک دستگاه کوچک مینشیند و افکار، تصورات، تخیلات، پیشنهادهای فکری و پیشنهادهای عملی را از سوی هر کسی - بلکه هر ناکسی - از آن طرف دنیا دریافت میکند. امروز اینترنت و ماهواره و وسایل ارتباطی بسیار متنوع وجود دارد و حرف، آسان به همه جای دنیا میرسد. میدان افکار مردم و مؤمنین، عرصه‌ی کارزار تفکرات گوناگون است. امروز ما در یک میدان جنگ و کارزار حقیقی فکری قرار داریم. این کارزار فکری به هیچ وجه به زیان ما نیست؛ به سود ماست.

اگر وارد این میدان بشویم و آنچه را که نیاز ماست - از مهمات تفکر اسلامی و انبارهای معارف الهی و اسلامی - بیرون بکشیم و صرف کنیم، قطعاً بُرد با ماست؛ لیکن مسأله این است که ما باید این کار را بکنیم.

استفاده از وسایل متنوع برای تبلیغ

امروز حوزه‌های علمیه وظیفه‌ی هدایت قشرهای گوناگون را در سطوح مختلف بر عهده دارند. البته من اعتقاد دارم که تبلیغ سنتی ما - که مسجد و منبر و سخنرانی روبه‌روست - بدیل ندارد؛ این را باید حفظ کنیم. این که شما بنشینید بایک نفر روبه‌رو صحبت کنید؛ نگاه شما به او بیفتد، نگاه او به شما بیفتد و نفس گرم شما به او برسد، این چیز خیلی خوبی است؛ این را باید حفظ کنیم؛ لیکن این کافی نیست. امروز وسایل تبلیغ نوشتاری و گفتاری به قدری متنوع و زیاد است که اگر روحانیت دین از این قافله عقب بماند، قطعاً یک خسارت بزرگ تاریخی برای او پیش خواهد آمد.

راز موفقیت شهید مطهری در مبارزه با افکار التقاطی

جناب آقای جعفری فرمودند که مرحوم شهید مطهری (رضوان الله علیه) در میدان مبارزه‌ی با افکار التقاطی فعال بود؛ حقیقتاً هم پهلوان این میدان بود؛ اما شهید مطهری چرا موفق شد؟ چرا این اثر عمیق و گسترده را از جهت ایجابی و سلبی در جامعه‌ی فکری ما گذاشت؟ چون برای آماده‌سازی خود، تلاش فراوان علمی کرده بود؛ بعد هم برای خرج کردن این ذخیره‌ی علمی، به هیچ وجه سستی و کوتاهی نکرده بود. مرحوم مطهری آرام نداشت؛ مرتب مشغول یادداشت کردن، تنظیم یادداشت، مرتب کردن سخنرانی‌هایی که خود او انجام داده بود، به دست آوردن شواهد گوناگون و نوبه‌نو در زمینه‌های فکر و اندیشه‌ی مذهبی و دینی، و پاسخگویی به انحرافات بود. در این مرد اصلاً تنبلی وجود نداشت؛ لذا با آن ذخیره‌ی علمی و کارآمدی عملی توانست اثر بگذارد. امروز ما حقیقتاً ریزه‌خوار سفره‌ی انعام فکر شهید مطهری هستیم - در این هیچ تردیدی نیست - و فضای فکری جامعه همچنان مرهون فکر او در زمینه‌های گوناگون، چه در زمینه‌های فلسفی، چه در زمینه‌های اجتماعی دینی، و چه در زمینه‌های سیاسی دینی است. ما امروز به ایشان احتیاج داریم؛ ولی آن هم باز کافی نیست. خیلی از حرف‌ها جدیدتر و تازه‌تر است؛ خیلی از شائبه‌ها و اشکالات و شبهات بعد از حرف‌های شهید مطهری به وجود آمده؛ باید برای اینها آماده‌ی پاسخ بود؛ لذا حوزه‌های علمیه وظیفه‌ی سنگینی بر عهده دارند.

اولین امر لازم در حوزه‌های علمیه

پس اولین چیزی که در حوزه‌های علمیه لازم است، عمق بخشیدن به تحصیل دینی است؛ باید



درس خواند، باید کار کرد. حوزه‌های علمیه باید صادرات فکری داشته باشند؛ باید روحانی عالم و فرزانه تربیت کنند؛ باید روحانی پاکیزه و پاکدامن پرورش دهند؛ باید روحانیونی پرورش دهند که با مسائل سیاسی عالم آشنا باشند و دنیا را بشناسند. یکی از اشکالات کار ما، نشناختن وضع زمانه است. بعضیها علم و تقوا هم دارند، اما در عین حال نمیتوانند جایگاه و سنگری را که باید در آن بایستند و کار کنند، بشناسند؛ مثل کسی که در بین جبهه‌ی خودی و دشمن، سنگر و جایگاه خودش را گم میکند و جهت دشمن را اشتباه میکند؛ آتش هم میگیرد، اما گاهی آتش را روی سر دوستان میریزد. نشناختن فضای جغرافیای سیاسی و فکری دنیا و همچنین نقطه‌ی تمرکز و خط نگاه و امتداد تیر دشمن - که از کمان حقد و کینه‌ی او پرتاب میشود - ما را خیلی دچار اشکال میکند. باید در زمینه‌ی علمی کار کنیم؛ در زمینه‌ی سیاسی هم برای خودمان آگاهی درست کنیم؛ خود را پاکیزه کنیم و از لحاظ شخصی هم اهل تزکیه باشیم. روحانی، مظهر پاک‌ی و پاکیزگی است.

✪ مخالفت دشمن با حضور فعال روحانیت

امروز یکی از آماج‌های حملات دشمنان بلاشک روحانیت است. روحانیت را با کلیتش میخواهند از بین ببرند؛ در این هیچ تردید نکنید. درست است که در بین روحانیون کسانی را برای آماج قرار دادن، هدف قرار میدهند و برایش اولویت قائل میشوند؛ اما در نهایت، از نظر دشمن، کلیت روحانیت مخمل و مضر و مزاحم است؛ چون روحانیت پایبند به معارف دینی است، مگر آن روحانیی که به‌طور کامل در دام شیطان غلتیده باشد؛ که البته چنین چیزی هم خیلی کم اتفاق میافتد. امروز روشنگری دینی مهمترین زرهی است که جامعه‌ی اسلامی ما میتواند بر تن خودش بکند و در مقابل حملات دشمن بایستد؛ لذا با روحانیت و حضور فعال روحانی مخالفند. اگر روحانی مؤمن و فعال و کارآمد و هوشمند و هوشیاری باشد، با او بیشتر مخالفند و او را بیشتر آماج حملات خودشان قرار میدهند. لذا امروز حفظ حوزه‌های علمیه و تربیت طلاب فاضل و علمای بزرگ یک وظیفه‌ی اساسی است؛ این وظیفه در کرمان هم وجود دارد، در شهرستان‌های این استان هم وجود دارد، در همه جای کشور هم وجود دارد. باید فضایی آگاه، عالم، فقیه، فیلسوف، متکلم، مفسر و محدث که در عین حال با مسائل جهان و تاریخ و عملکردهای دشمن آشنا باشند، در حوزه‌های علمیه تربیت شوند. برای این هدف باید فکر کرد.

✪ تلاش برای رونق یافتن حوزه‌های علمیه در سراسر کشور

امروز خوشبختانه برخی از حوزه‌های بزرگ ما از این لحاظ پیشرفت‌های زیادی داشته‌اند. امروز حوزه‌ی قم، حوزه‌ی بسیار بابرکت و با عظمتی شده است. امروز حوزه‌ی قم از جهت تنوع، نوآوری، آشنایی با مسائل روز و در برخی از موارد حتی از جهت تعمق، از گذشته‌ی خود جلوتر

است. حوزه‌ی قم، حوزه‌ی بسیار بابرکتی شده است؛ لیکن این کافی نیست. حوزه‌ها در همه‌ی نقاط کشور باید رونق پیدا کنند و علمای بزرگ در حوزه‌ها مستقر شوند؛ همچنان که بودند. در همین استان کرمان شما من بعضی از علما و فقهای بزرگ را زیارت کرده بودم؛ در کرمان، مرحوم آقای صالحی؛ در رفسنجان، مرحوم آقای غروی و مرحوم آقای نجفی؛ اینها مجتهدان مسلم بودند؛ تحصیلکرده و درس خوانده بودند. در شهرستان‌های دیگر هم علمای بزرگ و محترمی بودند که بنده آنها را از نزدیک ندیده بودم و نمیشناختم. فضلالی درس خوانده و برجسته‌ی حوزه‌ی قم بعد از پایان تحصیلاتشان و بعد از گرفتن توشه‌ی لازم باید برگردند و در این حوزه‌ها مستقر شوند و این حوزه‌ها را بسازند.

شما ملاحظه کردید که آقای جعفری در گزارش خود گفتند از دو هزار و پانصد مسجد استان، پانصد مسجد چون امام جماعت دارد، پس فعال است؛ یعنی دو هزار مسجد امام جماعت ندارد. اگر این آمار را درست شنیده باشم، آمار خوبی نیست. بسیاری از جاها مسجد ندارد. یقیناً روستاها و نقاط دورافتاده‌ی وجود دارد که مردم مؤمن و جوان‌های با استعدادی در آن جا زندگی میکنند، اما مسجد و روحانی و ملجأ ندارند؛ باید برای آنها کار و تلاش کرد.

امروز روحانیون در بخش‌های گوناگون حضور دارند، که در گذشته امکان حضور آنها نبود - مثل اداره‌ها، کارخانه‌ها، پادگان‌ها و دانشگاه‌ها - بنابراین باید متاع قابل عرضه‌ی آماده کرد و به اینها داد. خوشبختانه در معارف اسلامی ما متاع قابل عرضه‌ی ارزشمند دارای زاینده‌گی از لحاظ معرفتی، فراوان است. اگر کتابهای آقای مطهری مورد مطالعه و مذاقه قرار بگیرد، انبوهی از معارف را به ذهن و دل هر خواننده سرازیر میکند؛ اینها مهم و لازم است.

الزامات روحانیت

- ❖ خصوصیت حوزه‌های علمیه‌ی شیعه
- ❖ روحانیت، صف مقدم تحولات عظیم اجتماعی کشور
- ❖ لزوم جدی گرفتن نقش روحانیت و مساجد
- ❖ ارتباط با مردم در مسجد و جلسات مذهبی
- ❖ چگونگی ارتباط روحانیت با سیاست
- ❖ چیستی ارتباط روحانیت با سیاست
- ❖ حفظ قداست روحانیت و چگونگی آن
- ❖ کسب مهارت‌های دینی برای روحانیت
- ❖ مبارزه جدی روحانیت با خرافات

❖ خصوصیت حوزه‌های علمیه‌ی شیعه

آنچه ما طلبه‌ها در هر جا که هستیم - چه در قم، چه در مشهد، چه در حوزه‌های شهرستانها و چه شاغل به تحصیل، چه شاغل به شغل ملایمی و طلبگی و روحانی، چه شاغل در دستگاههای دولتی و اجرایی - باید بدانیم، این است که امروز روحانیت در کشور ما یک نقش ممتاز و بینظیری دارد.

این که میگوییم «امروز»، این نه به خاطر فقط شرایط خاص جمهوری اسلامی است؛ بلکه اساساً روحانیت شیعه همواره خصوصیتی منحصر بفرد داشته است و امروز هم که نظام جمهوری اسلامی برپاست و مسئولان آن بعضاً از خود این حوزه‌ها برخاسته‌اند و صبغه‌ی روحانیت و دینی در این حکومت مشهود است، باز حوزه‌های علمیه‌ی شیعه همان خصوصیت را حفظ کرده‌اند. آن خصوصیت چیست؟ آن عبارت است از «استقلال و مردمی بودن».

این، در هیچ جای دنیا وجود ندارد. مجامع روحانی، چه مسلمان، چه مسیحی، چه یهودی در غیر شیعه، مجامعی هستند که با مردم سر و کار دارند - یعنی مردم به کلیساها هم میروند - اما روحانی در آنجا، با پیشنهاد مسجد ما در اینجا، از زمین تا آسمان تفاوت دارد. او یک فردی است وابسته به یک تشکیلاتی که از ملحقات دولت و سلطه‌ی حاکم بر آن کشور است یا سلطه‌ای شبیه سلطه‌ی روحانیت مثل مسیحیها، که مثلاً کاتولیکهایشان به یک جای دیگر وابسته‌اند، پروتستانها به یک جای دیگر وابسته‌اند و فرقه‌های مختلفشان هر کدام به مراکز قدرت وابسته‌اند و نصب و

عزل میشوند؛ اما روحانیت شیعه این طور نیست؛

روحانی شیعه فقط متصل به مردم و برای مردم و در شئون روحانی، در خدمت مردم است؛ لذا تغذیه‌ی مالی روحانیون هم از مردم است. بارها بعضی از آقایان معتبر و معروف قم به بنده گفته‌اند که شما بیاید از منابع دولتی برای حوزه‌های یک بخشی را به عنوان شهریه جدا کنید؛ بنده سالهاست با این قضیه مخالفت کرده‌ام و گفته‌ام نمیکنم. خود من هم که شهریه میدهم، از جوهرات میدهم. این خیلی مهم است: پشتیبان ما مردمند. هر کدام از مسئولان روحانی هم که در کشور مشغول کارهای اجرایی هستند، در درجه‌ی اول، روحانی هستند و در درجه‌ی دوم، مسئول. یعنی اگر این مسئولیت را کنار بگذارند، یا از آنها بگیرند، یک روحانی اند و مشغول کار روحانشان هستند. این، پدیده‌ی خیلی بزرگ و مهمی است و باید مهم شمرد.

ارتباط با مردم هم یک ارتباط دو جانبه و تنگاتنگ است. مردم به روحانی میرسند، روحانی به مردم میرسد. رسیدگی روحانی به مردم هم فقط مسئله‌گویی نیست؛ در حالی که در بین ما این طوری جا افتاده است. روحانی گره‌گشایی میکند، مشورت فکری میدهد و حل و فصل خصوصتها و اختلافات را میکند؛ الان هم همین طور است. مینشینند، حرف میزنند، نصیحت میکند و دل به دل مردم میدهد. لذا هر جایی هم که منصوبان ما در مشاغل گوناگون هستند و رفقا و طلبه‌ها و فضایی را میفرستیم، سفارش من به آنها این است؛ مثلاً در مورد دانشگاه میگویم در دانشگاه آن طور رفتار کنید که گویا در مسجد پیشنهاد بد، با مردم مینشینید حرف میزنید، سؤال میکنند، جواب بدهید، گله‌گزاری دارند، مشکل دارند، مشکل روحی دارند، مشکل فکری دارند؛

روحانیت، صف مقدم تحولات عظیم اجتماعی کشور

یعنی همدلی با مردم. همین خصوصیت - با مردم بودن - باعث شده است که در تحولات عظیم اجتماعی کشور ما - که مهمترین کشور شیعه‌ی دنیاست - روحانیت پیشقدم باشد. شما ببینید کدام تحول بزرگ و اساسی - سیاسی محض - در کشور انجام گرفته است که در آن روحانیت در صف مقدم نباشد؛ از ایستادگی در مقابل دست‌اندازی اقتصادی خارجیها - مظهرش ماجرای تنباکو و «قرارداد رژی» در زمان میرزای شیرازی بود؛ نمونه‌ی دیگری در قرارداد «رویتر» بود که باز آنجا روحانیون مخالفت کردند؛

نمونه‌ی دیگری در شروع مشروطیت بود که روحانیون پیشقدم بودند، از نجف تا ادامه‌ی روحانیت در همه‌ی بلاد، و اگر روحانیون نبودند، امکان نداشت استبداد سلطنتی قاجاری از بین برود - تا قضایای بعد از مشروطیت که مخالفت‌های گوناگونی میشد. وقتی هم که عوامل روسها و بقیه‌ی دست‌اندازهای سیاسی در شهرها اخلاص میکردند، باز روحانیون همه جا پیشقدم، حفظ‌کننده و مهارکننده بودند. حتی اگر در یک قضیه‌ی سیاسی مردم هم دو دسته میشدند، در رأس این دسته



هم روحانی بود و در رأس آن دسته هم روحانی بود؛ یعنی مردم دل به روحانیت میدادند. در قضیه‌ی مشروطیت هم آن کسانی که مخالف مشروطه بودند - البته این را بدانید که از روحانیون کسی مخالف مشروطه نبود، بلکه مخالفت از وقتی شروع شد که ظهور و حضور انگلیسها و انگشت پنهانی آنها در مشروطه واضح شد؛ و آلا از اول هیچ کس حتی در نجف، که مدار کی وجود دارد، با مشروطه مخالفت نداشت - و در آنجایی که دو دسته شدند، باز مردم به اعتماد روحانی‌ای که در رأس کار بود، سر کار آمدند و دنبالش این فکر را گرفتند؛ در مشهد یک جور، در زنجان یک جور، در تهران یک جور، و در مناطق دیگر هم یک جور.

در قضیه‌ی ملی شدن صنعت نفت هم باز روحانیون بودند که جلو افتادند. اگر مرحوم آیه‌الله کاشانی نبود، مطمئن باشید که مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت به هیچ وجه در این کشور پا نمیگرفت. حالا یک عده به تعبیری که بنده کردم، نمک خوردگان نمکدان شکن هستند؛ نان نهضت ملی را میخورند، بعد به مرحوم آیه‌الله کاشانی بدگویی میکنند! در حالی که او جلودار این قضیه بود. و اگر او نبود، قطعاً مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت در این کشور، به جایی نمیرسید. بعد هم در انقلاب اسلامی که دیگر واضح است. ببینید، با مردم بودن این است. روحانی که راه افتاد، دنبالش مردم راه میافتند. فی‌الذوالی ابودلف ولت الدنیا علی اثره این خاصیت روحانی شیعه است. حالا انقلاب اسلامی پیروز شده است، گفتمان روحانی شیعی، یعنی اعتقاد به حاکمیت الهی و حاکمیت شریعت الهی، پیروز شده و در جامعه تطبیق پیدا کرده است و روحانیت هم با همان نقش مستقل خودش در صحنه است؛ اما نه هیچ مرجعی را دستگاه سیاسی تعیین میکند، نه هیچ روحانی‌ای را، ولی امام جمعه مستثناست؛ چون امامت جمعه از شئون حکومت است و حاکم وقت باید امام جمعه را معین کند. در عین حال، امام جمعه یک روحانی است؛ یک غیر روحانی و کسی که صلاحیت روحانی بودن را ندارد، نمیتوان به امامت جمعه منصوب کرد. باز شأن روحانی در درجه‌ی اول است و شأن جنبه‌ی سیاسی امامت جمعه در درجه‌ی بعد. این، خصوصیت ماست. حالا ما در دوران انقلاب اسلامی قرار گرفته‌ایم؛ شما جوانهایش هستید و ما پیر مردهایش؛ کسانی هم بعد از شما خواهند آمد و این سلسله ادامه پیدا خواهد کرد.

📌 لزوم جدی گرفتن نقش روحانیت و مساجد

وظیفه‌ی ما چیست؟ اولین وظیفه‌ی ما این است که این نقش روحانیت اصیل را جدی بگیریم. من بارها گفته‌ام که با همه‌ی این وسایل ارتباط جمععی که وجود دارد - البته روحانیت باید از همه‌ی این وسایل ارتباط جمععی استفاده کند؛ از اینترنت و تکنولوژیهای جدید ارتباطاتی باید همه‌ی روحانیت برای دین استفاده کند؛ همچنانی که از رادیو و تلویزیون و بقیه‌ی چیزها استفاده میکند - در عین حال، مسجد، جلسه‌ی مذهبی، نشستن روبه‌روی مردم، دهان به دهان و نفس به

نفس با مردم حرف زدن، یک نقش بیبدیل دارد و هیچ چیزی جای این را نمیگیرد و این هم مال شماست. گروههای سیاسی خودشان را میکشند که بتوانند یک چنین نقشی را به دست آورند؛ اما نمیشود. شما که معمم و روحانی هستید، یا آن خانم طلبه یا مبلغ، وقتی در مقابل مخاطبان خود قرار میگیرد و میدانند روحانی است، دلدادگی و اعتماد به او، از نوع دیگری است و ربطی به اعتماد به بقیه‌ی گویندگان و سخنوران ندارد. ما باید این نقش را قدر بدانیم؛ قدر مساجد را بدانیم؛ قدر جلسات مذهبی را بدانیم. و مسجد مورد بیاعتنایی قرار نگیرد. من با روحانیونی که در یک اداره‌ای مشغول کار میشوند، در حالی که پیشنهاد فلان مسجد هم هستند، مخالفم؛ چون یک روز در هفته، دو روز در هفته، سه روز در هفته برای اقامه‌ی نماز جماعت به مسجد نمیروند. میگوییم چرا؟ میگوید گرفتار شدم؛ سرم شلوغ بود. یا میروند نماز، ولی دیر میروند؛ مردم در صف جماعت منتظر نشسته‌اند؛ حالا آقا بعد از مدتی دوان دوان می‌آید؛ گاهی یک کیف سامسونت هم دستش است! من با این روش موافق نیستم. پیشنهاد مسجد، باید مسجد را خانه‌ی خود، جایگاه خود و اداره‌ی خود بدانند؛ وقتی وارد مسجد شد، «کالسمک فی الماء» باید باشد؛ احساس کند که اینجا جای اوست و عجله‌ای برای بیرون رفتن از مسجد نداشته باشد؛ این درست است. جلسات مذهبی هم همین طور است. البته در درجه‌ی اول مسجد، بعد هم در درجه‌ی بعد، جلسات مذهبی و عرفیات فراوانی که ما در این زمینه بحمدالله داریم. این اولین وظیفه‌ی ماست و این را باید قدر بدانیم.

🔷 ارتباط با مردم در مسجد و جلسات مذهبی

همان‌طور که عرض کردیم، این ارتباط با مردم که در مسجد و جلسات مذهبی هست، از آن کارهای اثرگذار است؛ ولی شرایطی دارد. من سالها پیش - شاید چهل، پنجاه سال قبل - یک کتاب از مرحوم شیخ محمد باقر بیرجندی - که از علما و بزرگان خراسان و از شاگردان میرزای شیرازی بوده است؛ پدر مرحوم آیتی بیرجندی که او هم از علمای بزرگ بود. ما مرحوم آیتی را دیده بودیم - به نام «لؤلؤ و مرجان در شرایط پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان» (شاید هم از مرحوم آ میرزا حسین نوری است؛ الان شک کردم) دیدم. آن روز، یعنی صد سال قبل، یک عالم حرّ فاضل درس خوانده‌ای برای پله‌ی اول و دوم منبر روضه‌خوانان شرایط قائل میشد. من عرض میکنم این شرایط، امروز شده هزار برابر. شما با همه‌ی قشرها مواجه میشوید و باید خودتان را آماده کنید. جامعه‌ی روحانیت در مجموع با قشر عامی، با قشر تحصیلکرده، با جوانان، با پیر، با زن، با مرد، با فقیر، با غنی، با وابستگان به جناحهای مختلف سیاسی، مواجه میشود و باید برای همه‌ی اینها خودش را آماده کند. ببینید، چقدر سخت است.

❁ چگونگی ارتباط روحانیت با سیاست

یکی از چیزهایی که برای ما خیلی مهم است، مسئله‌ی «ارتباط با سیاست» است. اولاً سال‌های متمادی سعی کردند که مقوله‌ی دین را از مقوله‌ی سیاست جدا کنند. با اینکه انقلاب اسلامی پیروز شده و سیاست دینی در کشور، محور همه‌ی فعالیتهاست و مسئله‌ی الهام‌گیری و سرچشمه پیدا کردن سیاست از دین - نه دین از سیاست، بلکه سیاست از دین - جزو عرفهای رایج ملت‌های مسلمان شده، هنوز دارند تلاش میکنند، بلکه بتوانند این عُرف را بشکنند. اگر با لایه‌های عمیق‌تر تبلیغات سیاسی جهانی - غیر از این لفاظیهای سیاسی که رادیوهای بیگانه میکنند - آشنا باشید، میبینید همین حالا دارند تلاش میکنند که دین را از سیاست جدا کنند. آنها دنبال این هستند که سیاستمدارها بدون ارتباط با دین و بدون اعتنای به دین، کار خودشان را بکنند و آخوند و مبلغ دین هم فقط احکام فردی و شخصی و طهارت، نجاست و دم‌آلودگی و حداکثر مسئله‌ی ازدواج و طلاق را برای مردم بیان کند. اولین حادثه‌ای که در اسلام، در دورانی که پیغمبر از فشار مخالفان در مکه خلاص شد، اتفاق افتاد، چه بود؟ تشکیل حکومت. پیغمبر به مدینه آمد و حکومت تشکیل داد. پیغمبر نیامد مدینه که بگوید من عقاید شما را اصلاح میکنم، احکام دینی را برایتان بیان میکنم، شما هم یک نفر را به عنوان حاکم برای خودتان انتخاب کنید؛ چنین چیزی نبود، بلکه پیغمبر آمد و از مده‌ی سیاست را به دست گرفت. ایشان از اول که وارد شد، خط مشی نظامی، سیاسی، اقتصادی و تعامل اجتماعی را طراحی کرد. چطور این دین به خط مشیهای سیاسی و نظامی و اقتصادی و اجتماعی کاری نداشته باشد و در عین حال، دین همان پیغمبر هم باشد؟! در مطلب به این روشنی، خدشه میکنند! این در باب ارتباط با سیاست، که پایه‌ایترین مسئله است.

❁ چیستی ارتباط روحانیت با سیاست

اینکه ما میگوییم روحانیون - حالا روحانیونی که درگیر کار سیاسی هم نیستند؛ روحانی است، مدرّس است، پیشنماز است، مشغول یک شأنی از شئون روحانی است - سیاسی باشند، یعنی چه؟ این، آن نکته‌ی اساسی است؛ یعنی قدرت تحلیل سیاسی داشته باشد. من همیشه به دانشجویها و طلبه‌ها میگویم، به شما هم عرض میکنم، و این به همه‌ی روحانیت مربوط میشود: باید سیاسی باشید؛ منتها نه به معنای ورود در باندها و جناحهای سیاسی؛ نه به معنای ملعبه و آلت دست شدن این یا آن حزب یا گروه سیاسی، یا سیاست‌بازان حرفه‌ای؛ این مطلقاً مورد نظر نیست؛ بلکه به معنای آگاهی سیاسی، قدرت تحلیل سیاسی، داشتن قطب‌نمای سالم سیاسی که جهت را درست نشان بدهد. گاهی ما طلبه‌ها اشتباه میکنیم؛ قطب‌نمای ما درست کار نمیکند و جهت‌یابی سیاسی را درست نشان نمیدهد. این، چیزی نیست که به خودی خود و یک شبه به وجود بیاید؛ نه، این مُراولت در کار سیاست لازم دارد؛ باید با مسائل سیاسی آشنا شوید، حوادث سیاسی کشور

را بدانید و حوادث سیاسی دنیا را بدانید. طلبه‌ها امروز به اینها نیاز دارند. یک گوشه‌ای نشستن، سر خود را پایین انداختن، به هیچ کار کشور و جامعه کاری نداشتن و از هیچ حادثه‌ای، پیش‌آمدی، اتفاق خوب یا بدی خبر نداشتن، انسان را از جریان دور می‌کند. ما مرجع مردم هستیم؛ یعنی مورد مراجعه‌ی مردمیم و اگر خدای نکرده یک علامت غلط نشان بدهیم، یا یک چیزی که مطلوب دشمن است بر زبان ما جاری بشود، ببینید چقدر خسارت وارد می‌کند. بنابراین، یک وظیفه‌ی مهمی که امروز ماها داریم، ارتباط با سیاست است. کناره‌گیری از سیاست درست نیست و کار روحانی شیعه نیست.

🏠 چگونگی حفظ قداست روحانیت

یک چیز دیگری که در باب روحانیت شرط و لازم است که مادقیقاً و جداً به آن توجه کنیم، مسئله‌ی حفظ قداست روحانی است. روحانیت دارای قداست است. مردم به من و شما که نگاه می‌کنند، به خاطر لباسمان، شأنمان و شغلمان، حساب خاصی برای ما باز می‌کنند و یک تقدسی قائلند. بعضی از گناهانی که خودشان می‌کنند، خیال می‌کنند ماها نمی‌کنیم؛ بعضی از کارهای خیری که خودشان انجام می‌دهند، خیال می‌کنند ما انجام می‌دهیم؛ خیال می‌کنند ماها دائم در حال ذکر الهی و توجه به پروردگار - که غالباً از آن غفلت می‌شود - هستیم؛ یک چنین تصوراتی درباره‌ی ما دارند. البته این تصورات را نباید تقویت کرد. امام سجاد (سلام‌الله‌علیه) در یکی از ادعیه‌ی صحیفه‌ی ثانیه‌ی سجاده‌ی از خدای متعال شش چیز می‌خواهد، که یکیش این است: «و لَبَّأً رَاجِحاً»؛ باطنم از ظاهرم بهتر باشد. ماها در این زمینه گرفتاریم. باید باطنمان از ظاهرمان بهتر باشد. این قداست را چگونه حفظ کنیم؟ حفظ قداست با سلامت مالی، سلامت اخلاقی و حفظ زنی‌طلبگی است. نمی‌گوییم عبای پاره به دوشمان بیندازیم؛ معنای زنی‌طلبگی این نیست. معنایش این است که در دنیا طلبی مثل دنیا طلبان عمل نکنیم؛ هر چه هوس کردیم، بخواهیم. من قبلها روایتی دیدم که هر کس هر چه دلش خواست بپوشد، هر چه دلش خواست بخورد و هر مرکوبی که دلش خواست سوار شود، این شخص پیش خدای متعال ملعون است. این شأن پولدارها و پول پرستهاست. ما هم فلان چیز را هوس می‌کنیم، اما حالا پول نداریم، به مجردی که پول گیرمان آمد، فوراً می‌رویم آن را تهیه می‌کنیم؛ منتظریم که از این صد جزء اشراف‌گیری، وقتی این یک جزئش فراهم شد، نود و نه جزء دیگر را هم در فرصتهای دیگر همین‌طور بتدریج فراهم کنیم. این شأن طلبگی نیست. شأن طلبگی این است که انسان یک زنی متوسطی همراه با قناعت، سلامت مالی و سادگی به‌طور نسبی برای خودش نگه دارد. سلامت اخلاقی، خیلی مهم است. آن وقت قداست حفظ خواهد شد. یک وقتی به مناسبتی خدمت امام رسیدیم؛ صحبت راجع به یک روحانی بود که یک تخلفی کرده بود و امام با ما مشورت می‌کردند که با او چگونه رفتار شود. من

به ایشان مفصل گفتم که این پیروزی شما در انقلاب، محصول هزار سال آبروی روحانیت شیعه است - و الا چرا باید وقتی یک مرجع به میدان آمد، مردم این طور به دنبالش بیایند و جانشان را فدا کنند، که در نهضت امام بزرگوار ما کردند. هزار سال آبروی شیعه متراکم شد تا به اینجا رسید که یک مرجعی مثل امام بزرگوار ما که جرئت داشت، شجاعت داشت، قابلیت داشت، روح فداکاری و آگاهی به زمان داشت، پا بگذارد وسط میدان، و مردم هم به دنبالش بیایند - حالا بعضی از این هم لباسهای ما مثل موربانهای که در یک بنایی بیفتند، دارند این آبروی هزار ساله را ذره ذره میخورند و از بین میبرند؛ ایشان هم این معنا را تصدیق کردند. واقع قضیه همین است. باید مراقب باشیم ما جزو آن موربانها نباشیم. خدای نکرده هر عمل زشت و وقیح و یک کار نامناسبی که از یکی از ماها سر بزند، رخنه‌ای در آن ذخیره‌ی ارزشمند هزار ساله‌ی روحانیت و علمای شیعه است.

کسب مهارت‌های دینی برای روحانیت

یکی از کارهای دیگر ما که مهم است، کسب مهارت‌های دینی است. ما باید در رشته و حرفه‌ی خودمان مهارت پیدا کنیم. باید عالم و با سواد بشویم؛ فارسیاش این است. در دوران مبارزات و بحبوحه‌ی مبارزات - که دائم ما را می‌گرفتند و آزاد می‌کردند - یک مشت طلبه‌ی جوان با ما مرتبط بودند و ما با اینها کار سیاسی می‌کردیم. من به اینها می‌گفتم: بیمایه فطیر است. باید درس را هم بخوانید. آن رفقای که آن وقت ما در مشهد داشتیم - که از لحاظ سیاسی و انقلابی با ما مرتبط بودند - همه‌شان جزو طلبه‌های درسخوان بودند. باید با سواد شد و درس خواند. البته من اعتقادم بر این است که این درس خواندن، باید یک تحول عمیق و وسیع و همه‌جانبه‌ای در کیفیت تدریس و تدریس ما در سطح حوزه‌های کشور به وجود آورد، که حالا جای آن حرف اینجا نیست. ما نقصها و کمبودهای زیادی داریم که باید نظام درسی ما، آن کمبودها را جبران کند؛ نباید هم بگذاریم دیر بشود؛ اما به هر حال درس خواندن، با سواد شدن، با کتاب و سنت آشنا شدن، با مبانی معرفت دینی آشنا شدن؛ چه فقه، چه فلسفه، را باید یاد گرفت. باید انسان بتواند در میدان چالشهای فکری امروز دنیا سینه سپر کند. امروز دنیا، دنیای تعارض فلسفه‌ها و فکرهاست. یکی از دلایلی که انقلاب اسلامی توانسته است در مقابل کارشکنیهای غرب ایستادگی کند - که امروز هم پیش از ظهر اشاره‌ی مختصری کردم - همین است؛ ما فکر به میدان آوردیم؛ ما مثل یک کودتا عمل نکردیم. امروز تفکرات اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی، تفکرات سیاسی و اجتماعی غرب را به طور جد به چالش کشیده است؛ همین مسئله‌ی مردمسالاری دینی و مسئله‌ی پیگیری عدالت. اینها پرچم صلح را بالا می‌برند و می‌گویند: صلح! صلح! خیال میکنند که صلح به طور مطلق یک ارزش است؛ نه، صلح به طور مطلق یک ارزش نیست. صلح عادلانه یک ارزش است. و الا ظالمی که آمد خانه‌ی یک مظلومی را غصب کرد، با همدیگر اختلاف پیدا میکنند؛ آن مظلوم اعتراض میکند،

دعوا میکند؛ یکی بیاید بگوید صلح کنید؛ حالا پهلوی هم زندگی کنید! پس غضب خانه‌ی او چه میشود؟! بنابراین، صلح عادلانه مهم است. این مسئله‌ی عدالت و تعمیم آن به همه‌ی میدانهای قضاوت‌های سیاسی و اجتماعی، جزو افکار و نوآوری‌های جمهوری اسلامی در عرصه‌ی سیاسی دنیای امروز است که اینها را به چالش میکشد. پس پایه‌ی فکری را باید قوی کرد تا انسان در پیکار اندیشه‌ها و افکار گوناگون در امروز دنیا بتواند بایستد و جبهه‌ی خودش را حفظ کند.

عزیزان من! امروز تهاجم فرهنگی با استفاده از ابزارها و فناوری‌های جدید ارتباطی خیلی جدی است؛ صدها وسیله و راهرو اطلاعات به سمت فکر جوان و نوجوان ما وجود دارد؛ از انواع شیوه‌های تلویزیونی و رادیویی و رایانه‌ای و امثال اینها دارند استفاده میکنند و همین‌طور به صورت انبوه، افکار و شبهه‌های گوناگون را در آنها میریزند. باید در مقابل اینها ایستاد. امروز نمیشود به همان روشهای قدیمی خودمان اکتفا کنیم؛ البته که جوان نمی‌آید. جوان را باید بشناسید؛ فکر او را باید بشناسید؛ آنچه را که به او هجوم آورده، باید بشناسید. تا میکروب و بیماری را شناسید که علاج نمیتوان کرد. اینها همه ملایبی میخواهد. درس خواندن، مطالعه کردن و کار کردن، که همه‌ی اینها زیر عنوان مهارت‌های دینی خلاصه میشود.

مبارزه جدی روحانیت با خرافات

مسئله دیگر، مبارزه‌ی با خرافات است. در کنار ترویج و تبلیغ معارف اصیل دینی و اسلام ناب، باید با خرافات مبارزه کرد. کسانی دارند روز به روز خرافات جدیدی را وارد جامعه‌ی ما میکنند. مبارزه‌ی با خرافات را باید جدی بگیرید. این روش علمای ما بوده. مرحوم آقا جمال خوانساری، عالم معروف، مُحشّی شرح لمعه - که حاشیه‌های او را در حواشی شرح لمعه‌های قدیم دیده‌اید. نمیدانم حالا هم چاپ میشود یا نه. پسر مرحوم آقا حسین خوانساری (که پدر و پسر از علما و برجستگان تاریخ روحانیت شیعه‌اند) - سیصد سال پیش برای اینکه خرافات را برملا کند، کتابی به نام «کلثوم ننه» را نوشت، که الان هست. بنده چاپهای قدیمش را داشتم و اخیراً هم دیدم مجدداً چاپ شده است، که چاپ جدیدش را هم برای من آوردند. ایشان با زبان طنز، معروفترین خرافات زمان خودش را به زبان فتوای فقهای زنان در آورده و میگوید زنان پنج فقیه بزرگ دارند! یکیش، کلثوم ننه است! یکی، دده بزم آراست! یکی، بیبیشاه زینب است! یکی، فلان است. آن وقت از قول اینها مثلاً در باب محرم و نامحرم، در باب طهارت و نجاست و در باب انواع و اقسام چیزها، مطالبی را نقل میکنند. یعنی عالم دینی به این چیزها میپردازد. ما خیال میکنیم اگر با یک مطلبی که مورد عقیده‌ی مردم است و خرافی و خلاف واقع است، مقاومت کردیم، بر خلاف شئون روحانی عمل کرده‌ایم؛ نه، شأن روحانی این است. همین آیه‌ای که الان ابن آقای عزیزمان با صدای خوبی خواندند: «الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله و کفی بالله

حسیباً» در مورد چیست؟ این آیه در مبارزه‌ی با یک خرافه است. «و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مبديه و تخشى الناس والله احق ان تخشاه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکن لا یكون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا»؛ این آیه مربوط به قضیه‌ی «زید» است. آیه‌ی بعدی: «سنة الله فی الذین خلوا من قبل و کان امر الله قدراً مقدوراً. الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله» راجع به یک خرافه است. پیغمبر اکرم از طریق جبرئیل مطلع شد که زینب (دختر عمه‌اش) که یک روزی برای مبارزه‌ی با اشرافیگری، او را به عقد پسر خوانده‌ی آزاد شده‌ی خودش (یعنی زیدبن حارثه) درآورده بود، همسرش خواهد شد. پیغمبر زیدبن حارثه را که غلامش بود، خرید، آزاد کرد و به عنوان پسر خوانده‌ی خودش انتخاب کرد و بعد هم دختر عمه‌ی خودش زینب را - که جزو اشراف و خانواده‌ی قریش و بنی‌هاشم بود - به تزویج او در آورد. با هم زندگی میکردند. جبرئیل خبر داد که این زینب، زن تو خواهد شد. پیغمبر سکوت کرد، «و تخشى الناس والله احب ان تخشاه». بعد خود زید آمد و به پیغمبر شکایت کرد که من نمیتوانم با این خانم زندگی کنم؛ خانم و اشراف زاده و اعیان زاده، و من، غلام و سابقه‌ی بردگی؛ اصرار داشت که او را طلاق بدهد. پیغمبر اکرم سفارش کرد که: «امسک علیک زوجک»؛ او را نگهدار. «و تخفی فی نفسک ما الله مبديه». بعد بالاخره آنچه که تقدیر و امر الهی بود، انجام گرفت. پیغمبر هم که مطیع امر پروردگار است. زید، زینب را طلاق داد و پیغمبر زن پسر خوانده‌ی خودش را خواستگاری کرد و گرفت؛ و این در حالی بود که زن پسر خوانده را مثل زن فرزند میدانستند؛ خرافه یعنی این. بر حسب سنتهای قدیم جاهلی، مسلمانها هم هنوز در همان فکرها بودند که کسی زن پسر خوانده‌ی خودش را نمیتواند بگیرد؛ اما پیغمبر زن پسر خوانده‌ی خودش را گرفت. این است که میگوید: «الذین یبلغون رسالات الله»؛ یعنی ناظر بر این قضیه است. البته کلی است؛ اما در این قضیه وارد شده؛ مبارزه‌ی با خرافات این قدر مهم است. در مبارزه‌ی با خرافات شجاع باشید. البته خرافه چیست؟ خود این مهم است. بعضیها هستند که حقایق دینی را هم به عنوان خرافه انکار میکنند. ما کاری با آنها نداریم. آنچه که با کتاب و سنت متقن و معتبر ثابت شده، از دین است؛ چه حالا عقول بپسندند یا نپسندند. از این حمایت و دفاع کنید. آنچه که با دلیل معتبر ثابت نشده است و با مبانی و اصول دینی معارضه ندارد، درباره‌ی آن ساکت بمانید. آنچه که با یکی از اصول دینی معارضه دارد و مدرک معتبری ندارد، ردش کنید. این میشود خرافه، و معیار خرافه این است. امروز شما ببینید مدعیان ارتباط با امام زمان و ارتباط با غیب، با شکلهای مختلف در جامعه دارند کار میکنند. البته این همه نشانه‌ی این است که گرایش به دین، یک عنصر اصلی در زندگی مردم است. مردم به مسائل دینی علاقه دارند که آدم خرافه ساز می‌رود خرافه درست میکند؛ چون آن کالای اصلی در اختیارش نیست، کالای تقلبی را به میدان می‌آورد تا اینکه مردم را جذب کند. این نشانه‌ی گرایش مردم به دین است. اما

خوب، این خطرناک است. در مقابله‌ی با خرافات و آن چیزهایی که از دین نیست، شجاع باشید و بگویید. ملاحظه‌ی اینکه حالا ممکن است کسی بدش بیاید یا ممکن است چه بکند، نکنید؛ که غالباً در مواردی انسان متأسفانه میبیند که این مراعاتها هست.

آزاد فکری و عقلانیت شیعه، این دو عنصر در کنار هم، مایه‌ی افتخار ماست. تفکرات شیعه، عقلانی است. ما از اول تشیع در تعالیم ائمه (علیهم‌السلام) به سوی عقل، منطق و استدلال سوق داده شدیم و همین‌طور هم باید عمل بکنیم؛ حتی در فقه. شما ببینید شاگردان برجسته‌ی امام صادق و امام باقر (علیهم‌السلام) در مواردی با حضرت طوری حرف میزدند که حضرت با آنها استدلالی حرف میزدند. «يعرف هذا و اشباهه من كتاب الله عزّوجلّ: ما جعل عليكم في الدين من حرج»؛ یعنی به «زراره» یاد میداد که این طوری باید از کتاب خدا استفاده کنی؛ یعنی امام روش اجتهاد و استنباط از قرآن را به او یاد میدهد. ما از اول این طوری رشد کردیم؛ شیعه عقلانی و با آزادفکری رشد کرده است. این را باید قدر دانست و دنبال کرد.

تحول در حوزه علمیه

وجود ظرفیت و استعداد رشد نیروی انسانی در

حوزه‌های علمیه

آینده‌نگری در مورد حوزه علمیه و برنامه‌ریزی برای آن

وظیفه موثرین در حوزه

لزوم ایجاد تحول در کتب حوزه‌های علمیه

اصلاح و تکمیل ساختار حوزه‌های علمیه

ضرورت وجود آمار صحیح جهت ساماندهی حوزه

ایجاد کرسی‌های آزاداندیشی در حوزه‌های علمیه

توجه به ایجاد منزلت اجتماعی برای فضلا و اساتید حوزه

فرهنگسازی عمومی و انتشار تجربیات برجسته

حوزه‌های علمیه

و ...

وجود ظرفیت و استعداد رشد نیروی انسانی در حوزه‌های علمیه

از پیشنهادهایی که بنده در طول این سالها درباره‌ی حوزه‌ی علمیه کردم، چه در مجامع عام که با طلاب و فضلا و مدرسین جلسه داشتیم و صدها، گاهی هزارها نفر در او شرکت داشتند؛ چه در جلسات کوچک و خصوصیت‌ر که با بعضی از مسئولین حوزه یا بزرگان حوزه یا مراجع یا فضلا داشتیم و پیشنهادهایی دائم مطرح شده و گفته شده، خیلی‌هایش تا حالا تحقق پیدا نکرده، یا به صورت نیمه‌کاره و نیمه‌راهه تحقق پیدا کرده است، لیکن از حرکت پر جوش و خودجوش دینی و علمی که ناشی از انقلاب اسلامی است و از برکات انقلاب اسلامی است و فضیلت و ثواب آن برمیگردد به روح مطهر امام بزرگوارمان، ما مشاهده میکنیم میبینیم که این همه دستاورد را داشته‌ایم. خیلی از آن نظرات اصلاحی هنوز تحقق پیدا نکرده، اما تولید، کیفیت، نیروی انسانی زبده در این سطحی است که امروز ما داریم مشاهده میکنیم. یک نمونه‌اش را من امشب در گفته‌های آقایان دیدم که برای من واقعاً لذت‌بخش بود؛ نمونه‌های دیگرش را هم من در بعضی از جمعهای فضلا که با من ملاقات کردند، مشاهده کردم. جمعی از فضلاهای کاوشگر در علوم عقلی - فلسفه و کلام و عرفان و منطق و اینها - یکی دو سال پیش از این ملاقات کردند، آن جا هم من همین را دیدم؛ فضلائی که با دانشگاهها ارتباط دارند، جمعی با من ملاقات کردند، آن جا هم من همین انطباع و انعکاس را در ذهن خودم داشتم. این، خیلی نکته‌ی مهمی است. یعنی ظرفیت و استعداد رشد نیروهای انسانی در حوزه‌ی علمیه این است. این آب و هوا و شرایط طبیعی یک چنین اقتضائی دارد؛ ما به آن نرسیدیم و اینجور است؛ اگر برسیم، یقیناً چندین برابر، شاید ده برابر، فوائد و برکاتش بیشتر خواهد شد. این حالا نکته‌ی اول که من عرض میکنم.

من البته مطالبی را یادداشت کرده بودم که اینجا با شما در میان بگذارم، لیکن لزومی ندارد؛ وقت هم که البته نیست، لیکن اگر وقت هم بود، خیلی دیگر لزومی نداشت؛ چون بسیاری از این مطالبی که در ذهن من بود، از زبان شماها گفته شد. این خیلی برای من جالب و زیباست که میبینم این مطالب در ذهن برادرها هست. من فقط دو سه مطلب کوتاه را که وقت هم خیلی نگذرد، عرض میکنم:

آینده‌نگری در مورد حوزه علمیه و برنامه‌ریزی برای آن

یکی اینکه حوزه به مثابه‌ی یک کل که دارای ابعاد و اجزائی است، یک موجود زنده است. یعنی رشد دارد، نُکس دارد، تحرک و نشاط دارد، جمود و رکود دارد، حیات دارد، ممات دارد؛ یک موجود زنده است. دلیلش هم تاریخ حوزه‌های علمیه است. یک حوزه‌ی علمیه‌ای - مثلاً فرض کنید - مثل حوزه‌ی علمیه‌ی حله در قرن هفتم - حالا هفتم، اواخر ششم تا هفتم، تا اوائل هشتم هجری - یک حوزه‌ی پررونقی است. وقتی خواجه نصیر طوسی رفت حله، در آن جمعی از بزرگانِ علما که مجتمع بودند - آنطوری که من در ذهنم هست - ظاهراً حدود بیست نفر، بیست و پنج نفر عالم بزرگ بودند که یکی از آنها محقق حلی بود، یکی پدر علامه بود، یکی ابن سعید صاحب جامع‌الشرایع بود - یحیی ابن سعید حلی - و از این قبیل. این حوزه‌ی حله است. حوزه‌ی حله امروز وجود ندارد. حوزه‌ی نجف یک روزی بود که بعد از آن رونق اولیه، رکود پیدا کرد. آدم معروفی، شخص برجسته‌ای در حوزه‌ی نجف نبود؛ بعد شاگردان و حید بهبهانی مثل بحر العلوم و کاشف الغطاء و امثال اینها آمدند آن حوزه را آنچنان به رونق آوردند که به نظر من دو بیست سال است که ضرب دست آنها دارد حوزه‌ی نجف را پیش میبرد. هنر فقهی و عمق کار آنها، حوزه را با نشاط کرد و زنده کرد و همینطور زنده ماند بحمدالله تا دوران اخیر.

حوزه‌ی قم نبود؛ یک حوزه‌ی کمرنگ بی رونقی بود بعد از آن رونق اولیه‌ی عهد اسبق. حاج شیخ عبدالکریم حائری (رضوان الله تعالی علیه) آمد، حوزه جان گرفت؛ اینجوری است حوزه‌ی علمیه. امروز را نگاه نکنید؛ فردائی وجود دارد؛ این فردا چگونه است؟ این را شما باید معین کنید؛ امروز باید معین کند.

اگر امروز ارکان حوزه یعنی مدیران، صاحب‌نظران، اساتید، برجستگان همت بکنند، درست فکر کنند و برنامه‌ریزی کنند، حوزه بیست سال دیگر از لحاظ سطح و عمق و عرض و طول و توسعه‌ی نفوس، از حالا بمراتب بهتر خواهد بود. اگر حالا ما پیش‌بینی نکنیم، نه؛ هیچ معلوم نیست حوزه‌ی قمی در آینده با همین عرض و طول فعلی هم وجود داشته باشد. بزرگان، محققینی، علمای خوبی، فقهائی، فلاسفه‌ای از حوزه گرفته میشوند؛ میروند - ننقصها من اطرافها - جای اینها باید شخصیت‌هایی رشد کنند، ببالند؛ جای اینها را پر کنند و بیش از آنچه که آنها انجام دادند، انجام بدهند. اگر این کار شد، این آینده‌نگری انجام گرفت، فردا خوب خواهد بود. اگر این آینده‌نگری امروز در حوزه‌ی قم انجام نگیرد و به وضع موجود راضی باشیم؛ به همین که حالا حوزه را یک جوری اداره کنیم؛ به این اگر قناعت کنیم، فردا یا حوزه‌ای نداریم یا حوزه‌ای رو به انحطاط خواهیم داشت.



ما امروز داریم فکر روزی را میکنیم که کشور ما نفت نداشته باشد؛ انرژی، انرژی بدون نفت. کشوری که نفت ندارد، شاید در منابع دنیا هم نفت باقی نماند. دنیا دارد فکر انرژی آن روز را میکند. ما هم با این درسرهائی که ملاحظه میکنید، ایستاده‌ایم برای اینکه آن آینده را، امروز تأمین کنیم. اگر نکنیم، آن روزی که نفت تمام میشود، ما نیستیم، اما اثر سوء این عمل ما آن روز خواهد بود. ما مسئول خواهیم بود. باید این فکر را در حوزه نهادینه کنید. هم مدیران حوزه، هم شورای عالی حوزه، هم بزرگان حوزه، هم حضرات مراجع باید این را بدانند و به این توجه کنند که ما امروز باید به فکر حوزه‌ی قم یا اصفهان یا مشهد یا بقیه‌ی شهرها در بیست سال آینده باشیم؛ در سی سال آینده باشیم. سی سال آینده یعنی چه؟ یعنی دنیائی که احتمالاً هیچ شباهتی با امروز ندارد؛ از لحاظ امکان اثرگذاری، امکان تسخیر دلها، امکان تسخیر سرزمینها. بیست سال قبل این فناوری اطلاعات که این آقای عزیز به این خوبی آمدند اینجا شرح دادند، وجود نداشت؛ چیز کی بود، امروز ببینید چه خبر است!

آن روز ما وقتی که فکر امروز را بکنیم، امروز در خلأ باقی نمیمانیم. امروز در هر خانه‌ای، در هر مدرسه‌ای، در هر گوشه‌ای، به قول یکی از آقایان شاید در هر روستائی اگر برویم، از فناوری اطلاعات یک چیزی آنجا مشاهده میکنیم. حوزه‌ی علمیه می‌خواهد عقب بماند؟ سی سال آینده را به همین قیاس کنید؛ البته با یک شتاب بیشتری. یعنی شتاب علم در این بیست سالی که گذشت، یقیناً بمراتب کمتر خواهد بود از شتاب علم و پیشرفت علم و فناوری در بیست سالی که پیش روی ماست؛ در سی سالی که پیش روی ماست.

آن روز ای بسا صاحبان افکار گوناگون، مکاتب گوناگون، نحله‌های منحرف، صاحبان اغراض فاسده بتوانند خیلی آسان کلاسهای درس دانشگاههای شما را، مدرسه‌های شما را، فرزندان شما را در خانه‌هایتان در مشت بگیرند، در تصرف بگیرند؛ شما هم هیچ کار نتوانید بکنید. فکر آن روز را حوزه‌ی علمیه باید بکند. مسئول، حوزه‌ی علمیه است. مسئول دینداری مردم، روحانیت است. روحانیت هم مولود و ساخته‌ی دست حوزه‌ی علمیه است. با این نگاه مسئولیت را بسنجید؛ این جوری توزین بکنیم مسئولیت را تا بفهمیم بر دوش ما، بار سنگینی که هست، چیست. این یک نکته؛ مسئله‌ی آینده‌نگری.

🏠 وظیفه موثرین در حوزه

یک مسئله این است که تحول را مدیریت کنید. ببینید آقایان و خواهران عزیز! تحول اجتناب‌ناپذیر است. تحول، طبیعت و سنت آفرینش الهی است؛ این را بارها من مطرح کرده‌ام، گفته‌ام. تحول رخ خواهد داد. خوب، حالا یک واحدی را، یک موجودی را فرض کنیم که تن به تحول ندهد؛ از یکی از دو حال خارج نیست: یا خواهد مُرد یا منزوی خواهد شد. یا در غوغای اوضاع تحول یافته مجال زندگی پیدا نمیکند، زیر دست و پاله میشود، از بین میرود؛ یا اگر زنده بماند، منزوی خواهد شد. مثل همان انسان جنگلی که در روزنامه‌ی امروز یا دیروز - این یکی دو روزها - خواندیم؛ یک آدمی است چهل سال پیش، رفته در جنگل مازندران و یک ارتباط خیلی ضعیفی دارد با محیط بیرون خودش؛ منزوی میشود. میشود رفت، میشود از تحول دوری گزید،

اما با انزوا. اگر حوزه بخواهد از تحول بگریزد، منزوی خواهد شد؛ اگر نمیرد، اگر زنده بماند. البته مایه‌ی دین مانع مردن میشود، اما منزوی خواهد شد؛ روز به روز منزویتر خواهد شد. تحول حتمی است، منتها تحول دو طرف دارد: تحول در جهت صحیح و درست، تحول در جهت باطل و غلط. ما باید مدیریت کنیم که این تحول در جهت درست انجام بگیرد. این وظیفه‌ی مؤثرین در حوزه است. مدیران حوزه، فضلاء حوزه، صاحبان نظران حوزه باید همتشان این باشد. از تحول نباید گریخت. حالا آقایان بیان کردید در شیوه‌ی آموزش، در شیوه‌ی پژوهش، در شیوه‌ی پذیرش، در کتاب درسی؛ همه‌ی اینها تحول میخواهد. نگوئید ده سال پیش، پانزده سال پیش لازم بود، این برنامه را نوشتیم. خیلی خوب، آن برنامه مال ده سال پیش بود، ببینید شکل تکمیل یافته‌ی این برنامه چیست؟ تحول یعنی این؛ یعنی به روز بودن، بهنگام جلوفت، از حوادث عقب نماندن. البته حوزه‌های علمیه در برهه‌ی زمان معاصر به طور طبیعی کمی از زمان عقب ماندند. تقصیری هم البته متوجه کسی از این جهت نیست؛ چون پیدایش انقلاب و سرعت تحولاتی که ناشی از پیدایش این برق عظیم در جامعه بود، همه چیز را عقب نگه داشت. روشنفکری جامعه‌ی ما هم عقب است. دانشگاه‌های ما هم از آنچه که باید باشند، عقبند. حوزه‌ی علمیه هم عقب است؛ یعنی متناسب با تحول جامعه‌ی ما، این تحول عظیمی که پیدا شد در همه‌ی اطراف خودش و در سطوح گوناگون و تا اعماق زیادی تأثیر گذاشت، از این تحول عقبیم. حوزه یک مقداری عقب است، لیکن میتواند با سرعت لازم و با جدیت این را جبران کند.

تحول را باید پذیرفت و آن را باید مدیریت کرد. خیلی باید مراقب بود. ببینید اینجا صحبت مدرک شد. بنده جزو کسانی هستم که از اوائل بر روی مدرک مستقل حوزه‌ای تکیه کردم، الان هم اصرار دارم. مدرک؛ خود حوزه با اعتبار خودش نه به اعتبار وزارت علوم؛ چون اعتبار حوزه عمیق تر، ثابت تر و مهمتر از اعتبار هر وزارتتی است. با اعتبار خودش، حوزه مدرک بدهد. حالا اسم مدرک را هر چه میخواهند بگذارند. بعضی از دوستان اعتراض کردند که چرا میگریزید از اسم دکترا و کارشناسی ارشد و اسمش را گذاشته‌اید سطح سه و سطح چهار؛ اینها را من بحثی ندارم. اینها را بنشینند بحث کنند، هر جور تصمیم گرفتند، همان درست است؛ لیکن اصل مدرک را بنده قبول دارم، اما مدرک زدگی آفت مدرک است. طلبه برای مدرک درس بخواند، این عیب بزرگی است. این، همان خط میانه‌ی تحول است. این، مدیریت تحول در زمینه‌ی مدرک. مدرک بدهید، اما از مدرک‌گرایی و مدرک‌زدگی که ما همیشه آن را عیب تعلیمات جدید میدانستیم، پرهیز کنید. این یک نمونه است.

🔗 لزوم ایجاد تحول در کتب حوزه‌های علمیه

مسئله‌ی کتابهای درسی را که آقایان مطرح کردند، کاملاً درست است. بنده در قم - در یکی از سفرها، حالا درست یادم نیست که کی بود. یکی از آقایان گفتند ده سال است؛ من نمیدانم. من خیال میکردم سه چهار سال است - در جلسه‌ی فضلاء بحث کتاب درسی و تغییرات کتاب درسی را مطرح کردیم، بلافاصله باز خوردش به من رسید؛ مخالفتها! - که البته این مخالفتها از طرف من نادانسته هم نبود، میدانستم عده‌ای مخالف

میکنند با این قضیه - تغییر کتاب درسی لازم است، حتماً هم باید تغییر پیدا کند؛ در این هیچ شکی نیست. استدلالی که یکی از برادران ما اینجا ذکر کردند، من یادداشت کردم؛ استدلال بسیار متینی است که اگر قرار بود ما کتاب درسی را عوض نکنیم، باید همان «معالم» را میخواندیم، دیگر «قوانین» چرا نوشته شد؟ «رسائل» چرا نوشته شد؟ «فصول» چرا نوشته شد؟ «کفایه» چرا نوشته شد؟ خوب، این درست است؛ الان هم همین است. الان هم بایستی حتماً کتاب درسی تغییر کند؛ بایستی کاری کرد که هم طلبه، فهمیدن مطلب باشد، نه فهمیدن عبارت. هیچ هنری نیست در اینکه ما عبارت را جوری مغلق بگیریم، یا اگر تماماً هم مغلق بگیریم، بی مبالغاتی کنیم که عبارت بشود مغلق، تا طلبه مبالغی وقتش صرف این کار بشود. این چه هنری است؟ این چه لطفی دارد؟ چه خیری در این نهفته است. نخیر، عبارت را آنچنان واضح بیان کنیم که آن کسی که استعداد فهمیدن مطلب را دارد، راحت از عبارت، مطلب را بفهمد. استاد هم برای تفهیم عبارت دچار مشکل نشود و فقط مطلب را بیان کند.

کفایه را تبدیل کنیم به کفایه‌ی جدید؛ چه اشکال دارد؟ مکاسب را که در او شیوه‌ی شیخ در بیان مطلب، دائم آمد و رفت اجتهادی است؛ چون درس خارج شیخ انصاری است - مکاسب را دست کم نباید گرفت. حالا کی مثل شیخ انصاری است؟ این همه مکاسب نوشته‌اند. این درس خارج که حالا به صورت تدوین شده در آمده، خصوصیتش برای آن کسی که در درس خارج شیخ نشسته، خوب است؛ مطلب را دائم به این طرف بکشاند و به آن طرف بکشاند، دائم ابداع احتمال کند، اما برای کسی که میخواهد فقه استدلالی را از روی متن یاد بگیرد، نه؛ خوب نیست؛ طلبه دچار مشکل است - تسهیل کنند. همان مطالب شیخ را بیاورند در یک کتاب دیگری، منتها سراسر است و روشن. تحقیق شیخ را در هر مسئله‌ای قشنگ بیان کنند، اما متعبد و مقید باشند به همان که شیخ بیان کرده؛ او را بیان کنند در این کتاب جدید. این میشود مکاسب جدید، که لازم است. این عقیده‌ی من است. حالا ممکن است مسئولین حوزه و مدیران حوزه و بعضی از برجستگان حوزه نپسندند و این کار نشود، اما یک روزی بدون تردید خواهد شد. خوب، این، این طرف قضیه.

آن طرف قضیه، گفتیم باید تحول مدیریت شود. باید توجه شود که مایه‌ی علمی رقیق نشود، سطح مطلب شیخ پایین نیاید، سطح مطلب آخوند در اصول پایین نیاید. طلبه در خلأ داناتی نسبت به این مبانی که امروز در فقه و اصول ما عناصر مهم و اثر گذاری هست، قرار نگیرد؛ طلبه در خلأ قرار نگیرد. عبارات، عبارات صحیح و خوب و عربی باشد. بنده بعضی از نوشتجات حوزه را که ملاحظه میکنم، از این جهت ما یک خرده‌ای کمبود داریم، نقص داریم. یک نوشته‌ی متین قرص و محکمی که در همه‌ی مجامع علمی اسلامی وقتی که رفت - چون به زبان عربی است. زبان علمی ما زبان عربی است و همه میتوانند استفاده کنند - به عنوان یک اثر برجسته و ممتاز شناخته شود، ایراد لفظی و متنی و قلمی نداشته باشد. بنابراین تحول ناگزیر است. حالا این یکی دو مورد از موارد تحول بود؛ موارد زیادی هست؛ بسیاری از آنها را هم شما دوستان در بیاناتتان گفتید که مورد تأیید من هم هست. باید این تحول مدیریت بشود. این هم یک نکته است.

اصلاح و تکمیل ساختار حوزه‌های علمیه

حالا در زمینه‌ی تشکیلات هم، نظراتی هست. دوستان البته پیشنهادهایی کردید: اساسنامه نوشته شود، نظامنامه نوشته شود، چشم‌انداز نوشته شود؛ در بیانات آقایان بود. همه‌اش هم خوب است، همه‌اش هم درست است؛ منتها هیچکدام از اینها بدون یک مدیریت کارآمد امکان‌پذیر نیست. کلید همه‌ی اقدامهای مثبت سازمان یافته‌ی قابل انتظار نتیجه که آدم بتواند نتیجه را از آنها انتظار ببرد، مدیریت است.

ما باید مدیریت را در حوزه تکمیل کنیم. خوب، خوشبختانه در این سالهای اخیر بحث شورای عالی مدیریت و بحث نهاد مدیریت در حوزه مورد قبول قرار گرفت و اقدام شد و فواید و برکاتش را هم دارید میبینید. من امشب اطلاع پیدا کردم از بیانات آقایان، دوازده تا انجمن تخصصی در حوزه هست؛ انجمن علمی تخصصی. خیلی جالب است. بنده نمیدانستم این را: انجمن علمی اقتصاد، انجمن علمی روانشناسی، انجمن علمی رجال، انجمن علمی تاریخ. البته بعضیهایش را میدانستیم. این کار مدیریت است. اگر مدیریت نبود، چنین چیزی پیش نمی‌آمد، لیکن به آنچه که تاکنون در زمینه‌ی تشکیلاتی و سازمانده‌ی در حوزه انجام گرفته، مطلقاً نباید اکتفاء کرد. ما نواقصی داریم. اولاً شورای عالی - که نمیدانم آقایان شورای عالی تشریف دارند اینجا یا نه؟ - باید به مسئله‌ی سیاستگذاری خیلی اهمیت بدهد. مهمترین کار در مراحل اول و مراحل اصولی، سیاستگذاری است در حوزه‌های علمیه. این سیاستگذاری ابعاد گوناگونی دارد. ما مگر نمی‌گوییم میخواهیم علم تولید بشود و پیشرفت کند، خوب کدام علم؟ معنای پیشرفت علم فقه چیست؟ معنای پیشرفت علم اصول مثلاً چیست؟ پیشرفت کند یعنی چه؟ سمت و سوی این پیشرفت به سوی چیست؟ اینها همه سئوالهایی است که پاسخ لازم دارد. سیاستهایی که در مرکز شورای عالی نهاده میشود، به این سئوالها پاسخ میگوید؛ سیاستگذاری. چشم‌انداز روشنی برای آینده‌ی حوزه علمیه باید ترسیم شود. همانطور که در مسائل کشور چشم‌انداز بیست ساله تدوین شد، بیائید یک چشم‌انداز بیست ساله، ده ساله برای حوزه تشکیل بدهید. این کار شورای عالی حوزه‌ی علمیه است.

خوب، کی میتواند شورای عالی این کار را انجام بدهد؟ وقتی که افراد محترم شورای عالی برای این کار فرصت کافی بگذارند؛ متفرق باشند؛ یعنی عضویت در شورای عالی حوزه یک شأنی در کنار شئون اصلی به عنوان شأنی فرعی نباشد. خوب شما ببینید یک دانشگاه مدیریتش، یا فرض کنید که دستگاه سیاستگذارش چه جوری عمل میکنند؟ حوزه‌ی علمیه‌ی به این عظمت - حالا چه حوزه‌ی قم، چه حوزه‌ی مشهد، چه حوزه‌ی اصفهان - نمیتواند به صورت حاشیه‌ای اداره بشود. باید وقت بگذارند؛ این یک.

دوم اینکه باید یک بدنه‌ی کارشناسی بسیار قوی داشته باشند. خوشبختانه در حوزه ما این بدنه‌ی کارشناسی را - همین شماها؛ آقایانی که امشب صحبت کردند و بسیار دیگر از شماها که صحبت نکردید و شاید افراد زیادی در حوزه‌ی علمیه از این فضایی جوان و خوشفکر - داریم. اینها یقیناً یک بدنه‌ی کارشناسی خودکفا را تشکیل میدهند. ما از جهت مسائل حوزه‌ای، هیچ احتیاجی به کس دیگری نداریم و میتوان از این فضلا استفاده کرد. البته این بدنه‌ی کارشناسی باید کار کنند، تلاش کنند. اینها یکی از کارهایی است که شورای

عالی میتواند انجام بدهد. در زمینه‌ی تشکیلات حوزه و سازماندهی حوزه و در کنار شورایی‌عالی، مسئله‌ی نهاد مدیریت حوزه است، که بسیار مهم است. حتماً باید یک شورای برنامه‌ریزی برای حوزه وجود داشته باشد. همینی که در بیانات آقایان هم بود که برنامه‌ها گاهی ناهمخوانند. یا آن خواهران در زمینه‌ی برنامه‌های مربوط به خواهران گفتند که در سطوح مختلف، برنامه‌ها غیر منعطف است. این کاملاً اشکالات واردی است. کی میتواند این اشکالات را برطرف کند؟ یک هیئت برنامه‌ریز واقف و آگاه از پیشرفتهای برنامه‌ریزی مدرن. امروز برنامه‌ریزی، یک کار علمی است؛ مثل بقیه‌ی کارهای علمی. یک هنر ذاتی و فریحه‌ای نیست فقط؛ اگر چه حالا آن هم بی تأثیر نیست، اما امروز یک کار علمی است. از کسانی که تخصص این کار را دارند، استفاده بشود؛ در همان بدنه‌ی کارشناسی حضور پیدا کنند، برنامه‌ریزی کنند.

✿ ضرورت وجود آمار صحیح جهت ساماندهی حوزه

یکی از کارهایی که در سازماندهی حوزه لازم است، آمارگیری است، که من اشاره‌ای کردم وسط صحبت دوستان. ما از حوزه آمار درستی نداریم. به طریق اولی، آنوقت از مجموعه‌ی روحانیت در کشور آمار درستی نداریم. تعداد روحانیون در کشور، حدود تحصیلی اینها، میزان فضل اینها، تواناییهای تبلیغی اینها، تأثیرگذاری اینها در محیطشان؛ اینها چیزهایی است که اصلاً در آمارهای ما، در اطلاعات ما منعکس نیست؛ ما آمارگیری نداریم. آمارگیری هم یک دانش است. یکی از کارهایی که باید حتماً انجام بگیرد، سریع هم باید شروع بشود و چند سال هم طول خواهد کشید، اما برکاتش خیلی زیاد خواهد بود، همین مسئله‌ی آمارگیری است. از طلاب حوزه، از سطوحشان، از مقدار و اندازه‌ی درکشان از درسی که خوانده‌اند، پیشرفت تحصیلیشان، از اینها آمارگیری داشته باشیم، بدانیم زیر دست مجموعه‌ی مدیریت حوزه چیست، با چی می‌خواهد کار کند. این کمبود را هم ما داریم که البته آنوقت دنبال آمارگیری، نظام ارزشیابی پیش می‌آید؛ این هم یکی از چیزهایی است که در مسئله‌ی سازماندهی عرض میکنیم.

✿ ایجاد کرسی‌های آزاداندیشی در حوزه‌های علمیه

یکی از موضوعاتی که حتماً لازم است من عرض بکنم، مسئله‌ی آزاداندیشی است که در بعضی از صحبت‌های آقایان بود. چرا این کرسیهای آزاداندیشی در قم تشکیل نمیشود؟ چه اشکالی دارد؟ حوزه‌های علمیه‌ی ما، همیشه مرکز و مهد آزاداندیشی علمی بوده و هنوز که هنوز است، ما افتخار میکنیم و نظیرش را نداریم در حوزه‌های درسی غیر حوزه‌ی علمیه، که شاگرد پای درس به استاد اشکال کند، پرخاش کند و استاد از او استشمام دشمنی و غرض و مرض نکند. طلبه آزادانه اشکال میکند، هیچ ملاحظه‌ی استاد را هم نمیکند. استاد هم مطلقاً از این رنج نمیبرد و ناراحت نمیشود؛ این خیلی چیز مهمی است. خوب، این مال حوزه‌ی ماست. در حوزه‌های علمیه‌ی ما، بزرگانی وجود داشته‌اند که هم در فقه سلیقه‌ها و مناهج گوناگونی را میپیمودند، هم در برخی از مسائل اصولیتر؛ فیلسوف بود، عارف بود، فقیه بود، اینها در کنار هم زندگی



میکردند، با هم کار میکردند؛ سابقه‌ی حوزه‌های ما اینجوری است. یکی، یک مبنای علمی داشت، دیگری آن را قبول نداشت. اگر شرح حال بزرگان و علما را نگاه کنید، از این قبیل مشاهده میکنید.

مرحوم صاحب حدائق با مرحوم وحید بهبهانی، نقطه‌ی مقابل؛ هر دو در کربلا زندگی میکردند؛ معاصر، مباحثه هم میکردند با هم. یک شب در حرم مطهر سیدالشهدا (سلام الله علیه) اینها سر یک مسئله‌ای شروع کردند بحث کردن، تا اذان صبح این دو نفر روحانی ایستاده - حالا وحید بهبهانی آنوقت نسبتاً جوان بوده، اما صاحب حدائق پیرمردی هم بوده - بحث کردند! مباحثه هم میکردند با هم، منازعه هم میکردند، اما هر دو هم بودند، هر دو هم درس میگفتند. من شنیدم که شاگردان وحید - که وحید تعصب شدیدی علیه اخباریها داشت - مثل صاحب ریاض و بعضی دیگر از شاگردان وحید، میرفتند درس صاحب حدائق هم شرکت میکردند! اینجوری بوده؛ ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم. خوب، یکی مشرب فلسفی دارد، یکی مشرب عرفانی دارد، یکی مشرب فقهاتی دارد، ممکن است همدیگر را هم قبول نداشته باشند. من چند ماه پیش از این، در مشهد گفتم که مرحوم آ‌ش‌یخ مجتبی قزوینی (رضوان الله تعالی علیه) مشرب ضدیت با فلسفه‌ی حکمت متعالیه، مشرب ملاصدرا، داشت - ایشان شدید، در این جهت خیلی غلیظ بود - امام (رضوان الله علیه) چکیده و زبده‌ی مکتب ملاصدراست؛ نه فقط در زمینه‌ی فلسفیات، در زمینه‌ی عرفانی هم همینجور است. خوب، مرحوم آ‌ش‌یخ مجتبی نه فقط امام را قبول داشت، از امام ترویج میکرد تا وقتی زنده بود. ترویج هم از امام کرد؛ ایشان بلند شد از مشهد آمد قم، دیدن امام. مرحوم آ‌م‌ی‌ر‌ز‌ا آقای تهرانی در مشهد جزو برگزیدگان و زبندگان همان مکتب بود، اما ایشان جبهه رفت. با تفسیر حمد امام که در تلویزیون پخش میشد، مخالف بودند؛ به خود من گفتند؛ هم ایشان، هم مرحوم آقای مروارید، اما حمایت میکردند. از لحاظ مشرب و ممشا مخالف، اما از لحاظ تعامل سیاسی، اجتماعی، رفاقتی، با هم مأنوس؛ همدیگر را تحمل میکردند. در قم باید اینجوری باشد.

یک نفری نظر فقهی میدهد، نظر شادّی است. خیلی خوب، قبول ندارید، کرسی نظریه‌پردازی تشکیل بشود و مباحثه بشود؛ پنج نفر، ده نفر فاضل بیایند این نظر فقهی را رد کنند با استدلال؛ اشکال ندارد. نظر فلسفیی داده میشود همینجور، نظر معارفی و کلامیای داده میشود همینجور. مسئله‌ی تکفیر و رمی و این حرفها را بایستی از حوزه و رانداخت؛ آن هم در داخل حوزه نسبت به علمای برجسته و بزرگ؛ یک گوشه‌ای از حرفشان با نظر بنده‌ی حقیر مخالف است، بنده دهن باز کنم رمی کنم؛ نمیشود اینجوری، این را باید از خود داخل طلبه‌ها شروع کنید. این یک چیزی است که جز از طریق خود طلبه‌ها و تشکیل کرسیهای مباحثه و مناظره و همان نهضت آزادفکری و آزاداندیشی که عرض کردیم، ممکن نیست. این را عرف کنید در حوزه‌ی علمیه؛ در مجلات، در نوشته‌ها گفته شود. یک حرف فقهی یک نفر میزند، یک نفر رساله‌ای بنویسد در ردّ او؛ کسی او را قبول ندارد، رساله‌ای در ردّ او بنویسید. بنویسند، اشکال ندارد؛ با هم بحث علمی بکنند. بحث علمی به نظر من خوب است.

توجه به ایجاد منزلت اجتماعی برای فضلا و اساتید حوزه

یکی هم مسئله‌ی منزلت اجتماعی فضلا و اساتید است که این هم جزو مشکلات ماست. حالا یک پیشنهادی بعضی از دوستان کردند که حالا من مطرح میکنم و او اینکه هیئت علمی در قم تشکیل شود؛ یعنی هیئتهای علمی برای سطوح مختلف، برای رشته‌های مختلف رسمیت پیدا کنند که یک نفری به یک حدی که رسید، از یک آزمونی که عبور کرد، جزو هیئت علمی قم بشود. این یک عنوانی باشد. البته شبیه این را بنده چند سال قبل از این به آقایان محترم جامعه‌ی مدرسین عرض کردم که یک مقداری دامنه را وسیع بگیرند، که به آن شکلی که مورد نظر بود، ظاهراً عملی نبود و تحقق پیدا نکرد؛ اما حالا به این شکل مطرح است.

فرهنگسازی عمومی و انتشار تجربیات برجسته حوزه‌های علمیه

به هر حال کار در حوزه زیاد شده. آنچه که باید بشود یا تا حالا نشده و میبایست میشده، یا اگر هم مال گذشته نیست، از حالا به بعد باید بشود، صد برابر آن کارهایی است که ما تا حالا در حوزه کردیم و این صد برابر را میشود انجام داد؛ به شرطی که شماها حضور داشته باشید، دامن همت به کمر بزنید، شما وارد میدان باشید، هر کدامی در هر بخشی که نظر دارید و تخصص دارید، در آن بخش کار کنید و ان شاء الله مجموعه‌ی مدیریت از نیروی شما استفاده کند. من حالا این پیشنهادها را، بعضیهایش را که یادداشت کردم، لیکن مجموعه‌ی اینها هم ثبت شد، ضبط شد. به نظرم میرسد که خیلی خوب است، شاید هم لازم باشد که مجموعه‌ی این حرفه‌ای را که اینجا زده شد، تدوین کنند و به صورت یک کتاب در بیاورند، منتشر کنند؛ این به نظرم کار خیلی مناسبی است. حالا آدم دلش میخواهد که اینها در تلویزیون پخش شود، اما چون با ضرورتها و امکانات و اینها خیلی بنده آشنا نیستم، نمیدانم که چقدر آن کار عملی است؛ آن را نمیگویم؛ آن هم اگر بشود، خوب است؛ لیکن حداقلش این است که مجموعه‌ی دوستان ما - چه در دفتر اینجا، چه دوستانی که با دفتر مرتبطند در قم - بنشینند همین حرفها را استخراج کنند، ویراستاری کنند و همینها را پخش کنند. خود اینها خیلی فواید و برکاتی خواهد داشت؛ این خوب است.

از جمله‌ی پیشنهادهایی که شد و من خوشم می‌آید و میپسندم، این است که مدیران مدارس از سرتاسر کشور - مدارس حوزه‌های علمیه - سمیناری تشکیل بدهند، دور هم جمع بشوند، تجربیات را منتقل کنند؛ اینها خیلی خوب است. از جمله‌ی کارهایی که به نظر من خیلی خوب است، مقداری توقعات از دولت اسلامی و نظام اسلامی مطرح شد با شکلهای مختلف؛ خوب بعضی از اینها البته الان هیچ عملی نیست، تا وقتی که حوزه آن مرکزیت منسجم را پیدا نکند؛ یعنی حوزه سازماندهیاش جوری باشد که آن مرکزیت مدیر و متفکر و مسلط بر امور و مورد اعتماد همه، ان شاء الله تکمیل بشود و شکل بگیرد، بعد میشود با او انسان تعامل کند؛ چون خیلی از این پیشنهادهایی که شد، احتیاج دارد به ظرفیتهای و امکانات حوزه. فرض کنید بیايند از فضایی حوزه استفاده کنند، از افکار حوزه استفاده کنند؛ خوب، با کی، کجا، چه جوری؟ و باید کار بشود؛ در حوزه باید

کار بشود ان شاء الله، که البته نتایج آن به آنجاها خواهد رسید و نظام اسلامی موظف است که از حوزه استفاده کند و این تعامل را داشته باشد؛ لیکن بخشی از تعاملهایی که ذکر شد، الان هم عملی است و ممکن است. یکی از پیشنهادهایی که آقایان کردید و من میپسندم، تشکیل یک مؤسسه‌ی آموزشی است برای تبلیغات بین‌المللی. البته این را بنده اگر بخواهم درست به یاد بیاورم، شاید حدود چهارده پانزده سال قبل مطرح کردم. در آنوقت یکی از آقایان بزرگان حوزه که امروز بحمدالله حیات بابرکتشان ادامه دارد، یک بیماری‌ی پیدا کردند، رفتند خارج از کشور - یکی از کشورهای اروپائی - برای معالجه. در آنجا جوانها و دانشجوها و ایرانیها به ایشان مراجعه کردند که آقا مثلاً بیائید اینجا در فلان جلسه صحبت کنید، بیائید فلان جا سخنرانی کنید. یک ماه یا بیشتر این آقای بزرگوار و محترم را نگه داشتند و ایشان نیازها را دید. بعد که ایشان آمدند اینجا، از من وقت ملاقات خواستند و آمدند ملاقات کردند با من، و اوقات تلخی با من، که آقا چرا شما به این نیازها جواب نمیدهید؟ چرا پاسخ نمیدهید؟ این همه نیاز هست. من گفتم حالا ما یک کارهایی البته کرده‌ایم، اما دست ما هم خالی است؛ حالا الان این گوی و این میدان. شما بروید در قم یک مدرسه برای تربیت مبلغین دینی برای دنیای خارج از ایران برنامه‌ریزی کنید و علی نفقه عیاله - همین جور گفتم - خرجش با من؛ هزینه‌هایش را من، همه را متحمل میشوم. مدرسه‌اش را شما بسازید؛ من که نمیتوانم بیایم قم، مدرسه درست کنم. ایشان رفتند و یک مدتی هم تلاش کردند و به نظرم یک اطلاعیه‌ای هم در قم داده شد که کسی که میخواهد شرکت کند، بیاید اینجا، و بعد هم فراموش شد! تا حالا هم فراموش شده است. این کار را بکنید. این کار بسیار کار خوبی است؛ کار لازمی است.

🔷 برنامه‌ریزی برای تجلیل و تعظیم منبر

در زمینه‌ی منبر هم که آقایان گفتند، این از آن حرفهای همیشگی بنده است. جزو ترجیح بندهای همیشگی حرف ما، همین مسئله‌ی تجلیل و تعظیم منبر است و اهمیت منبر و تربیت مبلغ. خیلی خوب، این گوی و این میدان. بروید مشغول بشوید، برنامه‌ریزی کنید، کار را شروع کنید، برنامه‌ی محکم و متقنی برایش درست کنید، شروع کنید. البته مشکلات خیلی زیاد دارد، حالا وارد کار که شدید، با مشکلات یواش یواش آقایان آشنا میشوند. ولیکن من معتقدم از همه‌ی این مشکلات، شما میتوانید با نیروی جوانی و با نیروی عزم و اراده و با ایمانی که دارید، عبور کنید.

نسبت حوزه و نظام / تحول در حوزه علمیه

- موقعیت حساس امروز حوزه‌های علمیه
- ادله برای رفع مغالطه حاشیه نشین شدن حوزه‌های علمیه
- مفاهیم انحرافی منتشر شده درباره روحانیت
- چرایی مستظهر بودن نظام اسلامی به حوزه‌های علمیه
- نیاز نظام اسلامی به حوزه‌های علمیه
- توجه به استقلال حوزه‌های علمیه در ارتباط با نظام اسلامی
- چیستی تحول در حوزه‌های علمیه
- توجه به احترام نسبت به استاد
- انطباق تلاش و فعالیت علمی حوزه‌ها با نیازهای جامعه
- ایجاد تحول در نظام رفتاری و اخلاقی حوزه
- نکاتی خطاب به طلاب جوان و انقلابی حوزه
- و ...

نسبت حوزه و نظام / تحول در حوزه علمیه *

موقعیت حساس امروز حوزه‌های علمیه

حوزه‌های علمیه - بخصوص حوزه‌ی علمیه‌ی قم - در هیچ دوره‌ای از تاریخ خود، به قدر امروز مورد توجه افکار جهانی و انظار جهانی قرار نداشته‌اند؛ به قدر امروز مؤثر در سیاستهای جهانی و شاید مؤثر در سرنوشت جهانی و بین‌المللی نبودند. حوزه‌ی قم هرگز به قدر امروز دوست و دشمن نداشته است. شما ملتزمان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، امروز از همیشه‌ی این تاریخ، دوستان بیشتری دارید؛ دشمنان بیشتر و خطرناکتری هم دارید. امروز حوزه‌ی علمیه‌ی قم - که در قله‌ی حوزه‌های علمیه قرار گرفته است - یک چنین موقعیت حساسی را داراست.

ادله برای رفع مغالطه حاشیه نشین شدن حوزه‌های علمیه

در اینجا یک مغالطه‌ای هست که باید به آن اشاره کنم. ممکن است بعضی بگویند اگر حوزه‌های علمیه وارد مسائل جهانی، مسائل سیاسی، مسائل چالشی نمیشدند، اینقدر دشمن نمیداشتند و محترم‌تر از امروز بودند. این مغالطه است. هیچ جمعی، هیچ نهادی، هیچ مجموعه‌ی باارزشی به خاطر انزوا و کناره‌گیری و گوشه‌نشینی و خنثی حرکت کردن، هرگز در افکار عمومی احترام برانگیز نبوده است، بعد از این هم نخواهد بود. احترام به مجامع و نهادهای بیتفاوت و تنزه طلب که دامن از مسائل چالشی برمیچینند، یک احترام صوری است؛ یک احترام در معنا و در عمق خود بیاحترامی است؛ مثل احترام به اشیاء است، که احترام حقیقی محسوب نمیشود؛ مثل احترام به تصاویر و تمائیل و صور تهاست؛ احترام محسوب نمیشود. گاهی این

احترام، اهانت آمیز هم هست؛ همراه با تحقیر باطنی آن کسی است که تظاهر به احترام میکند. آن موجودی که زنده است، فعال است، منشأ اثر است، احترام برمیانگیزد؛ هم در دل دوستان خود، و هم حتی در دل دشمنان خود. دشمنی میکنند، اما او را تعظیم میکنند و برای او احترام قائلند.

اولاً حاشیه نشین شدن حوزه‌ی علمیه‌ی قم و هر حوزه‌ی علمیه‌ی دیگری به حذف شدن میانجامد. وارد جریانات اجتماع و سیاست و مسائل چالشی نبودن، بتدریج به حاشیه رفتن و فراموش شدن و منزوی شدن میانجامد. لذا روحانیت شیعه با کلیت خود، با قطع نظر از استثناهای فردی و مقطعی، همیشه در متن حوادث حضور داشته است. برای همین است که روحانیت شیعه از یک نفوذ و عمقی در جامعه برخوردار است که هیچ مجموعه‌ی روحانی دیگری در عالم - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - از این عمق و از این نفوذ برخوردار نیست. ثانیاً اگر روحانیت میخواست در حاشیه و در پیاده‌رو حرکت کند و منزوی شود، دین آسیب میدید. روحانیت سرباز دین است، خادم دین است، از خود منهای دین حیثیتی ندارد. اگر روحانیت از مسائل اساسی - که نمونه‌ی برجسته‌ی آن، انقلاب عظیم اسلامی است - کناره میگرفت و در مقابل آن بیتفاوت میماند، بدون تردید دین آسیب میدید؛ و روحانیت هدفش حفظ دین است.

ثالثاً اگر حضور در صحنه موجب تحریک دشمنیهاست، این دشمنیها در یک جمع‌بندی نهایی مایه‌ی خیر است. آن دشمنیهاست که غیرتها و انگیزه‌ها را تحریک میکنند و فرصتهایی برای موجود زنده میآفریند. هر جا به مجموعه‌ی روحانیت یا به دین یک خصومت‌ورزی و کین‌ورزی انجام گرفت، در مقابل، حرکتی سازنده از سوی بیداران و آگاهان انجام گرفت. یک وقتی در جمعی گفتم که نوشتن یک کتاب به وسیله‌ی یک نویسنده‌ی متعصب ضد شیعه، موجب به وجود آمدن چندین کتاب منبع بزرگ شیعی شد. در همین شهر قم اگر کتاب «اسرار هزار ساله» از سوی یک فرد منحرف که ترکیبی از تفکرات سکولاریستی و گرایشهای وهابگیری داشت، منتشر نمیشد، امام بزرگوار ما نیرفت درس خود را مدتی تعطیل کند و کتاب «کشف الاسرار» را بنویسد؛ که در این کتاب، اهمیت حکومت اسلامی و ولایت فقیه، نخستین جوانه‌هایش مشاهده میشود. باز تولید این تفکر مهم فقهی و شیعی در کتاب «کشف الاسرار» امام بزرگوار محسوس است. اگر تحرک گرایشهای چپ و مارکسیستی و حزب توده در دهه‌ی ۲۰ و اوائل دهه‌ی ۳۰ نمیبود، کتاب ماندگاری مثل «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید نمیشد و به وجود نمیآمد. بنابراین، این دشمنیها به ضرر ما تمام نشده است. هر جا خصومت‌ورزی انجام گرفت، موجود بیدار و آگاه - یعنی حوزه‌ی علمیه - از خود واکنشی نشان داد و فرصتی آفرید. دشمنیها فرصت آفرینند؛ آن وقتی که ما بیدار باشیم، آن وقتی که ما زنده باشیم، آن وقتی که ما غافل نباشیم.

در همان دوران رضاخانی، آن حرکت خصمانه‌ای که با روحانیت شد، موجب شد مرجع تقلیدی مثل مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) اجازه‌ی صرف وجوهات را در تولید نشریه‌های دینی و مجلات دینی بدهد؛ که این یک چیز بیسابقه‌ای بود، در آن روز هم چیز عجیبی بود. بنابراین نشریه‌ی دینی با پول وجوهات و با سهم امام به راه افتاد؛ مجامع دینی با اتکای به سهم امام به وجود آمد. یعنی شخصیتی مثل

سید اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) بر خلاف آنچه که برخی تصور میکردند و میکنند، به فکر مسائل فرهنگی کشور ما و دنیای شیعه و کشور شیعه است و صرف سهم امام را در یک چنین کاری مجاز میشمرد؛ اینها فرصتهاست. دشمنیها یک چنین فرصتهای بزرگی را به وجود میآورند. رابعاً با بیطرف ماندن روحانیت در مسائل چالشی اساسی، موجب نمیشود که دشمن روحانیت و دشمن دین هم بیطرف و ساکت بماند؛ «و من نام لم ینم عنه». اگر روحانیت شیعه در مقابل حوادث خصمانه‌ای که برای او پیش می‌آید، احساس مسئولیت نکند، وارد میدان نشود، ظرفیت خود را بروز ندهد، کار بزرگی را که بر عهده‌ی اوست، انجام ندهد، این موجب نمیشود که دشمن، دشمنی خود را متوقف کند؛ بعکس، هر وقت آنها در ما احساس ضعف کردند، جلو آمدند؛ هر وقت احساس انفعال کردند، به فعالیت خودشان افزودند و پیش آمدند. غریبها ظرفیت عظیم فکر شیعه برای مواجهه‌ی با ظلم جهانی و استکبار جهانی را از مدتها پیش فهمیده‌اند؛ از قضایای عراق، از قضایای تنباکو؛ لذا آنها ساکت بشو نیستند؛ آنها به تجاوز خود، به پیشروی خود ادامه میدهند. سکوت و بیطرفی علما و روحانیون و حوزه‌های علمیه به هیچ وجه نمیتواند دشمنی دشمن را متوقف کند. بنابراین حرکت حوزه‌های علمیه، بیطرف نماندن حوزه‌های علمیه در قبال حوادث جهانی، در قبال مسائل چالشی ملی و بین‌المللی یک ضرورتی است که نمیشود از آن غافل شد.

مفاهیم انحرافی منتشر شده در باره روحانیت

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دو عنوان و دو مفهوم غلط و انحرافی به وسیله‌ی کسانی که هم با روحانیت بد بودند، هم با انقلاب دشمن بودند، در ذهنها مطرح شد. البته به این حرفها پاسخ داده شده است؛ هم قولاً، هم عملاً؛ اما «رگ است این آب شیرین و آب شور». باید همیشه متوجه بود، همیشه بیدار بود. این دو مفهوم غلط و در واقع دو تهمت را دشمن به عنوان تاکتیک مطرح کرده است: یکی طرح مسئله‌ی حکومت آخوندی است. میگویند در ایران حکومت آخوندی، حکومت روحانی بر سر کار است. این را نوشتند، گفتند، ترویج کردند، تکرار کردند. دیگری طرح موضوع آخوند حکومتی است؛ تقسیم آخوند به حکومتی و غیر حکومتی. هدفشان از طرح این دو مفهوم انحرافی و غلط این بود که اولاً نظام اسلامی را از پشتوانه‌ی عظیم فکری و نظری و استدلالی و علمی علمای دین محروم کنند؛ ثانیاً روحانیت مسئول را، روحانیت انقلابی را، روحانیت حاضر در صحنه را که در مقابل دشمنیها سینه سپر کرده است، به خیال خودشان منزوی کنند، بدنام کنند. یعنی آخوند یک نوعش حکومتی است، که این بد است، منفی است، ضد ارزش است؛ یک نوعش غیر حکومتی است، که این مثبت است، این منزه است. نسبت روحانیت با نظام اسلامی، نسبت روشنی است. نسبت روحانیت و حوزه‌های علمیه با نظام اسلامی، نسبت حمایت و نصیحت است. این را توضیح خواهم داد. حمایت در کنار نصیحت، دفاع در کنار اصلاح. آن دو مفهوم غلط، حقیقتاً انحرافی و خصمانه است؛ به دلیل اینکه اولاً حکومت آخوندی و نسبت دادن جمهوری اسلامی به این مفهوم، حرف دروغی است. جمهوری اسلامی حکومت ارزشهاست، حکومت اسلام است، حکومت شرع است، حکومت فقه است، نه

حکومت افراد روحانی. روحانی بودن کافی نیست برای اینکه کسی سلطه‌ی حکومتی پیدا کند. جمهوری اسلامی با حکومت‌های روحانی‌ای که در دنیا می‌شناسیم، در گذشته هم بوده است، امروز هم در نقطه‌هایی از دنیا هست، ماهیتاً متفاوت است. حکومت جمهوری اسلامی، حکومت ارزش‌های دینی است. ممکن است یک روحانی ارزش‌هایی را حائز باشد که از بسیاری از روحانی‌ها برتر باشد؛ او مقدم است؛ اما روحانی بودن هم موجب نمیشود که از کسی سلب صلاحیت شود. نه به تنهایی روحانی بودن صلاحیت‌آور است، نه روحانی بودن موجب سلب صلاحیت است. حکومت دین است، نه حکومت یک صنف خاص و یک مجموعه‌ی خاص. تقسیم روحانی به حکومتی و غیر حکومتی و ارزش و ضد ارزش قلمداد کردن اینها هم یک غلط فاحش است. رفتن به سمت حکومت و رفتن به سمت هر چیزی غیر از حکومت، اگر برای دنیا شد، بد است؛ اگر برای هوای نفس شد، بد است؛ مخصوص رفتن به سمت حکومت نیست. ما به سمت هر هدفی حرکت کنیم که مقصودمان هوای نفس باشد، مقصودمان منافع شخصی باشد، این ضد ارزش است؛ این همان مصداق دخول در دنیا است که فرمود: «الفقهاء اماناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا»؛^۲ این مخصوص رفتن به سمت حکومت نیست. اگر هدف، دنیا است، مردود است؛ حکومت و غیر حکومت ندارد؛ اما اگر رفتن به سمت حکومت با هدف معنوی است، با هدف الهی است، این از برترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است؛ از برترین مصادیق مجاهدت است؛ این قبول مسئولیتهای سنگین است، با دفاع از مسئولان صاحب صلاحیت است. اگر روحانی حکومتی به آن کسی گفته میشود که برای ادای دین خود، برای ادای مسئولیت شرعی خود، برای خاطر خدا از نظام اسلامی حمایت میکند یا از مسئولینی حمایت میکند، این ارزش است، این ضد ارزش نیست؛ نداشتن این حالت، ضد ارزش است. پس هیچکدام از این دو مفهوم - نه مفهوم حکومت روحانی و حکومت آخوندی، و نه مفهوم آخوند حکومتی، روحانی حکومتی - مفاهیم درستی نیست. طرح اینها پس از انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، یک طرح مغالطه‌آمیز است؛ این مفاهیم متعلق به فرهنگ این انقلاب نیست. اما متقابلاً دو حقیقت و دو مفهوم دیگر وجود دارد که آنها مفاهیم ارزشی و ارزش آفرین است. یک مفهوم این است که نظام به لحاظ نظری و علمی محتاج علمای دین و حوزه‌های علمیه و مستظهر به تلاش علمی آنهاست. نظام متکی به حوزه‌های علمیه است؛ متکی به علما، برجستگان و صاحب نظران دینی است. یک مفهوم دیگر هم این است که حوزه و روحانیت نسبت به نظام دینی بیتفاوت نیست. هیچ روحانی‌ای، هیچ عالم دینی، هیچ خادم اسلامی نمیتواند نسبت به نظامی که بر اساس اسلام پدید آمده است، با انگیزه‌ی اسلام حرکت کرده است و کار میکند، بیتفاوت باشد؛ نمیتواند خود را بیگانه به حساب بیاورد. این هم یک حقیقت دیگر است.

🏠 چرایی مستظهر بودن نظام اسلامی به حوزه‌های علمیه

آن حقیقت اول که گفتیم نظام مستظهر به حوزه‌های علمیه است، به خاطر این است که نظریه‌پردازی سیاسی و نظریه‌پردازی در همه‌ی جریانهای اداره‌ی یک ملت و یک کشور در نظام اسلامی به عهده‌ی علمای دین است. آن کسانی میتوانند در باب نظام اقتصادی، در باب مدیریت، در باب مسائل جنگ و صلح، در باب

مسائل تربیتی و مسائل فراوان دیگر نظر اسلام را ارائه بدهند که متخصص دینی باشند و دین را بشناسند. اگر جای این نظریه پردازی پر نشد، اگر علمای دین این کار را نکردند، نظریه‌های غربی، نظریه‌های غیردینی، نظریه‌های مادی جای آنها را پر خواهد کرد. هیچ نظامی، هیچ مجموعه‌ای در خلأ نمیتواند مدیریت کند؛ یک نظام مدیریتی دیگری، یک نظام اقتصادی دیگری، یک نظام سیاسی دیگری که ساخته و پرداخته‌ی اذهان مادی است، می‌آید جایگزین میشود؛ همچنان که در آن مواردی که این خلأها محسوس شد و وجود داشت، این اتفاق افتاد.

اینکه بنده درباره‌ی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانشهای ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رائج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رائج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت میشوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار میگیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازیهایی گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه‌اش علمای دین و علمای صاحب‌نظر و نظریات اسلامی است؛ لذا نظام موظف به حمایت از حوزه‌های علمیه است، چون تکیه‌گاه اوست.

🔗 نیاز نظام اسلامی به حوزه‌های علمیه

علاوه‌ی بر اینها که نظام اسلامی برای اداره‌ی ملت و کشور نیازمند به حوزه‌هاست، یک نکته‌ی دیگر هم وجود دارد و آن این است که امروز شبهه‌هایی مطرح میشود که آماج آن شبهه‌ها نظام است. شبهات دینی، شبهات سیاسی، شبهات اعتقادی و معرفتی در متن جامعه تزریق میشود - بخصوص در میان جوانان - هدفش فقط این است که یکی را از یک فکری منتقل کند به یک فکر دیگری؛ هدفش این است که پشتوانه‌های انسانی نظام را از بین ببرد؛ مبانی اصلی نظام را در ذهنها مخدوش کند؛ دشمنی با نظام است. لذا بر طرف کردن این شبهه‌ها، مواجهه‌ی با این شبهه‌ها، پاک کردن این غبارها از ذهنیت جامعه - که به وسیله‌ی علمای دین انجام میگیرد - این هم یک پشتیبانی دیگر، یک پشتوانه‌ی دیگر برای نظام اسلامی است. پس نظام اسلامی از جهات مختلف متکی به علمای دین و نظریه‌پردازان و محققان و دانشمندان حوزه‌های علمیه است. از آن طرف، حوزه‌های علمیه هم نمیتوانند بیتفاوت بمانند. حوزه‌ی علمیه، بخصوص حوزه‌ی علمیه‌ی قم مادر این نظام است؛ به وجود آورنده و مولد این انقلاب و این حرکت عظیم است. یک مادر چگونه میتواند از زاده‌ی خود، از فرزند خود غافل بماند، نسبت به او بیتفاوت باشد، در هنگام لازم از او دفاع نکند؟ ممکن نیست. بنابراین نسبت بین حوزه‌های علمیه و نظام جمهوری اسلامی، نسبت حمایت متقابل است. نظام از حوزه‌ها حمایت میکند، حوزه‌ها از نظام حمایت میکنند؛ همکاری میکنند، به یکدیگر کمک میکنند.

توجه به استقلال حوزه‌های علمیه در ارتباط با نظام اسلامی

یک مسئله‌ای در اینجا مطرح است، من هم مطرح میکنم؛ بعد هم چند تا مسئله‌ی دیگر از مسائل مهم حوزه را ان شاء الله مطرح خواهیم کرد. این مسئله عبارت است از مسئله‌ی استقلال حوزه‌ها. آیا حمایت نظام اسلامی از حوزه‌های علمیه میتواند به استقلال حوزه‌های علمیه خللی و لطمه‌ای وارد کند یا نه؟ آیا این کار مجاز است یا نه؟ این بحث مهمی است. اولاً حوزه‌های علمیه همیشه در طول تاریخ مستقل بودند؛ نه فقط در دوران حکومت‌های معارض با تشیع، بلکه حتی در دوران حکومت‌های شیعی. یعنی آن وقتی که صفویه در رأس کار قرار گرفتند و علمای بزرگی مثل محقق کرکی و پدر شیخ بهائی و بزرگان زیادی به ایران آمدند و در مناصب گوناگون دینی قرار گرفتند، هرگز این علما و شاگردان و تربیت شدگان آنها مقهور سیاست صفویه نشدند و در اختیار آنها قرار نگرفتند. بله، کمک میکردند، همکاری میکردند، از آنها تعریف و تجلیل میکردند؛ اما در قبضه‌ی آنها نبودند، به اختیار آنها نبودند. در بخشی از دوران قاجاریه هم همین جور بود. کاشف‌الغطاء (رضوان الله تعالی علیه) آن عالم بزرگ به ایران آمد و کتاب «کشف‌الغطاء» را نوشت. ایشان در این کتاب - هم در مقدمه، هم در بحث جهاد به مناسبت جنگ‌های روس و ایران - تجلیل زیادی از فتحعلیشاه میکند؛ اما کاشف‌الغطاء آدمی نبود که توی مشت فتحعلیشاه و امثال فتحعلیشاه قرار بگیرد؛ آنها مستقل بودند. میرزای قمی در منزل خود در قم مورد احترام و تجلیل پادشاه زمان خودش قرار میگیرد؛ اما زیر بار خواسته‌ی او نمی‌رود. آنها اصرار داشتند آنچه را که میخواهند، میرزا فتوا بدهد؛ اما میرزا قبول نکرد، زیر بار نرفت. میرزای قمی رساله‌ای دارد به نام «رساله‌ی عباسیه» که نظر فقهی خودش را در باب جهاد بیان کرده است. این رساله چند سال قبل از این برای اول بار چاپ و منتشر شد. از ایشان جوری سؤال میکنند که مثلاً و کالتی بدهد، نیابتی بدهد که بتوانند از طرف او جهاد کنند - به گمانم این موضوع در «جامع‌الاشنتات» هم آمده باشد - اما ایشان زیر بار نمی‌رود و قبول نمیکند. روحانیت شیعه همیشه اینجور بوده، همیشه مستقل بوده، هرگز در قبضه‌ی قدرتها قرار نگرفته است؛ امروز هم همین جور است، بعد از این هم باید همین جور باشد و به توفیق الهی همین جور خواهد بود.

اما در اینجا هم مراقب باشید یک مغالطه‌ی دیگری به وجود نیاید؛ استقلال حوزه‌ها به معنای عدم حمایت نظام از حوزه و حوزه از نظام تلقی نشود؛ یک عده‌ای این را میخواهند. بعضیها میخواهند به عنوان استقلال و به نام استقلال، رابطه‌ی حوزه را با نظام قطع کنند؛ این نمیشود. وابستگی غیر از حمایت است، غیر از همکاری است. نظام به حوزه مدیون است؛ باید به حوزه‌ها کمک کند. البته معیشت طلاب به صورت سنت معمول و بسیار پر معنا و پر رمز و راز باید به وسیله‌ی مردم اداره شود؛ مردم بیایند و جوهات شرعیشان را بدهند؛ این اعتقاد من است.

انسان هر چه به اعماق این عادت و سنت دیرین که شاید از صد سال، صد و پنجاه سال قبل در میان حوزه‌های ما رائج است، دقت میکند، آن را مهمتر، پر معناتر، پر رمز و راز تر مشاهده میکند. راز ارتباط مستحکم

مردم با حوزه‌ها همین است که احساس خویشاوندی میکنند. مردم توقع زیادی هم از روحانی ندارند، اما خودشان را به پشتیبانی مالی حوزه‌ها و روحانیون متعهد میدانند؛ و همین درست است. اما مسائل حوزه‌ها فقط مسئله‌ی معیشت نیست. در حوزه‌ها هزینه‌هایی وجود دارد که جز با کمک بیت‌المال مسلمین و کمک دولتها امکان ندارد آن هزینه‌ها تحقق پیدا کند. دولتها موظفند این هزینه‌ها را بدهند، دخالتی هم نباید بکنند. بسیاری از مدارس مهم در شهرهای گوناگون به وسیله‌ی امراء و سلاطین و بزرگان ساخته شده. در مشهد سه مدرسه بغل هم ساخته شده - مدرسه‌ی نواب و باقریه و حاج حسن - هر سه هم در زمان یکی از سلاطین صفویه و به امر او یا به امر امرای او ساخته شده بود؛ اشکالی ندارد. مدرسه‌ی باقریه، محل تدریس محقق سبزواری - ملا محمدباقر سبزواری، صاحب «ذخیره» و «کفایه» - به وسیله‌ی آنها ساخته شده؛ این اشکالی ندارد. باید هزینه کنند، دخالت هم نباید بکنند. حوزه پشتیبانی‌های گوناگون را از سوی نظام میپذیرد، با عزت و با مناعت. این پشتیبانی‌هایی که امروز نظام از حوزه‌های علمیه میکند و باید هم بکند و باید هم بیشتر بشود، اینها وظائفی است که دارد. فقط هم پشتیبانی مادی نیست. امروز بحمدالله مهمترین و عمومیت‌ترین تریبونهای ملی در اختیار فضایی حوزه‌های علمیه، در اختیار مراجع معظم است؛ اینها حمایت است، اینها حمایت‌های نظام است. نظام اسلامی باید این حمایت‌ها را بکند، به دلیل همان پیوندی که گفته شد. پس این مسئله‌ی دخالت و استقلال را ناپیوستی با آن حقایقی که در این باب وجود دارد، مخلوط کرد.

حقیقت این است که این دو جریان عظیم - یعنی جریان نظام اسلامی و در دل آن، جریان حوزه‌های علمیه - دو جریانی هستند که به هم مرتبطند، به هم متصلند، سرنوشت آنها یکی است؛ این را همه بدانند. امروز سرنوشت روحانیت و سرنوشت اسلام در این سرزمین، وابسته و گره خورده‌ی به سرنوشت نظام اسلامی است. نظام اسلامی اندک لطمه‌ای ببیند، یقیناً خسارت آن برای روحانیت و اهل دین و علمای دین از همه‌ی آحاد مردم بیشتر خواهد بود. البته نظام زنده است، نظام سرپاست، نظام قوی است و با اطمینان کامل عرض میکنم نظام بر همه‌ی چالش‌هایی که در مقابلش قرار دارد، فائق و پیروز خواهد شد.

🏠 چيستی تحول در حوزه‌های علمیه

مسئله‌ی مهم دیگری که مطرح است و در آن باب باید سخن روشن به میان بیاید، مسئله‌ی تحول در حوزه‌هاست. چند سال است که مسئله‌ی تحول در حوزه‌های علمیه، بخصوص در حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه‌ی قم مطرح است. این تحول یعنی چه؟ حوزه می‌خواهد چه کار کند که اسمش تحول باشد؟ اگر تحول را به معنای تغییر خطوط اصلی حوزه‌ها بدانیم - مثل تغییر متد اجتهاد - قطعاً این یک انحراف است. تحول است، اما تحول به سمت سقوط. شیوه‌ی اجتهادی که امروز در حوزه‌های علمیه رائج است و علمای دین به آن متکی هستند، یکی از قویترین و منطقیترین شیوه‌های اجتهاد است؛ اجتهاد متکی به یقین و علم، با انکای به وحی؛ یعنی از ظن به دور است و استنباط ما استنباط علمی و یقینی است. این ظنون خاصه‌ای هم که

وجود دارد، همه‌ی اینها حجیتش باید یقینی و قطعی باشد. حتی اعتبار اصول عملیه‌ای که ما در فقه از آن استفاده میکنیم، باید اعتبار جزمی و قطعی باشد. تا وقتی که از دلیل قطعی به معتبر بودن این اصل عملی - استصحاب یا برائت یا اشتغال، هر کدام در مجاری خودشان - جزم پیدا نکنیم، نمیتوانیم از این اصل استفاده کنیم. بنابراین یا بواسطه یا بواسطه، همه‌ی شیوه‌های استنباط ما در فقه منتهی میشود به قطع و یقین. اجتهاد در شیعه به معنای تکیه به ظنون غیر معتبر نیست؛ همین‌که قدمای ما اصطلاح اجتهاد به رأی، اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر، مثل قیاس، مثل استحسان و امثال اینها را به کار بردند و کتابها نوشتند؛ «الردّ علی اصحاب الاجتهاد فی احکام». اسماعیل بن ابوسهل نوبختی، سید مرتضی در «ذریعه»، شیخ در «عدة الاصول» و دیگران و دیگران این اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر را رد کردند. این اجتهاد مردود است. امروز هم تحت هر نامی کسانی به اینجور اجتهادها روی بیاورند، مردود است. اینکه حالا دنیا این را از ما نمیپسندد، این حرف فقهی در دنیا خریدار ندارد، یا این را صریحاً بگویند یا نگویند، اما در دلشان این باشد و اینها را به یک استنباط غلطی بکشاند، این مردود است. متأسفانه در مواردی در گوشه و کنار دیده شده که برای اینکه عرف دنیای متمدن - که عمدتاً مادی است - رعایت شود، در استنباط احکام شرعی دخل و تصرف شده است! حتی بدتر از این، برای اینکه گاهی دل قدرتهای مادی به دست بیاید - نه حالا عرف دنیای مادی رائج، بلکه عرف قدرتهای مادی و استکباری رعایت شود - فتوا داده شده: تلاش صلح‌آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی به دلیل اینکه موجب سوء ظن قدرتهای بزرگ است، ممنوع است! خوب، غلط کردند سوءظن دارند.

اگر اجتهاد با همان شیوه‌ی درست و صحیح خود که تکیه‌ی به کتاب و سنت است، و با آن متد معقول صحیح منطقی حساب شده‌ی پخته انجام بگیرد، بسیار خوب است. اجتهادها ولو نتایج مختلفی هم داشته باشد، موجب بالندگی است، موجب پیشرفت است. مجتهدین ما، فقهای ما در طول تاریخ فقاقت ما در مسائل گوناگون نظرات مختلفی ایراد کردند. شاگرد بر علیه نظر استاد، باز شاگرد او بر علیه نظر او حرفهایی زده‌اند، مطالبی گفته‌اند؛ هیچ اشکالی ندارد؛ این موجب بالندگی و پیشرفت است. این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب راکد.

امروز حوزه نباید در صحنه‌های متعدد فلسفی و فقهی و کلامی در دنیا غائب باشد. این همه سؤال در دنیا و در مسائل گوناگون مطرح است؛ پاسخ حوزه چیست؟ نه باید غائب باشد، نه باید منفعل باشد؛ هر دو ضرر دارد. فکر نو لازم است، پاسخ به نیازهای نوبه‌نو لازم است که دارد مثل سیل در دنیا مطرح میشود؛ باید شما برایش جواب فراهم کنید. جواب شما باید ناظر باشد به این نیاز، و نیز ناظر باشد به پاسخهایی که مکاتب و فرقه‌های گوناگون میدهند. اگر از جوابهای آنها غافل باشید، پاسخ شما نمیتواند کار خودش را انجام دهد. باید پاسخ قوی، منطقی و قانع‌کننده بیاورید وسط. باید پاسخها در دنیا مطرح شود. دائم بایستی صادرات قم - همان طور که عرض کردیم، این قلب معرفتی دنیای اسلام - پمپاژ بشود. امروز خوشبختانه وسائل ارتباطی سریع

در اختیار همه هست. شما میتوانید اینجا اقدامی بکنید، در آن طرف دنیا در همان ساعت از شما بشنوند و استفاده کنند.

در زمینه‌های گوناگون، امروز نیاز وجود دارد؛ هم برای نظام اسلامی، هم در سطح کشور، هم در سطح جهان. تبیین معرفت‌شناسی اسلام، تفکر اقتصادی و سیاسی اسلام، مفاهیم فقهی و حقوقیای که پایه‌های آن تفکر اقتصادی و سیاسی را تشکیل میدهد، نظام تعلیم و تربیت، مفاهیم اخلاقی و معنوی، غیره، غیره، همه‌ی اینها باید دقیق، علمی، قانع‌کننده و ناظر به اندیشه‌های رائج جهان آماده و فراهم شود؛ این کار حوزه‌هاست. با اجتهاد، این کار عملی است. اگر ما این کار را نکنیم، به دست خودمان کمک کرده‌ایم به حذف دین از صحنه‌ی زندگی بشر؛ به دست خودمان کمک کرده‌ایم به انزوای روحانیت. این، معنی تحول است. این حرکت نوبه‌نوی اجتهادی، اساس تحول است.

حالا در زمینه‌های دیگر هم من عرض خواهم کرد آن چیزی که تحول هست، آن چیزی که تحول نیست؛ یا به تعبیر بهتر، آن تحولی که صحیح است، آن تحولی که غلط است. عرض من همیشه این بوده و هست - قبلاً هم در جلسات متعدد با فضلالی حوزه این را مطرح کرده‌ایم - که تحول و دگرگونی یک امر قهری است؛ پیش می‌آید. امروز در اطراف مجموعه‌های گوناگون صنفی و ملی و غیره در و دروازه و حصار وجود ندارد؛ منتها این تحول و تغییر را با مدیریت میکنیم، آن را هدایت میکنیم، یا نه، رها میکنیم. اگر رها کردیم، باخته‌ایم. بزرگان حوزه، مراجع تقلید، اندیشمندان، دانشمندان و فضلا باید دامنها را به کمر بزنند، همت کنند، این تحول را برنامه‌ریزی کنند، هدایت کنند، مدیریت کنند. بنابراین معنای اساسی تحول این است: حرکت نوبه‌نوی محتوایی.

ممکن است یک معنای غلطی از تحول اراده بشود و فهم بشود، که حتماً باید از آن پرهیز کرد. تحول به معنای رها کردن شیوه‌های سنتی بسیار کارآمد حوزه در تعلیم و تعلم و تبدیل این شیوه‌ها به شیوه‌های رائج دانشگاهی امروز نیست؛ اینچنین تحول و تغییر و دگرگونیای غلط اندر غلط است؛ این عقبگرد است. امروز شیوه‌های گوناگون سنتی قدیمی ما دارد در دنیا شناخته میشود؛ بعضی یا از روی تقلید یا از روی ابتکار دارند همین شیوه‌ها را رائج میکنند. ما شیوه‌های دانشگاهی خودمان را که برگرفته و نسخه‌نویسی شده‌ی از شیوه‌های قدیمی غربی است، بیاوریم در حوزه حاکم کنیم؛ نه، ما این را تحول نمیدانیم. اگر چنین دگرگونیای رخ بدهد، قطعاً ارتجاع و عقبگرد است؛ این را قبول نداریم. ما در حوزه‌ی علمیه شیوه‌های بسیار خوبی رائج داریم، از قدیم معمول بوده؛ شیوه‌ی انتخاب آزادانه‌ی استاد به وسیله‌ی طلبه. طلبه وارد حوزه که میشد و میشد، میگردد استاد مورد قبول و مورد علاقه‌ی خودش را پیدا میکند، به درس او میرود. اساس کار طلبگی، فکر کردن و دقت کردن و مطالعه کردن است، نه حفظ کردن. حفظ محوری، همان چیزی است که امروز بالای تعلیم و تربیت جدید ماست و ما مدتهاست که داریم با آن مقابله و مبارزه میکنیم و هنوز هم روبه‌راه نشده است و باید روبه‌راه شود. در حوزه، اساس سنتی ما بر پایه‌ی فکر کردن است. طلبه درس را که میخواند، اولاً قبلاً پیش مطالعه میکند، ذهنش را آماده میکند تا از استاد حرف نو بشنود. بعد از درس، آن

درس را با یک زمیلی، رفیقی مباحثه میکنند؛ یک بار به او درس میگویند، یک بار او به انسان درس میگوید؛ لذا در ذهن جایگزین میشود. در بعضی از حوزه‌ها مثل نجف، تقریر درس استاد معمول بود - در قم کمتر وجود داشت یا نداشت و خیلی بندرت بود - طلبه‌ی فاضلی بعد از درس استاد مینشست، همان درسی را که استاد گفته بود، برای بعضی از طلابی که احتیاج داشتند، دوباره میگفت. ببینید این کار چقدر در عمق بخشیدن به علم و سواد و معلومات محصل و طالب علم تأثیر میگذارد. این سنتها را نباید از دست داد؛ اینها حیفاست.

توجه به احترام نسبت به استاد

احترام به استاد هم یک مسئله است. یکی از سنتهای رائج حوزه‌های علمیه، تواضع شاگرد در مقابل استاد بود؛ احترام به استاد. «آداب المتعلمین» مینوشتند، که متعلم در مقابل معلم چه وظائفی دارد و معلم چه حقوقی بر او دارد؛ همچنان که متقابلاً متعلم بر معلم حقوقی دارد. اینکه استاد بیاید بگوید و برود، نه؛ حرف شاگرد را میشنفتند، گوش میکردند. اینها از قدیم معمول بوده است. در همین زمان ما بعضی از بزرگان بودند، الان هم هستند؛ شاگرد بعد از درس، تا خانه‌ی استاد او را همراهی میکرد؛ بحث میکرد، صحبت میکرد، سؤال میکرد. گعده، گعده‌ی علمی؛ نشست، نشست تحقیقی و سؤال و جواب؛ اینها سنتهای خوب حوزه‌ی ماست. دیگران میخواهند اینها را از ما یاد بگیرند، ما بیائیم اینها را تبدیل کنیم به روشهای دیگران که منسوخ و کهنه است؟! پس این سنتها باید باقی بماند و تقویت شود. تحول به معنای تغییر اینها نیست.

انطباق تلاش و فعالیت علمی حوزه‌ها با نیازهای جامعه

یکی از چیزهایی که در تحول مثبت حتماً لازم است، این است که ما خودمان را و تلاش و فعالیت علمی خودمان را با نیازها منطبق کنیم. یک چیزهایی هست که مردم ما به آنها احتیاج دارند، پاسخش را از ما میخواهند؛ ما باید آنها را فراهم کنیم. یک چیزهایی هم هست که مردم احتیاجی به آنها ندارند؛ زیاد کار شده، زیاد تلاش شده؛ خودمان را سرگرم آنها نکنیم. اینها خیلی مسائل اساسی و مهمی است. ما از دانشگاهها میخواهیم که فعالیت خودشان را با نیازهای جامعه تطبیق دهند. با دانشگاه، با اساتید، با دانشجویها که مواجه میشویم، این را مکرر از اینها میخواهیم؛ میگوئیم رشته‌های علمیتان را بر نیازهای جامعه منطبق کنید، ببینید چه لازم داریم. این در مورد حوزه‌ها به طریق اولی صادق است.

ایجاد تحول در نظام رفتاری و اخلاقی حوزه

مسئله‌ی بعدی، مسئله‌ی نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌هاست؛ که همین تحول - اگر تحولی انجام میگیرد - باید ناظر به این جهت هم باشد. چند تا سرفصل در این خصوص وجود دارد که من اینجا یادداشت کرده‌ام: تکریم اساتید. نظام رفتاری و اخلاقی ما در حوزه‌ها باید در این جهت حرکت کند؛ تکریم استاد، تکریم عناصر فاضل، بخصوص تکریم مراجع تقلید. هر کسی آسان به حد مراجع معظم تقلید نمیرسد؛ صلاحیتهای زیادی

لازم است. غالباً مراجع قله‌های علمی حوزه‌های علمیه محسوب میشوند. بنابراین احترام مراجع بایستی محفوظ باشد؛ باید تکریم شوند.

مسئله‌ی دیگر در نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌ها، فیض بردن از معنویات است، تهذیب است؛ این خیلی مهم است. جوان امروز حوزه بیش از گذشته به مسئله‌ی تهذیب نیازمند است. کسانی که رشته‌های رفتارشناسی عمومی را مطالعه میکنند و کار میکنند، این را تأیید میکنند. امروز در همه‌ی دنیا اینجور است که وضع نظام مادی و فشار مادی و مادیت، جوانها را بیحوصله میکند؛ جوانها را افسرده میکند. در یک چنین وضعی، دستگیر جوانها، توجه به معنویت و اخلاق است. علت اینکه میبینید عرفانهای کاذب رشد پیدا میکند و بک عده‌ای طرفشان میروند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما در حوزه‌ی علمیه - جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر - نیازمند تهذیب است. ما قله‌های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، مرحوم علامه‌ی طباطبائی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاء‌الدینی (رضوان الله تعالی علیهم) قله‌های تهذیب در حوزه بودند. رفتار اینها، شناخت زندگی اینها، حرفهای اینها، خودش یکی از شفاف‌بخش‌ترین چیزهایی است که میتواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد، روشنائی بدهد، دلها را نورانی کند. در نجف بزرگانی بودند؛ سلسله‌ی شاگردان مرحوم آخوند ملاحسینقلی تا مرحوم آقای قاضی و دیگران و دیگران؛ اینها برجستگانند. به نحله‌های فکری و عرفانی اینها هم کاری نداریم. در اینجا مسئله، مسئله‌ی نظری نیست. بعضیها نحله‌های مختلفی هم داشتند. مرحوم سید مرتضی کشمیری (رضوان الله تعالی علیه) یکی از اساتید مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی است؛ اما نحله‌ی فکری اینها بکلی از هم متفاوت است. ایشان از داشتن یک کتابی بشدت منع میکنند، ایشان به آن کتاب عشق میورزد؛ منافاتی ندارد. همین بزرگانی که در مشهد بودند، مردمانی بودند که ما اینها را به تقوا و طهارت و پاکیزگی شناختیم؛ مرحوم حاج میرزا جواد آقای تهرانی، مرحوم حاج شیخ مجتبی و امثال ایشان؛ اینها هم همین جورند. عمده این است که این دل‌زنگار گرفته را یک زبان معنوی، یک سخن برخاسته‌ی از دل شفا ببخشد و این زنگار را برطرف کند. بنابراین ما اینجا بحث عرفانهای نظری را نداریم.

یک مسئله‌ی دیگر در زمینه‌ی نظام رفتاری و اخلاقی حوزه، مسئله‌ی گرایشها و احساسات انقلابی در حوزه است. عزیزان من! فضای انقلابی در کشور دشمنان عنودی دارد، دشمنان کینه‌ورزی دارد. با حاکمیت فضای انقلابی در کشور مخالفند؛ میخواهند این فضا را بشکنند. شما دیدید در یک دوره‌ای شهادت رازیر سؤال بردند، جهاد رازیر سؤال بردند، شهید رازیر سؤال بردند، نظرات امام رازیر سؤال بردند، پیغمبران رازیر سؤال بردند! مسئله این نیست که فلان زیدی با این مفاهیم مخالف است؛ مسئله این است که این مخالفت از نظر دشمن باید در جامعه مطرح شود؛ فضا سازی شود و فضای انقلابی بشکند. در حوزه‌ی علمیه همه باید به این مسئله توجه کنند. در متن جامعه اینجور است، طبعاً در حوزه‌های علمیه هم اینجور است. میدانند که شمای روحانی فقط یک فرد نیستید؛ مستمع دارید، علاقه‌مند دارید؛ بنابراین در محیط پیرامون خودتان اثر میگذارید. میخواهند فضای انقلابی را بشکنند، روحانی انقلابی را منزوی کنند. تحقیر بسیج، تحقیر شهید،

تحقیر شهادت، زیر سؤال بردن جهاد طولانی این مردم اگر خدای نکرده در گوشه و کنار حوزه به وجود بیاید، فاجعه است. بزرگان حوزه بایستی مواظب و مراقب باشند و مانع بشوند.

🌸 نکاتی خطاب به طلاب جوان و انقلابی حوزه

یک نکته هم خطاب به جوانان پرشور و انقلابی حوزه است، که متن حوزه غالباً همین جوانهای پرشور و طلاب انقلابی هستند. عزیزان من! آینده مال شماهاست، امید آینده‌ی کشور شماها هستید؛ باید خیلی مراقبت کنید. درست است که جوان طلبه‌ی انقلابی اهل عمل است، اهل فعالیت است، اهل تسویف و امروز به فردا انداختن کار نیست، اما باید مراقب باشد؛ نبادا حرکت انقلابی جوری باشد که بتواند تهمت افراطیگری به او بزنند. از افراط و تفریط بایستی پرهیز کرد. جوانهای انقلابی بدانند؛ همان طور که کناره‌گیری و سکوت و بیفتاوتی ضربه میزند، زیاده‌روی هم ضربه میزند؛ مراقب باشید زیاده‌روی نشود. اگر آن چیزی که گزارش شده است که به بعضی از مقدسات حوزه، به بعضی از بزرگان حوزه، به بعضی از مراجع یک وقتی مثلاً اهانتی شده باشد، درست باشد، بدانید این قطعاً انحراف است، این خطاست. اقتضای انقلابیگری، اینها نیست. انقلابی باید بصیر باشد، باید بینا باشد، باید پیچیدگیهای شرائط زمانه را درک کند. مسئله اینجور ساده نیست که یکی را رد کنیم، یکی را اثبات کنیم، یکی را قبول کنیم؛ اینجوری نمیشود. باید دقیق باشید، باید شور انقلابی را حفظ کنید، باید با مشکلات هم بسازید، باید از طعن و دق دیگران هم روگردان نشوید، اما باید خامی هم نکنید؛ مراقب باشید. مأیوس نشوید، در صحنه بمانید؛ اما دقت کنید و مواظب باشید رفتار بعضی از کسانی که به نظر شما جای اعتراض دارد، شما را عصبانی نکند، شما را از کوره در نبرد. رفتار منطقی و عقلانی یک چیز لازمی است. البته این را هم به همه توصیه کنیم که نیروهای انقلابی را متهم به افراطیگری نکنند؛ بعضی هم اینجوری دوست میدارند. عنصر انقلابی، جوان انقلابی، طلبه‌ی انقلابی، فاضل انقلابی، مدرس انقلابی در هر سطحی از سطوح را متهم کنند به افراطیگری؛ نه، این هم انحرافی است که به دست دشمن انجام میگیرد؛ واضح است. پس نه از آن طرف، نه از این طرف.

🌸 مدیریت منسجم لازمه ایجاد تحول همه جانبه در حوزه‌های علمیه

خوب، اینها مسائل مربوط به تحول بود. حالا من از شما سؤال بکنم: آیا این تحول پیچیده‌ی گسترده‌دامن و همه‌جانبه و ذواصلاح، بدون یک مدیریت منسجم امکانپذیر است؟ این همان چیزی است که ما چندین سال قبل از این در همین حوزه‌ی علمیه با کسانی که بعضی امروز جزو مراجع معظم هستند و آن روز در جامعه‌ی مدرسین بودند، بعضی از دنیا رفته‌اند - که رحمت و رضوان خدا بر آنها باد - مطرح کردیم و پذیرفتند. مدیریت و تدبیر حوزه به وسیله‌ی یک گروه متمرکزی که مورد تأیید مراجع و بزرگان باشند و در مسائل حوزه صاحب‌نظر باشند، یک چیز لازمی است، اجتناب‌ناپذیر است؛ بدون این نمیشود. این کار پیچیده‌ی مهم همه‌جانبه، بدون یک مدیریت قوی امکانپذیر نیست. دو نکته‌ی دیگر را هم عرض بکنم و عرایضم را تمام کنم.

جلسه‌ی ما خیلی طول کشید. عذرخواهی میکنم از شما برادران و خواهران که با وجود اینکه این فضا بسیار وسیع است، اما شما متراکم و سخت نشست‌اید؛ همچنین برادران یا خواهرانی که در بیرون هستند، در صحن یا در شبستانهای مسجد اعظم نشست‌اند.

❏ عدم غفلت از فلسفه در حوزه‌های علمیه

یک مسئله، مسئله‌ی درس فلسفه و رشته‌ی فلسفه است. توجه بکنید؛ اهمیت فقه و عظمت فقه نباید ما را غافل کند از اهمیت درس فلسفه و رشته‌ی فلسفه و علم فلسفه؛ هر کدام از اینها مسئولیتی دارند. رشته‌ی فقه مسئولیتی دارد، فلسفه هم مسئولیتهای بزرگی بر دوش دارد. پرچم فلسفه‌ی اسلامی دست حوزه‌های علمیه بوده است و باید باشد و بماند. اگر شما این پرچم را زمین بگذارید، دیگرانی که احیاناً صلاحیت لازم را ندارند، این پرچم را بر میدارند؛ تدریس فلسفه و دانش فلسفه میافتد دست کسانی که شاید صلاحیتهای لازم را برایش نداشته باشند. امروز اگر نظام و جامعه‌ی ما از فلسفه محروم بماند، در مقابل این شبهات گوناگون، این فلسفه‌های وارداتی مختلف، لخت و بی‌دفاع خواهد ماند. آن چیزی که میتواند جواب شماها را بدهد، غالباً فقه نیست؛ علوم عقلی است؛ فلسفه و کلام. اینها لازم است. در حوزه، اینها رشته‌های مهمی است. رشته‌ی مهم دیگر، تفسیر است؛ انس با قرآن، معرفت قرآنی. ما نباید از تفسیر محروم بمانیم. درس تفسیر مهم است، درس فلسفه مهم است؛ اینها رشته‌های بسیار باارزشی است.

❏ تربیت زنان طلبه پدیده‌ای عظیم و مبارک

نکته‌ی آخر در مورد پدیده‌ی خواهران طلبه است؛ خیلی پدیده‌ی عظیم و مبارکی است. هزاران عالم، پژوهشگر، فقیه و فیلسوف در حوزه‌های علمیه‌ی خواهران تربیت شوند؛ این چه حرکت عظیمی خواهد بود. ببینید نگاه دنیای مادی نسبت به پدیده‌ی زن و جنس زن چه نگاه بدی است، چه نگاه تحقیرآمیزی است، چه نگاه منحرفانه‌ای است. حضور دانشمندان اسلامی زن در عرصه‌های مختلف - مثل حضور دانشمندان فرزانه و فهمیده‌ی دانشگاهی زن که متدین و متشرع هستند - اثرات بسیار عظیمی را در دنیا میگذارد؛ برای انقلاب آبروست. بانوان باید خوب درس بخوانند. البته هدف نهائی درس خواندن بانوان، تنها مجتهد شدن یا فیلسوف شدن نیست - ممکن است عده‌ای علاقه‌اش را داشته باشند، استعدادش را داشته باشند، وقتش را داشته باشند، عده‌ای هم نه - آشنائی با معارف اسلامی و قرآنی است که میتواند برای خود آنها و برای دیگران مورد استفاده قرار بگیرد.

همراه بودن آموزش در حوزه با تفکر، تکرار و تحقیق

معنای زهد

نیاز انسان به بکاء از خشیت الهی

دعا برای ثبات دین

معنویت اساس کار حوزه

اخلاص و تلاش برای خدا، راه دفع مشکلات

ارتقاء دغدغه مندی و سطح اندیشه در حوزه به

برکت انقلاب اسلامی

تدوین چشم انداز و بیانیه ماموریت حوزه

وظیفه حوزه نسبت به علوم انسانی

علم، هویت حقیقی حوزه

لزوم گسترش آزاداندیشی در حوزه

منصف بودن در برخورد با مسائل علمی حوزه

جدیت و پیگیری مدرس و محصل در حوزه

ارتباط فعال حوزه با جامعه ملی و جامعه فراملی

و ...

همراه بودن آموزش در حوزه با تفکر، تکرار و تحقیق*

معنای زهد

یک روایتی یادداشت کرده‌ام که اول آن را بیان میکنم تا هم زبان ما متبرک شود به ذکر این حدیث شریف، هم مجلس معطر شود به عطر بیانات اهل بیت علیهم السلام. سند حدیث هم خوب است؛ در وسائل، در ابواب جهاد نفس. قال ابو عبدالله علیه السلام: «وحي الله الى موسى ان عبادي لم يتقربوا الي بشيء احب الي من ثلاث خصال قال موسى يا رب و ما هي قال يا موسى الزهد في الدنيا»^۱. اولین خصلت، زهد است. ما این احادیث را بارها و بارها در منابر و در گفته‌ها برای مردم میخوانیم و تکرار می‌کنیم. همین طور که بعضی از آقایان عزیز فرمودند، اگر این حرفها از دل ما برنخیزد، در عمل ما تجلی پیدا نکند، اثری نمیبخشد. زهد هم به معنای این نیست که انسان دنیا را یکباره کنار بگذارد؛ این که نه ممشای بزرگان دین بوده است، نه معنای زهد این است. زهد بی‌رغبتی است، حرص نزدن است، نجسبیدن به دنیا و زخارف مادی است. به دنیا نجسبیم. بهترین دستاورد یک انسان در زندگی هم همین است؛ خود را چسبیده دنیا، معلق به دنیا، آویخته‌ی به این زخارف نکند؛ در این صورت انسان خودش هم راحت تر است. «در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است.» درویش نه به معنای صوفی و درویشی مصطلح؛ تهیدستی و بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی.

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

الهی منعم گردان به درویشی و خرسندی

منعم بودن - که در تعبیرات شعری یعنی متنعم بودن - و برخوردار بودن واقعی این است. از نبی مکرم

*. بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه‌ی حوزه علمیه قم ۱۳۸۹/۰۸/۰۲.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۲۸.

اسلام نقل شده است که فرمود از خدا خواسته ام یک روز گرسنه بمانم و یک روز سیر؛ تا آن روزی که گرسنه‌ام، از خدا طلب کنم؛ آن روزی که سیرم، خدا را شکر بگویم؛ «العفاف و الکفاف». مسائل دنیائی که در باب زهد مطرح است، فقط هم پول و این زخارف مادی زندگی نیست؛ شأن و مقام و رتبه و وجاهت و محبوبیت و اینها هم جزو است. برای دنیا کار کردن، برای دنیا درس خواندن، برای دنیا تلاش کردن، اینها همه جزو همان چیزهایی است که در باب زهد، کنار گذاشتن آنها و بی رغبتی به آنها مورد تأکید قرار گرفته است. بعد میفرماید: «الورع عن معاصی...» - «خب، اساس کار، ورع است - «... و البكاء من خشیتی». به این اکتفا نمی‌شود که انسان عبادت مفروض یا نوافل را به جا بیاورد؛ دل باید حق را سجده کند، دل باید متوجه بشود؛ که اگر متوجه شد آن وقت اشک جاری می‌شود.

🌸 نیاز انسان به بکاء از خشیت الهی

بکاء از خشیت الهی ناشی از توجه دل است، ناشی از معرفت است، ناشی از خشوع است؛ ما را به این امر کردند، ما به اینها احتیاج داریم، اینها نیازهای ماست. اگر همه‌ی این ساز و کارهای منطقی و معقول و درست را هم فراهم کنیم، اما این روح در ما نباشد، این معنویت در ما نباشد، این گرایش اخلاقی نباشد، کار بی‌فایده یا کم‌فایده خواهد شد؛ پیش نخواهد رفت. دل خود ما برای ثبات احتیاج دارد به توسل و خشوع.

🌸 دعا برای ثبات دین

مرحوم آقای بهجت (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمودند این دعا را زیاد بخوانید: «یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک». ممکن بود یک اشکال مقدّری وجود داشته باشد، ایشان به آن هم جواب می‌داد. ممکن بود کسی بگوید وقتی می‌گوئیم «ثبت قلبی علی دینک»، ما که دینمان درست است، منطقی است، مستحکم است، این برای آن طبقات پایین است. ایشان می‌فرمود در هر طبقه‌ای که دل انسان و ایمان انسان و دینداری انسان هست، تنزل از آن طبقه، برگشت است. «ثبت قلبی علی دینک» یعنی دین را در همان طبقه‌ی عالی نگه دار و تثبیت کن. اگر این شد، آن وقت زندگی می‌شود شیرین، مرگ هم مرگ راحت. یکی از مشکلات اساسی ماها، مشکل مردن است. امام سجاد (علیه السلام) به خداوند متعال عرض میکند: «امتنا مهتدین غیر ضالین، طائعین غیر مستکرهاین غیر عاصین»^۲. خب، انسان در همه‌ی طول عمر در طریق هدایت بوده، اما باز امام دعا می‌کند که: «امتنا مهتدین غیر ضالین، طائعین غیر مستکرهاین غیر عاصین»؛ معلوم میشود خطرناک است.

حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است

کس ندانست که آخر به چه حالت برود

در ادامه‌ی روایت میفرماید: «قال موسی یا رب فما لمن صنع ذا؟ فاحی الله الیه یا موسی اما الزاهدون فی



الدنيا ففى الجنة واما البكائون من خشيتى ففى الرفيع الاعلى لا يشار بهم فيه احد». این رتبه‌ی عالی، مخصوص این کسانی است که دل رقیق آنها، دل حساس آنها در مقابل ذکر الهی به خشوع درمیآید و این خشوع، چشم آنها را می‌گریاند. «و اما الورعون عن معاصى فانى افتش الناس و لا افتشهم»؛ اغماض الهی، غمض عین الهی از بعضی از لغزشها و کوتاهی‌هایی که قهرا انسان از آنها برکنار نیست. این حدیث سندش هم معتبر است؛ «عن ابی ابی عمیر عن رجل من اصحابه». مراسیل ابن ابی عمیر در حکم مسانید است. فرمودند و درست هم همین است که وقتی طلبه وارد حوزه و این صراط میشود، با شوق و رغبت به معنویت و روحانیت به معنای واقعی کلمه است - در این شکی نیست - سالها هم در این راه ما راه رفتیم، حرکت کردیم، درس خواندیم، نفس کشیدیم؛ اما در عین حال بایستی به خدای متعال پناه برد، بایستی از خدا کمک خواست، باید از او توفیق طلبید؛ بدون توفیق الهی، کار خیلی مشکل است. امام سجاد (علیه الصلوٰة و السلام) در دعای صحیفه‌ی سجادیه عرض می‌کند: «هذا مقام من استحيا لنفسه منك و سخط علیها و رضی عنک»^۳. این چه حالتی است این چه وضعی است که امام سجاد عرض میکند من شرمنده هستم؟

معنویت اساس کار حوزه

علی‌ای حال کار معنویت، کار دلدادگی به عالم معنا، در حوزه اساس کار است؛ این را باید همه توجه داشته باشیم. کمبود این معنا در حوزه به ما لطمه میزند. در حوزه بحمدالله کسانی هستند که میتوانند از زلال معنویاتی که از دل آنها سرآید میشود - فقط لقلقه‌ی زبان هم نیست - همه‌ی ما را سیراب کنند؛ بخصوص طلاب جوان را که بیش از همه احتیاج دارند، بیش از همه هم از این بیانات آمادگی و تأثر دارند. گاهی سر درس، استاد به یک مناسبتی دو کلمه چیزی بگوید، طلبه از این رو به آن رو می‌شود. امام (رضوان الله علیه) به مناسبت‌های مختلف سر درس - گاهی روز شروع درس، گاهی روز آخر درس - با آن بیان عجیبی که ایشان در مسائل معنوی و روحی و آن احتیاطات معنوی داشت، گاهی یک جملاتی میگفت، طلبه‌ها گریه می‌کردند. بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی، در مسجد سلماسی برای امام منبر گذاشتند - قبل از آن امام منبر نمی‌رفت، روی زمین مینشست درس میگفت، ظاهراً به احترام آقای بروجردی - ایشان رفتند روی منبر نشستند. خوب چیز جدیدی بود، به امام یک حالت تبسمی دست داد. بعد بلافاصله ایشان تغییر حالت داد و فرمود: روز اولی که مرحوم آقای نائینی (رضوان الله علیه) روی منبر نشست، گریه کرد؛ فرمود این همان منبری است که شیخ انصاری روی آن نشسته، حالا کار به جایی رسیده است که ما باید روی آن بنشینیم. این حرف، طلبه‌ها را، دلها را تکان داد. بعد هم ایشان مفصل صحبت کردند.

در مشهد مرحوم آشیخ هاشم قزوینی، مدرس معروف و نامدار حوزه علمیه خراسان که از حیث بیان و تسلط بر مطلب، نظیرش را ما در هیچ حوزه‌ی دیگری ندیدیم؛ نه در قم، نه در نجف، گاهی اوقات وسط درس سطح - درس مکاسب و کفایه - که حدود یک ساعت طول می‌کشید، ده دقیقه یا بیشتر نصیحت

میکرد؛ طلبه‌ها اشک می ریختند. دل جوان آماده است؛ این راز دست ندهید. یک حدیث بخوانید، دو کلمه نصیحت کنید. اول، نصیحت به خود ماست. این حدیث را که من می خوانم، اول کسی که مخاطب است و ان شاء الله اول کسی که باید از آن متأثر بشود، خود گوینده‌ی حدیث است؛ برای خودتان هم مفید است. حوزه به این احتیاج دارد.

شما ببینید یک نفس گرم مثل حاج میرزا علی آقای قاضی در نجف چقدر برکات درست کرد. شاگردهای مرحوم آقای قاضی هر جا که بودند، مایه‌ی برکت شدند؛ یک نمونه‌اش مرحوم علامه‌ی طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) که قم را روشن کرد؛ چراغ علوم عقلی را در قم ایشان روشن کرد و ادامه داد و با مشکلات ساخت. بقیه تلامذه‌ی مرحوم آقای قاضی و متأثرین از ایشان هر جا بودند، همین‌جور بود. در تهران، در آذربایجان، در خود نجف، در بروجرد، در جاهای دیگر، هر جا شاگردهای ایشان بودند، مرکز معنویت و مرکز اشعاع روحانیت بودند. نمیشود اینها را ندیده گرفت.

🕌 اخلاص و تلاش برای خدا، راه دفع مشکلات

طلبه‌ها را نصیحت کنید. طلبه‌ها را به تفکر، تأمل، ذکر موت و پرهیز از درس خواندن و تلاش کردن برای رسیدن به مقامات عالی برای جلب توجه مردم به سمت خود، هدایت کنید. طلبه‌ها درس بخوانند الله، فی الله و بالله؛ این آن وقت می‌شود حوزه‌ی با برکت.

این مسائلی که آقایان فرمودند، هم‌اکنون مسائل لازمی بود. رئوس مطالب را من یادداشت کردم. حقیقتاً هیچکدام از این نکاتی که آقایان گفتند، نکات کم‌اهمیتی نبود؛ بعضی در کمال اهمیت بود، بعضی هم حائز اهمیت بود. اولاً اگر بخواهیم این خواسته‌ها و این آرزوها - چون خیلی از آنها آرزو بود - تحقق پیدا کند، جز با اخلاص، با تلاش برای خدا، با کار برای خدا، بارها کردن مشکلاتی که ناشی از هوی پرستی ما و دنیاطلبی ماست، ممکن نخواهد شد؛ والا ما بر سر چیزهای کوچک یقه‌ی هم را بگیریم و دسته بندی‌های گوناگون تشکیل دهیم و برای هیچ، هیاهو کنیم، معلوم است که به اینجاها نخواهیم رسید؛ وقتی باقی نمی‌ماند برای اینکه بخواهیم این همه کار بزرگ را انجام دهیم. ثانیاً اگر این خواسته‌ها تحقق هم پیدا کند، روح ندارد. ما چطور می‌خواهیم دل بشر معاصر را در مقابل اسلام خاشع کنیم، در حالی که دل خود ما خاشع نباشند؟ پس خشوع لازم است. گفت:

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت گمراهی است

راهرو گر صد هنر دارد، توکل بایدهش

جز به کمک خدا نمیشود. علم، فکر خوب، ذهن خوب، استعداد بالا، تلاش فراوان، اگر با کمک الهی همراه نباشد - که از راه توکل بالله و تفویض الی‌الله حاصل میشود، راه به جایی نخواهد برد.

✦ ارتقاء دغدغه مندی و سطح اندیشه در حوزه به برکت انقلاب اسلامی

و اما راجع به مطالبی که فرمودند و مسائلی که در باب حوزه مطرح است. اولاً همانطور که عرض کردم، من حقیقتاً محظوظ شدم. واقعا خدا را من شاکرم؛ چه حرفهای خوبی، چه فکرهای خوبی، چه مطالب سنجیده‌ای بیان شد؛ اینها خیلی با ارزش است. به شما عرض کنم؛ زمانی که ما در این حوزه بودیم، شاید در همه‌ی حوزه یک نفر پیدا نمیشد که اینجور مطالب را در بخش‌های مختلف بتواند دسته‌بندی کند. فضایی خوبی بودند، روشنفکرهای خوبی بودند - هم فاضل بودند، هم روشنفکر بودند، هم برجسته بودند - اما آن زمان، سطح اندیشه و فکر و نگرش به مسائل در حوزه، اصلاً در این سطح نبود؛ اینها از برکت انقلاب است، از برکت آن نهیبی است که امام به حوزه‌ها زد و همه را بیدار کرد.

من مطمئنم که اگر وقت بود و جناب آقای محدثی اجازه میدادند که ده نفر دیگر هم صحبت کنند، بلاشک ده تا مطلب جدید، موضوع جدید، رشته جدید حرف باز می‌جوشید. این حرفهای ابتکاری و خوب مخصوص این آقایان نیست که تشریف آوردند و صحبت کردند؛ یقیناً کسان بیشتری در حوزه حضور دارند که از همین گونه حرفهای ابتکاری، جالب، زیبا و محظوظ کننده دارند. من از یکایک آقایان متشکرم. از این میان برنامه‌ها یا به قولی میان‌برده‌های جناب آقای محدثی هم حقیقتاً لذت بردم. من قبلاً، هم شعر و هم نثر ایشان را بارها از خودشان شنیدم، اما امشب خیلی برجسته بود؛ هم نثر ایشان، هم شعر ایشان، هم بیاناتی که ایشان داشتند و آن نکات جالبی که بود؛ این هم به نوبه خود خیلی جالب است. راجع به مسائلی که دوستان فرمودند، من نظراتی دارم؛ لیکن مجال نیست الان عرض بکنم، چون وقت گذشته است؛ اما چند سرفصل از مطالب دیگر را مطرح میکنم. اول که آقای خسرو پناه مطالبشان را گفتند، من زیر خلاصه‌ی مطالب ایشان نوشتم آفرین؛ بعد آقای زیبایی نژاد صحبت کردند، نکات جالبی هم ایشان گفتند، زیر نوشته‌ی ایشان هم نوشتم آفرین؛ بعد که آقای شب زنده‌دار و دیگران صحبت کردند، دیدم من هی باید بنویسم آفرین؛ یک آفرین نوشتم و تا آخر یک فلش زدم! مطالب، خیلی خوب بود. البته نکات و نظراتی هست که حالا مجال نیست عرض شود؛ اجمالاً یک کلمه فقط عرض کنم.

✦ تدوین چشم‌انداز و بیانیه ماموریت حوزه

بعضی از مسائلی که آقایان فرمودند، مسائل عملی بالفعل نیست؛ آرزوهاست. خوب است که ما تفکیک کنیم بین آرزوها و بین آن چیزهایی که در برنامه میتواند قرار بگیرد. امروز حوزه نیاز دارد به برنامه ریزی. البته چشم‌انداز بایستی حتماً تنظیم شود؛ این درست است. یک سند چشم‌انداز، یا به تعبیر بعضی از آقایان، بیانیه‌ی مأموریت روحانیت یا مأموریت حوزه‌ی علمی لازم است؛ این باید تدوین شود؛ منتها تهیه‌ی یک چنین چشم‌اندازی یا چنین بیانیه‌ای، خود یک کار مهم است؛ یک پروژه اساسی است. اینکه حالا پنج نفر آدم متفکر و آدم باهوش بنشینند یک بیانیه‌ی مأموریت تنظیم کنند یا یک سند چشم‌انداز بنویسند، خیلی آسان نیست؛ مقدمات دارد تا بشود یک سند چشم‌انداز نوشت. البته اگر چنین سند

چشم‌اندازی تهیه شد، آن وقت میتوان برنامه‌های زمانبندی شده را بر اساس آن تهیه کرد و تدوین کرد؛ میشود هدفهای مقطعی را مشخص کرد؛ هدف ده ساله، هدف بیست ساله، هدف پنجاه ساله. البته این کارها ممکن است؛ منتها الان برنامه ریزی‌ای که ما نیاز داریم، باید ناظر به واقعیات و اقدامات عملی و قابل تحقق در حوزه باشد. نمیشود در خلاء برنامه زندگی کرد؛ باید برنامه ریزی انجام بگیرد. پس باید به چیزهای عملی نگاه کرد؛ یعنی آرزوهایی که حق است و یک روزی بلاشک این آرزوها تحقق پیدا خواهد کرد. بنده از این آدمهای مایوس بن‌بست‌نگر نیستم. من یقین دارم که این آرزوها تحقق پیدا خواهد کرد، منتها بستگی دارد به اینکه شرایط و واقعیات چگونه پیش برود. عوامل مؤثر در حوادث، غالباً متنوع است؛ اغلب این حوادث هم از ذهن انسان خارج است، از محاسبات دور است. تنها چیزی که قابل محاسبه است، اینهاست: «ان تنصر الله ينصرکم»؛^۴ «من كان لله كان الله له»، «ولينصرن الله من ينصره»^۵؛ چون غیبی است و خدای متعال فرموده و «هو اصدق القائلین» است. غیر از این، همه این مطالعات و برنامه‌ریزی‌ها قابل خدشه است، به خاطر اینکه عوامل مؤثر در حوادث از محاسبه خارج است. قدرتهای جهانی هم امروز در محاسباتشان همین را میدانند و ملاحظه هم می‌کنند؛ لذا شما میبینید یک چیزهایی را برنامه‌ریزی می‌کنند یا اعلان میکنند، بعد تحقق پیدا نمیکند؛ نه به خاطر این است که پشیمان شده‌اند، برای این است که میبینند نمیشود. حوادثی پیش می‌آید که محاسبه نشده است. بنابراین آن چیزهایی را که عملی است، باید به طور جدی مطرح کرد و دنبال کرد.

🌟 وظیفه حوزه نسبت به علوم انسانی

یک نکته هم در مورد علوم انسانی که برادر عزیزمان آقای فتحعلی‌خانی بیان کردند، عرض کنم. ببینید، ما نمیگوییم علوم انسانی غیر مفید است؛ ما میگوییم علوم انسانی به شکل کنونی مضر است؛ بحث سر این است. محل کلام بین آنچه که ما میگوییم و آنچه که ایشان فرمودند، دو تا است. اصلاً مرکز اثبات و نفی، یک چیز نیست. بحث سر این نیست که ما جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی یا علم مدیریت یا تعلیم و تربیت نمیخواهیم یا چیز خوبی نیست یا فایده‌ای ندارد. چرا؛ قطعاً خوب است؛ قطعاً لازم است. من یکی از حرفهایی که دارم، همین رشته‌ی تعلیم و تربیت در حوزه است. بحث در این نیست که این علوم مفید نیست؛ بحث در این است که اینی که امروز در اختیار ما قرار دادند، مبتنی بر یک جهان‌بینی است غیر از جهان‌بینی ما. علوم انسانی مثل پزشکی نیست، مثل مهندسی نیست، مثل فیزیک نیست که جهان‌بینی و نگرش نسبت به انسان و جهان در آن تأثیر نداشته باشد؛ چرا، تأثیر دارد. شما مادی باشید، یک جور علوم انسانی تنظیم می‌کنید. علوم انسانی ما برخاسته‌ی از تفکرات پوزیتیویستی قرن پانزده و شانزده اروپاست. قبلاً که علوم انسانی‌ای وجود نداشته است؛ آنها آمده‌اند همین اقتصاد را، همین جامعه‌شناسی را در قرن هجدهم و نوزدهم و یک خرده قبل، یک خرده بعد تدوین کردند و ارائه دادند؛ خب، این به درد ما نمیخورد. این علوم انسانی، تربیت‌شده و دانش‌آموخته‌ی خود را آنچنان بار می‌آورد که نگاهش به مسائل

مبتلا به آن علم و مورد توجه آن علم - چه حالا اقتصاد باشد، چه مدیریت باشد، چه تعلیم و تربیت باشد - نگاه غیر اسلامی است. می‌بینیم همان شخص متدین در داخل دانشگاه که فرض کنید مدیریت یا اقتصاد خوانده، هر چه با او درباره‌ی مبانی دینی این مسائل حرف می‌زنیم، به خرجش نمی‌رود. نه اینکه رد میکند، نه؛ اما آنچه که شما در باب اقتصاد اسلامی با او حرف می‌زنید، با یافته‌های علمی او، با آن دو دو تا چهار تاهائی که او در این علم تحصیل کرده، جور در نمی‌آید.

من با ورود علوم انسانی به حوزه‌ی علمیه اصلاً مخالفتی ندارم. من می‌گویم حوزه‌ی علمیه باید پایه‌های علوم انسانی مبتنی بر تفکر اسلامی و جهان بینی اسلام را مستحکم بربزد؛ همان کاری که در اول انقلاب جناب آقای مصباح و تشکیلات ایشان شروع کردند؛ که اگر تا امروز ادامه پیدا می‌کرد، به یک جاهایی میرسید. باید این پایه‌ها ریخته شود؛ و این ممکن نخواهد شد، مگر اینکه با علوم انسانی آشنا باشیم؛ شکی در این نیست. بنابراین در حوزه علمیه علوم انسانی را بخوانند، اینها را یاد بگیرند، صورت‌بندی مسائل و عناوین را در این علوم فرا بگیرند؛ بعد برگردند به مبانی اسلامی، ببینند مسائل متناظر آنها با تفکر اسلامی چگونه است و چگونه شکل می‌گیرد. بنابراین من نمی‌گویم علوم انسانی نافع نیست، می‌گویم اینی که هست مضر است؛ آنی که باید باشد، لازم است.

اما آنچه که من اینجا درباره حوزه یادداشت کرده‌ام، البته در خلال آنچه که یادداشت کرده‌ام، ممکن است بعضی از مسائل را حذف کنم یا بعضی به نظرم اولویت دارند که در این وقت کم مطرح شود.

علم، هویت حقیقی حوزه

یک مسئله این است که اساس حوزه برای علم است؛ حوزه علمیه است. ما می‌گوییم کام حوزه علمیه با علم برداشته شده است. پس علم، بافت حقیقی و پایه حقیقی و هویت حقیقی این حوزه را تشکیل میدهد - حوزه‌های علمیه همه جا اینجورند؛ مخصوص حوزه علمیه قم که نیست □ یعنی حوزه علم محور است. علم محور بودن لوازمی دارد؛ باید به این لوازم ملتزم شد. یکی از چیزهایی که لازمه‌ی علم محور بودن است، این است که مجموعه علم محور پرسش‌زاست، پرسش‌آفرین است. وقتی بحث علمی مطرح است، سوال مطرح است، با سوال باید با روی باز مواجه شد؛ همچنان که در سنت علمی سلف ارجمند ما هم این وجود داشته. شما ملاحظه می‌کنید؛ در فقه معارضات فقهی زیاد است؛ گاهی با لحن‌های تند هم همراه هست. فرض بفرمایید مرحوم صاحب حدائق نسبت به صاحب مدارک، گاهی لحن تندی به کار میبرد؛ باز متقابلاً مرحوم صاحب جواهر نسبت به صاحب حدائق در مواردی لحن بسیار تندی به کار میبرد. قبلاً هم همین‌جور بوده است. مرحوم علامه در مختلف، در موارد متعددی به ابن ادریس به شکل عجیبی می‌تازد و عکس‌العمل خیلی شدیدی نشان میدهد. البته باز ابن ادریس (رضوان الله علیه) به نوبه خود با همان بیان، با شیخ طوسی برخورد کرده است. این کار رایج است، اشکالی هم ندارد؛ اما در میدان علم، اگر ابن ادریس زنده می‌شد، می‌ایستاد، علامه پشت سرش نماز می‌خواند، دستش را هم می‌بوسید.

اگر سید صاحب مدارک زنده می‌شد، صاحب حدائق و دیگران پشت سرش نماز می‌خواندند، دستش را هم می‌بوسیدند - در این شکی نیست - اما در میدان علم با هم برخورد می‌کنند؛ مانعی هم ندارد. این برخوردها معنایش این است که طرح سوال، طرح اشکال، طرح شبهه، طرح مسئله جدید، طرح شیوه جدید، ایرادی ندارد. اگر آنچه که مطرح شده است، غلط است، آن وقت باید با شیوه علمی با آن غلط برخورد کرد؛ یعنی اغماض در مواجهه‌ی با غلط علمی جایز نیست. کسی اشتباه علمی کرده است، اغماض کردن و اینکه بگوییم احترامش را حفظ کنیم، ملاحظه کنیم و نگوییم، جایز نیست؛ نه، در باب علمیات، این مسئله وجود ندارد. باید از لحاظ علمی برخورد کرد، اما جلوی سوال را نباید گرفت. حوزه باید قطع سوال نکند. قطع سوال به قطع دانش می‌انجامد. راه سوال را نباید بست.

🔗 لزوم گسترش آزاداندیشی در حوزه

نکته‌ی دیگر اینکه حوزه آزاداندیش است. خاصیت علمی بودن آزاداندیشی است. تحجر در میدان علم معنی ندارد. یعنی اگر عالم هستیم، حوزه علمیه هستیم، دنبال علم هستیم، باید فکر را آزاد گذاشت؛ البته برای اهل فکر. معلوم است که در یک مجموعه علمی کسی که صلاحیت فکری ندارد، جرأت اظهار نظر هم پیدا نمی‌کند؛ اگر اظهار نظر کرد، مچ او را می‌گیرند، غلط او آشکار می‌شود. آن کسی که صلاحیت اظهار نظر دارد، بایستی اظهار نظر کند؛ چه در فقه، چه در اصول، چه در فلسفه، چه در کلام، چه در بقیه مباحث و علوم حوزوی و رایج در حوزه؛ یعنی باید آزاداندیشی باشد.

البته این آزاداندیشی هست؛ این را همه باید قبول کنیم. من یک جایی خواندم که نوشته شده بود امروز در حوزه علمیه قم، آزاداندیشی علمی نیست؛ دیروز بود، امروز نیست. این درست نیست؛ دیروز هم بود، امروز هم هست؛ امروز بیشتر از دیروز هم هست. آراء فقهی و اصولی از برترین فقها مورد نقد قرار می‌گیرد. آدم ملاحظه می‌کند که بعضی از نظرات برجسته و فوق‌العاده‌ی فقهی و اصولی امام در مقالات علمی مورد نقد قرار می‌گیرد؛ ایرادی هم ندارد. مبنای خطابات قانونیه امام که به نظر ما یکی از مستحکم‌ترین بدیع‌ترین و کارسازترین مبانی اصولی امام است، مورد نقد قرار می‌گیرد؛ هم در درسها مورد نقد قرار می‌گیرد، هم در مقالات. من مقالاتی را هم خواندم، دیدم مورد نقد قرار داده‌اند. البته به نظر ما آن نقدها وارد نیست، اما بالاخره مورد نقد قرار می‌گیرد؛ کسی هم نمی‌گوید چرا. نمی‌شود حوزه را متهم کرد به اینکه در آن، نقد و انتقاد و آزادی نیست. متأسفانه یک جایی ما خواندیم که نوشته‌اند این حرفها نیست؛ در حالی که این خلاف است، این متهم کردن حوزه است.

ما می‌خواهیم عرض کنیم که این آزاداندیشی باید دامنه‌اش گسترده باشد. همانطور که فرمودند، در فلسفه، فرمایشات آخوند ملاصدرا وحی منزل نیست. در فقه، فتاوی‌ای صاحب جواهر و شخصیتی مثل شیخ اعظم - که با وجود همه‌ی بزرگان و فقها، ما نظیر شیخ اعظم را از بعد از شیخ تا امروز دیگر نداریم - وحی منزل نیست؛ نه در فقه، نه در اصول. لذا رد کردند، ایراد کردند، اشکال کردند، جواب دادند. بایستی این



سنت در حوزه باشد.

یک مطلب دیگر، خودباوری علمی و اعتماد به نفس علمی است. حوزه و فضایی حوزه و محصل حوزه بایستی به اعتماد به نفس علمی برسد و اتکاء به نفس داشته باشد؛ این خیلی اهمیت دارد. در تضارب آراء، در کیفیت حرکت علمی، در مراتب ارزشی حوزه، علم باید دارای برترین منزلت‌ها باشد. البته تقوا و معنویت و زهد و خشوع و اینها ارزشهای برتر است و والا تر است؛ منتها اینها چیزهایی نیست که قابل ارائه باشد، قابل فهم باشد. خیلی‌ها اهل این معانی هستند ما اینها را نمی‌شماسیم؛ اما علم قابل محک زدن است، در معرض است، توی دایره است.

منصف بودن در برخورد با مسائل علمی حوزه

از جمله چیزهایی که جزو لوازم حوزه علمیه است و اخلاق علمی حوزه آن را اقتضاء می‌کند، عبارتست از انصاف در برخورد با مسائل علمی؛ انصاف علمی باید داشت.

جدیت و پیگیری مدرس و محصل در حوزه

نکته‌ی بعد، جدیت و رها نکردن دنباله کار برای مدرس و برای محصل است. از جمله آفات جدید و فرهنگ جدید و نظام آموزش جدید - که وارداتی اروپاست - این است که استاد به خودش زحمت نمیدهد فکر نو تولید کند، خیلی اوقات بی‌مطالعه درس می‌گوید. استاد ما بی‌مطالعه درس نمی‌گوید. استاد ما مطالعه میکند، تأمل میکند، فکر می‌کند؛ با فکر درس می‌گوید. اگر شما ده دوره هم مکاسب را تدریس کردید، دوره یازدهم باز باید فکر کنید، شاید چیز تازه‌ای به نظرتان بیاید.

ارتباط فعال حوزه با جامعه ملی و جامعه فراملی

از جمله چیزهایی که لازمه حوزه علمیه است، ارتباط فعال با جامعه ملی درون کشور و جامعه فراملی است، که دیدم توی بیانات بعضی از آقایان هم بود. حوزه علمیه باید با حوزه‌های علمیه عالم و با حوزه‌های علمیه داخلی ارتباط علمی پیدا کند. در گذشته با اینکه ارتباطات این همه دشوار بود، علما از راههای دور با هم ارتباط برقرار می‌کردند. مرحوم ابن ادریس در سرائر خود می‌نویسد که فلان کس - اسم آن شخص یادم نیست - یک فتوایی داده بود، من به او نامه‌ای نوشتم، او جواب من را نوشت، من قبول نکردم. در گذشته نامه می‌نوشتند، نظر علمی را مطرح می‌کردند، این عالم آن نظر علمی را رد می‌کرد، گاهی از هم سوال می‌کردند. مرحوم علامه سمنانی چند تا مسئله فقهی را از مرحوم آیت الله میلانی مکتوب سوال کرده بود؛ ایشان هم یک جوابی دادند، ایشان هم بحث کردند؛ جزوه شده، چاپ شده. این کارها کارهای رایجی بود، امروز هم بسیار لازم است؛ به خصوص با این وسایل ارتباطات جدید. پس همسانی و همسازی و جریان متقابل فکری و علمی میان حوزه‌های داخل کشور و حوزه و دانشگاه در

مسائلی که دارای ربط به یکدیگر است و با حوزه های خارج کشور، لازمه ی حوزه علمیه است. هیچ اشکالی ندارد که با حوزه های علمی اهل سنت در پاکستان، در حجاز، در مصر، در جاهای دیگر، ارتباط برقرار کنید؛ البته ارتباطات مضبوط و تعریف شده و از مرکز معین؛ چون امروز ارتباطات شخصی معنا و ارزشی ندارد.

استفاده از روش های علمی در رد نظر مخالفین در حوزه

یکی از خصوصیات حوزه های علمی - یعنی حوزه های که بنیان آن بر علم و دانش است - این است که آراء مخالف مشهور سرکوب نمی شوند. البته من طرفدار این نیستیم که آراء شاذه را مطرح کنند. بعضی اینجوری اند که دنبال آراء شاذ می گردند، اگر رأی شاذی هم در مسئله وجود نداشته باشد، کأنه یک رأی شاذی ایجاد می کنند؛ دنبال شذوذند. این را نمی خواهیم بگوییم؛ ولی آرائی هست که مشهور نیست، مورد قبول مشهور علما نیست؛ اما بالاخره رأیی است؛ نباید سرکوب کرد؛ باید باشد. بعضی از همین آراء غیر مشهور در گذشته، در دوره هایی به آراء مشهور تبدیل شد؛ که نمونه هایش را دیده اید در باب منزهات بئر و غیر ذلک رایج است، شایع است، بین همه معروف است.

در حوزه ی علمیه، از روش های غیر علمی برای رد نظر مخالف نباید استفاده شود. روش علمی چیست؟ استدلال و پاسخگویی و جواب؛ اقناع عقلی یا لاقبل استدلال. روش غیر علمی چیست؟ تکفیر؛ تفسیق. این درست نیست. بعضی از آراء هست - چه در باب فقه، چه در باب بعضی از مسائل مربوط به معارف - ممکن است اختلافی باشد، ممکن است یک نفر نظر مخالف داشته باشد؛ نباید رد کرد به معنای تفسیق. بله، آن رأی را با چماق استدلال به شدت بکوبید - هیچ اشکالی ندارد - علیه اش استدلال کنید، بنویسید؛ عوض یکی، ده تا بنویسید؛ کما اینکه در حوزه ی علمیه معمول هم بود؛ گاهی دیده بودیم یک کتابی در می آمد، ده نفر، پنج نفر علیه آن می نوشتند؛ خیلی هم خوب بود، بنویسند، این نوشتن ها خیلی خوب است؛ اما تفسیق و اعلان خروج از دین و خروج از مذهب و اینها مصلحت نیست؛ این شیوه علمی نیست. این هم یک مسئله که ناشی از علمی بودن حوزه هست؛ یعنی التزام ما به علمی بودن حوزه این را اقتضا می کند.

لزوم همراهی آموزش با تفکر، تکرار و تحقیق در حوزه

نکته ی دیگری که باز از لوازم علمی بودن است، این است که آموزش در حوزه باید با تفکر، تکرار و تحقیق همراه باشد. این هم از همان مواردی است که نظام آموزشی جدید وارداتی از اروپا فاقد آن است؛ بر مبنای حفظ است. ما نباید به این سمت بگلتیم. هر برنامه ای که ما را به این سمت بگلتاند، برنامه نادرستی است. در برنامه ریزی های خودمان نگاه کنیم، ببینیم چه چیزی طلبه را به سمت حفظ گرایی میراند و از تفکر و تحقیق و مطالعه باز می دارد. حفظ گرایی درست نیست، مفید نیست. من آن روز هم اشاره کردم که یکی از خصوصیات حوزه ی علمیه ما فکر کردن است. طلبه را باید از اول درس خواندن وادار کرد به اینکه فکر کند.

معروف بود می گفتند: «بدان ایدک الله» - چرا گفت بدان و نگفت بخوان؟ - منظور این است که اولاً حس سوال‌پردازی را در طلبه زنده کند، بعد هم به او تفهیم کند که خواندن مراد نیست، دانستن مراد است. این بایستی برای برنامه‌ریزان ما واقعا به صورت یک دستورالعمل جامع باشد.

اساتید هم به این نکته توجه کنند. حالا امتحانات حوزه هست و چیز بسیار لازم و خوبی است. البته از سابق امتحان بود، اما به این شکل منظم و مرتب و برنامه‌ریزی شده نبود؛ امروز هست، بسیار هم خوب است؛ هیچ نباید به این امتحانات دست زد؛ لیکن این منافات ندارد با اینکه استاد سر درس امتحان کند. شما قبل از اینکه درس را شروع کنید، ده دقیقه را به سوال از طلبه اختصاص بدهید؛ این کار تجربه شده‌ای است. بنده خودم وقتی در مشهد همین سطوح را تدریس می‌کردم - کفایه و مکاسب و این چیزها - همین کار را می‌کردم. قبل از درس کتاب را باز می‌کردیم و به یکی از طلبه‌ها می‌گفتم آقا شما درس دیروز را بخوان یا بگو. این کار خیلی تأثیر داشت؛ هم ما می‌فهمیدیم که طرف ما چکاره است، هم او می‌فهمید که سوال و حساب و کتابی در کار است، هم دیگران آن نکته را اگر بلد نبودند، یاد می‌گرفتند؛ فواید دیگری هم وجود دارد. این وادار کردن طلبه به فکر، به خصوص در دروس سطح، خیلی مهم است. در جلسه‌ای که این شب‌ها داشتیم، با یکی از آقایان صحبت شد، من این نکته به ذهنم رسید و گفتم دروس سطح خیلی مهم است. فراگیری امهات مطلب اصولی و فقهی موجب می‌شود که طلبه در درس خارج بتواند استفاده کند؛ والا استفاده نخواهد کرد.

بحث روی این متون فعلی نیست که بگوییم جمود کنیم و حتماً بایستی همین متون باشد؛ نه، هر وقتی که حوزه ان‌شاء‌الله توفیق پیدا کرد، متون متناسب با زمان را هم تهیه خواهد کرد. هر متنی که به عنوان سطح تدریس می‌شود، طلبه باید آن را بخواند و بفهمد. روی فهم این متون باید تأکید شود؛ تعمیق به جای حفظ، فکر کردن و تکرار کردن برای تحقق آن مراد، که مطلب را تحقیقی دانستن است.

🏠 نیازمندی حوزه به نظام پژوهشی مناسب

پژوهش محور بودن حوزه هم نکته‌ی بعدی است. حوزه‌ی نظام پژوهشی متناسبی لازم دارد. همچنین اهتمام به دروس سطح در فقه و اصول، پیش از رفتن به درس خارج. هویت علمی حوزه هم نکته‌ی مهمی است؛ منحصر به فقه و اصول نیست. فقه و اصول خیلی مهم است، در این شکی نیست؛ قبلاً هم ما گفتیم ستون فقرات حوزه‌های ما فقه است؛ اما این معنایش این نیست که ما به فلسفه احتیاج نداریم. امروز بیش از گذشته به فلسفه احتیاج داریم. روزی بود که ملاهای بزرگ ما، مجتهدین بزرگ ما برای تحصیل فلسفه «شدّ رحال» می‌کردند - مثل آخوند خراسانی که در سبزوار پیش حاج ملاهادی رفت و زانو زد و فلسفه خواند - یا بزرگانی از فقها و اصولیین ما که رفتند فلسفه خواندند و آن را فرا گرفتند. امروز از آن روز خیلی بیشتر احتیاج داریم. آن روزی که مرحوم علامه طباطبایی در نجف پیش مرحوم آسیدحسین بادکوبه‌ای فلسفه می‌خواند، آن روز نیاز به فلسفه اسلامی به مراتب کمتر از امروز بود که این همه مکاتب

گوناگون، این همه افکار جدید، این همه شبهه، این همه پیشنهاد فکری در دنیا مطرح است؛ آن هم با این روابط و ارتباطات آسان و سریع؛ با اینترنت و با بقیه وسائل، کتاب و مجله و چه و چه. بنابراین به فلسفه احتیاج است. نه فقط به فلسفه، به علوم دیگر هم در حوزه قم نیاز هست. البته کسی که بتواند همه این علوم را با همدیگر جمع کند و در همه اینها صاحب فن و صاحب نظر شود، این علی الظاهر یا ممکن نیست یا بالاخره خیلی آسان نیست. در گذشته هم ممکن نبود؛ این را هم به شما عرض بکنیم. گاهی برای فنان بودن فقهای بزرگ ما و علمای بزرگ ما، از مرحوم شیخ طوسی یا علامه حلی اسم می آورند. بله، شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) فقیه بزرگ و صاحب مکتب و صاحب ابتکار در اصول بود؛ اولین پایه‌های اصول را ایشان و امثال ایشان در آن زمان پایه گذاری کردند؛ شیخ طوسی فقیه هست، اصولی هست، مفسر هست، محدث هست، رجالی هم هست؛ اما آیا در همه این رشته‌ها سرآمدند؟ نه. بله، در فقه ایشان سرآمد است - که گفته‌اند تا ۲۰۰ سال بعد از شیخ، فقهای که آمدند، شیوه و راه ایشان را دنبال می کردند؛ به آنها مقلده می گفتند - اما شما ملاحظه کنید در رجال، نجاشی مسلطتر است. او یک آدم کناره گیر و در واقع گمنامی در مقابل شیخ و معاصر با شیخ است؛ اما اعتبار کتاب رجالش نزد کسانی که به این فن واردند، بیشتر از کتب شیخ است؛ هم بیشتر از «رجال» شیخ است، هم بیشتر از «فهرست» شیخ است. حقیقتاً هم همین‌جور است؛ متقن تر است، معتبر تر است. یعنی نمی شود گفت که شیخ به آن عظمت، در رجال هم همان عظمت را داشته است. یا علامه (رضوان الله علیه)، که هم فقیه است، هم اصولی است، هم منطقی است، هم فیلسوف است، هم متکلم است، هم رجالی است و در همه اینها علامه کتاب دارد و در فلسفه هم شرح «حکمت العین» را نوشته است - که شرح کتاب «دبیران کاتبی قزوینی» است، که استاد علامه بوده و علامه پیش دبیران کاتبی فلسفه تحصیل کرده - اما کتاب فلسفه‌ی علامه جزو کتب درجه یک فلسفه ما نیست؛ یعنی با کتب ابن سینا قابل مقایسه نیست، با کتب متأخرین قابل مقایسه نیست. بنابراین این‌جور نیست که ما بگوییم در گذشته افراد می توانستند در همه فنون متخصص باشند؛ نه، بعضی در فنی و بعضی در فن دیگری. خب، یک علامه‌ای داریم، محقق‌ی داریم در فقه؛ یک خواجه نصیری هم داریم در فلسفه یا در کلام؛ اشکالی ندارد. امروز هم همین جور است. هیچ اشکالی ندارد که امروز هم فقهای داشته باشیم، فلاسفه‌ای داشته باشیم، متخصصین در علوم انسانی اسلامی داشته باشیم، متخصصین در تفسیر داشته باشیم - تفسیر را نمی شود دست کم گرفت؛ متخصص لازم دارد - متخصص در فنون تبلیغ داشته باشیم. چه اشکال دارد از بزرگان حوزه کسانی باشند که فن تبلیغ را، خصوصیات تبلیغ را در این دنیای عجیب و غریب امروز - و به قول آقای کعبی دنیای عجیب و غریب تر آینده - تدریس کنند و بتوانند دین را تبلیغ کنند؟

در رشته های گوناگون، اساتیدی داشته باشیم. منزلت علمی اینها باید محفوظ بماند. نباید این‌جور باشد که اگر کسی یک رتبه‌ای از فقه را - ولو نه رتبه‌ی عالی را - پیدا کرد، او در جامعه محترم باشد؛ اما اگر کسی رتبه‌ی عالی فلسفه را پیدا کرد، به قدر او احترام نداشته باشد. این‌جوری نیست؛ علم است، علم اسلامی

است، مورد نیاز حوزه است.

🔗 طبقه‌بندی علوم در حوزه‌های علمیه متناسب با نیازهای جامعه

یکی از کارهای مهم همین است که ما علوم را طبقه‌بندی کنیم - که بعضی از آقایان هم گفتند - اولویت بندی کنیم، رتبه‌بندی کنیم، ارزش‌گذاری کنیم، با نیازها بسنجیم. اگر با نیازهای امروز سنجیده شود، من می‌ترسم نتیجه جور دیگری در بیاید. به هر حال آنچه مسلم است، این است که در حوزه، علم فقه و اصول - که دنباله فقه است - مبنای کار حوزه است؛ اما بنده طرفدار اختصاص یافتن به مسئله اصول به عنوان یک علم مستقل نیستم و خیلی برای حوزه مفید نمیدانم؛ اصول باید در خدمت فقه باشد. خود فقها و اصولیین هم معترف‌اند که بعضی از مباحث اصولی هیچ خدمتی به فقه نمی‌کند، ارتباطی هم با فقه ندارد. اصول باید در کنار فقه باشد؛ آن وقت به رشته‌های مهم دیگر مثل فلسفه، تفسیر و کلام باید اهمیت داد. ما چقدر امروز به رشته کلام احتیاج داریم؛ همه این رشته‌ها لازم است.

یک نکته دیگر در همین زمینه علمی بودن حوزه و اینکه حوزه هویتش، هویت علمی است، این است که از شیوه‌های نو در آموزش علم، در تعلیم علم، در گسترش علم، در تولید علم نباید ترسید؛ از شیوه‌های نو نباید واهمه کرد. هدف وقتی پرداختن به علم است، حقیقتاً دنبال علم هستیم و زمام کار دست افراد عالم است، شیوه‌های نو هر جور که باشند، قابل قبول‌اند. این را من عرض بکنم که در همین حوزه قم، مبتکر مدارس برنامه‌ای، یکی از فقهای معروف منحصر در امر فقاقت بود؛ یعنی مرحوم آیت‌الله گلپایگانی. اصلاً مدرسه‌ی برنامه‌ریزی شده در حوزه قم، تأسیس آقای گلپایگانی است؛ قبل از مدرسه حقانی. مرحوم آقای بهشتی و دیگران مدرسه حقانی را از روی مدرسه آقای گلپایگانی درست کردند. در واقع مرحوم آقای بهشتی و بعضی دیگر مدرسین آنجا بودند؛ بعد بیرون آمدند و خودشان مدرسه حقانی را بنیانگذاری کردند. مدرسه آقای گلپایگانی - که ظاهراً هنوز هم این مدرسه به همین اسم هست - قدیمی‌ترین مدرسه برنامه‌ریزی شده در حوزه است. آقای گلپایگانی یک فقیه متبحر متخصص در کار فقاقت و پابند به مسائل فقاقت، نترسید از اینکه یک برنامه نوئی را در امر آموزش اجرا کند. البته ایشان نوآوری‌های دیگری هم داشتند. اول جایی که در حوزه، این مسائل رایانه‌ای و اینها را راه انداخت، دستگاه آقای گلپایگانی بود، که بعد البته رواج بیشتری پیدا کرد.

🔗 اهمیت به نظام اخلاق و تربیت در حوزه و بهبود آن

یک مسئله هم مسئله‌ی نظام اخلاق و تربیت در حوزه هست؛ که حالا چون وقت خیلی دارد می‌گذرد، من دیگر همین را عرض بکنم و بحث را تمام کنم. چند نفر از آقایان بحث تربیت و اخلاق را با تفصیل بیان کردند و بسیار خوب هم بیان کردند - شکرالله مساعیهم - و من هم آن حرفها را قبول دارم. مسئله تربیت و اخلاق از دو بعد برای ما مهم است: یکی بعد درون حوزه‌ای. ما بالاخره می‌خواهیم روحانی باشیم،

می خواهیم مبلغ باشیم. به همان دلایلی که گفتند، با همان جوهری که ذکر کردند، بایستی اخلاق درستی داشته باشیم. دوم، وجه برون حوزه‌ای است؛ تصرف قلمروهای بسیار وسیعی است که ما جز با آشنایی و آگاهی با مبانی تربیتی و اخلاقی نمی‌توانیم اینها را تصرف کنیم. ببینید، در کشور یک مزرعه وسیع سراسری پر محصولی وجود دارد به نام آموزش و پرورش. ما اگر توی تلویزیون هم صحبت کنیم، اگر آن مستمع پای منبر ما در تلویزیون بنشیند، مگر چقدر مستمع داریم؟ اما آموزش و پرورش هر سال به شکل میلیونی مستمع پیدا می‌کند، مستمع ماندگاری که دوازده سال با آموزش و پرورش همراه است. از این کانال کشتی بهتر؟ این کانال سیراب کردن دلها و ذهن‌ها اینجور در آموزش و پرورش متمرکز است. ما در آموزش و پرورش چقدر سهم داریم؟ باید گفت هیچ. این که حالا یک روحانی‌ای برود در یک مدرسه‌ای نماز جماعتی برپا کند یا صحبتی بکند، اصلاً چیزی نیست؛ این هیچ است، هیچ محض است.

اگر ما در داخل حوزه رشته‌ی تعلیم و تربیت داشته باشیم، در زمینه‌ی تعلیم و تربیت متخصص تربیت کنیم؛ بحث اخلاق و تعلیم و تربیت در حوزه جدی گرفته شود، آن وقت حوزه علمیه و روحانیت می‌تواند آموزش و پرورش را عرصه حضور خودش قرار دهد. نه اینکه ما برویم بشویم وزیر آموزش و پرورش؛ این اصلاً کارساز نیست. بحث آموزش و پرورش، کتاب درسی است و ساختن معلم، تربیت معلم، تربیت دینی معلم و تولید کتاب‌های دینی و کتابهای غیردینی؛ یعنی کتاب فیزیک یا کتاب ریاضیات هم می‌تواند درس توحید بدهد، می‌تواند انسانها را بی‌دین کند؛ هم می‌تواند توحید و تدین و تعبد را به دانش آموز القا کند، هم می‌تواند او را بی‌دین کند، به مبداء و معاد بی‌اعتنا کند.

آماده سازی و اصلاح حوزه‌های علمیه

ما باید بتوانیم حوزه‌ی علمیه را آماده کنیم. الان حوزه‌ی علمیه آماده نیست. من هیچ گله‌ای از آموزش و پرورش ندارم؛ این را به شما عرض کنم. من حوزه‌ای هستم، خودم دارم حوزه را می‌بینم؛ حوزه الان آمادگی‌ای ندارد که ما بگوئیم آقا بیا وارد شو، مواد لازم را برای تربیت معلم و مواد لازم را برای تنظیم کتاب درسی بر طبق تفکر دینی و راهنمایی‌های دینی آماده کن. این کار هم جزو کارهای لازم حوزه است. بالاخره حوزه خیلی کار دارد. البته وقتی ما میگوئیم فلان رشته‌ها بیاید، فلان کارها انجام بگیرد، بعضی میگویند آقا شما به فقه و اصول بی‌اعتنائی کردید؛ ما در حوزه، دیگر صاحب جواهر یا شیخ انصاری متخرج نداریم. این جزو حرفهای رائج است. من این حرف را قبول ندارم. اولاً مثل شیخ انصاری کو؟ توی حوزه‌هایی هم که مخصوص این کار بودند، مگر چند تا شیخ انصاری داشتیم؟ عرض کردم؛ به نظرم نمیرسد که بعد از شیخ انصاری، هیچکدام از شاگردان ایشان و شاگردان شاگردان ایشان تا امروز به رتبه شیخ انصاری رسیده باشند. بله، حرفهای ایشان را ذکر میکنند، اشکال میکنند، ایراد میکنند، اشکالها هم وارد است؛ اما مسئله‌ی شیخ، مسئله‌ی دیگری است.

آن قالبی که شیخ علیه‌الرحمه برای استنباط فقهی بعد از صاحب جواهر و روی دست صاحب جواهر، شیخ

فراهم کرده شما ملاحظه کنید «مکاسب» شیخ را با «متاجر» جواهر مقایسه کنید تا معلوم شود فرق بین شیخ و صاحب جواهر چقدر است. بعد از صاحب جواهر، مگر ما چند تا مثل صاحب جواهر در حوزه‌های علمیه تربیت کردیم که حالا از حوزه گله کنیم که صاحب جواهر تربیت نمیکنیم! خب، اینها قله‌هایی بودند، هر چند وقت یکبار، یک مجموعه علمی و انسانی به یک قله‌ای دست پیدا میکند. اگر در زمان ما صاحب جواهر یا شیخ انصاری درست نشد، جای گله نیست که چرا نتوانستیم؛ خیال کنیم که اگر ما این درسها را کنار میگذاشتیم و فقط به فقه و اصول میچسبیدیم، حالا چند تا صاحب جواهر داشتیم؛ نه، آن روزی هم که حوزه نجف منحصر و مختص به فقه و اصول بود و غیر از آن نبود - که مرحوم سید اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) اینجور فرموده بودند که باید فقط فقه و اصول باشد □ ما ندیدیم در نجف مثل صاحب جواهر یا شیخ انصاری تربیت شود. این اولاً.

ثانیاً اعتقاد ما این است که ما امروز نوکر دینیم؛ ما نوکر اسمها که نیستیم. روحانیت برای چیست؟ روحانیت برای این است که بتواند مردم را تغذیه دینی کند؛ البته عالمانه. آن روز یک طلبه‌ای می آمد نجف درس میخواند، فقه و اصول میخواند، رجال میخواند و بعضی چیزهای دیگر میخواند، ملا میشد، فاضل میشد؛ اگر در نجف میماند میشد بحر العلوم و کاشف الغطاء؛ اگر از نجف خارج میشد، میشد میرزای قمی و ملامهدی نراقی و ملا احمد نراقی و حاجی کلباسی و سید شفتی و امثال اینها. یعنی هر کدام از اینها در هر شهری بودند، برای هدایت و تغذیه معنوی و فکری مردم خودشان کافی بودند. یک سید شفتی یا یک حاجی کلباسی یا یک میرزا مهدی شهید در مشهد، خودش و شاگردانش میتوانستند مردم را از لحاظ فکری تغذیه کنند. آن وقت عوامل گمراه کننده و لغزانندهی مردم زیاد نبود؛ همان شهوات شخصی انسانها بود که همیشه انسانها به آن دچار و مبتلایند؛ آن هم با موعظه و تزهت و تذکر و از این چیزها تا حدود زیادی قابل رفع بود؛ یک مقدارش هم میماند که خب، همیشه گنهکارانی هستند. آن روز دیگر تلویزیون نبود، اینترنت نبود، این همه کتاب و مجله و افکار جدید نبود، این همه فلسفه‌های جدید داخل ذهنهای مردم نبود، شبکه‌ی فیلمهای خانگی نبود، ماهواره نبود، مغریات و مذلاتی که جوان و پیر را تحت تأثیر قرار میدهد - افکار و شبهات گوناگون - نبود. آن روز وقتی عالم وارد یک شهری میشد - مثل میرزای قمی یا مثل حاجی کلباسی - از همه‌ی مردم آن شهر فاضل تر بود. فضلالی هر شهری کسانی بودند که چند جمله ادبیات یا عقلیات یا شبیه این چیزها را خوانده بودند؛ اینها از همه‌ی آنها بهتر بودند، بالاتر بودند؛ در مقام برخورد و زور آزمائی علمی، کسی از عهده‌ی آنها بر نمی آمد؛ اما امروز اینجوری نیست. امروز ما فقه و اصول که میخوانیم، اگر توی یک شهری برویم، اینجور نیست که از همه زورمان بیشتر باشد؛ در رشته‌های مختلف، در کارهای مختلف، در حرفهای مختلف، در افکار مختلف کسانی هستند که مسلمانند، فنانند، متبحرند؛ کسانی بخواهند عرصه را از آنها بگیرند، باید به قدر آنها زور داشته باشند. امروز فقه و اصول کافی نیست برای اینکه انسان بتواند تبلیغ دین را بکند. بنابراین حوزه‌ها وظیفه‌شان خیلی سنگین است. این تنوع در علوم حوزوی یک نیاز قطعی و مبرم است و بایستی در برنامه‌ریزی به آن توجه

شود.

افزایش کمیت در حوزه‌های علمیه

البته اشاره کردند، من هم قبول دارم که کمیت در حوزه مهم است. کمیت حوزه‌های ما اندک است. اگر بخواهیم کمیت را افزایش دهیم، راه‌هایی لازم دارد؛ فقط با فراخوان عمومی نمیشود افراد را آورد، امروز در دنیا شیوه‌های گوناگونی برای جذب وجود دارد؛ باید از این شیوه‌ها استفاده کرد. افرادی که استعداد دارند، علاقه دارند، آمادگی دارند و میشود آنها را به حوزه جذب کرد و داخل حوزه آورد، باید اینها را جذب کرد. بنابراین حرف زیاد است، کار زیاد است.

جدی گرفتن سازوکار مدیریت حوزه، آغاز مسیر تحول در حوزه

خوشبختانه حوزه در جهت حرکت هست. بحمدالله از چند سال پیش به این طرف کارهای مهمی انجام گرفته. این مسئله مدیریت را خیلی باید جدی گرفت. مدیریت با این سازوکاری که مقرر شده است وجود دارد، مدیریت متینی است، مدیریت قابل قبولی است، امضای مراجع پای این مدیریت هست. شورای عالی مدیریت و مدیریت حوزه را نباید تضعیف کرد؛ نباید خلاء ایجاد کرد؛ باید کارشان را بکنند. ممکن است کسی به یک چیزی، به یک حرفی، به یک اقدامی اعتراض داشته باشد؛ بسیار خوب، اعتراض را میشود منتقل کرد، میشود اصلاح کرد. مراقب باشید مدیریت تضعیف نشود؛ همچنان که مراقب باشید جامعه‌ی مدرسین تضعیف نشود. نهادهای عمقی و ریشه دار حوزه را تضعیف نکنید. جامعه‌ی مدرسین چیز مغتنمی است، جامعه‌ی مدرسین فقط اشخاص نیست؛ این هیئت اجتماعی است، این عنوان است که مستمر است؛ از چهل و چند سال قبل تا امروز در عرصه‌های مختلف و در میدانهای مختلف حضور داشته؛ آن را باید حفظ کرد.

لزوم دشمن شناسی در حوزه‌های علمیه

آخرین نکته‌ای هم که من اینجا یادداشت کرده‌ام عرض کنم - البته بین این و آخرین و آنچه که گفته شد، چند صفحه فاصله است، که دیگر مجال نیست آنها را عرض کنیم - این است که اگر ما به دین و تعمیق دین و ترویج دین و گسترش دینداری اهمیت میدهیم، باید دشمن این رویکرد را بشناسیم. کیست آن جایگاه و آن قدرتی که امروز از گسترش دین و تعمیق دینداری بیمناک است و با آن دشمن است؟ این نقطه عبارت است از استکبار، که در رأسش آمریکا و فعالترینش صهیونیستها هستند؛ هم شبکه‌ی صهیونیستی، هم دولت جعلی صهیونیستی؛ اینها دشمن دینداری‌اند. این مسئله‌ی قرآن‌سوزی را دست کم نگیرید، این مسئله‌ی کاریکاتورهای علیه نبی مکرم اسلام را دست کم نگیرید. البته شروعش از سلمان رشدی شد؛ اما قبل از او و بعد از او دستگاه عظیم فیلمسازی هالیوود و شرکتهای هالیوودی برای اسلام ستیزی مأموریت پیدا کردند. آن وقت دنباله‌روهاشان در ایران میگویند جمهوری اسلامی توقع دارد

که هنرمند با دستور عمل کند؟ شماها دارید با دستور عمل میکنید؛ به خیالتان ما نمیفهمیم؟! دستور است که علیه اسلام، علیه روحانیت، علیه قرآن، علیه تشریح و تدین فیلم بسازند، فضلاً از انقلاب اسلامی؛ که خب، خیلی واضح علیه انقلاب اسلامی میسازند و میگویند؛ اینها دشمنند.

دشمن رویکرد دینداری و دین‌پذیری و اعتقاد به دین و گسترش این معنا عبارت است از استکبار. حوزه در مقابل استکبار نمیتواند ساکت بماند؛ این را من عرض بکنم. حوزه در مقابل استکبار همیشه باید موضع داشته باشد.

از مهمترین نمونه‌های وجود بصیرت

از مهمترین نمونه‌های بصیرت این است که بینیم کدام کار ممکن است از ما سر بزند که این کمک به آن دشمن باشد؛ حواسمان باشد. بزرگان و کوچکان حوزه فرق نمیکند، همه باید مواظب باشند. گاهی یک حرف، یک عمل، یک اقدام، یک حرکت به نفع آن دشمن است. ما به این قصد انجام نمیدهیم، اما بعضی از چیزها تابع قصد نیست؛ اثر خودش را میبخشد. وقتی تیری از لوله‌ی تفنگ شلیک شد و به سینه طرف خورد، خب، طرف می‌افتد میمیرد؛ حالا شما چه عامد باشید، چه مخطئی فرق نمیکند. تأثیر این تیر در سینه‌ی او متوقف به این نیست که شما عمد داشته باشید. باید مواظب باشید خطا نکنید. در یک چنین چیزی برای خطاکننده هم مجازات قرار داده‌اند. بنابراین باید مراقب بود کمک نشود. علاوه بر اینکه کمک نشود، بایستی با آن مبارزه شود.

هدف علمی و تربیتی برای حضور طلاب غیر ایرانی

توجه به امت اسلامی خط روشن نظام جمهوری

اسلامی

ایستادگی و صبر، راه غلبه بر مشکلات

فراگیری علم، هدف هجرت روحانیون خارجی به

ایران

ایجاد هسته‌ی بین‌الملل علمی اسلامی

مغتنم شمردن جوانی در انس با خدا

هدف علمی و تربیتی برای حضور طلاب غیر ایرانی*

توجه به امت اسلامی خط روشن نظام جمهوری اسلامی

اولین درسی که انقلاب اسلامی و نظام مبارک جمهوری اسلامی به ما داد، این بود که ما نگاهمان را از حصار و چهار دیواری ملت ایران منعطف کنیم به عرصه‌ی وسیع امت اسلامی. امام بزرگوار ما به ما تعلیم کرد که نگاه ما باید به ساحت عظیم امت باشد. درست است که کشور ایران در دوران طاغوت در زیر فشار استبداد و استعمار به جان آمده بود و له میشد و باید نجات داده میشد، اما فشار اساسی و تهاجم اساسی، تهاجم تاریخی به امت اسلام بود. امت بزرگ اسلامی که در یکی از حساس‌ترین نقاط جغرافیائی عالم استقرار داشته است، بر اثر دخالت قدرتهای بزرگ، طمع‌ورزی دولتهای بزرگ و مقتدر، تجاوز و تعدی استکبار در طول چند قرن، دچار ضعف، انکسار، عقب ماندگی، استعمار زدگی، فقر - هم فقر مادی، هم فقر علمی - شده بود. انقلاب اسلامی نگاهش به دنیای اسلام بود؛ نگاهش به برداشتن دست ظالم و متجاوز استکبار از روی سر امت اسلامی و از زندگی امت اسلامی بود. لذا وقتی انقلاب در ایران پیروز شد، ملتهای مسلمان در شرق و غرب عالم احساس کردند که در زندگی آنها نسیم تازه‌ای وزید، هوا عوض شد؛ احساس کردند گشایشی در کارهاشان پیدا شد؛ لذا در آفریقا، در آسیا، در همه‌ی مناطقی که مسلمانها زندگی میکردند، مسلمانان احساس کردند که با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی، راه تازه‌ای در مقابل آنها گشوده شد. این را ما از امام آموختیم و این خط روشن نظام جمهوری اسلامی از آغاز تا امروز بوده است.

بخشی از کار بزرگ، همین کاری است که شما دارید انجام میدهید. شما از نزدیک به صد کشور در اینجا جمع شده‌اید تا با معارف اسلام ناب نجاتبخش آشنا شوید. هدف این نیست که ما انقلاب را به شکل متعارف

در عرف سیاسی و قاموس سیاسی به این کشور و آن کشور صادر کنیم؛ انقلاب چیزی نیست که با ابزارهای سیاسی بشود آن را صادر کرد یا با ابزارهای نظامی و امنیتی بشود آن را پیش برد؛ این غلط است؛ ما از اول، این راه را بستیم.

مسئله‌ی جمهوری اسلامی، مسئله‌ی بازتولید معارف والای اسلامی است، تا مسلمانها احساس هویت کنند، احساس شخصیت اسلامی کنند، با تعالیم اسلام که نجاتبخش بشریت است، آشنا شوند؛ بدانند این معنایش چیست که خداوند متعال میفرماید: پیغمبر را فرستادیم «و یضع عنهم اصرهم و الأغلال الّتی كانت علیهم»^۱؛ این غلها و زنجیرهایی که در محیط شرکآلود به پای انسانها بسته است و اسلام میخواهد اینها را بگشاید، چیست؟ امت اسلامی بر اثر غفلت، مدتهای طولانی این حقایق را از یاد برده بود. امت اسلامی میتواند آزاد باشد، پیشرفته باشد، عالم باشد، عزیز باشد، مقتدر باشد؛ اینها به برکت تعالیم اسلامی به دست آمدنی است. استکبار و دستگاه‌های استعماری در طول دویست سال سعی کردند این مفاهیم را از یاد مسلمانها ببرند؛ آنها را از هویت خودشان غافل کنند تا بتوانند دست تجاوز را به محیط سیاسی آنها، به محیط اقتصادی آنها، به فرهنگ بومی آنها دراز کنند و تطاول کنند. انقلاب اینها را به یاد امت اسلامی آورد.

ایستادگی و صبر، راه غلبه بر مشکلات

شما امروز این فرصت بزرگ را در جمهوری اسلامی، در عاصمه‌ی علمی قم، در جامعه‌ی مبارک «المصطفی» دارید که با این معارف آشنا شوید؛ «لیتفقوهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهیم»^۲؛ خود شما بتوانید نورافکنی شوید که فضا را روشن میکند. امروز دنیای اسلام به این نیاز دارد.

البته شما در اینجا در غربت زندگی میکنید. اگرچه اینجا خانه‌ی شماسست، اما از اهل خود، خویشان خود، خانواده‌ی خود دورید. سختیهای دارید، مشکلاتی دارید؛ خودتان، همسرانتان، خانواده‌هاتان مشکلاتی دارند؛ اما ایستادگی کنید. خداوند متعال در اول بعثت پیغمبر چند خط اساسی را جلوی پای رسول گرامی خود گذاشت که با توجه به این چند خط و چند جهتگیری مهم، پیغمبر اکرم بتواند این بار سنگین بینظیر را تحمل کند. یکی از این خطوط، صبر بود؛ «و لربک فاصبر». «بسم الله الرحمن الرحیم. یا ایها المدثر. قم فأنذر. و ربک فکبر. و ثیابک فطهر. و الرجز فاهجر. و لاتمنن تستکثر. و لربک فاصبر»^۳. خداوند متعال خط صبر را جلوی پیغمبر گذاشت. باید صبر کرد. صبر یعنی پایداری، یعنی خسته نشدن، یعنی مغلوب مشکلات نشدن. مشکلات گوناگون بر سر راه همه‌ی ما هست؛ باید مغلوب نشویم. این درس را هم امام بزرگوار ما در عمل به ما تعلیم کرد؛ صبر کرد. آن روزی که در این شهر قم فریاد امام بلند شد، جز جمع طلبه‌ای در پیرامون او، کسی یاور او نبود؛ غریب بود. امام در وطن خود غریب بود، در شهر خود غریب بود؛ اما ایستادگی کرد. انواع و اقسام فشارها - فشارهای مادی و معنوی - بر آن مرد بزرگ وارد آمد، اما ایستاد - «المؤمن کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف» - هیچکدام از این تندبادها نتوانست آن اراده‌ی پولادین، آن عزم راسخ را تکان دهد؛ ایستاد. وقتی در قله چشمه‌ای میجوشد، دامنه‌ها هم سیراب میشوند. صبر او از او سرریز شد، دیگران هم صبر کردن را یاد

۱. اعراف: ۱۵۷

۲. توبه: ۱۲۲

۳. مدثر: ۱-۷

گرفتند؛ لذا دیگران هم صبر کردند. ملت بزرگ ایران هم با این صبر توانست بر این همه توطئه فائق بیاید. شما میدانید از اول پیروزی جمهوری اسلامی ایران تا امروز چقدر توطئه، چقدر خنجرهای پنهانی زهر آلود علیه این ملت، علیه این نظام به کار گرفته شده است؟ یک قلم توطئه علیه ما، یک جنگ هشت ساله بود. هشت سال علیه ما جنگ را تحمیل کردند. یک قلم توطئه بر ضد جمهوری اسلامی، تحریم سی ساله است. امروز سر و صدا و جنجال تحریم را بلند میکنند. تحریم مال امروز نیست؛ جمهوری اسلامی سی سال است که تحریم اقتصادی است. صبر این ملت، ایستادگی این ملت، بر همه‌ی این خباثتها، عداوتها و کارشکنیها فائق آمد. امروز به توفیق الهی، بإذن الله تعالی، جمهوری اسلامی در قلعه‌ی اقتدار سیاسی و امنیتی خود قرار دارد. صبر را، ایستادگی و پایداری را فراموش نکنید؛ این یک قلم مهم در برنامه‌ی زندگی هر انسانی است که دارای هدف و الیست. شماها ذخیره‌های اسلامید، شماها سرمایه‌ی عظیمی برای اسلامید. اینجا خوب فرا بگیرید؛ در فضای انقلاب و نظام جمهوری اسلامی خوب تنفس کنید و به امید خدا در زمان لازم در میان ملت خودتان برگردید و با ابزار علم، با سلاح حلم و اخلاق و تواضع و مهر و محبت به مردم، این حقایق را منتقل کنید.

🔗 فراگیری علم، هدف هجرت روحانیون خارجی به ایران

هدف حضور شما در اینجا، هدف سیاسی نیست؛ هدف علمی است، هدف تربیتی است؛ بسیار شفاف و روشن. علم همه جا خریدار دارد. سخن نیک و معرفت روشن همه جا خریدار دارد. امام علیین موسی‌الرضا (علیه الصلاة والسلام) به یکی از یاران خود فرمود: «رحم الله عبدا احیا امرنا»، رحمت خدا بر آن کسی که امر ما را، مطلب ما را زنده کند. این راوی میگوید: «فقلت له کیف یحیی امرکم»؛ چه جوری میشود که امر شما، مطلب شما، موضوع مورد اهتمام شما زنده شود؟ «قال یتعلم علومنا و یعلمها الناس»؛ علوم ما را فرا بگیرند، معارف اهل بیت را فرا بگیرند، آن را به مردم، به دل‌های مشتاق، به ذهنهای جستجوگر منتقل کنند. «فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا».^۴ برای گسترش معارف اهل بیت هیچ لازم نیست شما به این در و آن در بزیند؛ هیچ نیازی ندارد به بد اخلاقی کردن و متعرض این و آن شدن؛ همین اندازه کافی است که معارف اهل بیت را درست فرا بگیریم، آن را به دیگران منتقل کنیم. این معارف توحیدی، این معارف انسان‌شناسی، این معارف فراگیر نسبت به مسائل زندگی بشر، خود جذاب است، دل‌ها را جذب میکنند، آنها را دنبال راه ائمه به راه میاندازد. اینجا یک فرصت بزرگی است برای شما. از ملیتهای مختلف، از کشورهای مختلف در اینجا جمع شده‌اید. هر یک از شما این فرصت را دارد که با برادران مسلمان خود و فرهنگهای بومی آنها در این محیط آشنا شود.

🔗 ایجاد هسته‌ی بین المللی علمی اسلامی

شما از قاره‌ی اروپا با شرق آسیا در اینجا میتوانید ارتباط برقرار کنید. شما از آفریقا با کشورهای خاورمیانه میتوانید ارتباط برقرار کنید. گلچینهای ملتها در اینجا جمع شده‌اند. با یکدیگر آشنا شوید، یکدیگر را بشناسید. فرهنگهای یکدیگر را، آرزوهای یکدیگر را، اهداف بلندی را که میتوان در برادران ملتهای گوناگون

سراغ گرفت، اینها را از یکدیگر یاد بگیرد؛ مسلمان یک جامعیتی پیدا میکنند. این خیلی فرصت بزرگی است برای شما؛ این فرصت در جای دیگری پیش نمی‌آید. یک هسته‌ی بین‌المللی علمی اسلامی در اینجا تشکیل شده است. با نشستن شماها در کنار هم، تنفس شماها در فضای واحد، آشنائی شما با یکدیگر، یک هسته‌ی اولیه‌ی جامعه‌ی بین‌المللی علمی اسلامی در اینجا تشکیل میشود؛ از این فرصت حداکثر استفاده را بکنید.

🕌 مغتنم شمردن جوانی در انس با خدا

شما جوانید. بزرگترین سرمایه‌ی جوان، دل پاک و نورانی اوست. عزیزان من! از این دل نورانی استفاده کنید. رابطه‌تان را با خدای متعال مستحکم کنید. اگر جوان که آمادگی دارد، بتواند با خشوع، با ذکر، با تضرع، با توسل، دل خود را با خدای متعال آشنا کند، همان چیزی خواهد شد که مصداق «نور علی نور» است؛ نور معرفت الهی به دل‌های شما خواهد تابید. از گناه دوری کردن، با خدا انس گرفتن، نماز را مغتنم شمردن، جزو کارهای مهم است.

یکی از بزرگترین نعمتهای خدا نماز است. نماز به ما این فرصت را میدهد که هر روزی چند بار ناگزیر با خدای خودمان حرف بزنیم، با خدای متعال مخاطب کنیم، از او کمک بخواهیم، به او عرض نیاز کنیم، سرسپردگی خودمان به ساحت ربوبی را با این تضرع و با این نیاز تقویت کنیم. بزرگان به نماز خیلی اهمیت میدادند. نماز در اختیار همه است. غالباً قدر نماز و اهمیت نماز را نمیدانیم. فقط این نیست که باید یک اسقاط تکلیفی کرد؛ نه، یک فرصت بزرگی است که باید از آن استفاده کرد. فرمود نماز مثل چشمه‌ی آبی است در خانه‌ی شما، که روزی پنج بار شما در این چشمه‌ی آب شستشو میکنید. این شستشو میتواند برای دل‌های جوان آثار ماندگاری داشته باشد. با طهارت و تقواست که میتوان سخن نافذ و تأثیرگذار را از خدای متعال هدیه گرفت.

یک علت اینکه امام بزرگوار ما یک کلمه‌اش در این فضای عظیم عمومی کشور، در شدت و محنت، در همه‌ی حالات اثر شگفت‌آوری میگذاشت، معنویت او بود، صفای باطن او بود، ارتباط و اتصال او به خدا بود، اشکهای نیمه شب او بود. فرزند امام - مرحوم حاج سید احمد - همان وقت در زمان حیات امام به من گفت: نیمه شب که امام بلند میشود، از بس گریه میکند، این دستمال‌های معمولی برای پاک کردن اشکش کفاف نمیدهد؛ مجبور است اشک چشمش را با حوله پاک کند؛ اینقدر اشک میریزد. آن مرد پولادین، آن مردی که حوادث و لطماتی به سمت او سرازیر میشد که یک ملت را تکان میداد و او را تکان نمیداد، آن مردی که عظمت و هیمنه‌ی قدرتهای جهانی در نظر او هیچ و پوچ بود، آن مرد در مقابل عظمت الهی، در حال دعا و استغاثه، آنجور اشک میریخت. اینها خیلی قیمت دارد. این فرصتها را قدر بدانید.

ورود روحانیون در مسائل اجتماعی

❖ چرایی مسئولیت مضاعف روحانیت در جامعه

❖ آمادگی درونی و بیرونی روحانیت برای ایفای

مسئولیت سنگین

❖ ارتباط و وحدت میان علمای شیعه و سنی

❖ فراگیری علم و تبلیغ وظیفه مهم روحانیت

❖ توجه به مقوله تربیت نیروی انسانی

❖ وظائف اجتماعی روحانیت

❖ توجه و فرهنگسازی برای نماز در جامعه

❖ تبیین امواج گرایش به اسلام پس از پیروزی انقلاب

اسلامی

ورود روحانیون در مسائل اجتماعی*

چرایی مسئولیت مضاعف روحانیت در جامعه

یک مطلب این است که عزیزان من! علمای محترم! فضلالی گرامی! طلبه‌های جوان امیدهای آینده! بدانید امروز وظیفه‌ی روحانیت مضاعف است. اگر روحانیت همیشه یک باری بر دوش داشته است - بار تفهیم، تبیین، ابلاغ؛ «الذین یبلغون رسالات الله» - امروز این بار مضاعف است؛ چرا؟ برای دو جهت: یکی اینکه فرصت برای تبلیغ اسلام در دنیا - چه دنیای اسلام، چه دنیای غیر اسلام - به وجود آمده است، که حالا مختصراً عرض خواهیم کرد. یکی هم به دلیل همین فرصت و از ترس اسلام، حملات نسبت به اسلام افزایش پیدا کرده است. پس وظیفه مضاعف میشود. وقتی فرصت هست، وظیفه زیاد است. وقتی به خاطر این فرصت، حمله و دشمنی و تهاجم هست، باز وظیفه زیاد است. امروز شما در یک چنین وضعیتی هستید. نباید هم بترسید؛ «و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله». از هیچ چیز نترسید، از سختیهای راه نهراسید. نه اینکه بگوئید سختی نیست؛ چرا، سختی هست؛ اما از این سختی نترسید. به استقبال کارهای دشوار و سخت بروید. کارهای نشدنی را انجام بدهید. مگر در ایران نشد؟ در ایران یک کاری انجام گرفت که اگر همه‌ی تحلیلگران عالم، ساعتها، روزها و شبها مینشستند و ققشان را صرف میکردند، جز به این نتیجه نمیرسیدند که وقوع این کار محال است. آن کار چه بود؟ آن این بود که این کشوری که از لحاظ فرهنگی وابسته‌ی به غرب بود، از لحاظ سیاسی زیر سر پنجه‌ی اقتدار غرب بود، از لحاظ اقتصادی باز پچه‌ی غرب بود و رؤسای کشور، خودشان را مطیع گوش به فرمان ناچار در مقابل آمریکا میدانستند - که البته همان دستگاه محمد رضا و غیره از اینکه مجبورند حرف آنها را گوش کنند، ناراحت هم بودند؛ اما مثل نوکری

بودند که از دستور اربابش ناراحت است؛ بله، ناراحت است؛ اما چشمش کور، باید انجام دهد - کشوری که آن فرهنگش است، آن سیاستش است، آن اقتصادش است، آن مسئولینش هستند، و همه در جهت وابستگی به غرب و دوری از اسلام، ناگهان در این کشور صد و هشتاد درجه قضا یا برگشت و نظامی سر کار آمد که به غرب با چشم سوءظن و در مواردی به چشم دشمنی نگاه کرد و جهتگیری را به سمت اسلام و تحقق اسلام قرار داد؛ یعنی تشکیل نظام جمهوری اسلامی. هر تحلیلی می‌گفت این کار محال است، چنین چیزی ممکن نیست؛ اما شد، این محال اتفاق افتاد.

من به شما بگویم؛ حتی بعضی از مبارزین خود ما می‌گفتند نمی‌شود. مرحوم آقای طالقانی به خود من گفت که امام می‌گوید «شاه باید برود»؛ خب، معلوم است که شاه نمی‌شود برود. باورش نمی‌آمد که ممکن است شاه برود. مرحوم آقای طالقانی به خود من گفت این مرد حرفهای عجیب است؛ چیزهایی که نشدنی است، او می‌گوید و میشود؛ یکپاش رفتن شاه بود. این را بعد گفت. امام گفت شاه می‌رود، هیچ کس باور نمی‌کرد؛ اما رفت. نه فقط شاه رفت، آمریکا رفت، غرب رفت، استعمار و استکبار رفت. هیچ کس باور نمی‌کرد، اما شد.

هیچ کس باور نمی‌کرد که بزرگترین انقلاب زمان حاضر در کشورهای اسلامی، در مصر اتفاق بیفتد؛ مصر کمپ دیوید، مصر حسنی مبارک. ممکن بود جاهای دیگر را احتمال بدهند، اما مصر را کسی احتمال نمیداد. در مصر انقلاب اتفاق افتاد. این همان چیزی است که ما باید به یاد داشته باشیم.

بروید سراغ کارهای نشدنی، تا بشود. تصمیم بگیرید بر برداشتن کارهای سنگین، تا بردارید. «و لا یخشون احدا الا الله». خب، زحمتهایش چه؟ رنجهایش چه؟ محرومیت‌هایش چه؟ جوابش این است که: «و کفی بالله حسیبا»؛ خدا را فراموش نکن، خدا حسابت را دارد. در میزان الهی، رنج تو، محرومیت تو، کف نفس تو، حرصی که خوردی، زحمتی که کشیدی، کاری که کردی، خون دلی که خوردی، دندانی که روی جگر گذاشتی، اینها هیچ وقت فراموش نمی‌شود؛ «و کفی بالله حسیبا».

آمادگی درونی و بیرونی روحانیت برای ایفای مسئولیت سنگین

این، راه ماست. آنجا خشوع را به ما - به عنوان علما - توصیه می‌کند، اینجا «یبلغون رسالات الله» را توصیه می‌کند. خب، «رسالات الله»، «رسالات انبیاء الله» است دیگر. خدای متعال می‌فرماید: «و کذلک جعلنا لک لکلیة عدو شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا و لو شاء ربک ما فعلوه فذرهم و ما یفترون».^۱ وضع موضعگیری و آرایش پیرامون نبی این است. «عدو شیاطین الانس و الجن»؛ هم شیطان جنی، هم شیطان انسی به طرفش حمله می‌کنند. خب، اگر بناست من و شما تبلیغ رسالات الهی را بکنیم، منتظر شیاطین انسی و جنی باشیم. به ما حمله می‌کنند؛ آماده بشویم. از لحاظ روحی، در درون خود حصار مستحکمی به وجود بیاوریم - که این حصار، حصار ایمان و توکل است - تا مغلوب نشویم و از درون شکست نخوریم. فرار و هزیمت بیرونی، ناشی از فرار و هزیمت درونی است. شکست درون انسان

است که شکست بیرونی را نصیب انسان میکند، بر انسان تحمیل میکند. اگر شما در دلت شکست نخوری، هیچ کس نمیتواند شکستت بدهد. حصارى که باید در دل شما به وجود بیاید، حصار ایمان به خدا و توکل علیالله است؛ «و علی الله فلیتوکل المؤمنون»،^۲ «و علی الله فلیتوکل المتوکلون»،^۳ «و من یتوکل علی الله فهو حسبه»،^۴ «لیس الله بکاف عبده»؛^۵ اینها درسهای ماست. قرآن را با تأمل بخوانیم؛ اینها را به عنوان درس یاد بگیریم، اینها دستورالعمل زندگی است. این، یک جور آمادگی است.

یک آمادگی دیگر هم آمادگی بیرونی است. این شیطانى که حمله میکند، همیشه یک جور حمله نمیکند. شیطان امروز که از راه اینترنت و ماهواره و روشهای ارتباطی مدرن و فوق مدرن سراغ شما میآید، حرفهای مدرنی هم دارد؛ سخت‌افزارش را مدرن کرده، نرم‌افزار مدرن هم دارد. شبهه‌آفرینی دارد، اخلال در عقیده دارد، ایجاد تشویش در ذهن دارد، تزییق ناامیدی دارد، ایجاد اختلاف دارد. الان دلارهای نفتی دارد یک جاهائی صرف میشود؛ بنده خبر دارم، اطلاع دارم. اینها گزارشهایش غالباً گزارشهای است که پخش نمیشود. در بعضی از کشورهای اسلامی مثل ریگ پول میریزند برای اینکه در بین سنیها اجتماع ضد شیعه درست کنند. این از این طرف؛ از آن طرف هم به یک گوینده‌ی به اصطلاح شیعی پول میدهند که در تلویزیون، به نام شیعه، ام‌المؤمنین عایشه را متهم کند، قذف کند، اهانت کند. روشها اینهاست. شما در مقابل این روشها چه کار میکنید؟ سنی چه کار میکنی؟ شیعه چه کار میکنی؟ از کارهای اینها گول نخوریم. اختلاف برای آنها بیشترین و بزرگترین نعمت است.

از تباط و وحدت میان علمای شیعه و سنی

من همین جا این نکته را هم عرض بکنم؛ استان شما، استان شیعه و سنی و مخلوط است. علمای شیعه و سنی با هم جلسه بگذارند، تفاهم کنند، با هم حرف بزنند. ما کارهای مشترکی داریم. خیلی خوب؛ شما فقه خودت را تبیین کن، تدریس کن، شما هم فقه خودت را تبیین کن، تدریس کن. شما فقه جعفری بگو، شما فقه شافعی بگو. عقایدتان را داشته باشید، اما کارهای مشترک هم میتوانید بکنید. من به فقیه شافعی یا مقلد شافعی نمیگویم بیا حتماً بشو جعفری، شیعه؛ نه، خواست، تحقیق کرد، آمد؛ شد، شد؛ نشد، نشد.

هر کسی اگر میخواهد مذهب خودش، کار خودش را حفظ کند، داشته باشد؛ اگر میخواهند بحث مذهبی بکنند، هیچ اشکالی ندارد - من بحث مذهبی را هم قبول دارم - اگر دوست دارند بحث علمی مذهبی بین علما و بین صاحبان فن بکنند، بنشینند این کار را بکنند؛ منتها نه در منظر و مرئای مردم، بلکه در جلسات علمی بنشینند با هم بحث کنند؛ او استدلالش را بگوید، آن استدلالش را بگوید؛ یا یکی قانع میشود، یا قانع نمیشود؛ اینها اشکال ندارد؛ لیکن علیرغم همه‌ی اینها، یک امور مشترکی وجود دارد؛ یک دردهای مشترکی هست که در مانهای مشترکی دارد. عالم شیعه در بین مردم خود، عالم سنی در بین مردم خود نفوذ دارند؛ از این نفوذ استفاده کنند، این مشکلات مشترک را برطرف کنند.

امروز کسانی هستند که سلاحشان تکفیر است؛ ابائی هم ندارند که بگویند ما تکفیری هستیم؛ اینها سم‌اند. خب، این سم را باید از محیط اسلامی خارج کرد. یکی او را تکفیر کند، یکی او را تفسیق کند؛ این در سخنرانی و در منبر یک حرفی بزند که تعریض به او باشد، او یک چیزی بگوید که تعریض به این باشد؛ این همین چیزی میشود که دشمن میخواهد. پس این وظیفه‌ی مضاعف که عرض میکنیم، همه‌ی این جوانب را شامل است؛ از وظیفه‌ی قلبی، تربیت نفس، ایجاد خشوع و خشیت در دل شروع میشود تا به این چیزها میرسد.

❁ فراگیری علم و تبلیغ وظیفه مهم روحانیت

یک وظیفه‌ی دیگر، وظیفه‌ی فراگیری است. من شنیده‌ام فضلالی بومی کرمانشاهی عده‌ای در قم هستند - که لابد آقایان میشناسند - اینها تشویق بشوند؛ یا بیایند هجرت کنند، یا اگر هم بکلی نمی‌آیند، در ایام خاص بیایند؛ سالی دو ماه، سه ماه، چهار ماه اینجا بیایند؛ بین مردم بروند، به روستاها بروند، به شهرها بروند، مساجد را آباد کنند. بنابراین مسئله‌ی علم، مسئله‌ی مهمی است. البته در کنار فراگیری علم، مسئله‌ی تبلیغ وجود دارد، که بسیار مهم است. تبلیغ، داستان مفصلی است. اگر میخواهید تبلیغ خوب بکنید، از قبل مخاطب خودتان را انتخاب کنید. میخواهید با جوانها حرف بزنید؛ خیلی خوب، اگر مخاطب خودتان را انتخاب کردید - که جوانها هستند - باید بدانید سؤال او چیست.

یک طلبه‌ای بود، مشهد درس ما می‌آمد؛ بعد مدتی بود، نبود؛ او را توی درس نمیدیدم. بعد از مدتی او را دیدم، گفتم کجا بودی؟ گفت فلان جا - یکی از شهرهای دور استان خراسان - مشغول تبلیغ بودم. گفتم خب، بالاخره چی؟ گفت به نتیجه‌ای که رسیدم، این است که من هیچی برای این مردم یاد نگرفتم. گفت من هر چه بلدم، به درد اینها نمیخورد! خب، این مخاطب‌شناسی است. مخاطب را باید شناخت؛ روستائی، شهری، تحصیلکرده. امروز ما چقدر جوان تحصیلکرده داریم. در همین کرمانشاه شما، جمعیت تحصیلکرده‌ها خیلی زیادند. یک وقتی این خبرها نبود. قبل از انقلاب، همه‌ی این استان کرمانشاه، شاید سیصد تا تحصیلکرده‌ی دانشگاهی داشت؛ حالا ده برابر یا شاید ده‌ها برابر تحصیلکرده هستند. اینها جوانند، در معرض امواج تبلیغاتی و گفتمانهای گوناگون قرار میگیرند، برایشان سؤال به وجود می‌آید؛ شما سؤال او را بدان، جوابش را آماده کن، بعد برو بنشین در مرکز پاسخگویی؛ مخاطب خودت را انتخاب کن، فکر او را بدان، متناسب با فکر او و آنچه که نیاز اوست از کتاب و سنت و از کلمات بزرگان، مطالب را در اختیارش بگذار. جناب آقای ممدوحی فرمودند، درست هم هست؛ همین کتابهای مرحوم آقای مطهری، کتاب شریف المیزان، کسانی بیایند اینها را متناسب با نیاز و سؤال جوانها انتخاب و ارائه کنند. خب، حالا این کار هم باید در قم انجام بگیرد. شما در قمید. خطاب ما به قم، یک خطاب دائمی است. قم باید این کارها را انجام بدهد؛ بکنند، بکنید؛ اینها کارهای لازمی است.

توجه به مقوله تربیت نیروی انسانی

به قدر تعلیم، یا شاید بیش از تعلیم، به تربیت بیندیشید. بجز در یک جا در قرآن، که «یعلّمهم» جلوتر از «یزکّیهم» است، همه جا «یزکّیهم» - تزکیه - بر تعلیم مقدم است؛ «یزکّیهم و یعلّمهم الكتاب و الحکمة»^۶ این شاید نشان دهنده‌ی این است که تزکیه جایگاه برتری دارد. مخاطبان خودتان را تزکیه کنید، تربیت کنید. این تربیت هم همین طور که عرض کردیم، «من نصب نفسه للناس اماما فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»، سخت است. این کار سخت را هم باید انجام داد. در لایه‌های عمیق ذهن مخاطب اثر بگذارید. اکتفاء نکنید به این که احساسات او یا عواطف او جلب شد، راضی بشوید؛ نه، سعی کنید در آن لایه‌های عمیق ذهن اثر بگذارید تا با حوادث گوناگون از دست نرود.

وظائف اجتماعی روحانیت

روحانیون وظائف اجتماعی هم دارند. روحانیون بایستی در مسائل اجتماعی وارد شوند؛ منتها آن نکته‌ی اساسی این است که این ورود روحانی در مسائل اجتماعی باید ورود همراه با روحانیت باشد، نه با تحکم؛ اگر با تحکم شد، دیگر فایده‌ای ندارد. خصوصیت روحانی این است که با روحانیت، با اخلاق، با نصیحت، با ارائه‌ی راه، اطراف قضیه را آگاه کند، مشتاق کند، قانع کند، به یک کاری وادار شوند. اگر با تحکم شد، فایده‌ای ندارد. روحانی باید در مقام روحانی عمل کند. البته اگر شمارئیس جمهور شدید، در مقام رئیس جمهور یک وظیفه‌ی دیگری دارید، در مقام قاضی یک وظیفه‌ی دیگری دارید؛ اما در مقام روحانی، وظیفه این است که با زبان روحانیت و با زبان انبیاء با مردم حرف بزنید؛ با تحکم نباید باشد، با روحیه‌ی سیاسیکارانه نباید باشد.

توجه و فرهنگسازی برای نماز در جامعه

نماز، همه چیز است. آن کسی که همه‌ی رابطه‌هایش قطع شده، اگر توانسته باشد رابطه‌ی نماز را نگه دارد، این او را نجات میدهد. نماز خیلی مهم است. مخاطبان‌تان را به نماز تشویق کنید، راه‌های شرکت آنها در نمازهای جماعت را آسان کنید. این سمینار نماز که هر سال برگزار میشود، من نمیدانم تا حالا در کرمانشاه برگزار شده یا نه؛ این را در اینجا برگزار کنید؛ یک رونق و جلوه‌ای به نماز میدهد. مبلغان شیعه و سنی هم همدیگر را آزرده نکنند. با هم همراهی کنید، همدلی کنید. در موارد اختصاصی خودشان، سنی کار خودش را بکند، شیعه کار خودش را بکند. یک مورد مشترکی هم وجود دارد، که با همدیگر کار کنند. این اگر شد، ان شاء الله آن وقت روحانیت پیش خواهد رفت.

تبیین امواج گرایش به اسلام پس از پیروزی انقلاب اسلامی

من به شما عرض کنم؛ انقلاب اسلامی که پیروز شد، اسلام در دنیا یک رونق تازه‌ای پیدا کرد. خیلیها در

دنیا به فکر افتادند که این چه بود؟ این کدام موتور پر قدرت بود که توانست یک چنین حادثه‌ی عظیمی را به وجود بیاورد که غرب را تکان داد؟ پیروزی انقلاب اسلامی و عظمت امام، غرب را تکان داد، نظام سلطه را تکان داد. خلیفه‌ها به فکر افتادند بروند ببینند این چیست. به قرآن مراجعه کردند، حقایق از اسلام دستشان آمد؛ لذا مشتاق اسلام شدند، گرایش به اسلام پیدا کردند. در آن برهه، یک فصل، یک حمله، یک موج به سمت اسلام به وجود آمد، که ادامه هم پیدا کرد.

موج دوم، آن وقتی شد که نظام مارکسیستی شکست خورد. حتی در کشورهای اسلامی، جوانهای زیاد و مردمان با اخلاص زیادی بودند که امید خودشان را به نظام مارکسیستی بسته بودند؛ فکر میکردند با تشکیل دولت سوسیالیستی خواهند توانست فقر و بیعدالتی و چه و چه و چه را از کشورهاشان دور کنند؛ بعضی‌هاشان هم واقعاً مردمان صادقی بودند؛ بنده بعضی از اینها را دیده بودم؛ چه از مسلمانهاشان، چه از غیر مسلمانهاشان؛ مردمان صادقی بودند، اما به اسلام هیچ اعتقادی نداشتند؛ مارکسیست شده بودند برای خاطر اینکه خیال میکردند در مارکسیسم امیدی برای مردم هست؛ بعد که مارکسیسم شکست خورد، اینها دیدند نه، فایده‌ای ندارد؛ لذا به سمت اسلام آمدند.

همه‌ی این گروه‌های جوانی که شما دیدید در مصر و تونس و لیبی و یمن و جاهای دیگر، شعار اسلام میدادند، اینها در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی - یعنی حدود چهل سال پیش، سی سال پیش - همه‌شان شعارهای چپ میدادند، شعارهای کمونیستی میدادند؛ اگر هم کسی از اسلام چیزی میگفت، لابه‌لای حرفهای مارکسیستی بود. حتی در کشور خود ما هم مواردی از این قبیل بود؛ من نمیخواهم اسم بیاورم. بودند کسانی که از اسلام میگفتند، اما لابه‌لای حرف اسلامی، در واقع تفکرات مارکسیستی بود که داشت تبلیغ و ترویج میشد. خب، اینها یک جایی اثر خودش را میبخشد. بعد از آنکه مارکسیسم شکست خورد، همه‌ی این گروه‌ها که از مارکسیسم مأیوس شدند، به اسلام برگشتند؛ به اسلام نگاه کردند، به قرآن نگاه کردند، به احکام اسلامی نگاه کردند، به جمهوری اسلامی نگاه کردند؛ دیدند عجب، یک نظامی بر پایه‌ی اسلام سر پا آمده، همه‌ی شعارهای مدرن و مترقی را سر دست گرفته، همه‌ی قدرتهای ظالم و ستمگر و مکنندگان خون ملتها با او دارند مبارزه میکند، این هم مثل کوه ایستاده و نمیلرزد. به شگفت آمدند؛ گفتند عجب، خب بیائیم ببینیم این چیست. همانهایی را که میخواستند و در مارکسیزم دنبالش میگشتند و نتوانسته بودند آنها را پیدا کنند، بعد هم که بکلی شکست خورد، میدیدند حالا در اسلام هست. این هم یک مقطع بود که گرایش به اسلام پیدا شد. یک مقطع هم حالا به وجود آمده است؛ مأیوس شدن از لیبرالیسم غربی، لیبرال دموکراسی غرب، اقتصاد کاپیتالیستی. ببینید چه خبر است؟

میخواهند این مسئله را در تبلیغات کوچک کنند. واقع قضیه که کوچک نمیشود. در مرکز مالی آمریکا، در پایتخت اقتصادی آمریکا، یعنی در نیویورک، آن هم در خیابان «وال استریت» که کانون اصلی سرمایه‌داری دنیاست، هزاران نفر جمعیت جمع بشوند، بگویند ما سرمایه‌داری را نمیخواهیم. اینها نه مهاجرند، نه همه سیاه پوستند، نه از طبقات پائین جامعه‌اند؛ در میانشان استاد دانشگاه هست، سیاستمدار هست، گروه‌های

دانشجویی به اینها پیوسته‌اند؛ میگویند ما نظام کاپیتالیستی را نمیخواهیم. خوب، این همین حرف ماست؛ ما هم که از اول گفتیم «نه شرقی، نه غربی»، یعنی نه نظام کاپیتالیستی، نه نظام سوسیالیستی؛ آن سوسیالیست‌یاش بود که به جهنم رفت، این هم دارد یواش یواش سرازیر میشود. بعد از این حادثه، اقبال به اسلام بیشتر خواهد شد. این هم یک موج دیگر است؛ موج سوم است.

باید شماها آماده باشید. روحانیت اسلام باید آماده باشد. حرفهای سست به کنار برود؛ معارف منطقی و قوی و ریشه‌دار اسلام که از کتاب و سنت گرفته شده، از کلمات ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام) اتخاذ شده؛ مبانی مستحکم عقلی، عقل‌پسند و متناسب با نیازهای انسان و جامعه‌ی بشری مطرح شود؛ خواهید دید موج‌گرایی به اسلام بیشتر خواهد شد.

جدانبودن حوزه از نظام اسلامی

علمای استان خراسان شمالی

رونق گرفتن حوزه‌های علمیه شهرستان‌ها

ارتباط موثر طلاب و دانشجویان

جدیت در درس خواندن و مطالعات جنبی برای طلاب

نسبت حوزه‌های علمیه با نظام اسلامی

لزوم آمادگی برای ایفای وظیفه سنگین روحانیت

توجه نسبت به کانونهای فرهنگی - هنری مساجد

توجه به مسئولیت سنگین لباس روحانیت

مهم شمردن امامت جماعت در مساجد

علمای استان خراسان شمالی

اولاً عرض بکنیم؛ این منطقه‌ی بجنورد، یعنی منطقه‌ای که امروز «خراسان شمالی» نامیده میشود، از فاروج بگیرد تا نزدیک مرز گلستان و جنگل گلستان - شرقی و غربی و شمال و جنوبی هم که معلوم است - یک منطقه‌ی استعداد خیز است. نمیخواهیم مبالغه کنیم از لحاظ کثرت علمائی که از این منطقه برخاستند و آنها را با بعضی از شهرهائی که عالمان زیادی داشتند، مقایسه کنیم؛ اما میخواهیم عرض کنیم علمائی که ما شناختیم که از این منطقه برخاستند، بسیاری شان جزو برجستگان استعداد بودند.

حالا یک نفری که من خودم ایشان را زیارت کردم و در درسشان شرکت کردم، مرحوم آقای امیرزا حسن بجنوردی هستند. وقتی ایشان در سال ۴۰ یا ۴۱ برای زیارت مشهد و قم از نجف به ایران آمدند، امام بزرگوار (رضوان الله تعالی علیه) اصرار کردند که شما باید در قم بمانید. یعنی شخصیت علمی او جوری بود که امام بزرگوار با آن روحیه‌ی سختگیری که در زمینه‌ی علم و علمیات و همراهی علمیات با معنویات و اخلاق داشتند، به این مرد اصرار کردند که شما باید در قم بمانید. ایشان هم قبول کردند، قرار درس هم گذاشته شد، ولی متأسفانه همان روزی که قرار بود ایشان بیایند مدرسه‌ی فیضیه درس بگویند، سگته کردند، بیمار شدند؛ لذا مجبور شدند نمانند و برگردند نجف. البته من در نجف هم چند جلسه‌ای درس ایشان را درک کردم. مرحوم آقای امیرزا حسن بجنوردی در مسجد طوسی درس میگفتند و عده‌ای از فضلالی ناب در درس ایشان شرکت میکردند. ایشان مجمعی بود از استعداد و ذوق و حافظه. این برجستگی را ما در ایشان دیدیم. ایشان یکی از کسانی است که از این منطقه برخاسته.

رفیق و همدرس ایشان، مرحوم آقای حاج میرزا احمد بجنوردی مرتضوی بود. این دو نفر - که ظاهراً هم اهل خراشاه بودند - اول طلبگی از بجنورد آمدند مشهد، در درس مرحوم آقا زاده و مرحوم آقای حاج آقا حسین قمی شرکت کردند. پدر من در آن وقت جزو فضیله مشهد بودند؛ اینها را میشناختند، با اینها مرتبط بودند، از اینها خیلی تعریف میکردند. بعد هم اینها رفتند نجف. بعد از آن هم مرحوم والد ما مشرف شدند نجف، در نجف هم با اینها مربوط بودند. آقای حاج میرزا احمد بعد از چند سالی برگشت بجنورد. ایشان در بجنورد روحانی متصرف قدرتمند مردمی بانفوذ در سرتاسر این منطقه بود. با اینکه آن وقت حکومت بارو حانیون بد بود و اگر روحانی ای بانفوذ بود، هر طور میتوانستند، سعی میکردند او را از نفوذ ببندازند - یا او را با خودشان همراه کنند، یا انگشتهای نفوذ او را ببرند و قیچی کنند - در مورد مرحوم حاج میرزا احمد نتوانستند این کار را بکنند. ایشان اینجارو حانی بود، مرد بسیار محترمی بود؛ مشهد هم که می آمد - ما آن وقت طلبه‌ی مشهد بودیم - علمای مشهد از ایشان تجلیل میکردند، دیدن ایشان میرفتند، احترام میکردند.

قبل از اینها، مرحوم شیخ محمد تقی معروف بجنوردی بود. ایشان در مشهد امام جماعت معتبر و موجه مسجد گوهرشاد و معروف به عبادت و زهد و علم - همه با هم - بود. البته زمان ایشان مال قرن قبل از ماست، در حدود صد سال قبل ایشان فوت کردند؛ لیکن از آن زمان تا همین چند سال قبل از این، خانه‌ی شیخ محمد تقی در بالاخیابان مشهد و در کوچه‌ای که به نام ایشان بود: کوچه‌ی شیخ - مشهدی‌ها کوچه‌ی شیخ و منزل شیخ را کاملاً میشناسند - محل اجتماع مردم بود. مهمترین مجلس عزای دهه‌ی عاشورا، همین منزل بود؛ که مردم نذورات زیادی میکردند، می آوردند. پسر ایشان، مرحوم شیخ مرتضی، از علمای مشهد، راه ایشان را ادامه داد. بعد فرزند ایشان، مرحوم آشیخ رضا بود؛ که ما آشیخ رضا را زیارت کرده بودیم. مرحوم آقای حاج میرزا احسنعلی مروارید، داماد آقای آشیخ رضا بودند. ببینید، اینها برجسته‌های این منطقه‌اند. بله، از لحاظ کمیت زیاد نیستند، اما زنده‌اند، برجسته‌اند.

این استعداد را ما در زمان طلبگی خودمان هم دیدیم. به دوستان گفتیم؛ ما در درس کفایه و مکاسب مرحوم آشیخ هاشم قزوینی که شرکت میکردیم، یک طلبه‌ای بود که استعداد او از همه‌ی طلاب آن درس، که شاید نزدیک دویست نفر شرکت میکردند و آن وقت خیلی زیاد بود - حالا این عددها به خاطر وسعت حوزه‌ها چیزی نیست؛ اما آن زمان دویست تا طلبه پای یک درس، چیز مهمی بود - بالاتر بود. او در درس کفایه اشکال میکرد و حاج شیخ را به بحث و امیداشت. ایشان اهل همین منطقه بود - ظاهراً مال منطقه‌ی آشنخانه بود - اسمش هم شیخ حسین گرد بود؛ جزو کردهای این منطقه بود. متأسفانه در آن دوران، این استعدادها نه شناخته میشد، نه وقتی شناخته شد، مورد استفاده قرار میگرفت. کسی سؤال نمیکرد فلان استعداد کجا رفت، چه شد، درس را تا کجا خواند، چقدر توانست در پیشرفت علم منشأ اثر باشد. آن زمان اینجوری بود؛ امروز نباید اینجور باشد، و نیست.

در بین همین شهدای روحانی، من با دو نفر از نزدیک آشنائی داشتم. البته طلاب جوانی بودند که رفتند جنگ، جهاد کردند و به شهادت رسیدند. من اسمهای اینها را دیدم، ولی توفیق آشنائی با اینها را از نزدیک

نداشتم؛ لیکن من با دو نفر از نزدیک آشنائی داشتم: مرحوم آشیخ قاسم صادقی گرمه‌ای - که اهل گرمه بود - و مرحوم طیبی. مرحوم حاج شیخ قاسم صادقی چندین سال با بنده مباحثه میکرد؛ ما با هم شرح لمعه و مکاسب را مباحثه میکردیم. ایشان آیت استعداد بود. او هم اگر چنانچه درس میخواند و ادامه میداد، یقیناً یک عالم برجسته‌ای میشد؛ اما آن وقت معمول نبود که از طلبه بپرسند: شما که هستی؟ چه هستی؟ چه کار میخواهی بکنی؟ راهنمایی کنند، دستگیری کنند، به او کمک هزینه‌ی تحصیلی بدهند، برایش امکانات تحصیل فراهم کنند؛ آن روزها این حرفها نبود. ایشان هم رفت مشغول کارهای دیگر شد. البته در انقلاب، هم ایشان، هم مرحوم طیبی آمدند نماینده‌ی مجلس شدند و در بین هفتاد و دو شهید حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند.

ببینید، پس اینجا مرکز استعداد است. از خود بجنورد بگیرید تا این مناطق اطراف - اسفراین، شیروان، فاروج - بعد این طرف، شهرستانهای دیگری که در اینجا هستند؛ چه آن منطقه‌ای که برادران سنی ما هستند، چه آن قسمتی که شیعه هستند.

برادران سنی هم حق دارند. همین روحانیت ترکمن سنی - من صبح گفتم - نقش آفرینی کردند در خواباندن فتنه‌ای که کمونیستها میخواستند در این منطقه به نام ترکمنها به راه بیندازند. من از نزدیک علمائی را میشناختم که اهل انگیزه بودند، اهل فکر بودند، اهل اقدام بودند؛ اینها نقش آفرینی کردند.

رونق گرفتن حوزه‌های علمیه شهرستانها

اینجا جایگاهی است که یک حوزه‌ی علمیه‌ی کامل، با سطوح عالی درسی، با کیفیت خوب میتواند فراهم شود. استاد باید بیاید. این منطقی نیست که طلبه حتماً در دورانه‌های اولیه‌ی درس هجرت کند، برود به حوزه‌های بزرگ، بعد هم دیگر برنگردد؛ این نمیشود. در همین شهرستانهای اطراف خراسان بزرگ، علمای بزرگ داشتیم. من به خیلی از این شهرها رفتم؛ مجتهدین در جبه‌ی یک در آنجا اقامت داشتند. در بیرجند دو تا مجتهد بودند که اگر چنانچه در نجف بودند، به احتمال زیاد جزو مراجع تقلید میشدند: مرحوم تهامی و مرحوم آشیخ محمدحسین آیتی. اینها در بیرجند مانده بودند و متعلق به مردم بیرجند شده بودند. در قوچان، کسی مثل مرحوم آقا نجفی قوچانی می‌آید ساکن میشود، که یکی از شاگردان برجسته‌ی مرحوم آخوند خراسانی است. در بجنورد - عرض کردیم - مرحوم حاج میرزا احمد مرتضوی بود، و در شهرستانهای دیگر هم همین جور؛ علمای بزرگ و علمای برجسته‌ای بودند.

بعضی میگویند خب آقا، آن وقت ارتباطات بین شهرهای بزرگ و شهرهای کوچک آسان نبود؛ علما مجبور بودند آنجا بنشینند. این استدلال بعکس نتیجه میدهد. امروز که ارتباط آسان است، شما یک رایانه میگیرید، پای رایانه می‌نشینید، از بهترین درسهای حوزه‌های بزرگ مستقیماً استفاده میکنید. پس امروز باید به حوزه‌های بزرگ نروند، نه آن روز. شما شبهه‌ی علمی داشته باشید، سوار ماشین میشوید، دو سه ساعته خودتان را میرسانید مشهد، میروید پیش یک عالم دینی، شبهه را برطرف میکنید، برمیگردید. امروز با

پیش آمدن امکانات فراوان، حوزه‌های شهرستانها باید رونق بگیرد؛ باید کمّاً و کیفیاً توسعه پیدا کند. این طرح هجرتی که بنده چندین سال قبل از این مطرح کردم، موجب گسترش فعال روحانیت در سرتاسر کشور میشود. باید از حوزه‌های بزرگ هجرت کنند، بیایند در شهرستانها بمانند؛ چه اهل آنجا باشند، چه نباشند. افراد گاهی هم اهل آنجا نیستند. مرحوم محقق سبزواری - صاحب ذخیره و صاحب کفایه و ملای معروف و شیخ الاسلام بزرگ اصفهان در دوران صفویه - بلند میشود از اصفهان می‌آید مشهد ساکن میشود. آن وقت اصفهان بزرگترین شهر ایران بود، مشهد یک شهر کوچکی مثل یک ده بزرگ بود. مدرسه‌ی باقریه‌ی مشهد - که طلبه‌های قدیمی مشهد آن را دیده بودند و امروز خراب شده - مدرسه‌ای است که ایشان تعمیر کرده. می‌آمدند، میمانند، ولو شهر خودشان هم نبود. مرحوم میرزا مهدی شهید اصفهانی‌الاصل، که یکی از چهار شاگرد برجسته‌ی مرحوم وحید بهبهانی است - که چهار تا شاگرد او به نام «مهدی» است و به آنها میگویند «مهدای اربعه» - می‌آید مشهد میماند، در همین جا هم به شهادت میرسد. در طول این سالها، علمای بزرگی در بین اعقاب او حضور داشتند. چه اشکال دارد اهل آنجا هم نباشند، اما بیایند؟ فضلاً از اینکه^۱ اهل آنجا باشند. اگر اهل آنجا باشند، باید بیایند.

فضای بجنوردی مشهد و قم بنشینند بین خودشان ده نفر را انتخاب کنند، آنها را بفرستند اینجا، حوزه هم موظف باشد امکانات فراهم کند؛ بیایند اینجا، درسها را بگویند. حالا میگویند تا سطح ده تدریس میشود. بالاتر بگویند، درس خارج بگویند. بله، طلبه‌ای که اینجا درس خارج خوانده و قریب الاجتهاد شده، مانعی ندارد و خوب است که دو سال، سه سال، پنج سال هم برود در یک حوزه‌ی دیگری - مثلاً حوزه‌ی قم یا حوزه‌ی مشهد - حضور پیدا کند و بعد برگردد اینجا. وقتی یک روحانی ملای باسواد عمیق در این روزگار - که روزگار فکر و فرهنگ و گسترش اندیشه‌های نو در سرتاسر دنیای اسلام است - در یک شهر اینجوری باشد، میدانید چه اتفاقی می‌افتد؟

ارتباط موثر طلاب و دانشجویان

امروز این شهر یا این استان، نزدیک به چهل هزار دانشجو دارد. از این چهل هزار دانشجو چندتاشان با شما طلبه‌ها مرتبطند؟ با چندتاشان می‌نشینید حرف می‌زنید؟ تعدادی از شما ممکن است به بعضی از مجامع آنها دعوت شوند و بروند؛ پنجاه نفر، صد نفر آنجا باشند، برایشان سخنرانی کنند. مسئله این نیست. باید بالمشافهه حرف بزنید، طرف مقابل را بسازید؛ این احتیاج دارد به وقت، احتیاج دارد به کار، احتیاج دارد به سواد کافی، احتیاج دارد به ملاحظه‌ی نیازهای فکری و فرهنگی، و احتیاج دارد به عشق؛ این کار باید اتفاق بیفتد.

جدیت در درس خواندن و مطالعات جنبی برای طلاب

خب، شما بحمدالله جمعیت زیادی هستید - هم خانمها، هم آقایان - در اینجا انسان مشاهده میکند. باید

درس بخوانید، خوب درس بخوانید، عالم شوید، ملا شوید، قوی شوید، قدرت تجزیه و تحلیل افکار نوراً پیدا کنید. مطالعات جنبی هم داشته باشید. بعضی از این درسهائی که در حوزه‌ها معمول شده، در قم یا تهران، میتواند به صورت مطالعات جنبی استفاده شود؛ مثل ادبیات فارسی، اخلاق و بعضی درسهای دیگر - البته ادبیات عرب لازم است؛ آن جزو ابزار کار ماست - لزومی ندارد اینها حتماً در برنامه‌های درسی وارد شود. البته من دخالت نمیکنم، سلیقه‌ام را عرض میکنم؛ برنامه‌ریزان بنشینند رویش فکر کنند.

طلبه باید دستش از کتاب رها نشود؛ کتاب بخواند، همه جورش را بخواند، در دوره‌ی جوانی بخواند. این ذخیره‌ی حافظه را که بی‌نهایت دارای ظرفیت است، هر چه میتوانید، در دوره‌ی جوانی پر کنید. ما هر چه در جوانی در حافظه انباشتیم، امروز موجود است؛ هر چه در دوران پیری - که بنده همین حالا هم با همه‌ی گرفتاری‌ها، بیش از جوانها مطالعه میکنم - به دست می‌آوریم، ماندگاری ندارد. الان شما جوانید. این منبع قیمتی ارزشمند را از اطلاعات ارزشمند، از آگاهی‌های مفید و لازم در زمینه‌های مختلفی که برای تبلیغ به آنها احتیاج دارید، هر چه میتوانید، انباشته کنید؛ از این استفاده خواهید کرد.

نسبت حوزه‌های علمیه با نظام اسلامی

آنچه که لازم است عرض بکنم - که از همه‌ی این مطالب مهمتر است - نسبت حوزه‌های علمیه است با انقلاب و نظام اسلامی. هیچ کس در عالم روحانیت، اگر انصاف و خرد را میزان قرار بدهد، نمیتواند خودش را از نظام اسلامی جدا بگیرد. نظام اسلامی یک امکان عظیمی را در اختیار داعیان الی‌الله و مبلغان اسلام قرار داده. کی چنین چیزی در اختیار شما بود؟ امروز یک طلبه‌ی فاضل در تلویزیون می‌نشیند نیم ساعت حرف میزند، ده میلیون، بیست میلیون مستمع از روی شوق به حرف او گوش میدهند. کی چنین چیزی برای من و شما در طول تاریخ روحانیت، از اول اسلام تا حالا، وجود داشته؟ این اجتماعات بزرگ کی وجود داشت؟ این نماز جمعه‌ها کی وجود داشت؟ این همه جوان مشتاق و تشنه‌ی معارف کی وجود داشت؟ امروز این جوانهای دانشجو و غیر دانشجو را که مشاهده میکنید - حالا من دانشجوها را میگویم - همه‌شان تقریباً و تغلیباً مشتاقند از مفاهیم اسلامی و معارف اسلامی چیزهائی را بشناسند و چیزهائی را بفهمند و سر در بیاورند. من و شما باید زمینه فراهم کنیم که بتوانیم به آنها جواب دهیم. این فرصت تا امروز کی برای روحانیت وجود داشته؟ علاوه بر این، ابزارهای تسهیل‌کننده، مثل رایانه‌ها و ارتباطات اینترنتی و فضای مجازی و سایبری هم که الان در اختیار شماست. اگر بتوانید اینها را یاد بگیرید، میتوانید یک کلمه حرف در ست خودتان را به هزاران مستمعی که شما آنها را نمیشناسید، برسانید؛ این فرصت فوق‌العاده‌ای است؛ نبادا این فرصت ضایع شود. اگر ضایع شد، خدای متعال از من و شما روز قیامت سؤال خواهد کرد: از فرصت این همه جوان، این همه استبصار، این همه میل و شوق به دانستن، شما برای ترویج معارف اسلامی چه استفاده‌ای کردید؟ نظام اسلامی یک چنین خدمتی به ما معممین و روحانیون کرده. مگر میتوانیم خودمان را کنار بگیریم؟

این که یک آقائی در یک گوشه‌ای عیاش را بکشد به کول خودش، بگوید من به کارهای کشور کار ندارم، من

به نظام کار ندارم، افتخار نیست؛ این ننگ است. روحانی باید از وجود یک چنین نظامی که پرچمش اسلام است، قانونش فقه اسلامی است، با همه‌ی وجود استقبال کند. مراجع تقلید کنونی، مکرر متعددی‌شان به بنده گفتند که ما تضعیف این نظام را به هر کیفیتی حرام قطعی میدانیم. خیلی‌شان از روی لطف به من پیغام میدهند یا میگویند که ما تو را مرتباً دعا میکنیم. این نشان دهنده‌ی قدرشناسی از نظام اسلامی است. حالا یک معممی یک گوشه‌ای بیاید خودش را از نظام کنار بگیرد؛ بهانه هم این است که ما فلان انتقاد را داریم. خیلی خوب، صد تا انتقاد داشته باش؛ دویست تایش به خود ما عمامه‌ای‌ها وارد است. مگر به ما انتقاد وارد نیست؟ وجود انتقاد و عیب در یک مجموعه مگر موجب میشود که انسان این همه محسنات و نقاط قوت را در آن مجموعه نبیند و ملاحظه نکند؟ در روحانیت هم همین جور است؛ عیوب الی ماشاءالله. بنده آخوندم، طلبه هستم، از قبل از بلوغ طلبه بودم تا الان؛ بیائید برای شما همین جا یک فهرست از بر بنویسم. صد تا اشکال در ما هست؛ اما این صد تا اشکال موجب میشود ما از روحانیت اعراض کنیم؟ ابداً. در مقابل این صد تا اشکال، هزار تا حُسن وجود دارد. در کسر و انکسار مصالح و مفاسد است که انسان میتواند خط مستقیم را پیدا کند.

حوزه‌های علمیه باید خود را سربازان نظام بدانند، برای نظام کار کنند، برای نظام دل بسوزاند، در خدمت تقویت نظام حرکت کنند؛ و این درست عکس آن چیزی است که سیاست سرویسهای امنیتی انگلیس و آمریکا و اسرائیل و دیگران و دیگران دنبال میکنند. آنها تلاش میکنند بلکه بتوانند یک منفذی پیدا کنند. یک آخوندی یک گوشه‌ای حرفی میزند، که علی‌الظاهر برخلاف خواست و فهم و عقیده‌ی کلی نظام است، بزرگش میکنند؛ آن آدم را اگر کوچک هم باشد، از او یک تصویر بزرگی درست میکنند، برای اینکه فاصله‌ی بین نظام و روحانیت را برجسته کنند؛ القاء کنند که چنین فاصله‌ای وجود دارد. بنابراین حوزه‌های علمیه نمیتوانند سکولار باشند. اینکه ما به مسائل نظام کار نداریم، به مسائل حکومت کار نداریم، این سکولاریسم است.

معنای حرف من این نیست که حالا همه باید از روز اول بیایند در مشاغل نظام کار کنند؛ نخیر، باید درس بخوانید. بنده از دوران مبارزات، خودم درگیر مبارزات بودم. در مشهد درس مکاسب و کفایه میدادم. خیلی از شاگردهای مادرگیر مبارزات بودند. از بس گرم کارهای مبارزاتی میشدند، به نظرشان می‌آمد که این حرفهای مکاسب و استدلالهای کفایه فایده‌اش چیست. مکرر بنده به آنها میگفتم: آقا جان! بی‌مایه فطیر است؛ باید مایه پیدا کنید. اگر مایه پیدا کردید، آن وقت میتوانید در منصب و جایگاهی مثل جایگاه امام بزرگ عالی‌مقام، این حرکت عظیم را انجام دهید.

نظام، مرتبط و متصل و همزاد است نسبت به روحانیت. اگر روحانیت نبود، شما بدانید این نظام تشکیل نمیشد؛ این انقلاب پیروز نمیشد. بنده از قبل از انقلاب در محافل روشنفکری بوده‌ام، با گروه‌های سیاسی ارتباط نزدیک داشته‌ام، همه‌ی آنها را هم میشناختم، با خیلی‌هاشان هم بحث و جدل کرده بودیم. این را من از روی اعتقاد و با استدلال میگویم: اگر جامعه‌ی روحانیت نبود، این انقلاب پیروز نمیشد؛ تا صد سال

دیگر هم پیروز نمیشد. روشنفکران سیاسی ما که بعضی شان هم آدمهای خوبی بودند، دلسوز هم بودند - همه، آدمهای ناراه و منحرفی نبودند - توانائی اش را نداشتند، مقبولیت نداشتند، در بین مردم نفوذ نداشتند، نمیتوانستند بر دل‌های مردم حکومت کنند. آن که میتوانست اولاً از حیث سطح، تمام کشور را فرا بگیرد، ثانیاً از حیث عمق و تأثیر، تا اعماق دل‌ها نفوذ کند، روحانیت بود؛ که همه جا بود.

بنده یک وقتی در اوائل انقلاب، این آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی نحل را خواندم: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و ممّا یعرشون. ثمّ کلی من کلّ الثمرات فاسلکی سبیل ربک ذللاً یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیہ شفاء للناس». ^۳ گفتم بله، این جوانهای طلبه مثل زنبورهای عسل رفتند بر روی گل‌های معرفتی که از بیان امام روئیده بود، نشستند تغذیه شدند، بعد راه افتادند به سرتاسر کشور، به مردم عسل دادند، به دشمنان نیش زدند؛ هم عسل، هم نیش؛ نیش و نوش با هم. از هیچ دسته‌ای، از هیچ حزبی، از هیچ جمعیت دیگری غیر از روحانیت، این کار بر نمی‌آمد. و اگر این نمیشد، این انقلاب اجتماعی به وقوع نمی‌پیوست؛ انقلابی که همان شعاری که در تهران روز عاشورا داده میشود، در فلان کوره‌ده یک استان دورافتاده هم مردم راهپیمائی میکنند، همان شعار را میدهند، همان حرف را میزنند، همان درخواست را میکنند. این میشود انقلاب اجتماعی؛ که نتیجه‌اش سقوط آنچنان حکومتی است، و تشکیل اینچنین نظامی. استقامت و استحکام و ریشه‌داری این نظام به گونه‌ای است که به توفیق الهی، قرن‌ها این نظام پابرجا خواهد بود.

مبانی فکری را هم باز خود روحانیون آماده کردند. امثال شهید مطهری، امثال علامه‌ی طباطبائی و بزرگانی از این قبیل، مبانی فکری مستحکم را آماده کردند؛ این زیرساخت‌های فکری را که بر اساس آنها میشود نشست فکر کرد، پرورش داد، گسترش داد، تفریع فروع کرد و نیازهای فکری امروز جوانها را پاسخ داد. در کشور ما آن سخن قاطعی که توانست تفکرات مارکسیستی را مثل پنبه‌ای حل‌جی کند، به هم بزند و باد هوا کند، فرمایشات مرحوم مطهری بود - که ایشان شاگرد آقای طباطبائی بود - و بعضی دیگر از شاگردان مرحوم علامه‌ی طباطبائی. این نظام در یک چنین بستری به وجود آمده.

📌 لزوم آمادگی برای ایفای وظیفه سنگین روحانیت

بنابراین وظیفه سنگین است، کار هم زیاد است. وظیفه‌ی شما خیلی زیاد است. از لحاظ معنوی باید خودتان را بسازید؛ هم از لحاظ اخلاقی، هم از لحاظ تهذیب، هم از لحاظ تدین، هم از لحاظ پایبندی و تقید به فرایض و نوافل و تلاوت قرآن. این طلبه‌ی عزیز ما چه قرآن خوبی تلاوت کردند، و چه آیاتی: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا». ^۳ اگر «یرجو الله و الیوم الآخر» هستیم، اسوه، پیغمبر است. نه اینکه ما مثل او عمل کنیم - که محال است - راه او را باید ادامه دهیم. آن وقت در آیه‌ی بعد، وضع مؤمنان به این پیغمبر روشن میشود: «و لّمّا رء المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله». ^۴ در جنگ احزاب، از همه طرف حمله کردند. در جنگ بدر یک گروه بودند، در

جنگ احد یک گروه بودند، در جنگهای دیگر قبائل کوچک بودند؛ اما در جنگ احزاب، همه‌ی قبائل مشرک مکه و غیر مکه و ثقیف و غیره آمدند متحد شدند؛ ده هزار نفر نیروی رزمنده فراهم کردند؛ یهودی‌هایی هم که همسایه‌ی پیغمبر بودند و امان‌یافته‌ی پیغمبر بودند، خیانت کردند؛ اینها هم با آنها همکاری کردند. اگر بخواهیم این را با امروز مقایسه کنیم، یعنی آمریکا با آنها مخالفت کرد، انگلیس مخالفت کرد، رژیم صهیونیستی مخالفت کرد، فلان رژیم مرتجع نفتخوار مخالفت کرد. پولهاشان را خرج کردند، نیروهاشان را جمع کردند، یک جنگ احزاب درست کردند؛ جنگ احزابی که دلها را خیلی ترساند. اوائل همین سوره میفرماید: «و اذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا»؛^۵ مردم را میترساندند. الان هم همین جور است. الان هم یک عده‌ای مردم را میترسانند: آقا بترسید. مقابله‌ی با آمریکا مگر شوخی است؟ پدرتان را در می‌آورند! آن جنگ نظامی‌شان، این تحریمشان، این فعالیت‌های تبلیغی و سیاسی‌شان. در آخر این سوره باز میفرماید: «لئن لم ينته المنافقون و الذين في قلوبهم مرض و المرجفون في المدينة لنگرینک بهم».^۶ مرجفون همینها هستند. در یک چنین شرائطی، شرح حال مؤمن این است: «هذا ما وعدنا الله ورسوله»؛ ما تعجب نمیکنیم؛ خدا و رسولش به ما گفته بودند که اگر پابند به توحید باشید، پابند به ایمان به خدا و رسول باشید، دشمن دارید؛ دشمنها سراغتان می‌آیند. بله، گفته بودند، حالا هم راست در آمد؛ دیدیم بله، آمدند. «و صدق الله ورسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما»؛ ایمانشان بیشتر شد. منافق، ضعیف‌الایمان، فی قلوبهم مرض - که طوائف گوناگونی اند - وقتی دشمن را می‌بینند، تنشانشان مثل بید میلرزد؛ بنا میکنند به مؤمنین بالله و زحمتکشان در راه خدا، عتاب و خطاب و اذیت کردن و فشار آوردن: آقا چرا اینجوری میکنید؟ چرا کوتاه نمی‌آئید؟ چرا سیاستتان را اینجوری نمیکنید؟ همان کاری که دشمن میخواهد، انجام میدهند. اما از آن طرف، مؤمنین صادق میگویند: ما تعجبی نمیکنیم؛ خوب، باید دشمنی کنند؛ «هذا ما وعدنا الله ورسوله». یک جا هم فرموده: «و لن ترضى عنك اليهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم»؛^۷ تا وقتی کمند آنها را به گردن نیندازید، دنباله‌رو آنها نشوید، همین آش است و همین کاسه. خودت را قوی کن که کمندش در گردن تو تأثیر نگذارد؛ یک تکان بدهی، کمندش پاره شود. خودت را قوی کن. چرا خودت را ضعیف میکنی تا در مقابل او تسلیم شوی، خاکسار شوی، به خاک بیفتی؟ «و ما زادهم الا ايمانا و تسليما». اینجوری باشید عزیزان من، فرزندان من، جوانهای طلبه! با نیت صادقانه درس بخوانید، به قصد اینکه در این میدان عظیم که در صفوف مقدمش خواهید بود، جزو برجستگان صفوف مقدم باشید.

توجه نسبت به کانونهای فرهنگی - هنری مساجد

من سفارش میکنم که کانونهای فرهنگی - هنری مساجد را فراموش نکنید؛ البته با همکاری بسیج. بد است که بین روحانی مسجد و بسیج مسجد، اختلاف به وجود بیاید. نه، با همکاری بسیج، این کانونهای فرهنگی - هنری مساجد را مؤثر کنید، برایش کار کنید. بنشینید فکر کنید، مطالعه کنید و سخنی که متناسب با نیاز آن جوانی است که آنجا حضور پیدا میکند، فراهم کنید. مطالعه کنید. کتابهایی وجود دارد که میشود از این

کتابها استفاده کرد. کتابهایی هست؛ بروید بپرسید، تحقیق کنید از کسانی که اهلس هستند. خودتان را مجهز کنید، مسلح به سلاح معرفت و استدلال کنید، بعد به این کانونهای فرهنگی - هنری بروید و پذیرای جوانها باشید. با روی خوش هم پذیرا باشید؛ با سماحت، با مدارا. فرمود: «و سنّة من نبیّه»، که ظاهراً عبارت است از «مداراة الناس»؛ مدارا کنید. ممکن است ظاهر زنده‌ای داشته باشد؛ داشته باشد. بعضی از همینهایی که در استقبال امروز بودند و شما - هم جناب آقای مهمان نواز، هم بقیه‌ی آقایان - الان در این تریبون از آنها تعریف کردید، خانمهایی بودند که در عرف معمولی به آنها میگویند «خانم بدحجاب»؛ اشک هم از چشمش دارد میریزد. حالا چه کار کنیم؟ ردش کنید؟ مصلحت است؟ حق است؟ نه، دل، متعلق به این جبهه است؛ جان، دلباخته‌ی به این اهداف و آرمانهاست. او یک نقصی دارد. مگر من نقص ندارم؟ نقص او ظاهر است، نقصهای این حقیر باطن است؛ نمی‌بینند. «گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم / آیا تو چنان که مینمائی هستی؟». ما هم یک نقص داریم، او هم یک نقص دارد. با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم میکند؛ نهی از منکر با زبان خوش، نه با ایجاد نفرت. بنابراین با قشر دانشجو ارتباط پیدا کنید.

توجه به مسئولیت سنگین لباس روحانیت

آقای فرجام در مورد لباس روحانیت تذکر خوبی دادند. آنهایی که درسشان یک قدری پیش رفته، لباس روحانیت ببوشند؛ اما بدانند لباس طلبگی پوشیدن، بار سنگینی است. این عمامه‌ی چند سیری که شما روی سرت میگذارید، خیلی سنگین است. بمجردی که دیدند شما عمامه داری، سیل سؤال و اشکال و اینها وارد میشود. اگر آنچه که نمیدانی، گفתי نمیدانم، بعد رفتی آن را تحقیق کردی و دانستی و احیاناً آمدی به او گفתי، این خوب است؛ اما اگر آنچه که نمیدانی، به شکل غلط جواب دادی، یا چون نمیدانستی، عصبانی شدی که چرا این راز من سؤال کرد، این دیگر خوب نیست. اگر بناست آدم اینجور باشد، نبودن بهتر است.

مهم شمردن امامت جماعت در مساجد

امامت جماعت در مساجد را محترم بشمارید، مهم بشمارید. کسانی که شایستگی دارند، امامت مساجد خیلی مهم است. در هر وعده‌ی نماز، یا لااقل در هر شبانه‌روزی یک وعده‌ی نماز، با مردم حرف بزنید و افکار را باز کنید. با ذکر حقایق دین و مناقب ائمه (علیهم‌السلام) دلها را روشن کنید؛ دلها روشن میشود.

یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیرمطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹